

سخن سردبیر

هشدار جدی برای پاسداری از ارزش‌های انقلاب اسلامی

نظام مشروطه سلطنتی که به نام نظام انقلابی متمایل به غرب در ایران به وجود آمد، نه تنها هرگونه نوآوری و خلاقیت را در نطفه خفه کرد بلکه نتوانست نیاز اصلی و اساسی ملت ایران را در عصر فراصنعتی فراهم آورد. تهاجم به ابعاد معنوی زندگی ملت ایران و نفی هویت و اصالت نقطه ضعف اساسی و عملیاتی نظام مشروطه سلطنتی بود. غرب‌گرایی متعصبانه مشروطه‌خواهان، آرمان‌گرایی تجدد را تا حد بربریت و نفاق و نیرنگ تقلیل داد و ادعاهای منطقی آنها را به سوی عملیات متعصبانه غیر عقلانی سوق داد تا جایی که حتی فضیلت‌های واقعی فرهنگ و تمدن ایرانی را واژگون جلوه دادند.

سرانجام، ناتوانی‌های به وجود آمده برای همگام شدن با واقعیت‌های جهان جدید، به فروپاشی تاریخی نظام سلطنت در ایران منجر شد.

مشروطه سلطنتی و تجددطلبی در ایران از میان چهار اصل محوری انقلاب فرانسه: عقل‌گرایی، آرمان‌گرایی و دنیاگرایی، به طور افراطی فقط دنیاگرایی را پذیرفت و خود را با آن انطباق داد و سرانجام هم در باتلاق آن غرق شد.

مشروطه سلطنتی در خلق ایران جدید برای مدینه فاضله اجتماعی شکست خورد و در عوض انسان محصور شده در استبداد نظام قاجاری را در یک تجربه اجتماعی شکست‌خورده دیگر محصور کرد.

باید گفت که اگر اتوپیای غرب‌گرایان در جذب حداقل تمایلات مادی مردم ایران موفق می‌شد بی‌شک می‌توانست بیش از این دوام آورد. اما نظام مشروطه سلطنتی، بی‌بنیادتر از آن بود که حتی استعداد و توانایی برآوردن همین حداقل‌ها را نیز داشته باشد.

بنابراین شکست نظام مشروطه سلطنتی در ایران صرفاً شکست شاه و نظام شاهنشاهی نبود بلکه پیروزی عقلانیت، عدالت و معنویت اسلام بر لیبرالیسم و سوسیالیسم، غرب‌گرایی و مدرنیته بود. هر یک از عناصر بالا در پیروزی انقلاب اسلامی نقش بنیادی داشتند. هیچ کدام به تنهایی عامل قطعی حرکت و انسجام دهنده مردم نبودند. ملت ایران با شعار استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی نشان دادند که واکنش‌های غریزی آنها به عدالت، ایمان مشترک آنها به معنویت و احساسات درونی مذهبی و همبستگی‌های سرکوب شده دینی آنها همگی عقلانیت تشکیل یک جبهه متحد علیه مدینه فاضله تحمیلی غرب‌گرایان مدافع سلطنت را در ایران شکل می‌داد.

امام خمینی(ره) محور اصلی و اساسی این اتحاد محسوب می‌شد. نقش تاریخی امام و عقاید فلسفی، سیاسی و مذهبی او درباره حکومت اسلامی و نظام ولایت فقیه رکن اساسی این واکنش‌های غریزی محسوب می‌شد.

نظام مشروطه سلطنتی و سرسپردگی آن به غرب، از همان ابتدا نشان داد که در تضاد

آشکار با حقوق اولیه ملت ایران، آرمان‌ها، باورها و اعتقادات و منافع ملی است.^۱

اکنون ما در آستانه بیست و نهمین سال پیروزی انقلاب اسلامی هستیم. ملت ایران در طول این سه دهه دستاوردهای گرانقدری تحت حاکمیت جمهوری اسلامی به دست آورد. با این همه نمی‌توان از یک هشدار جدی غفلت کرد. این دستاوردهای بزرگ بدون ساختاری منسجم ممکن است به سهولت از دست برود و به یک عامل تخریب کننده بدل شود. گزینه اسلام‌خواهی مردم ایران اگر چه به تأسیس یک نظام سیاسی کارآمد منجر شد، اما می‌تواند ماهیت سیاسی نداشته باشد. دشمنان ملت ایران ممکن است از همین غرایز برای دامن زدن به نزاع‌های سیاسی استفاده کنند و یا خصلت سیاست‌گریزی را به بهانه پرهیز از آلودگی‌های سیاست و تقدس‌مآبی در میان جامعه رواج دهند.

در همین چارچوب این بحث در مورد غرب‌گرایی، مدرنیته و شعارهای آن نیز می‌تواند صادق باشد. نپذیرفتن عناصر لیبرالیستی در ارکان نظام جمهوری اسلامی ایران ممکن است موجبات خشم دل‌دادگان به غرب را فراهم سازد که هنوز باور ندارند خارج از چارچوب‌های ذهنی غرب نیز می‌توان انقلاب اجتماعی و نظام سیاسی تأسیس کرد. در طول این سه دهه به انحاء مختلف شاهد خشم و کینه این عناصر نسبت به انقلاب ملت ایران و نظام جمهوری اسلامی بودیم. اگر چه خشم فردی و گروهی این جماعت شباهتی به پذیرش اجتماعی باورهای غربی به عنوان یک نظام بسته فکری، سیاسی و اخلاقی در میان مردم ایران در دوران بعد از انقلاب اسلامی ندارد و بعید به نظر می‌رسد که دیگر ملت ایران برای بازسازی و نوسازی خود دل به قالب‌ها و الگوهای غربی ببندد، اما نباید از این حقیقت غافل شویم که شکست مدینه فاضله تحمیلی لیبرالیسم در ایران هم نویدبخش است و هم خطرناک. نوید آن در عواملی نهفته است که به طرد و شکست آن منجر شد.

۱. تا این قسمت از مقاله با الهام از کتاب خارج از کنترل، نوشته برژیسنکی، نوشته شده است. ر.ک: برژیسنکی،

خارج از کنترل، ترجمه دکتر عبدالرحیم نوه ابراهیم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲.

خوشبختانه ملت ایران نزدیک به یکصد سال تجربه تاریخی تلخی از زندگی در زیر حاکمیت رژیم مشروطه سلطنتی و غرب‌گرایان دارد. در این یکصد سال به اندازه کافی توان‌های سنگین پرداخت کرده است که بعید به نظر می‌رسد تن به ذلت دوباره دهد. اما در کنار این نقطه امیدبخش باید به خطرهای دل‌سپردن به این پیشینه تاریخی نیز توجه کرد.

غرب‌گرایان اکنون در قالب‌های جدیدی باورها و اندیشه‌های خود را ترویج می‌دهند. مهم‌ترین نقطه تهاجمی آنها، عملکرد دوران انقلاب اسلامی است. آنها تلاش می‌کنند تا با بوق و کرنا دستاوردهای سه دهه حاکمیت جمهوری اسلامی را ناچیز جلوه داده و شرایط را به گونه‌ای نشان دهند که گویی وضعیت پیشین بهتر از دوران جدید بوده است.

اکنون ما در بسیاری از جاها شاهد چنین تبلیغات دامن‌داری هستیم. حتی در متون رسمی دانشگاهی و تولیدات مراکز تحقیقاتی وابسته به نظام جمهوری اسلامی چنین تبلیغاتی وجود دارد.

این متون که به بهانه فهم دکترین‌های جدید جهانی و چالش‌های جمهوری اسلامی در رسمی‌ترین نهاد مثل نهاد مجمع تشخیص مصلحت نظام و مرکز تحقیقات استراتژیک که وابسته به این مجمع هست، رسمیت به خود گرفته و در جامعه منتشر می‌شود. توجیه ظاهری برای ترویج پاره‌ای از متون مذکور که از اساس، کارآمدی نظام جمهوری اسلامی را در سه دهه گذشته مورد تردید قرار می‌دهد، برقراری تعادل فیما بین تضاد و تناقض میان «رشد» از یک طرف و «هویت» از طرف دیگر است. اما نتایجی که از این‌گونه پژوهش‌ها از زبان چنین مراکزی در جامعه القاء می‌شود چیزی جز تجدید نظرطلبی در آرمان‌های انقلاب اسلامی نیست. آنهایی که چنین متونی را با هزینه‌های ملت ایران منتشر می‌کنند و تلاش‌ها و جانفشانی‌های سه دهه گذشته ملت ایران را مورد تردید قرار می‌دهند، آیا هیچ‌گاه گزاره زیر را در پاره‌ای از این متون مرور کرده‌اند؟

واقعیت این است که اگر جمهوری اسلامی ایران بخواهد اسلامی رفتار کند و اسلام را راهنمای تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات خود قرار دهد، مسلم است که نمی‌تواند با جهانی که

بر مبنای سرمایه‌داری، قدرت نظامی صرف و ائتلاف‌های صرفاً مبتنی بر قدرت است، همکاری و مناسبات راهبردی برقرار کند. جهان بر اساس عدالت مدیریت نمی‌شود، چه عدالت از نوع سوسیالیستی آن و چه از نوع اخلاقی و دینی آن... بنابراین اگر فرد و نهادی در اتخاذ تفکر و راهنمای اسلامی بخواهد حداکثرگرا باشد، به طور مسلم با این جهان مشکل پیدا خواهد کرد.^۱

نویسنده این گزاره در پی القای چه چیزی است و ناشرین این اثر چه اهدافی را دنبال می‌کنند؟ اگر مطلب بالا را در کنار این نکته قرار دهیم که:

پیشرفت عمومی جمهوری اسلامی بدون هماهنگی با قدرتهای بزرگ امکان‌پذیر نیست... جمهوری اسلامی ایران برای پیشرفت باید پارادوکس خود را با غرب حل کند.^۲ چه نتایجی به دست می‌آید؟ آیا غیر از این است که راهی برای ملت ایران باقی نمی‌ماند مگر بازگشت به همان شرایط سابق و عدول از آرمان‌های انقلاب اسلامی و امام خمینی(ره)؟ ما به درستی یا نادرستی این نتیجه کاری نداریم اما آیا نشر چنین آثاری از مراکز رسمی جمهوری اسلامی ایران به معنای پذیرش ناکارآمدی جمهوری اسلامی در نظام جهانی نیست؟ نویسنده این اثر در جای دیگر، این ناکارآمدی را به وضوح بازگو می‌کند:

رجال جمهوری اسلامی در تاریخ پس از انقلاب به اقدامات چند جانبه با دولت‌ها، ائتلاف‌سازی و ایجاد وحدت رویه و اجماع‌سازی فکر در محیط بین‌المللی عادت ندارند و در واقع ورود در این عرصه‌ها را مغل حاکمیت ملی و حفظ استقلال سیاسی کشور می‌دانند.^۳

ما نمی‌دانیم آیا مجمع تشخیص مصلحت نظام که ریاست آن را یکی از شخصیت‌های نام‌آور

۱. محمود سریع‌القلم، *ایران و جهانی شدن، چالش‌ها و راه‌حل‌ها*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۸۳، ص ۱۲۴، ۱۲۵.

۲. همان، ص ۱۲۷.

۳. همان، ص ۱۲۴.

جمهوری اسلامی ایران در سه دهه گذشته به عهده دارد، اصولاً چنین اتهامی را به رجال جمهوری اسلامی در تاریخ پس از انقلاب می‌پذیرد یا از آن دفاع خواهد کرد؟ اما می‌دانیم که نویسنده محترم این اثر فراکنی کرده و معارضه ایران با اسرائیل و امریکا را به همه دولت‌ها و ائتلاف‌ها در محیط بین‌المللی تسری داده است تا شاید بتواند گزاره‌های مذکور را با نتایج آخر اثر خود منطبق نماید. نتایجی که در اولین اصل آن. این ادبیات قرار دارد که:

در متون و ادبیات جهانی شدن، لفظ استقلال منسوخ شده است.^۱

بنابراین نه ادبیات انقلاب اسلامی و نه عملکرد جمهوری اسلامی و نه نسل انقلابی ایران که آن حماسه را خلق کرد دیگر کارکرد مناسبی برای پیشرفت و توسعه ایران ندارند. این همان اصل خطرناکی است که گفتیم شکست مدینه فاضله تحمیلی لیبرالیسم را در ایران به نوع دیگر بازسازی خواهد کرد. این بازسازی باید از رهیافت‌های نسلی صورت گیرد که به زعم نویسنده محترم دارای نظام باورها و گفتمانی متفاوت از نظام باورها و گفتمان انقلاب اسلامی، امام خمینی(ره) و جمهوری اسلامی است.

ویژگی‌های این نسل بسیار فریبنده است، نویسنده این ویژگی‌ها را در عوامل زیر صورت‌بندی می‌کند:^۲

۱. غیر فلسفی بودن، یعنی پراگماتیستی که اعمال و رفتارهای او بنای مابعدالطبیعی ندارد. نطله‌ای که اکنون تحت عنوان پراگماتیست‌های جدید در امریکا حاکمیت دارند و فلسفه آنها از طریق نوشته‌های ریچارد رورتی در ایران از طرف قشرهایی از غرب‌گرایان ترویج می‌شود.

۲. غیر ایدئولوژیک بودن

۳. علاقه به زندگی غیر سیاسی

۴. تمایل به تعامل و یادگیری از دیگر ملت‌ها

۱. همان، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۳۰.

۵. علاقه به نمادهای هنری و فرهنگی ایرانی

۶. علاقه به ابعاد اخلاقی و عرفانی دین

۷. متکی به توانایی‌ها و منابع درآمد خود

۸. توجه به ابعاد زیباشناسانه زندگی

۹. تفکر کاربردی و واقع‌بینانه در زندگی

فرافکنی نویسنده محترم در استفاده از ادبیات جدید ضد انقلاب اسلامی در نوع خود جالب توجه است. او مانند سکولارهای گذشته ایران و یا سکولارهای گستاخ عصر جمهوری اسلامی مستقیماً به بنیادهای نظری اندیشه‌های امام خمینی(ره) و انقلاب اسلامی نمی‌تازد بلکه با بهره‌گیری از پاره‌ای مفاهیم خوشایند، این بنیادها را ناکارآمد نشان می‌دهد تا از برآیند آن به تکنوکرات‌های مدرن عصر انقلاب اسلامی برسد.

تکنوکرات‌هایی که به زعم نویسنده به مراتب دقیق‌تر و وسیع‌تر از سیاستمداران، درجه بی‌عدالتی و ستم و بی‌اخلاقی را در نظام بین‌الملل فعلی درک می‌کنند، اگر چه حساسیتی به آن ندارند. این گروه از دانشمندان علوم اجتماعی با جزئیات فراوانی توان استنباط تناقضات فکری و رفتاری به خصوص غربی‌ها را دارند.^۱

اما جهان برای این تکنوکرات‌ها همان‌طور که خود نویسنده می‌گوید:

بر اساس منافع مادی و ملی، مدیریت و هدایت می‌شود نه بر اساس اخلاق و عدالت.^۲

اکنون غرب‌گرایان عصر جمهوری اسلامی برای باز کردن فضای سیاسی و اجتماعی کشور به روی غرب و برقراری همان مناسبات قدیمی به شیوه جدید به دنبال نسلی می‌گردند تا خود را طلایه‌دار آن نسل معرفی کنند. نسلی که استعداد و توانایی آن را داشته باشد تا همه میراث گرانبذر انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی(ره) را به پای منافع به ظاهر ملی و مدیریت

۱. همان، ص ۱۳۵.

۲. همان.

تکنوکراتیک قربانی کند و اخلاق و عدالت را از فضای حاکمیت جمهوری اسلامی ایران و سیاست‌های جهانی آن دور سازد. این نسل تطابق بیشتری با روند جهانی شدن داشته و مأموریت دارد ایران را از فضای انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی(ره) به فضای جهانی‌سازی نزدیک کند.^۱

۱. کتاب ایران و جهانی شدن نوشته دکتر محمود سریع القلم در شماره آینده فصلنامه پانزده خرداد نقد و ارزیابی قرار خواهد شد.



« نماز جماعت در زیر چادر نوفل لوشاتو »

عزاداری امام حسین علیه السلام در دوره پهلوی اول

رضا رمضان نرگسی^۱

یکی از دوران‌های تاریک تاریخ ایران‌زمین، دوره سلطنت پهلوی اول و دوم می‌باشد که ایران وضعیتی نیمه مستعمره داشت. در این دوران به لحاظ فرهنگی، ایران در بدترین وضعیت خود به سر می‌برد و تلاش می‌شد میراث‌های فرهنگی ایران نابود شود و فرهنگ غرب جایگزین آن گردد. یکی از سنت‌های فرهنگی و مذهبی این مرز و بوم، مراسم عزاداری سالار شهیدان حضرت امام حسین علیه السلام است که رضاشاه پهلوی در نظر داشت، در مسیر تغییرات فرهنگی گسترده خود، آن را تغییر دهد.

در این نوشتار سیر حوادث و چگونگی انجام آن و مقاومت ملت مسلمان ایران در پاسداری از این سنت اصیل شیعی به اختصار بررسی می‌شود.

۱. کارشناس ارشد علوم اجتماعی.

◆ نقشه‌های استعمار در مبارزه با عزاداری

در دوره ناصری، حکومت به برپایی مجالس عزاداری اهتمام ویژه‌ای داشت. بعد از مشروطه دوم از رونق اولیه عزاداری کاسته شد؛ اما احمد شاه تا حد زیادی سعی می‌کرد وضعیت سابق را زنده کند، به همین منظور، شخصا در مراسم عزاداری شرکت می‌کرد و دولتمردان را نیز به شرکت در آن مراسم تشویق می‌نمود.^۱

در آستانه محرم ۱۳۳۸ ق/ ۱۲۹۸ ش، ایران در اوج مبارزه با قرارداد ۱۲۹۸ ش / ۱۹۱۹ م^۲ بود. در ذیحجه ۱۳۳۷ ق محصلین تهرانی با انتشار اعلامیه‌ای، از علما خواستند که مساجد را سیاه‌پوش کنند و عموم مردم را به قیام بر ضد قرارداد ترغیب و دعوت نمایند. جمعی از وعاظ نیز در مجالس روضه‌خوانی در مسجد شیخ عبدالحسین (مسجد آذربایجانی‌ها) بر ضد این قرارداد سخنرانی کردند.^۳

در اثر اقدامات علما و با استقامت ملت ایران، قرارداد به شکست انجامید و به دنبال این شکست، استعمار، سناریوی کودتا را برای این ملت ترتیب داد. با وقوع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ش/ ۲۲ فوریه ۱۹۲۰ م، سیر جدیدی در عرصه سیاسی ایران آغاز شد که به مرور زمان ابعاد مختلف آن آشکار گردید. رؤس برنامه اجرایی این سیر جدید را حسن اعظام قدسی به

۱. حسین بدلا، *هفتاد سال خاطره از آیت‌الله حسین بدلا*، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۶، ۱۷.

۲. طبق این قرارداد باید مستشاران نظامی و اقتصادی انگلیس به ایران می‌آمدند. به موجب این قرارداد، اداره اقتصاد ایران به‌طور کلی به انگلیسی‌ها سپرده شد و ایران رسماً به یک کشور تحت‌الحمایه انگلستان تبدیل می‌شد. اختیار ارتش و مالیه ایران در دست مستشاران انگلیسی قرار می‌گرفت و دولت ایران موظف بود حقوق آنان را پرداخت کند. در مقابل، تمامیت ارضی ایران مورد تأیید انگلستان!! قرار می‌گرفت. همچنین بریگاد (لشکر) قزاق و ژاندارمری منحل و قشون متحدالشکل زیر نظر فرماندهی افسران انگلیسی تشکیل می‌شد، تعرفه گمرکی کشور به نفع انگلیسی‌ها تغییر می‌کرد و وامی به مبلغ دو میلیون پوند در اختیار دولت ایران قرار می‌گرفت. (حسین مکی، *تاریخ بیست ساله ایران*، تهران، علمی، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۳۹-۴۲).

۳. مجله آینده، س ۱۴، ش ۸-۱۲ (آذر و اسفند ۱۳۶۷)، ص ۵۸۸. موسی فقیه حقانی، «محرم از نگاه تاریخ و تصویر»،

فصلنامه تاریخ معاصر ایران، س ۶، ش ۲۱ و ۲۲، ص ۵۲۲.

نقل از یکی از دوستان خود بازگو می‌کند که در دوره چهارم از خراسان به نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شده بود. دوست حسن اعظام قدسی در ملاقاتی با کنسول انگلیس در مشهد، از او در خصوص کودتای ۱۲۹۹ و اهداف آن می‌پرسد و کنسول پاسخ می‌دهد:

پس از شکست قرارداد ۱۹۱۹ از ناحیه نایب‌السلطنه چند ماده ذکر شده بود که برای آتیه ایران باید عملی و اجرا گردد... ۱. تمرکز قوای نظامی و سیاسی در یکجا ۲. استقلال پول ایران از راه نشر اسکناس به وسیله بانک تأسیس شده دولت ایران. ۳. تجدید قرارداد نفت و پایدار بودن آن ۴. از بین بردن عشایر خاصه سرحدداران نقاط مرزی ایران و مستقر ساختن افراد نظامی در آن نقاط. ۵. از بین بردن روحانیون و ضعیف کردن آنان از راه اعمال و رفتار خودشان که در بین جامعه ایران است. ۶. برهم زدن بساط عزاداری که خود بزرگ‌ترین وسیله برای خنثی نمودن سیاست استعماری دولت بریتانیا است. ۷. گرفتن کارهای بزرگ از مردان مال‌اندیش و دادن به دست مردان جوان فرومایه بی‌ایمان و بی‌تعصب.^۱

♦ تظاهر رضاخان به دینداری پس از کودتا

قرار بر این شد که سیاست‌های فوق گام به گام اجرا شود و رضاخان برای اجرای آنها انتخاب شده بود. پس از مشروطه دوم، استعمار که می‌پنداشت علما را با سرکوب از صحنه خارج کرده است، با شکست قرارداد ۱۹۱۹ مجدداً به قدرت بی‌نظیر علما و مردم متدین پی برد. لذا این بار برای آنکه بتواند نقشه‌های خود را توسط کودتاچیان اجرا کند به حمایت علما یا حداقل عدم مخالفت آنها نیاز داشت. بنابراین، رضاخان برای اجرای سیاست‌هایش می‌بایست میان علما و مردم موقعیت خوبی به دست می‌آورد و اگر علما، مردم و مجلس از نیات واقعی وی آگاه می‌شدند، او را در اجرای برنامه‌هایش ناکام می‌گذاشتند (چنان‌که در جریان طرح

۱. حسن اعظام قدسی، *خاطرات من یا تاریخ صدساله ایران*، تهران، کارنگ، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۵، ۱۶. موسی فقیه

جمهوری خواهی او این کار را کردند). اینجا بود که تلاش کرد با به کارگیری سفارش های لازم جهت کسب وجهه مذهبی، راه خود را باز نماید. او برای رسیدن به مقاصد خود و اجرای برنامه های بیگانگان، ابتدا به دیانت تظاهر کرد و در این راه آن قدر پیش رفت که خیلی ها گمان می کردند رضاخان درصدد پیاده کردن حکومت اسلامی است!

داود امینی در این باره می نویسد:

رضاخان در ماه رمضان برای اینکه توجه مردم را به دینداری خود جلب کند، به روزه گرفتن فرمان داد و کارکنان سازمان های نظامی و انتظامی را به ادای فرایض مذهبی

و ادا کرد و حتی به منظور رعایت

دقیق موازین شرعی، ناظر شرعیات

تعیین کرد.^۱

رضاشاه در همین مسیر پس از کودتای ۱۲۹۹ و انتصاب به فرماندهی دیویزیون قزاق، دو برگ اعلامیه منتشر کرد که اولی دارای نه ماده و با جمله «من حکم می کنم» شروع شده بود:

ماده ششم - تمام مغازه های شرابفروشی و عرق فروشی، تئاتر و سینما، فتوگراف ها و کلوپ های قمار باید بسته شود و هر که مست دیده شود به محکمه نظامی جلب

مرحوم آیت الله شاه آبادی به کرات به

آیت الله مدرس می فرمود:

این مردک [رضاخان] الان که به قدرت نرسیده است چنین به دست بوس علما و مراجع می رود و تظاهر به دینداری می کند و از محبت اهل بیت دم می زند لکن به محض آنکه به قدرت رسید به علما پشت می کند و اول کسی را هم که لگد خواهد زد خود شما هستید.

۱. داود امینی، چالش های روحانیت با رضا شاه، تهران، سپاسی، ۱۳۸۲، ص ۷۷، ۷۸.

خواهد شد.^۱

همچنین بعد از شکست طرح جمهوری خواهی، رضاخان طی اعلامیه‌ای با تجلیل از علما خود را مطیع آنها و طرفدار حکومت اسلامی در کشور نشان داد. در بخش‌هایی از این بیانیه می‌گوید:

لیکن از طرف دیگر چون یگانه مرام و مسلک شخصی من از اولین روز، حفظ و حراست عظمت اسلام و استقلال ایران و رعایت کامل مصالح مملکت بوده و هست ... و چون من و کلیه آحاد و افراد قشون از روز نخستین محافظت و صیانت ابهت اسلام را یکی از بزرگترین وظایف و نصب‌العین خود قرار داده و همواره درصدد آن بوده‌ایم که اسلام روز به روز رو به ترقی و تعالی گذاشته و احترام مقام روحانیت کاملاً رعایت و محفوظ گردد...^۲

◆ عزاداری عوام‌فریبانه

یکی از مواردی که رضاخان می‌توانست از احساسات مردم سوء استفاده کند و خود را متدین نشان دهد، عزاداری امام حسین (علیه السلام) بود. حسن اعظام قدسی (از رجال دوره رضاخان) در خاطراتش هنگام ذکر وقایع سال ۱۳۰۱ ش/ ۱۳۴۱ ق می‌نویسد:

سردار سپه پس از موفقیت‌های فوق‌الذکر به فکر افتاد که حالا باید توجه مردم را به خود جلب و معتقد به خود نماید و بهترین راه هم اعمال مذهبی، خاصه عزاداری است که عامه طبقات متوجه خواهند گردید. من الاتفاق ماه محرم که عموم مردم مشغول عزاداری [هستند] و مجالس در تمام تهران دایر است. سردار سپه روز دهم محرم (عاشورا) دسته قزاق [را] با یک هیأت از صاحب منصبان در جلو و افراد با بیرق‌ها و کتل با نظم و

۱. حسین مکی، همان، ص ۲۳۶. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، تهران، علمی، ۱۳۲۵، ج ۳، ص ۲۱۵.

۲. حسین مکی، همان، ج ۲، ص ۵۴۶، ۵۴۷. عبدالله مستوفی، همان، ص ۶۰۱.

تشکیلات مخصوص از قزاق‌خانه حرکت [کردند و از] میدان توپخانه، خیابان ناصریه به بازار آمده، صاحب‌منصبان در جلو و جلوی آنها سردار سپه با یقه باز و روی سرش کلاه و غالب آنها به سرشان گل زده بودند و پای برهنه وارد بازار شدند و دسته سینه‌زن از افراد، چند قدم ایستاده، نوحه‌خوان می‌خواند و افراد سینه می‌زدند.

پیر واضح است که مشاهده این حال در مردم خوش‌باور خالی از تأثیر نبود و شخص وزیر جنگ از این پس بین عامه مردم یک شخص مذهبی و مخصوصاً پابند به عزاداری که ایرانیان خیلی به آن علاقه‌مند می‌باشند معرفی شده و ایشان شب‌ها نیز به مجالس روضه اصناف می‌رفت و در مجالس روضه آنان شرکت می‌جست. بعضی از وعاظ و روضه‌خوان‌ها روی منابر از او تعریف و او را دعا می‌کردند. مردم از زن و مرد متوجه می‌شدند که وزیر جنگ به روضه می‌آید و نویسندگان خود چه در خیابان ناصریه و چه در مسجد شیخ عبدالحسین (ترک‌ها) دسته قزاق را به طوری که ذکر شد (وزیر جنگ در جلو سینه‌زن‌ها) مشاهده نمود.

روز عاشورا هم پس از به هم خوردن دسته عزاداران قزاق، عده‌ای از آنان به زندان شهربانی ریختند و متجاوز از سیصد نفر از محبوسین را به زور متخلص کردند. و نیز شب یازدهم دسته قزاق‌ها به بازار آمده با در دست داشتن شمع، شام غریبان گرفته بودند و خود سردار سپه سر و پای برهنه، شمع در دست گرفته و در مسجد جامع که متعلق به کاشی‌ها و مسجد شیخ عبدالحسین (ترک‌ها) که از بزرگ‌ترین مجالس روضه آن روز بود آمدند و یک دور دور مجلس گشتند و نیز در قزاق‌خانه مجلس روضه دایر [بود] از تمام محلات تهران و شمیرانات به آن مجالس می‌رفتند.^۱

عین‌السلطنه سالور در توصیف محرم آن سال می‌نویسد:

محرم سال ۱۳۴۱ ق / ۱۳۰۱ ش ظاهراً بسیار باشکوه برگزار شد. در مسجد شیخ عبدالحسین آقای دستغیب شیرازی نماینده مجلس و میرزا عبدالله واعظ، وعظ می‌کردند و بیشتر، از سیاست و تدین اسلام می‌گفتند و از جراید بد می‌گفتند. در شب و

۱. حسن اعظام قدسی، همان، ص ۵۱، ۵۲.

روز عاشورا دسته‌های مفصلی حرکت کردند. در این سال‌ها دسته‌های تهران از محلی به صنفی تبدیل شده بود. هر یک از اصناف دسته‌ای داشتند و دسته‌جمعی حرکت می‌کردند، تشریفات عزاداری کم ولی بر سوگواری افزوده شده بود. سردار سپه نیز ناظر حرکت دسته‌ها بود. دسته‌های ارتشی نیز با موزیک در حرکت بوده و به سر و سینه می‌زدند و می‌خواندند:

ز بیداد کوفی و از جور شامی چکد خون ز چشم نظامی

در شب شام غریبان نیز دسته‌ها با روشن کردن شمع در خیابان به حرکت در آمدند. ظاهراً راه انداختن چنین دسته‌ای سابقاً در تهران معمول نبود.^۱

شنبه دهم [محرّم ۱۳۴۴ق] امروز عاشورا بود. من فقط جلوی بازار خودمان ایستاده تماشای دستجات را می‌کردم. همه خبرها همین‌جاست. دسته نظامیان گذشت خیلی مبکی و با شکوه. اول کتل و یدک و سواره نیزه‌دار، بعد موزیک و شاگردان مدرسه نظام، بعد پیاده‌نظام، توپخانه، سواره همه سرهای باز، بعضی دستجات لخت، صاحب‌منصبان سربرهنه جلو، بعد اصناف متعلق به نظام از قبیل خباز، کفاش، خیاط. دو ذوالجناح هم داشتند: یکی ترک‌ها یکی فارس‌ها. ترک و فارس هم جدا بود. آنها فارسی و اینها ترکی نوحه‌سرایی می‌کردند. واقعا رقت‌آور بود. در حقیقت از دیشب الی یک ساعت بعد از ظهر بلافاصله از اینجا دستجات سینه‌زن گذشت... فقط زن‌ها در خیابان‌ها حق توقف داشتند اما مردها را چرا در سبزه‌میدان راه نمی‌دادند یکی از اسرار بود و مکتوم ماند. از شب هم دستجات شب غریب شروع می‌شود تا صبح. بلدیۀ امروز به حال مردم شفقت کرده فاصله به فاصله «دوسکومی» آب گذاشته بود.^۲

یحیی دولت‌آبادی، از مشاورین مخصوص رضاخان، نیز می‌نویسد:

ماه محرم رسیده است و در اداره قشونی روضه‌خوانی می‌کنند شاه به ملاحظه

۱. ر ک: قهرمان میرزا عین‌السلطنه، *روزنامه خاطرات عین‌السلطنه*، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، تهران،

اساطیر، ۱۳۷۴، ج ۸، ص ۶۵۰۰ - ۶۵۰۶. موسی فقیه حقانی، همان، ص ۵۲۴، ۵۲۵.

۲. قهرمان میرزا عین‌السلطنه، همان، ج ۹، ص ۷۳۰۷. موسی فقیه حقانی، همان، ص ۵۲۸.

رضاشاه خیال می کرد که اگر همه چیز شکل غرب مسیحی را به خود گیرد، کشور پله های ترقی را طی خواهد کرد و به دروازه های تمدن خواهد رسید یا شاید می خواست مجالس عزاداری را از درون پیوساند. به هر حال او دستور داده بود در مجالس روضه از میز و نیمکت (به رسم کلیسا) استفاده کنند و زن و مرد مختلط بنشینند و زنان از حجاب اسلامی استفاده نکنند.

سردار سپه به مجلس روضه خوانی نظامیان آمده است و در غرفه ای روی صندلی نشسته و در کنار این غرفه چند تن از روحانیان نشسته اند. سردار سپه هم با مشیرالدوله رئیس الوزرا اندکی دورتر نگارنده به کرسی شاه از همه نزدیکتر است...^۱

داود امینی در این باره می نویسد:

وی [رضاخان] در نمایشی مذهبی در مراسم عزاداری ماه محرم شرکت کرد، پیشاپیش دسته های سینه زنی حرکت نمود. پای خویش را برهنه ساخت و کاهگل بر سر ریخت؛ در حالی که سردار سپه بود، در مراسم

شام غریبان دسته قزاقها شرکت و با بازوبند مشکی، سری برهنه و شمع در دست به نوحه سرایی و سوگواری پرداخت.^۲

آیت الله بدلا نیز در خاطرات خود درباره مراسم عزاداری در تهران می نویسد:

یکی از خاطراتی که ... به یاد دارم، مربوط به ایام عاشورا است ... یکبار در شب شام غریبان اطلاع دادند که دسته ای از قزاقها قرار است در مراسم روضه شرکت کنند، ... معروف بود که می گفتند در این دسته یک سر سوزن ضعف و سستی و بی نظمی وجود ندارد. خود رضاخان مانند فرقه به همه جای ستون سر می زد و در حالی که در عزای

۱. یحیی دولت آبادی، حیات یحیی، تهران، عطار، ۱۳۷۱، ج ۴، ص ۲۹۹.

۲. داود امینی، همان.

امام حسین (علیه السلام) گل به پیشانی مالیده بود قزاق‌ها را مرتب می‌کرد. ... دسته قزاق‌ها با شمع‌ی که افرادشان به نشانه عزای امام حسین (علیه السلام) در شام غریبان، به دست داشتند، وارد شدند و دقایقی بعد نشستند. رضاخان مقابل آقا سید کمال‌الدین [یکی از علمای بزرگ تهران] روی زمین نشست و گفت: این قزاق‌ها همه، یاران شما و امام زمان هستند و آمده‌اند تا سر بسپارند و از دعای خیر شما بهره‌مند شوند. دعا کنید خدا توفیق دهد تا اینها به اسلام و مملکت خدمت کنند ما که وارد بیت علما می‌شویم، هدفمان این است که وابستگی خودمان را به مردم و علما اثبات کنیم. خلاصه رضاخان مضمون این جملات را با یک لحن عوام‌فربانه به زبان آورد. آن سنوات، قریب سه یا چهار سال قبل از حکومت و سلطنت رضاخان بود و من دوازده الی سیزده سال سن داشتم. ... رضاخان برای جلب افکار عمومی، مجلس روضه مفصلی را در قزاق‌خانه و در یکجای وسیع بر پا می‌کرد. وقتی از قسمت شمال غربی میدان توپخانه خارج می‌شدی به یک فضای وسیع و بیابان‌گونه‌ای می‌رسیدی که به آن، میدان مشق می‌گفتند. این میدان در ایام عزاداری سید و سالار شهیدان، امام حسین (علیه السلام) یکپارچه سیاه‌پوش و عزادار می‌شد و وعاظ و خطبای برجسته به منبر می‌رفتند و روضه می‌خواندند و میزبانان جلسه هم که قزاق‌ها بودند از مردم به خوبی پذیرایی می‌کردند. این محافل و مجالس، باعث رونق کار قزاق‌ها شد و رضاخان هم کارش بالا گرفت و به سردستگی تمام قزاق‌های ایران منصوب و با لقب سردار سپه مشغول به کار شد.^۱

مرحوم حجت‌الاسلام فلسفی واعظ شهیر نیم قرن اخیر ایران، نیز در خاطراتش دارد که: یکبار او [رضاخان] را دیدم که داخل جمعیت عزاداران بود. یک دانه شمع در دست گرفته و یک تکه مقوای گردی را سوراخ کرده بود که اشک شمع در آن جاری شود و روی دستش نریزد که بسوزد. او را در حالی دیدم که شمع گچی، نصف شده و سوخته بود ولی نصف دیگر شمع می‌سوخت و او همراه جمعیت می‌رفت.^۲

۱. حسین بدلا، همان، ص ۲۵

۲. علی دوانی (تدوین)، خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۷۵.

با توجه به شناخت اجمالی که بسیاری از مردم تهران از شخصیت رضاخان داشتند، این عمل او و سایر قزاق‌ها برای آنها بسیار تعجب‌آور و دور از انتظار بوده است و بسیاری از مردم که از وقایع پشت پرده خبر نداشتند، گمان‌های اغراق‌آمیز درباره او داشتند. چنان‌که عین‌السلطنه می‌نویسد:

... خود سردار هم سر و پای برهنه بود به همه مساجد رفته بود و بسیار جالب توجه واقع گردید حقیقتا تهران همان‌طور که مرکز مملکت است مرکز عزاداری هم هست و این حقیقتا معجزه امام است، زیرا به تمام ارکان و جوارح مذهب ما در این سنوات خلل وارد شده جز به عزاداری حضرت خامس آل‌عبا^۱.

همان‌طور که از عبارت عین‌السلطنه مشهود است، او از شرکت سردار سپه و فکلی‌ها و متجددین در عزاداری آن سال متعجب شده است؛ زیرا می‌بیند با وجود هجمه‌های متعددی که به دین اسلام از طرف مطبوعات و ارکان دولتی وارد می‌شود و دست علما از سیاست کوتاه شده است اما دسته‌های عزاداری دوباره عظمت دیرینه خود را باز می‌یابند و افرادی

حکومت پهلوی طی بخشنامه‌ای به استانداردها و فرمانداری‌ها در اسفند ماه ۱۳۱۶، از طرح ممنوعیت روضه‌خوانی به عنوان طرح بیرون کردن خرافات از سر مردم نام برده است.

در دسته عزاداری امام حسین شرکت می‌کنند که در گذشته آن را مسخره می‌کردند و حتی او مشاهده می‌کند کسانی آن سال در عزاداری شرکت می‌کنند که اصلاً مسلمان نیستند و به دین اسلام هیچ اعتقادی ندارند و او این اتفاق را از معجزه امام زمان می‌داند که اینها را به سمت دیانت کشانده است. عبدالله مستوفی نیز نقل می‌کند:

این اقدامات... به قدری سردار سپه را در نظر عامه آخوندان و آخوندمنشان محبوب

۱. قهرمان میرزا عین‌السلطنه، همان، ج ۸، ص ۶۵۰۶، ۶۵۰۷.

کرد که مجلسیان را هم که هیچ معتقد به این کارها نبودند به فکر باز کردن دکان و جاهت در بغل دکان سردار سپه انداخت و آنها هم از ۱۱ تا ۱۳ محرم به مباشرت ارباب کیخسرو [زردشتی] در مجلس، عزاداری برپا کردند و مثل سردار سپه طاقه شال به علم‌های دسته محلات بستند و بر روضه‌خوان‌ها پاکت‌های سبک وزن سنگین قیمت تقدیم داشتند و اگر موقع نگذشته بود شاید دسته هم راه می‌انداختند.^۱

این‌گونه رفتار، برای مردم عادی این تصور را پیش می‌آورد که کودتاگران در پی تشکیل حکومت اسلامی هستند!

البته علمای آگاه و بیدار آن زمان همانند شهید مدرس و مرحوم شاه‌آبادی از نیات پلید رضاخان آگاهی یافته بودند. چنان‌که مرحوم آیت‌الله شاه‌آبادی به کرات به آیت‌الله مدرس می‌فرمود:



کار به جایی رسید که علاوه بر سوگواری‌های ماه محرم، حتی برای مجالس ترحیم افراد نیز، که در آنها معمولاً به مصائب ائمه، به ویژه امام حسین (علیه‌السلام) اشاره‌ای می‌شد، مقرراتی وضع و محدودیت‌هایی اعمال شد. به این معنا که وعاظ و روضه‌خوان‌ها حق نداشتند ذکر مصیبتی از ائمه علیهم‌السلام داشته باشند.

این مردک الان که به قدرت نرسیده است چنین به دست‌بوس علما و مراجع می‌رود و تظاهر به دینداری می‌کند و از محبت اهل بیت دم می‌زند لکن به محض آنکه به قدرت رسید به علما پشت می‌کند و اول کسی را هم که لگد خواهد زد خود شما هستید.^۲

امام خمینی که خود ناظر اقدامات رضاخان بود در این باره می‌فرماید:
من از همان زمان کودتای

۱. عبدالله مستوفی، همان، ج ۳، ص ۴۶۲.

۲. مؤسسه فرهنگی شمس الشموس، آسمانی، شرح حال عارف کامل آقای میرزا محمدعلی شاه‌آبادی، ص ۱۱۳.

رضاخان تا امروز شاهد همه مسائل بوده‌ام، رضاخان آمد و ابتدا با چابلوسی و اظهار دیانت و سینه زدن و روضه به پا کردن و از این تکیه به آن تکیه رفتن در ماه محرم، مردم را اغفال کرد، پس از آنکه مستقر شد حکومتش، شروع کرد به مخالفت با اسلام و روحانین، به طوری که مجالس روضه ما هیچ امکان نداشت که منعقد بشود.^۱

رضاخان بعد از اینکه کودتا کرد و آمد تهران را گرفت به صورت یک آدم مقدس اسلامی خدمتگزار به ملت در آمد حتی در جلسه‌هایی که در محرم انجام می‌گرفت در تکیه‌های زیادی که در تهران بود آن وقت، می‌گفتند او می‌رود و شرکت می‌کند و دستجاتی که از نظامی‌ها در تهران بیرون می‌آمد من خودم دیده‌ام و مجلس روضه‌ای که از طرف خود رضاخان با شرکت خودش تأسیس می‌شد من یکیش را خودم دیده‌ام، این بود تا وقتی حکومتش مستقر شد، اغفال کرد ملت را، اغفال کرد همه قشرها را تا اینکه جای پایش محکم شد.^۲

♦ زمینه‌سازی برای ممنوعیت عزاداری امام حسین (علیه السلام)

رضاشاه که پیش از سلطنت با شرکت در مراسم عزاداری امام حسین (علیه السلام) برای کسب وجهه ملی و مذهبی تلاش می‌کرد، پس از رسیدن به سلطنت، ناگهان تغییر رویه داد. اولین نشانه‌های محدودیت عزاداری از سال ۱۳۰۴ ظاهر شد. به این ترتیب که چهل روز قبل از محرم، رضاخان به آذربایجان سفر کرد و در ۱۹ خرداد ۱۳۰۴ وارد تبریز شد. هنگام اقامت در تبریز شب‌نامه‌هایی از طرف وابستگان به دربار پخش شد که در آن از «حضرت اشرف» خواسته شده بود حدی برای روضه و ایام آن معین شود.^۳ مردم و علمای آگاه تبریز نیز که به نیت

۱. صحیفه / امام، ج ۷، ص ۲۴۹.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۳۲۸.

۳. هدف از انتشار این شب‌نامه‌ها این بود که رضاشاه می‌خواست چنین وانمود کند که محدود کردن عزاداری مورد درخواست ملت است.

واقعی دستگاه از پخش این شب‌نامه‌ها پی برده بودند برای آنکه دستگاه را در اجرای منویاتش ناکام بگذارند و ثابت کنند که خواست مردم توسعه و رونق عزاداری‌هاست، به مجرد انتشار این شب‌نامه، [با وجود آنکه هنوز ایام عزاداری فرا نرسیده بود] در تمام محلات، تکایا و گذرها شروع به روضه کردند. دستجات سینه‌زن حرکت کرد. به این واسطه نظامیان را از شهر خارج کردند. مبادا جنگی بشود.^۱ البته در بدو

امر رژیم از واکنش مردمی هراس داشت و اجرای منویات دولت به تعداد و سخت‌گیری نیروهای شهربانی در نقاط مختلف بستگی داشت.

رضاشاه برای فراهم کردن مقدمات لازم جهت ممنوعیت کامل عزاداری اموری را از قبل به اجرا گذاشت که برخی از مهم‌ترین آنها بدین‌گونه بود:

۱. محدود کردن روضه‌های دولتی و ممنوع کردن بعضی اقسام عزاداری

رضاشاه برای زمینه‌سازی جهت

ممنوعیت کامل عزاداری، نخست محل روضه قزاق‌خانه را در تهران به تکیه دولت انتقال داد و از شکوه و جلال و مدت آن کاست. در تاسوعای سال ۱۳۱۰، در حالی که بسیاری از عادات مانند قمه‌زدن، زنجیرزدن، سنگ‌زدن و دسته‌بندی موقوف بود، رضاشاه در تکیه دولت حاضر و روضه ساده‌ای خوانده شد. به گفته سردار اسعد:

نظر شاه این بود که همین روضه را هم اصلاحاتی بفرمایند. در ادامه محدود ساختن

مسأله مبارزه با عزاداری‌ها در پنج سال آخر عمر حکومت پهلوی اول، با جدیت تمام دنبال شد و از هر ترفندی برای جلوگیری از عزاداری‌ها، در همه انواع آن استفاده شد. حتی از این وحشت داشتند که مردم بعد از نماز، سر سجاده گریه کنند.

روضه‌خوانی، در سال ۱۳۱۱ تنها در بلدیه روضه مختصری برگزار شد.^۱

گزارش یکی از سیاحان درباره برپایی مراسم ماه محرم در سال ۱۳۱۱ در خور توجه است:

امسال شاه روزهای تعطیل را از چهار روز [چهار روز آخر دهه اول محرم] به سه روز تقلیل داده و از کارهای فرعی و قدیمی مرسوم در دسته‌ها جلوگیری شده است. محدودیت‌های شهربانی در نقاط مختلف کشور بر حسب آنکه مردمش متجدد یا متعصب باشند متفاوت است. هدف کلی آن است که به جای اقدامات حاد و فوری روش‌های سنتی را گام به گام تعدیل کنند تا فرمانداران فرصت یابند با رعایت احتیاط، همیشه درصدی از حمایت مردم را جلب کنند. ... برخی تصور می‌کنند و بعضی امیدوارند که رسم دسته راه انداختن کم‌کم به طور کلی از بین برود.^۲

۲. تغییر صورت ظاهری عزاداری به مراسم کلیسا

رضاشاه خیال می‌کرد که اگر همه چیز شکل غرب مسیحی را به خود گیرد، کشور پله‌های ترقی را طی خواهد کرد و به دروازه‌های تمدن خواهد رسید یا شاید می‌خواست مجالس عزاداری را از درون بپوساند و آن را منحرف سازد، یا می‌خواست از جاذبه‌های سنتی آن بکاهد. به هر حال او دستور داده بود در مجالس روضه از میز و نیمکت (به رسم کلیسا) استفاده کنند و زن و مرد مختلط بنشینند و زنان از حجاب اسلامی استفاده نکنند. در هشتم محرم ۱۳۵۵ق / ۱۳۱۵ش استانداری خراسان طی نامه‌ای محرمانه به حکومت قائنات اعلام می‌کند:

در صورت حضور خانم‌ها در مجالس روضه‌خوانی، زن و مرد با هم روی صندلی و

نیمکت نشسته استماع روضه نمایند.^۳

۱. جعفر قلی‌خان امیر بهادر، *خاطرات سردار اسعد بختیاری*، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۲، ص ۲۴۱، ۲۴۲.

۲. مریت هاکس، *ایران افسانه و واقعیت*، ص ۱۹۱، ۱۹۲. حمید بصیرت‌منش، *علماء و رژیم شاه*، تهران، عروج، ۱۳۷۸، ص ۱۴۰، ۱۴۱.

۳. مدیریت پژوهش انتشارات و آموزش، *خشونت و فرهنگ، اسناد محرمانه کشف حجاب (۱۳۱۳ - ۱۳۲۲)*، تهران،

رضاشاه در همین رابطه در پاسخ به نامه ستاد ارتش در مورخ ۱۳۱۴/۱۲/۲۳ در خصوص استفسار فرمانده هنگ بنادر، مبنی بر چگونگی برخورد با مراسم ایام محرم در مساجد و تکایا چنین نوشت:

البته بایستی روضه‌خوانی کنند و ممانعت نمی‌شود ولی روضه‌خوانی بایستی در مساجد و تکایا باشد آن هم مرتب و به قاعده و در روی نیمکت‌ها مستمعین بنشینند و آقایان محدثین متخصص خوب قابل روضه‌خوانی کنند. سینه‌زنی و این قبیل کارهای سابق به کلی ممنوع است.^۱

۳. خرافه شمردن عزاداری

یکی از بهانه‌های رژیم پهلوی برای مبارزه با عزاداری‌ها، مبارزه با خرافه بود. هر چند در مواردی، بعضی اشکال عزاداری شکل افراطی داشت، اما این دلیل نمی‌شد که او همه نوع عزاداری را خرافه معرفی کند. مشخص بود که مسأله خرافه بودن بهانه‌ای بیش نیست. چنان‌که عین‌السلطنه بعد از اشاره به این مباحث می‌نویسد:

من نمی‌گویم آن دستجات، آن قمه زدن‌ها خوب بود؛ اما روضه در مسجد یا خانه یا نماز جماعت چرا بد بود و متروک شد. به پادشاهی که رسید تیمورتاش، داور و جمعی دیگر از لامذهب‌ها، چاپلوس‌ها دورش جمع شدند، خودش هم مایل بود و آبادی و تمدن را روی اصول بی‌دینی تصور کرد، اوضاع دگرگون شد.^۲

امام خمینی نیز در این خصوص می‌نویسد:

در خصوص عزاداری و مجالسی که به نام حسین بن علی علیه السلام به پا می‌شود ما و هیچ‌یک از دینداران نمی‌گوییم که با این اسم هر کس هر کاری می‌کند خوب است. چه بسا علمای بزرگ و دانشمندان بسیاری این کارها را ناروا دانسته و به نوبه خود از آن

سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱، ص ۱۴۴. حمید بصیرت‌منش، همان، ص ۱۴۳.

۱. داود امینی، همان، ص ۲۳۹.

۲. قهرمان میرزا عین‌السلطنه، همان، ج ۱۰، ص ۹۶۶. موسی فقیه حقانی، همان، ص ۵۳۴.

جلوگیری کردند. چنان‌که همه می‌دانیم که بیست و چند سال پیش از این، عالم عامل حاج شیخ عبدالکریم [حائری، مؤسس حوزه علمیه قم] در قم شبیه‌خوانی را منع کرد ... ولی نشر دین و احکام الهی باز در این مجالس صورت می‌گیرد و به خاطر همین ثواب‌های بسیاری برای عزاداری او مقرر کرده‌اند تا مردم را بیدار نگه دارند و نگذارند اساس کربلا که پایه‌اش بر بنیان کندن پایه‌های ظلم و جور و سوق دادن مردم به توحید و عدالت بود، کهنه شود.^۱

در حقیقت رضاخان و اطرافیانش تلاش می‌کردند بدین‌وسیله به عزاداری توهین کنند و آنها را متحجر و کهنه‌گرا قلمداد نمایند. چنان‌که کفیل حکومت گناباد، ضمن تقبیح پوشش زنان در آن مناطق درباره اهالی آنجا می‌نویسد:

در ماه رمضان و محرم و صفر و مواقع دیگر که در مساجد روضه‌خوانی می‌نمایند پای منبر آخوندهای ده رفته همان اوهامات و خرافات و حرف‌هایی [را] که سال‌ها آنها را عقب گذارده است شنیده و ملکه ذهن آنها از طفولیت شده است که بی‌اندازه آنها را از تمدن و تجدد دور نموده.^۲

حکومت پهلوی در اجرای این برنامه، طی بخشنامه‌ای به استانداری‌ها و فرمانداری‌ها در اسفند ماه ۱۳۱۶، از طرح ممنوعیت روضه‌خوانی به عنوان طرح بیرون کردن خرافات از سر مردم نام برده است.^۳

♦ ممنوعیت کامل عزاداری

بعد از فراهم کردن مقدمات لازم، در سال ۱۳۱۶ بود که اقدام نهایی از طرف رضاشاه انجام شد. وزارت داخله (وزارت کشور) حکومت پهلوی در اسفند ماه ۱۳۱۶، طی بخشنامه

۱. امام خمینی، کشف/سرار، ص ۱۷۳، ۱۷۴.

۲. داود امینی، همان، ص ۲۳۷.

۳. مدیریت پژوهش انتشارات و آموزش، همان، ص ۲۶، ۱۲۸، ۱۳۸، ۳۱۷.

محرمانه‌ای به استانداری‌ها و فرمانداری‌ها اعلام کرد:

... جلوگیری از روضه‌خوانی و خارج کردن خرافات از سر مردم و آشنا نمودن به اصول تمدن، امروزه رسالت اساسی داخلی دولت است و به هیچ عنوان نباید در اجرای منویات دولت تعلل و تسامح نمود.^۱

بر پایه همین بخشنامه حکام ایالات نیز به برخورد نامناسب با تجمع‌های مذهبی و مراکز دینی اقدام نمودند. به عنوان مثال حکمران یزد، به شهربانی این شهر نوشت:

منسوخ نمودن روضه‌خوانی حتی در خانه‌ها از وظایف اولیه بوده و مخصوصاً مأمورین دولت وظیفه‌دار هستند که موهومات را از سر مردم خارج و آنها را به اجرای تمدن امروزه آشنا سازند.^۲

کار به جایی رسید که علاوه بر سوگواری‌های ماه محرم، حتی برای مجالس ترحیم افراد نیز، که در آنها معمولاً به مصائب ائمه، به ویژه امام حسین (علیه السلام) اشاره‌ای می‌شد، مقرراتی وضع و محدودیت‌هایی اعمال شد. به این معنا که وعاظ و روضه‌خوان‌ها حق نداشتند ذکر مصیبتی از ائمه علیهم‌السلام داشته باشند و این امر مردم به ویژه صاحبان عزا را با مشکل مواجه کرده بود، به طوری که استاندار خراسان در تاریخ ۱۴ بهمن ۱۳۱۸ به نخست‌وزیر نوشت:

چون مدتی است ذکر مصیبت اکیدا ممنوع گردیده و ممکن است به استناد این ماده در بعضی نقاط ندانسته مبادرت به ذکر مصیبت کنند بنابراین و نظر به اصلاحاتی که از ۱۳۱۴ به این طرف در وضعیت اجتماعی کشور حاصل شده به نظر بنده سزاوار است که به طور کلی در مقررات مجالس ترحیم تجدید نظری به عمل آمده و مخصوصاً ماده مربوط به ذکر مصیبت حذف و عندالاقضاء اجازه داده شود در پایان مجلس مختصر نذری از پیشینه و خدمات متوفی گفته شود.^۳

۱. همان، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۳۱۷، ۳۱۸.

۳. حمید بصیرت‌منش، همان، ص ۱۴۳.

مردم برای شرکت در مجالس روضه که در خانه‌ها و پنهانی برگزار می‌شد، از بیم مأموران گاهی از پشت بام‌ها به منزل یکدیگر رفت و آمد می‌کردند و روضه‌خوان هم برای آنکه به چنگ مأموران گرفتار نشود، با لباس مبدل به خانه‌ها می‌رفت و در آنجا لباس خود را می‌پوشید.

مسأله مبارزه با عزاداری‌ها در پنج سال آخر عمر حکومت پهلوی اول، با جدیت تمام دنبال شد و از هر ترفندی برای جلوگیری از عزاداری‌ها، در همه انواع آن استفاده شد. حتی از این وحشت داشتند که مردم بعد از نماز، سر سجاده گریه کنند. آیت‌الله حسین بدلا در این زمینه خاطره‌ای دارند که جالب و خواندنی است:

در آن سنوات، ... یکبار که به تهران رفتم در کمال تعجب مشاهده کردم که هیچ خبری نیست، نه

دسته‌ای مشاهده می‌شود و نه روضه‌ای برقرار است. از این وضع به شدت نگران شدم، به نظرم رسید که به محل اجتماع ترک‌ها که در مسجد عبدالحسین خان برنامه روضه‌خوانی داشتند بروم. ... نزدیکی‌های غروب بود که در محل حاضر شدم و مشاهده کردم که در آنجا هم خبری نیست ... چند افسر را دیدم که در آن حوالی با جذب و خشونت ظاهری در حال گشت‌زنی هستند، در عین حال در مسجد باز بود. داخل رفتم تا لااقل اگر نماز جماعت برقرار است شرکت کنم. ... وقتی به آنجا رفتم دیدم که چند نفر نشست‌اند ولی خبری از برگزاری نماز جماعت نیست. احتمال دادم که امام جماعت را هم از برگزاری نماز در شب عاشورا و تاسوعا منع کرده‌اند. به ناچار در همان‌جا نشستیم. وقتی هنگام مغرب فرا رسید، برخاستم و اذان و اقامه گفتم و مشغول نماز مغرب شدم جمعیت تک‌تک وارد مسجد می‌شدند ... مردم هم به خواندن نماز مغرب و عشا به صورت انفرادی مشغول شدند بعد از اتمام نماز من که تقریباً با تمام شدن نماز دیگران هم‌زمان بود ناگهان صدای گریه یک نفر بلند شد. حالت گریه‌اش شبیه صدایی بود که

آنر بایجانی‌ها معمولاً انتهای برخی از اشعار ترکی را با آن ختم می‌کنند. به صدای گریه او بقیه مردم هم شروع کردند به گریه، افسرهایی که دم در مسجد ایستاده بودند با حالت دست‌پاچه وارد مسجد شدند. صدای برخورد چکمه‌های مهمیزدارشان به پله‌ها بلند شد و در پی آن افسران را دیدم که با نگرانی به مردم که بدون روضه می‌گریستند نگاه می‌کردند. من مشاهده کردم که دیگر کسی وارد شبستان نمی‌شود. دانستم که دم در از ورود مردم جلوگیری می‌کنند. طولی نکشید که یک فرد تنومند که عرق‌چینی بر سر نهاده و عبایی بر دوش انداخته بود، وارد شد و بین شبستان و ایوان مسجد نشست و او هم شروع کرد به گریه کردن. صدای گریه او حالت خاصی داشت و بر بقیه اصوات غلبه کرده بود و بی‌شباهت به صدای «داش ابول» که حالت ممتازی داشت نبود چند لحظه بعد، همان فرد شروع کرد به خواندن یک شعر ترکی و حضار هم همراه با آخرین کلمه‌ای که او ادا می‌کرد، دم می‌گرفتند و صوت توأم با گریه‌اش را امتداد می‌دادند. بعد فرد مزبور یک شعر فارسی و در ادامه یک حدیث کوتاه عربی از مقتل خواند و در نهایت دعا کرد و بقیه آمین گفتند و بعد هم افراد حاضر در مجلس را که بنا داشتند مراسم را تا صبح ادامه دهند با نام امام زمان (عج) از جا بلند کردند. چند نفر هم به بقیه «مشرف فرمودید» و «اجرتان با سیدالشهدا» گفتند و آنها را با حالتی شبیه هول دادن به بیرون هدایت کردند. من تا آخر مقاومت کردم ولی کار به جایی رسید که دیگر ماندن را صلاح ندانستم و احساس کردم که آن چند نفری که بعداً فهمیدم از قوای دولتی هستند، می‌آیند و مرا از مسجد بیرون می‌کنند لذا خودم خارج شدم. آن‌طور که بعدها برای ما تعریف کردند، این توطئه از پیش تعیین شده، توسط چند تن از افسران که لباس شخصی به تن کرده بودند، انجام شد و حتی آن فرد مداح و تنومند هم خود از مأموران بود و هدفشان این بود که این محفل عزاداری را در آن مرکز مهم، تحت کنترل درآورند و از ورود افراد جدید هم جلوگیری کنند تا برنامه عزاداری حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) با آن کیفیتی که باید برگزار شود، انجام نگیرد.^۱

یکی از کسبه مشهد می‌گوید:

خیلی خیلی خفقان بود تا می‌توانستند مردم را اذیت و آزار کردند و دیگر کسی جرأت نمی‌کرد برای امام حسین (علیه السلام) عزاداری کند. اوضاع به گونه‌ای بود که حتی از جلسات چند نفری هم جلوگیری می‌شد و نمی‌گذاشتند سه نفر با هم روضه بخوانند. اگر کسی به مجلسی می‌رفت و نام امام حسین (علیه السلام) را می‌برد و گزارش می‌دادند، او را دستگیر می‌کردند، گاهی محاسنش را می‌تراشیدند و گاهی هم شکنجه یا چند ماه زندان می‌کردند.^۱

♦ عکس‌العمل مردم در مقابل منع عزاداری

مردم ایران در مقابل ممنوعیت عزاداری عکس‌العمل‌های متفاوتی از خود نشان دادند، بعضی از آنها تسلیم جریان شدند و عزاداری را ترک کردند، اما بسیاری از آنها از امام حسین (علیه السلام) دست برنداشتند. آنها به صورت مخفیانه ولو در جمع اعضای خانه خودشان به عزاداری پرداختند و بعض دیگر هم که قدرت بیشتری داشتند به مبارزه با رضاشاه برخاستند که نمونه‌هایی از آنها ذکر می‌شود:

۱. برپایی مجالس روضه‌خوانی زیرزمینی

از سال ۱۳۱۵ تا ۱۳۲۰ که عزاداری به طور علنی ممنوع شده بود، در خانه‌ها و پنهانی و گاهی پیش از روشن شدن هوا و دمیدن خورشید، مجالس روضه برپا می‌شد و دور از چشم مأموران رضاخان عزاداری انجام می‌گرفت و اگر مأموران به کسی مظنون می‌شدند دستگیرش می‌کردند یا با گرفتن رشوه، رها می‌کردند. مردم برای شرکت در مجالس روضه که در خانه‌ها و پنهانی برگزار می‌شد، از بیم مأموران گاهی از پشت بام‌ها به منزل یکدیگر رفت و

آمد می‌کردند و روضه‌خوان هم برای آنکه به چنگ مأموران گرفتار نشود، با لباس مبدل به خانه‌ها می‌رفت و در آنجا لباس خود را می‌پوشید.^۱

آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی نقل می‌کند که:

[پدرم] در ایام بحرانی و خفقان حکومت رضاخان که روضه‌ها تعطیل بود دست مرا

می‌گرفت و به روضه‌های مخفی شبانه می‌برد...^۲

حجت‌الاسلام حاج سید علی فیض

دزفولی^۳ در مصاحبه‌ای می‌گوید:

مرحوم والد نقل می‌کرد ... چون شب شهادت حضرت زهرا (سلام الله علیها) ظاهرًا بوده والد و عموی ما صرفًا با برادر زن عموی ما در آن خانه بودند و عموی بنده به برادر زنش می‌گوید می‌شود یک منبری بروی؟ ایشان می‌روند منبر و دو نفر هم پای منبر ایشان هستند از خانه عموی بنده یک پنجره به طرف خیابان باز است که یک مرتبه می‌بینند حاج سید مهدی (برادر زن

حمامی بود به نام حمام حاج میرزا [در رفسنجان] ... در این حمام آقا سید یحیی یزدی، مرحوم اشراقی و آقای فلسفی و دیگران را دعوت می‌کرد و در ماه محرم به اسم اینکه حمام است مردم در آنجا جمع می‌شدند و در را می‌بستند و در داخل رختکن حمام برنامه روضه‌خوانی داشتند.

عموی بنده) که بالای منبر بود یک مرتبه از پله‌ها آمد پایین و راهرو را گرفت و رفت پنهان شد اینها گفتند که چیه؟ گفت رئیس شهربانی آمد. عمو هم فرار می‌کند و تنها مرحوم ابوی می‌ماند... ابوی نقل می‌کرد که رفتم دم در، گفتم: کاری دارید؟ مگر به شما

۱. ر ک: مهدی عباسی، تاریخ تکیا و عزاداری قم، ص ۲۲۲.

۲. حمید کرمی پور (تدوین)، خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۲۶.

۳. امام جماعت مسجد المهدی واقع در میدان ملل متحد (شاپور سابق) تهران.

گفتند که توی صندوقخانه‌های مردم را بگردید؟ شما چه حقی داشتید که از پنجره نگاه کنید که ما چه کار می‌کنیم یا چه کار نمی‌کنیم؟ ما تظاهر به روضه‌خوانی می‌کردیم شما چه حقی داشتید به داخل خانه ما نگاه کردید؟^۱

حجت‌الاسلام حاج آقا سید محمد مهدی طباطبایی شیرازی^۲ نقل می‌کند:

حامی بود به نام حمام حاج میرزا [در رفسنجان] ... در این حمام آقا سید یحیی یزدی، مرحوم اشراقی و آقای فلسفی و دیگران را دعوت می‌کرد و در ماه محرم به اسم اینکه حمام است مردم در آنجا جمع می‌شدند و در را می‌بستند و در داخل رختکن حمام برنامه روضه‌خوانی داشتند. ... در حمام مشهد قرار شد که برنامه روضه‌خوانی باشد پدرم مرا هم برد با خودش و گفت قرار است بچه‌ها داخل کوچه باشند که خبر بدهند اگر مأموری آمد بچه‌ها را برت بدهند. ... در آن روز سه نفر بودند که در مشهد مجالس عزاداری را برپا می‌کردند:

۱. حاج حسن پاتو که الان فامیلی‌اش نیک‌پیما است که نانوا بود.

۲. حاج علی طلوع که اهل یزد بود.

۳. حاج حسن دادگر، پسر خاله آیت‌الله آقا مرتضی حائری، و ایشان می‌گفت آیت‌الله آقاشیخ عبدالکریم حائری فرمودند به خاطر روضه‌خوانی اگر کتک هم خوردید عیبی ندارد، اهل بیت هم کتک می‌خورند. ... وقتی ما از مشهد هم برگشتیم و آمدیم قم همین منظره را در قم هم دیدیم که در حمام برنامه روضه‌خوانی برپا می‌شد.^۳

حاج آقا سعید امانی، فرزند مرحوم شیخ احمد همدانی، نیز درباره برگزاری عزاداری مخفیانه می‌گوید:

مبارزه با عزاداری در حدی بود که کسی جرأت اظهار به اقامه عزاداری نداشت. یک آقا شیخ محمود نامی بود که مجلس عزاداری داشت و چند حیاط را که با هم ارتباط

۱. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، حکایت کشف حجاب، تهران، قدر ولایت، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۳۱.

۲. ایشان در دوره‌های دوم و سوم نماینده مردم مشهد در مجلس شورای اسلامی بود (متولد ۱۳۱۲ ش، رفسنجان).

۳. مؤسسه فرهنگی قدر ولایت، همان، ص ۲۴، ۲۵.

داشتند در یکجا آماده کرد. و روضه‌خوان که می‌خواست بیاید برای روضه‌خوانی، بیرون با لباس مبدل و شخصی می‌آمد، وقتی وارد مجلس می‌شد آنجا لباسش را عوض می‌کرد... من یادم هست شب عاشورا تمام مغازه‌ها پرچم سه رنگ زده بودند و [در] این میدان توپخانه چه چراغ‌هایی گذاشته بودند و فیلم‌های شادی هم پخش می‌شد و ما برای روز عاشورا که می‌خواستیم عزاداری کنیم پیاده از راه علی‌آباد می‌رفتیم به طرف امامزاده ابوالحسن و آنجا که کاملاً خارج از شهر بود می‌نشستیم و با نهایت ترس و لرز یک زیارت عاشورا می‌خواندیم و این خیلی کار مهمی بود.^۱

در خاطرات آیت‌الله حسین بدلا نیز آمده است:

در عصر اختناق رضاخانی، روضه‌خوانی‌ها هم در خفا انجام می‌شد. ... بسیاری از مردم مشتاق، ... ناچار بودند مراسم عزاداری را در ساعات غیر عادی که توجه مأمورین را جلب نکند، برگزار نمایند. آنها در واقع می‌خواستند به هر وسیله ممکن، نام سیدالشهدا را زنده نگه دارند.

در سیاه‌ترین سال‌های سلطنت رضاشاه، مردم مسلمان و حسینی ایران که از عزاداری در ملاء عام منع شده بودند در خلال این سال‌های تیره در نامناسب‌ترین وضعیت در داخل سرداب‌ها و زیرزمین‌ها یا نیمه‌های شب و سحرگاهان برای سرور شهیدان اقامه عزا می‌کردند.

بنابراین در بسیاری از مواقع، وقت سحر و مابین الطلوعین را برای عزاداری انتخاب می‌کردند.

هرگاه می‌خواستیم در مدرسه فیضیه یا دارالشفاء، مراسم روضه بر پا کنیم، با مشکل مواجه بودیم و به ما اجازه نمی‌دادند. به ناچار در خانه‌ای که در حال حاضر به مسجد آقای بروجردی (مسجد اعظم) ملحق شده است، برنامه‌هایمان را اجرا

می‌کردیم.^۱

مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین علی دوانی، مورخ معاصر، که در آن ایام در آبادان زندگی می‌کرد، در خاطراتش آورده است:

در آبادان آن روز ایام دهه اول محرم فقط یک مجلس بود آن هم در حسینیه هندی‌ها که مرحوم حاج کریم بای هندی از تجار آبادان آن را بر پا می‌کرد. من و برادرم همراه مادرم و دایی‌ها و بعضی از بستگانم و یکی دو نفر دیگر آهسته می‌رفتیم در حسینیه را می‌زدیم و تا در باز می‌شد می‌رفتیم توی شبستان حسینیه و خوب که جمعیت آن هم در حدود سی چهل نفر مرد و زن جمع می‌شدند روضه‌خوانی که در بیرون بدون عمامه بود و پنهان از چشم مأمورین و آژان‌های شهربانی به حسینیه می‌آمد، شال خود را از کمر

باز می‌کرد و به سر می‌بست و آهسته روضه می‌خواند. ما حاضران هم که دل پری از تضییقات عمال رضاخان داشتیم با شروع روضه زار زار می‌گریستیم آن هم طوری که مأمورین متوجه نشوند، و نیایند مجلس را بهم بزنند یا بانی مجلس را به شهربانی ببرند و نگاه دارند یا التزام بگیرند.^۲ به این ترتیب در سیاه‌ترین سال‌های سلطنت رضاشاه دستورهای استعمارگران کاملاً اجرا می‌شد و مردم

در دوره ناصری، حکومت به برپایی مجالس عزاداری اهتمام ویژه‌ای داشت. بعد از مشروطه دوم از رونق اولیه عزاداری کاسته شد؛ اما احمد شاه تا حد زیادی سعی می‌کرد وضعیت سابق را زنده کند، به همین منظور، شخصاً در مراسم عزاداری شرکت می‌کرد و دولتمردان را نیز به شرکت در آن مراسم تشویق می‌نمود.

۱. حسین بدلا، همان، ص ۹۶.

۲. علی دوانی، نقد عمر: زندگانی و خاطرات علی دوانی، تهران، رهنمون، ۱۳۸۲، ص ۵۴.

مسلمان و حسینی ایران که از عزاداری در ملاء عام منع شده بودند در خلال این سالهای تیره در نامناسبترین وضعیت در داخل سردابها و زیرزمینها یا نیمه‌های شب و سحرگاهان برای سرور شهیدان اقامه عزا می‌کردند.

۲. مبارزه علمای بزرگ با ممنوعیت عزاداری

بعد از آنکه حکومت پهلوی چهره خشن خود را نشان داد مردم برای اقدام عملی در برابر

حکومت آمادگی نداشتند، اما بعضی از روحانیان و علمای بزرگ و مبارز نظیر مرحوم آیت‌الله میرزا محمدعلی شاه‌آبادی در مقابل رژیم می‌ایستادند. در خاطرات مربوط به ایشان بدون ذکر تاریخ، آمده است:

ایشان در سال‌های ممنوعیت عزاداری، در روز تاسوعا یا عاشورا در مسجد جامع بازار به رغم ممانعت مأموران، مراسم زیارت عاشورا برپا کردند.^۱

آیت‌الله شاه‌آبادی در تهران با قاطعیت در برابر رضاشاه ایستاد و در شرایطی که تمام مساجد و منابر تعطیل شده بود، هیچ‌گاه مسجد و منبر و سخنرانی‌اش را

رضاخان برای اجرای سیاست‌هایش می‌بایست میان علما و مردم موقعیت خوبی به دست می‌آورد و اگر علما، مردم و مجلس از نیات واقعی وی آگاه می‌شدند، او را در اجرای برنامه‌هایش ناکام می‌گذاشتند (چنان‌که در جریان طرح جمهوری‌خواهی او این کار را کردند). اینجا بود که تلاش کرد با به کارگیری سفارش‌های لازم جهت کسب وجهه مذهبی، راه خود را باز نماید.

۱. معاونت پژوهشی بنیاد فرهنگی شهید شاه‌آبادی، عارف کامل، تهران، ۱۳۸۰، ستاد بزرگداشت مقام عرفان و

تعطیل نکرد. فرزند ایشان، شهید آیت‌الله مهدی شاه‌آبادی در حالات پدر بزرگوارش می‌گوید: وقتی که رضاخان دستور داد منبر را از مسجد بردارند تا مانع سخنرانی ایشان شود، دست از سخنرانی برنداشتند و به طور ایستاده سخنرانی می‌کردند مأمورین شهربانی هم مرتباً به مسجد می‌آمدند و مطالب منابر ایشان را می‌نوشتند و گزارش می‌کردند. یکبار که رئیس کلانتری به مسجد آمده بود چون می‌خواست با کفش وارد مسجد شود ایشان با صدای بلند فرمودند: «فاخلع نعلیک»، و آن‌چنان با مأمورین پرخاش نمودند که آنها ترسیدند و از مسجد بیرون رفتند. وقتی آیت‌الله شاه‌آبادی سخنرانی‌شان تمام شد و از مسجد خارج شدند مأمورین هم به دنبال ایشان رفتند و از ایشان خواستند تعهد بگیرند که دیگر منبر نرود، ولی ایشان با همان لهجه اصفهانی خود به مأمورین فرمودند برو به بزرگ‌ترت بگو بیاید. و بالاخره چون اصرار مأموران زیاد می‌شود ایشان ناگهان دستشان را به طرف مأموران می‌آورند و فریاد می‌زنند: بگیرید مرا، می‌گویم مرا بگیرید، مأمورین از این عمل و ابهت ایشان چنان رعب و وحشتی در دلشان می‌افتد که چند قدم عقب می‌روند و بدون آنکه هیچ‌گونه عکس‌العملی از خودشان نشان بدهند مراجعت می‌کنند.^۱

آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس که شاهد این صحنه بود، می‌گوید:

آیت‌الله شاه‌آبادی در تهران با قاطعیت در برابر رضاشاه ایستاد و در شرایطی که تمام مساجد و منابر تعطیل شده بود، هیچ‌گاه مسجد و منبر و سخنرانی‌اش را تعطیل نکرد.

تعداد مأمورین حدود ۲۵۰ نفر بود و از آنها یک نفر جرأت نکرد جلو بیاید.^۲ معمولاً شب‌ها پای منبر ایشان عده‌ای مفتش از شهربانی و آگاهی می‌آمدند و

می‌ایستادند. آیت‌الله شاه‌آبادی که متوجه شدند با ابراز ناراحتی به آنها فرمودند:

آمدن شما این موقع ظهر و شب خلاف است اگر با من کار دارید و مرا می‌خواهید، ظهر و شب نمی‌شود، چون الان لااقل صد تا صد و پنجاه نفر با من در مسجد حضور دارند، اگر می‌خواهید مرا بگیرید و ببرید و کسی نفهمد قبل از اذان، من از منزل تک و تنها حرکت می‌کنم و به مسجد می‌آیم و احدی هم با من نیست غیر از حق.^۱

بعضی از علما نیز با سیاست‌های ضد عزاداری رژیم شاه مبارزه مالی می‌کردند که از جمله آنها میرزا صادق آقا تبریزی^۲ بود که در جریان مبارزات ضد دینی رضاشاه تبعید شده بود. میرزا صادق آقا پس از رفع تبعید، از مراجعت به تبریز خودداری کرد و در قم اقامت نمود. در مدت اقامت در این شهر، مخفیانه به مبارزه خود ادامه داد. گفته شده است، هنگامی که ایشان در قم بود پول‌های زیادی به دستشان می‌رسید و ایشان به روستاهای اطراف قم، پول قند و چای برای برگزاری مجالس عزاداری — که مأمورین دولت از آن جلوگیری می‌کردند — می‌فرستاد.^۳

یکی دیگر از کسانی که با سیاست‌های ضد عزاداری رضاشاه مخالفت می‌کرد، مرحوم آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی، مؤسس حوزه علمیه قم بود. ایشان در مقابله با سیاست‌های ضد اسلامی رژیم رضاشاه هیچ‌گاه توسل به ائمه اطهار و برپایی سنت عزاداری سیدالشهدا (علیه السلام) و روضه‌خوانی را تعطیل نکرد. علاوه بر روضه که هر شب جمعه و دهه محرم به آن اهتمام می‌ورزید و هر روز قبل از شروع درس یکی از شاگردان ایشان (حاج آقا جواد قمی یا شیخ ابراهیم صاحب‌الزمانی) ذکر توسلی به امام حسین (علیه السلام) می‌نمود. آیت‌الله حائری در هنگام درس نیز شاگردان را به توسل توصیه می‌کرد. از جمله

۱. همان، ص ۱۱۳.

۲. میرزا صادق آقا تبریزی (۱۲۷۴ - ۱۳۵۱ ق) در تبریز ریاست عام و مرجعیت تام داشت.

۳. حمید بصیرت‌منش، همان، ص ۳۹۸.



عزاداری‌ها و سوگواری‌هایی که ایشان در ایران رایج کرد، عزاداری ایام فاطمیه بود.^۱

مأموریت ویژه ژنرال رابرت هایزر برای سرکوب انقلاب اسلامی

سید محمدهاشم پوریزدان پرست^۱

◆ مقدمه

یکی از نقاط مبهم انقلاب، سفر ظاهراً یک ماهه ژنرال رابرت هایزر در آخرین ماه پیروزی انقلاب اسلامی به ایران می‌باشد. با توجه به اینکه او ظاهراً در اولین روز برگزاری کنفرانس گوادلوپ به ایران سفر کرده است، میان مأموریت او و این کنفرانس نکاتی در منابع مختلف بیان شده است. در این مقاله به بررسی این مأموریت و اهداف آن و رابطه میان مأموریت او با این کنفرانس پرداخته می‌شود:

کنفرانس گوادلوپ در تاریخ ۱۴ دی‌ماه ۱۳۵۸ (۴ ژانویه ۱۹۷۹) چهار روز پس از شروع سال نو مسیحی کنفرانسی دو روزه در جزیره گوادلوپ واقع در شرق دریای کارائیب – واقع در

۱. محقق و پژوهشگر.

غرب اقیانوس اطلس و متعلق به فرانسه - برقرار شد. در این کنفرانس که به ابتکار ژیسکار دستن رئیس جمهور فرانسه برگزار شده بود سران چهار کشور امریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان مهم‌ترین مسائل جهانی از جمله جنگ در کامبوج، خشونت در آفریقای جنوبی (که تحت حاکمیت رژیم آپارتاید اداره می‌شد) خطرات روزافزون حضور شوروی در خلیج فارس برای منافع غرب، کودتا در افغانستان، وضعیت یمن جنوبی و گسترش انقلاب در ایران را مورد بررسی قرار دادند.

ژیسکار دستن، به دلیل حضور امام در پاریس در رابطه با مسائل ایران نقش کلیدی در این کنفرانس بازی نموده است و حتی پیام سران شرکت کننده در این کنفرانس توسط وزیر خارجه او به سمع امام می‌رسد.

حجت‌الاسلام هادی غفاری در کتاب خاطرات خود^۱ از این جریان پرده برداشته است:

روز ۱۸ دی مطابق ۱۸ ژانویه و در حالی که دو روز از پایان کنفرانس گذشته بود و در روز پایانی همین کنفرانس نیز رسماً بختیار بر سر کار آمده بود دو نفر از اعضای وزارت خارجه فرانسه از سوی ژیسکار دستن و جیمی کارتر به ملاقات ایشان می‌آیند و علی‌رغم تعهدات و قراردادهای بین‌المللی رسماً در امور ایران دخالت کرده و از امام می‌خواهند چون ما از دولت بختیار حمایت خواهیم کرد، بهتر است حضرت آیت‌الله از دولت بختیار حمایت کنند و یا حداقل سکوت نمایند و بهتر است حضرت آیت‌الله برای رفتن به ایران عجله ننمایند و به دنبال آن امام را به طور ضمنی تهدید به کشتار گسترده نمودند. امام نیز با دید الهی خود و با اصرار آنان بر حفظ بختیار و تعویق بازگشت به ایران از توطئه عظیمی که در شرف وقوع بوده است مطلع و از همان روز بر غیر قانونی بودن دولت بختیار و بازگشت به ایران پافشاری می‌نمایند و آنان را در برابر عمل انجام شده قرار می‌دهند و تمام طرح‌ها و نقشه‌های آنان را نقش بر آب می‌سازند و سرانجام نیز پس از بازگشت به ایران دولت بختیار را متزلزل و کودتای

خام و نیخته آنان را با شکست حتمی مواجه ساخته و انقلاب را به پیروزی می‌رسانند و برخلاف میل ابرقدرت‌ها جزیره ثبات و جزیره ثروت و منفعت‌های انبوه باد آورده و پایگاه حاکمیت آنان بر منطقه استراتژیک خاورمیانه را از چنگال آنان بیرون آورده و ملت ایران را به استقلال و آزادی رسانده و حکومتی متکی به آراء و اعتقادات اسلامی آنان را بنیان می‌گذارند.

اطلاعات جسته و گریخته و متناقضی در خاطرات مکتوب سران این کنفرانس بعداً منتشر شده است. اما آنچه از مجموعه اطلاعات در مورد ایران می‌توان به دست آورد، این است که آنان به علت قدرت و عظمت و فداکاری ملت ایران و امام و اصرار مردم بر خروج شاه از ایران و متزلزل بودن روحیه او به علت راهپیمایی بزرگ روز عاشورا و شکست توطئه کشتار مردم طی آن راهپیمایی (که با فداکاری چند تن از نظامیان پادگان لویزان با شکست مواجه شد و نشان داد که او نه تنها نمی‌تواند به ارتش بلکه به گارد جاویدان خود نیز اعتماد بنماید)، راهی برای سر پا نگاه داشتن شاه در برابر خود نیافته‌اند. آنها شاه را از دست رفته یافتند و نفرت از او را در میان ملت ایران تا آن پایه عمیق و گسترده دیدند که دریافتند با هیچ ترفندی نمی‌توان او را از سقوط نجات بخشید، از این رو بر آن شدند دولتی را در ایران به قدرت برسانند که به ظاهر از نیروی اپوزیسیون به شمار آید و بتواند آتش انقلاب را خاموش کند و در آینده با ترفندهایی شاه را به اریکه قدرت بازگرداند.

در این کنفرانس به علت اهمیت مسائل ایران و آنچه قرار بود برای جلوگیری از پیروزی انقلاب صورت بگیرد، آخرین تصمیمات، توافقات و هماهنگی‌ها در این رابطه اتخاذ می‌گردد. این تصمیمات حدود دو هفته قبل از کنفرانس گوادلوپ و پس از مسجل شدن شکست دولت ازهارای گرفته شده و مقداری از آن نیز به اجرا درآمده بود.

این تصمیمات عبارت‌اند از:

۱. شاه که اینک به عنوان نقطه وحدت مخالفان درآمده است و نوک تیز حمله به سوی اوست موقتاً باید از ایران خارج شود.

۲. با توجه به اینکه ارتش شدیداً وابسته به شاه تربیت شده است و با خروج شاه و با نفوذی که امام در ارتش پیدا نموده است به زودی از هم خواهد گسیخت (آن هم با توجه به اینکه قرار بود همراه شاه تعدادی از سران ارتش نیز خارج شوند)، لذا باید از خروج رهبران ارتش جلوگیری و انسجام ارتش را حفظ نمود.

۳. جهت سرکوب انقلاب و تصفیه رهبران آن باید ارتش آماده یکی از خونین‌ترین کودتاهای تاریخ گردد.

۴. باید با ایجاد اصلاحات ظاهری مختلف، انسجام نیروهای مخالف به هم زده شود و با دادن خواست‌های مقطعی به بعضی از قشرها، آنان را از صفوف انقلاب جدا ساخت و اعتصابات فلج‌کننده را خاموش نمود.

۵. به علت نیاز به فرصت کافی برای انجام این امور بازگشت امام به تأخیر بیفتد.

۶. یکی از بلندپایگان نظامی امریکا که از اوضاع ایران و ارتش آن مطلع باشد برای اداره ارتش و جلوگیری از هم پاشیدگی

ژنرال هاینز که ظاهراً در روز ۱۳ دی‌ماه در جلسه شورای امنیت امریکا انتخاب شده بود، در روز ۱۴ دی و در اولین روز تشکیل کنفرانس گوادالوپ، برای انجام مأموریت خود با یک هواپیمای نظامی مخفیانه وارد تهران می‌شود. به صورتی که شاه نیز تا چند روز از ورود او به ایران مطلع نمی‌گردد.

آن پس از خروج شاه و مهیا نمودن آن برای کودتای خونین به ایران اعزام گردد. این شخص وظیفه داشت ضمن حفظ سلاح‌های استراتژیک که در اختیار شاه گذاشته شده بود و نیز حفظ دستگاه‌های پیچیده جاسوسی در پایگاه‌های مخفی و آشکار امریکا در ایران، قراردادهای مهم و کلان نظامی را ظاهراً به دست دولت جدید، لغو نماید و زمینه خروج هزاران مستشار امریکایی و خانواده‌های آنان را که در ارتش ایران حضور داشتند و در صورت شکست کودتا

می‌توانست به عنوان گروگان نیروهای انقلابی ضربه‌های عظیم و جبران‌ناپذیری به منافع امریکا وارد سازد، فراهم آورد.

۷. دولتی انقلابی نما اما کاملاً وابسته و حتی در ظاهر مخالف امریکا با دادن وعده اصلاحات مورد نظر مردم، انقلاب را دچار انشقاق نموده و رهبری آن را از دست رهبران آن خارج ساخته و زمینه فروکش کردن و سرد نمودن انقلاب را فراهم نماید و قراردادهای مهم نظامی را از جانب ایران لغو نماید.^۱

۸. در صورت شکست این دولت، ارتش کودتای خونین خود را آغاز و رهبران اصلی و ده‌ها هزار نفر از کادرهای اصلی انقلاب و رهبران آن را تصفیه نماید.

۹. در صورت شکست اقدامات فوق، اقدامات آینده را با توجه به افراد نفوذی در انقلاب، به خصوص نفوذی در اطراف امام، هماهنگ سازند.

در همین رابطه است که بختیار به عنوان آخرین تیر ترکش شاه و حامیان او به سوی انقلاب اسلامی شلیک می‌گردد. افرادی چون سنجابی و صدیقی و... که برای این موضوع در نظر گرفته شده و مذاکراتی نیز با آنان انجام شده بود، هر یک با دلائلی از این امر استتکاف نموده بودند و بختیار با توجه به مجموعه خصوصیات شخصیتی و ارتباطات مخفی با حامیان جهانی شاه و پذیرش انجام نقشه آنان، بهترین مهره برای اجرای این خیانت‌ها و جنایت‌ها در حق ملت مظلوم و ستمدیده ایران تشخیص داده شد و برگزیده می‌شود. در همین رابطه ژنرال هایزر که ظاهراً در روز ۱۳ دی‌ماه در جلسه شورای امنیت امریکا انتخاب شده بود، در روز ۱۴ دی و در اولین روز تشکیل کنفرانس گوادالوپ، برای انجام مأموریت خود با یک هواپیمای نظامی مخفیانه وارد تهران می‌شود. به صورتی که شاه نیز تا چند روز از ورود او به ایران مطلع

۱. تلاش چند ماهه رادیو بی‌بی‌سی برای چهره‌سازی و رهبرسازی در کنار امام و به اصطلاح خط موازی سازی که عمدتاً از چهره‌های ملی‌گرا و وابسته به امریکا و انگلیس صورت می‌پذیرفت در اینجا چهره خود را بهتر نشان می‌دهد.

نمی‌گردد.^۱

♦ سفر ژنرال هایزر به ایران

در روزنامه‌های عصر روز ۱۶ دی ۱۳۵۷ اعلام شده بود که معاون فرماندهی سازمان آتلانتیک شمالی (ناتو) به دنبال تشکیل کنفرانس سران در گوادلوپ و در ساعات اولیه کنفرانس با مأموریت ویژه‌ای از طرف دولت آمریکا به تهران اعزام شده است.

این جریان موجب پخش شایعاتی در میان مردم می‌گردد که آمریکا می‌خواهد مجدداً کودتایی شبیه کودتای ۲۸ مرداد در ایران به راه بیندازد.

رادیوهای بیگانه نیز گزارش دادند، این ژنرال چهار ستاره که نام او رابرت هایزر می‌باشد، با مقامات نظامی ایران دیدار و گفتگو کرده است و هدف دیدار او از ایران مشخص نشده است.

ژنرال هایزر درباره نتایج سفر خود به تهران می‌نویسد:

من مانند فرماندهان ارتش را در داخل ایران تضمین کرده بودم و سازمان ارتش را منسجم نگاه داشته بودم. تا آنجا که توانسته بودم با توجه به سنت وفاداری عمیق آنها به شاه، فرماندهان ارتش را وادار به حمایت از رئیس غیر نظامی دولت، شاهپور بختیار، کرده بودم، فرماندهان ارتش را ترغیب کرده بودم که طرح‌های لازم را برای کودتا تهیه کنند. آن طرح‌ها تهیه شده بود. سرانجام از نقطه نظر نظامی ثابت کردم و نشان دادم که آمریکا نیازهای لجستیکی آنها را تأمین خواهد کرد و در همه شرایط پشتیبان آنها خواهد بود... وظیفه اصلی من در این مأموریت، به کار بردن همه تلاش‌هایم در جهت امکان دادن به دولت بختیار یا هر دولت غیر نظامی دیگری که با غرب سازگاری داشته باشد، بود. به طوری که بتواند اوضاع کشور را در دست بگیرد. همان طور که در سراسر کتاب نوشتم، من اوضاع ایران را با بالاترین مقامات دولت آمریکا به طور روزانه در میان گذاشته‌ام. آنها از من می‌خواستند به فرماندهان

۱. محمدرضا پهلوی، پاسخ به تاریخ، ترجمه دکتر حسین ابوترابی، تهران، زریاب، ۱۳۷۹، ص ۳۶۴.

ارتش، روش‌هایی را توصیه کنم که بتوانند با کمک آن روش‌ها، با بختیار ارتباط برقرار کنند و ارزش قدرت واقعی را که در اختیار آنها بود به بختیار بفهمانند تا او از توان نیروهای ارتش مطلع شود. این کار باعث شد که به رهبران ارتش توصیه کنم، راه‌هایی را به بختیار پیشنهاد کنند که بتواند از این قدرت در جهت در دست گرفتن اداره کشور استفاده کند. برخی از مفسران از همین نکته به این نتیجه می‌رسند که من مستقیم یا غیر مستقیم مسئول شکست دولت بختیار بوده‌ام. من این نتیجه‌گیری را قبول ندارم، به نظر من راه‌های موفقیت بختیار فراهم بود، اما دولت امریکا نتوانست وسیله‌ای فراهم کند که بختیار مطمئن به استفاده از آن راه‌ها شود، طبیعی است که این مسأله نتیجه‌ای جز فاجعه نخواهد داشت، فاجعه‌ای برای غرب.^۱

و در جای دیگر می‌نویسد:

سولیوان، سفیر امریکادر ایران، تا روز ۳ ژانویه (۱۳ دی قبل از ورود هاینر) در جریان مذاکرات خود با رهبران اپوزیسیون فهرستی از بیش از یکصد افسر ارشد ایرانی تهیه کرده بود که هم‌زمان با شاه کشور را ترک نمایند یکی از دلائلی که نشان می‌دهد چرا سولیوان از شنیدن اینکه من به ایران آمده‌ام و وظیفه‌ام نگهداشتن این افسران در کشور بعد از رفتن شاه است، پرچم مخالفت بلند می‌کند همین است.^۲

شاه در خصوص مأموریت هاینر نکات جالبی بیان نموده است:

در اوایل ژانویه با تعجب خبردار شدم که چند روز است ژنرال هاینر در تهران بسر می‌برد(!) اما حوادث چند هفته گذشته می‌بایست به من آموخته باشد که از چیزی حیرت نکنم(!) مع‌ذلک ژنرال هاینر شخصیت کوچکی نبود. در مقام معاون فرماندهی ناتو چند نوبت به تهران سفر کرده بود و همیشه هم شرفیابی می‌کرد این دیدارها صرفاً به قصد ادای احترام نبود ولی با توجه به اینکه فرمانده نیروهای مسلح بودم و ایران عضو سازمان پیمان سنتو نیز بود این دیدارها ضرورت داشت. رفت و آمدهای ژنرال

۱. رابرت هاینر، مأموریت در تهران، ترجمه ع. رشیدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۳۰۶.

۲. همان، ص ۳۰۷.

هایزر همیشه از پیش برنامه‌ریزی می‌شد اما این سفر او در هاله‌ای از ابهام کامل فرو رفته بود. ورودش را خیلی مستور نگه داشته بودند. البته نظامیان امریکایی با هواپیماهای خودشان سفر می‌کردند و خیلی طبیعی بود که بتوانند [برای] ورود به پایگاه‌های نظامی‌شان [در ایران] تشریفات اداری معمول را نادیده بگیرند.

از ژنرال‌هایم تحقیق کردم، چیزی بیشتر از من نمی‌دانستند پس این ژنرال امریکایی برای چه کاری به تهران آمده بود؟ چگونگی حضورش واقعا غیرعادی بود. شخصی که در حال اجرای وظایفی جدی است بی‌ علت قائم باشک‌بازی نمی‌کند، به محض اینکه خبر حضورش در تهران پراکنده شد، مطبوعات شوروی واکنش خود را به این شکل نشان دادند: ژنرال هایزر در تهران است تا کودتایی به راه بیندازد. این خبر به خودی خود نوعی هشدار از سوی کرملین بود.

از پاریس روزنامه هراالدترینیون وظیفه خود دانست(!؟) که به سفارتخانه‌ها در تهران آرامش خاطر بدهد. نویسندگان این روزنامه فقط جمله «راه بیندازد» در خبر مطبوعات شوروی را با جمله «مانع شود» عوض کردند.

پس رهبران امریکا از امکان وقوع کودتایی در ایران نگران بودند. آیا واقعا چنین خطری وجود داشت؟ من که چنین فکر نمی‌کنم. افسران من با ادای سوگند وفاداری به تاج و تخت و قانون اساسی پیوند خورده بودند. تا زمانی که احترام قانون اساسی محفوظ بود آنان از جایشان تکان نمی‌خوردند.

اما بعید نیست که سازمان‌های مختلف اطلاعاتی امریکاییان دلایل کافی داشته‌اند بر اینکه قانون اساسی ممکن است دستخوش تهدید واقع شود و به همین خاطر می‌خواستند ارتش ایران را خنثی کنند(!؟)

بدیهی است که ژنرال هایزر نیز به همین دلیل به تهران آمده بود و من در این سفرش فقط او را یکبار ملاقات کردم. هایزر به اتفاق سولیوان سفیر امریکا به حضور رسید (۱۱ ژانویه مصادف با ۲۱ دی‌ماه) ولی هیچ‌یک از آنها به مطلب دیگری غیر از روز و ساعت عزیمت من از ایران علاقه‌ای نشان ندادند.

... ژنرال هایزر تا چند روز بعد از رفتن من در تهران ماند. در آن روزها چه پیش آمد؟ تنها چیزی که می‌دانم این است که ژنرال ربیعی، فرمانده کل نیروی هوایی، طی محاکمه مسخره‌ای (!؟) که پیش از اعدام او صورت گرفت به قضات گفته بود: ژنرال هایزر، شاه را مانند موش مرده‌ای از مملکت بیرون انداخت.^۱

با وجود اینکه سخنان خود شاه گویای ذلت و خواری او در برابر ابرقدرت‌هاست اما چند نکته در خور یادآوری است:

نظامیان امریکایی بدون پاسپورت و ویزا و تشریفات اداری وارد ایران می‌شده‌اند و از ورود ژنرال هایزر، معاون فرماندهی ناتو، پس از چند روز که از ورود او به ایران می‌گذشته است نه شاه مطلع بوده است نه ژنرال‌های او!

۱. نظامیان امریکایی بدون پاسپورت و ویزا و تشریفات اداری وارد ایران می‌شده‌اند و از ورود ژنرال هایزر، معاون فرماندهی ناتو، پس از چند روز که از ورود او به ایران می‌گذشته است نه شاه مطلع بوده است نه ژنرال‌های او!

۲. برخلاف گفته شاه، ژنرال هایزر از فرودگاه مهرآباد وارد خاک ایران شده است (نه از پایگاه‌های نظامی امریکا در ایران مگر اینکه فرودگاه مهرآباد هم جزء پایگاه‌های نظامی آنها بوده است که شاید

صحیح‌تر همین باشد) و از فرودگاه نیز عازم خانه ژنرال هووی استون، فرمانده بخش زمینی در دفتر وابسته نظامی و مستشاری نظامی امریکا در تهران شده است که جریان از زبان خود هایزر نقل می‌شود:

قرار بود قبل از تاریک شدن هوا به منزل ژنرال گاست برویم و اعضای مهم و اصلی اداره مستشاری جمع شوند:

۱. محمدرضا پهلوی، همان.

- ژنرال گاست رئیس اداره مستشاری

- ژنرال جرج کرتز نماینده نیروی هوایی

- آدمیرال فرانک کولینز نماینده نیروی دریایی

همه افسران بلندپایه حضور داشتند و مرا در جریان امور نظامی ایران و اداره مستشاری قرار دادند، همه آنها یک نظر مشترک داشتند و آن این بود که اوضاع ایران از کنترل خارج شده است.

... دیدار، در اولین ساعات شب تمام شد و مرا به خانه ژنرال گاست منتقل کردند. شب اول را در تهران با صداهای ناراحت‌کننده‌ای که اعصاب مرا می‌آزرد آغاز کردم. مردم فریاد می‌زدند الله اکبر و صدا از بام‌های نزدیک به گوش می‌رسید و به هر فریادی از گوشه‌ای دیگر پاسخ داده می‌شد... من و گاست برای شنیدن صداهای این جنگل انسانی(!) روی بالکن رفتیم، توده‌های مردم به خیابان‌ها ریخته بودند و شعار می‌دادند... در نیمه‌های شب جمعیت پراکنده شدند و آرامش، حکمفرما شد، شب را بدون پلک بر هم زدن به صبح رساندم. صبح زود، خسته برخاستم. پس از صرف صبحانه به سفارت امریکا رفتم.^۱

۳. شاه مدعی شده است که چند روز پس از ورود ژنرال هایزر، او و ژنرال‌هایش تنها از حضور هایزر مطلع شده‌اند. اما ژنرال هایزر در کتاب خود بیان می‌کند که شب جمعه وارد تهران شده و روز جمعه را در سفارت بسر برده و روز شنبه (۶ ژانویه مصادف با ۱۶ دی‌ماه) با افراد زیر ملاقات داشته است، طوفانیان (مسئول خریدهای نظامی ایران)، ربیعی (فرمانده نیروی هوایی)، حبیب‌اللهی (فرمانده نیروی دریایی) و متن مذاکرات طولانی خود را با آنها در کتاب خاطرات آورده است.

بنابراین ژنرال‌های شاه از ماجرای سفر کمتر از ۴۸ ساعت بعد از ورود مطلع بوده‌اند و چرا آن را در اختیار شاه نگذاشته‌اند جالب توجه است.

۴. ورود هاینر به ایران روز شنبه ۱۶ دی فاش شد (به کیهان ۱۰۶۰۵، شنبه ۱۶ دی ماه ۱۳۵۷ صفحه آخر مراجعه شود). یعنی او شب جمعه وارد شده و در روزنامه‌های ظهر روز شنبه خبر آن را چاپ کرده‌اند و بنابراین معلوم نیست شاه در این مملکت چه کاره بوده است که کمتر از ۴۸ ساعت موضوع به روزنامه‌ها کشیده شده اما شاه چند روز بعد مطلع شده است و یا برای منظوری تجاهل کرده و چنین وانمود کرده که از ورود او به ایران چند روزی بی‌خبر مانده است؟!



سفرای امریکا و انگلیس تماس‌های فراوانی با شاه و سایر دولتمردان و سران ارتش داشته‌اند و با درک موقعیت کشور و اوج گرفتن انقلاب و اینکه حفظ منافع آنان در آینده منوط به خروج شاه از کشور است از او خواسته‌اند که به بهانه معالجه ایران را ترک کند و در همین رابطه بوده است که از حدود دو هفته قبل از این، بختیار به عنوان مهره‌ای که می‌تواند ناجی منافع آنان باشد به شاه تحمیل می‌گردد.



هرگز با سفارت امریکا تماسی نداشته‌ام. (البته طبق طرح خود بختیار و به سبک رضاشاه قرار بوده است نوکری و خدمت دور از چشم مردم صورت پذیرد) من تنها

اعجاب‌انگیزتر از سخنان شاه، سخنان نخست‌وزیر منتخب او شاهپور بختیار در مصاحبه‌ای تلفنی می‌باشد که مستقیم از رادیو فرانسه پخش می‌شده است:

س: ... به هر حال از طرف امریکا در حال حاضر ژنرالی به تهران فرستاده شده است. ژنرال هاینر معاون فرماندهی کل نیروها در اروپا، که می‌کوشد نظر نظامیان در ایران را به حمایت از دولت شما جلب کند. این در واقع نوعی دخالت در امور داخلی ایران تلقی می‌شود. نخست‌وزیر گفت: من هرگز نام این ژنرال را نشنیده‌ام (این در حالی است که روزنامه‌ها از روز ۱۶ دی موضوع این ژنرال را نوشته‌اند!)

تلگراف تبریکی از سفیر فرانسه دریافت کردم و سفیر انگلستان هم برای خداحافظی به دیدن من آمده است.

... درباره نقش ارتش مجددا پرسش‌هایی مطرح شد و آقای بختیار اضافه کرد، شما داستانی از یک ژنرال نقل می‌کنید که داستانی نامفهوم است. شما به واقعیت‌های متکی بر مدرک و سند نیاز دارید یا می‌خواهید از فاصله پنج هزار کیلومتری گوش به شایعه‌ها و حرف‌های بی‌اساس کوچه و خیابان بسپارید؟ از منتقل شدن یک ژنرال به فلان محل که نباید داستان ساخت و تحویل داد.^۱

ژنرال هایزر در رابطه با این سخنان بختیار (که تمام سعی و تلاش این بوده است که ارتباطات خود را با امریکا به هر صورت پنهان سازد و با این دروغ‌پردازی نیز چنین هدفی داشته است) نکات جالبی را در کتاب خاطرات خود آورده است:

بحث پارلمانی در مورد دولت بختیار ظاهراً بخوبی پیش می‌رفت. اما عده‌ای بودند که بختیار را بسیار نزدیک به امریکا می‌دانستند و او را طعن و لعن می‌کردند یک نماینده به نام قربانی نسب شکایت می‌کرد که واشنگتن سلاح‌های کهنه خود را با قیمت گزاف به ایران فروخته است. بختیار هم حرفی نزنده بود که در این مورد چه خواهد کرد. علاوه بر آن قربانی نسب می‌دانست که بختیار قبلاً هرگونه اطلاع از حضور مرا در تهران تکذیب کرده است. من از تکذیب بختیار مطلع نبودم. بد نیست حرف‌های قربانی نسب را نقل کنم: مردم ایران نمی‌فهمند چگونه نخست‌وزیر از حضور افغان‌های مسلح در خیابان‌های تهران مطلع است، اما از حضور یک ژنرال امریکایی اطلاع ندارد. برای اطلاع شما می‌خواهم خاطر نشان سازم که روزنامه کیهان مطلب زیر را انتشار داده است: وزارت خارجه امریکا اعلام کرده است که معاون فرماندهی نیروهای امریکا در اروپا، برای حمایت از دولت غیرنظامی در ایران بسر می‌برد. من به عنوان یک کارگر (او رئیس سازمان کارگران ایران بود) متأسفم بگویم ارتش برادر ما است و بیشتر از ژنرال

امریکایی نگران کشور ما است! شما نکته دیگری در برنامه خودتان گنجانیده‌اید که مورد علاقه من است و آن این است که تأمین استقلال ملی ایران بر عهده مردم ایران و ارتش ایران است و به ژنرال هایزر ارتباطی ندارد.^۱

پس از انقلاب، ارتشبد فردوست در کتاب خود نکات تازه‌ای را از سفر هایزر به ایران فاش ساخت که جالب توجه است:

من از ورود هایزر اطلاع نداشتم و محمدرضا نیز اطلاعی نداشت من تنها بعدها بود که از طریق گارد شنیدم که بدره‌ای به محمدرضا اطلاع داده که هایزر ۲۰ روز است که در تهران است. محمدرضا تلفنی از سولیوان سفیر امریکا گله می‌کند و فردای آن روز سولیوان و هایزر به اتفاق هم به دیدار محمدرضا می‌روند. ماجرای این ملاقات را بدره‌ای به اطلاع من رساند. او گفت که در این ملاقات، هایزر بدون معذرت‌خواهی از تأخیر خبر ورود خود، کار را خراب‌تر می‌کند و از محمدرضا می‌پرسد: اینکه شنیده‌ام به استراحت می‌روید، آیا صحیح است؟ و تاریخ خروج محمدرضا را می‌پرسد. محمدرضا پاسخ می‌دهد: این یک امر شخصی است و هر موقع لازم دانستم از این مرخصی استفاده می‌کنم. سولیوان متوجه برخورد بد هایزر می‌شود و به شدت جبران می‌کند و می‌گوید علت تأخیر در اطلاع ورود هایزر، صرفاً کار زیاد بوده و این سؤال نیز برای این است که بداند آیا کسالتی دارید یا خیر.^۲

چند نکته نیز در رابطه با سخنان ارتشبد فردوست در خور یادآوری است:

۱. فردوست نیز سعی می‌کند خود را از موضوع سفر هایزر - حتی در روز ۲۰ دی - بی‌اطلاع نشان دهد. علی‌رغم اینکه روز ۱۶ دی این موضوع در روزنامه‌ها مطرح شده است. (ملاقات هایزر و سولیوان با شاه همان طور که گذشت روز ۲۱ دی بوده است).

۱. رابرت هایزر، همان، ص ۱۱۲.

۲. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق فردوست، مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، تهران،

اطلاعات، ۱۳۷۹، ص ۶۰۰.

۲. در صورت صحت سخنان فردوست، سخنان شاه نیز که چند روز بود هایزر در تهران بود و من مطلع نبودم صحیح به نظر می‌رسد اما این چند روز نبوده است بلکه چند هفته بوده است! یعنی درست بیست روز قبل از ملاقات همان‌گونه که فردوست بیان کرده است؛ یعنی روز اول دی‌ماه! و به عبارت دیگر هایزر برای انتخاب جانشین دولت از هاری که درست شب قبل از آن سکنه مصلحتی نموده بود^۱ و بهتر است گفته شود برای تعیین جانشین شاه! وارد ایران شده بود و جریان کنفرانس گوادلوپ هیچ ربطی به فرستادن او ندارد و شخص بختیار نیز در همان هفته اول ورود هایزر به تهران با نظر و مشارکت او انتخاب شده و توسط سایر مأموران آشکار و مخفی امریکا و نیز وابستگان داخلی آنها به شاه تحمیل شده است و لذا آنچه تا پیروزی انقلاب گذشت، از جمله کشتار روز ۶ و ۸ بهمن و نیز کودتای شب ۲۲ بهمن با طرح و دستور هایزر انجام شده است.^۲ اما نکته اعجاب‌انگیز این است که فردوست هم می‌خواهد خود را تا روز ۲۰ دی از آن بی‌اطلاع نشان بدهد. در حالی که روز ۱۶ دی روزنامه‌ها آن را اعلام کرده‌اند و از روز ۱۶ تا ۲۰ دی‌ماه هایزر با رهبران ارتش جلسات متعددی داشته است و بعید است که فردوست از آن بی‌اطلاع بوده باشد.

جرج براون، وزیر خارجه اسبق انگلیس، در تاریخ ۱۸ دی‌ماه وارد تهران می‌شود و با شاه به مذاکره می‌پردازد. سفرای امریکا و انگلیس تماس‌های فراوانی با شاه و سایر دولتمردان و سران ارتش داشته‌اند و با درک موقعیت کشور و اوج گرفتن انقلاب و اینکه حفظ منافع آنان در آینده منوط به خروج شاه از کشور است از او خواسته‌اند که به بهانه معالجه ایران را ترک کند و در همین رابطه بوده است که از حدود دو هفته قبل از این، بختیار به عنوان مهره‌ای که می‌تواند ناجی منافع آنان باشد به شاه تحمیل می‌گردد. قضیه‌ای که از آبان ماه گذشته به دنبال آن بودند و قرار بود دولتی متشکل از ملی‌گرایان این نقش را بازی کند و به عنوان آخرین تیر

ترکش شاه و امریکا به سوی انقلاب شلیک گردد. اما قاطعیت امام و درک این نکته که حضور شاه مخالفت امام را برای تشکیل دولت به همراه خواهد داشت شرط خروج وی را از ایران مطرح می نمودند و شاه نیز با عدم موافقت با این شرط طرح تشکیل چنین دولتی را با شکست مواجه نمود و دست به تشکیل حکومت نظامی ازهارای زد و حال با شکست این دولت و اینکه که حضور شاه در ایران هر روز آتش انقلاب را شعله ورتر می سازد به شاه دستور داده شده است که از ایران باید خارج شود و او نیز بی چون و چرا مجبور شده است تن به نخست وزیری بختیار بدهد و خود از کشور خارج شود.

دکتر ابراهیم یزدی ماجرای این سفر را این گونه بیان می کند:

... در اواسط دی ماه ۱۳۵۷ اطلاع حاصل شد که لرد جرج براون، وزیر خارجه اسبق انگلیس، به دعوت دولت ایران در ایران بسر می برد. وی در مصاحبه ای با تلویزیون انگلیس (ای - تی - دی) گفت: برای انجام پاره ای مشورت ها به تهران سفر می کند و نظریاتی که به اعتقاد خودش خالی از تجارب عمیق وی در مبارزات و شورش های داخلی نخواهد بود به دولت ایران تسلیم خواهد کرد.^۱

متأسفانه علی رغم اینکه نویسنده محترم در انتهای کتاب تاریخ مصاحبه را ۱۶ آبان ۵۷ در روزنامه نیویورک تایمز بیان کرده است و موضوع در رابطه با دولت ازهارای است آن را در این تاریخ که دولت بختیار بر سر کار آمده آورده است؟!

وی پس از ورود به تهران در ۱۸ دی ماه طی مصاحبه ای (آتلانتا جورنال - ۱۸ دی ماه ۵۷، ۸ ژانویه ۷۹) خاطرنشان ساخته است که: با آنکه مأموریت رسمی از طرف وزیر خارجه انگلیس ندارد ولی با اطلاع وزیر خارجه و مقامات رسمی آن کشور و با موافقت بعضی از مقامات امریکایی برای کمک فکری به دولت بختیار به تهران آمده است.

۱. متأسفانه علی رغم اینکه نویسنده محترم در انتهای کتاب تاریخ مصاحبه را ۱۶ آبان ۵۷ در روزنامه نیویورک تایمز بیان کرده است و موضوع در رابطه با دولت ازهارای است آن را در این تاریخ که دولت بختیار بر سر کار آمده آورده است؟!

از اینکه لرد براون چه تجاربی در مبارزات و شورش‌های داخلی داشته است و چه نظراتی به دولت ایران داده است و نتایج کمک‌های فکری وی به بختیار چه بوده است، اطلاعات چندانی منعکس نگردید. اما آنچه مسلم است این است که وی پس از ورود به ایران با شاه نیز دیدارهایی داشته است. شاه او را از دوستان قدیم خود خوانده که بختیار را شدیداً تأیید کرده است. شاه بعد از ملاقات با او تصمیم نهایی خود را برای خروج از ایران اتخاذ کرد.^۱

این نکته کاملاً تعجب‌برانگیز است چون از دو هفته پیش شاه تصمیم خود(!) را برای خروج

از کشور برایش گرفته بودند! به خصوص با جملات مشکوک زیر که نویسنده آورده است و معلوم نیست چه هدفی را از بزرگ کردن نقش انگلیس می‌خواهد بگیرد! دکتر یزدی از قول شاه نقل نموده است:

بالاخره من بعد از ملاقات با لردجرج براون تصمیم گرفتم که بختیار را منصوب کنم.

لرد براون وزیر خارجه سابق انگلیس در دولت کارگری بود. با هم دوستی قدیمی داشتیم. در این ملاقات او دست‌های مرا گرفت و به من اصرار کرد که کشور را ترک کنم و گفت که یکی دو ماهی به مرخصی برو. او سپس شدیداً بختیار را

آنها شاه را از دست رفته یافتند و نفرت از او را در میان ملت ایران تا آن پایه عمیق و گسترده دیدند که دریافتند با هیچ ترفند و توطئه‌ای نمی‌توان او را از سقوط نجات بخشید، از این رو بر آن شدند دولتی را در ایران به قدرت برسانند که به ظاهر از نیروی اپوزیسیون به شمار آید و بتواند آتش انقلاب را خاموش کند و در آینده با ترفندهایی شاه را به اریکه قدرت بازگرداند.

۱. ابراهیم یزدی، آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها، ص ۸۱.

تأیید کرد.

این مطلب به دروغ به شاه نسبت داده شده است چون همان‌گونه که نویسنده خود در چند سطر قبل آورده است، جرج براون ۱۸ دی وارد ایران شده است و بختیار ده روز قبل به نخست‌وزیری برگزیده شده است.

دکتر یزدی منبع جملات فوق را - که اشتباه آن محرز است - صفحه ۲۲ و ۲۳ متن انگلیسی پاسخ به تاریخ نوشته محمدرضا پهلوی آورده است و همان طور که از متن فارسی آن (ترجمه دکتر حسین ابوترابی‌ان) مشخص است کتاب تنها یک پیشگفتار دو صفحه‌ای دارد و سیصد صفحه اول آن نیز تاریخ گذشته ایران است و ربطی به زمان حال و این موضوع ندارد. معلوم نیست نویسنده با این نقل قول‌های ناصحیح و احتمالاً خودباخته که در سایر صفحات کتاب نیز مشاهده می‌شود و مطالب مورد نظر خود را به شاه و حتی امام منتسب نموده است، چه هدفی را دنبال می‌کند. این‌گونه نقل قول‌ها اعتبار نقل قول‌های ایشان را شدیداً زیر سؤال می‌برد.

◆ بازگشت ژنرال رابرت هایزر

بنا به خبر منتشر شده^۱ از جانب خبرگزاری رویتر و آسیوشیتدپرس منابع امریکا در تهران تأیید کرده‌اند که ژنرال رابرت هایزر معاون فرمانده سازمان پیمان آتلانتیک شمالی پس از یک ماه اقامت در ایران این کشور را ترک نموده است. این منابع گفته‌اند:

هدف از سفر ژنرال هایزر به ایران و اقامت طولانی‌اش در این کشور، ترغیب نظامیان

ایران به حمایت از دولت شاهپور بختیار بوده است.

طرفداران آیت‌الله خمینی گفته‌اند:

حضور ژنرال هایزر در ایران نشانه دیگری از مداخله امریکا در امور داخلی ایران

است.

در حالی که گفته می‌شود امریکا سرگرم گفتگو با گروه‌های مخالف رژیم ایران و مخالفان دولت شاهپور بختیار است، وزارت خارجه امریکا یکبار دیگر تأیید کرد:

امریکا از قانون اساسی و دولت شاهپور بختیار حمایت می‌کند.

هودینگ کارتر، سخنگوی وزارت خارجه امریکا، گفته است:

دولت امریکا همچنان به کار با دولت شاهپور بختیار بر اساس قانون اساسی ادامه

می‌دهد.

وی گفت:

ما از دولت او که به قانون اساسی مبتنی است حمایت می‌کنیم. ما بختیار را به عنوان

رئیس دولت به رسمیت می‌شناسیم و به مراودات رسمی با این دولت ادامه خواهیم داد.

اما واشنگتن ضمن تماس با مخالفان تلاش می‌کند فضای مناسبی به وجود آید تا بتوان

اراده مردم ایران عملی ساخت. امریکا آقای بازرگان را یک میانه‌رو تلقی می‌کند و

مقام‌های امریکایی امیدوارند هنوز یک دولت طرفدار غرب در ایران سر کار بیاید.

هودینگ کارتر اظهار امیدواری کرده است:

نظامیان برای تحمیل راه حل خود، در اوضاع ایران مداخله نکنند.

مقام‌های وزارت دفاع امریکا فاش کرده‌اند^۱ که ژنرال هایزر خاک ایران را ترک نموده است.

بنا به اظهار منابع امریکایی او مأموریت داشت در طول اقامت خود در ایران فرماندهان ارتش را از دست زدن به کودتا (علیه؟!) باز دارد.

به گفته این مقام‌ها، هایزر مأموریت خود را با موفقیت محدود به پایان رسانده و پس از

بازگشت به امریکا جیمی کارتر و سایر رهبران امریکا را در جریان اقدام‌های خود قرار داده و

سپس به اروپا بازگشته است. وی معاون فرمانده نیروهای امریکا در اروپاست.

به گفته بعضی مقامات، علت اینکه هایزر ایران را ترک نموده است این است که اقامت وی به

احساسات ضد امریکایی در ایران دامن می‌زد.

در امریکا رسماً اعلام شده بود که سفر هاینز با تلاش‌های امریکا در مورد مسأله وجود سلاح‌های پیشرفته آمریکایی موجود در ایران بستگی داشته است. اما مقامات نزدیک به دولت امریکا می‌گویند مأموریت اصلی هاینز آن بوده است که بکوشد ارتشیان ایران را ترغیب به کنار ماندن از آشوب‌های سیاسی نماید.

هودینگ کارتر، سخنگوی وزارت خارجه امریکا که پایان مأموریت هاینز را در ایران اعلام نموده گفته است مأموریت هاینز آن بوده است که با مقامات نظامی ایران درباره روابط نظامی دو کشور و فروش اسلحه (یا لغو؟! گفتگو کرده و نیز در مورد حمایت امریکا از قانون اساسی و دولت بختیار با آنان مشورت نماید و امیدوار باشد که نظامیان ایران از بختیار حمایت کنند.

هودینگ کارتر گفته است:

هاینز بعضی مسائل ناشی از وضع اقتصادی و سیاسی ایران را مورد بحث قرار داده و نتیجه آن کاملاً رضایت‌بخش بوده است(!؟)

اما ژنرال هاینز در کتاب خاطرات خود جریان را این‌گونه بیان نموده است:

هارولد براون (وزیر دفاع امریکا) مرا زیر باران سؤال قرار داد. می‌خواست بداند که نظر فرماندهان ارتش در مورد رفتن من از ایران چیست؟ گفتم: این مطلب را به تفصیل با آنان مورد بحث قرار داده‌ام و آنها موقعیت را دریافته‌اند. میلی ندارند اظهار نظری

شاه معدوم: بالاخره من بعد از ملاقات با لرد جرج براون تصمیم گرفتم که بختیار را منصوب کنم. لرد براون وزیر خارجه سابق انگلیس در دولت کارگری بود. با هم دوستی قدیمی داشتیم. در این ملاقات او دست‌های مرا گرفت و به من اصرار کرد که کشور را ترک کنم و گفت که یکی دو ماهی به مرخصی برو. او سپس شدیداً بختیار را تأیید کرد.

کنند و می‌گویند که هر چه من بکنم (که منظورشان این است که هر چه واشنگتن بکند) مورد قبول آنها خواهد بود. آنها بدون درنگ، تصمیم واشنگتن را می‌پذیرند. براون، بعد مستقیماً از من پرسید: آیا شخصاً فکر می‌کنم باید ایران را ترک کنم یا نه؟ گفتم: هنوز نمی‌خواهم تصمیمی بگیرم، اما شخصاً احساس می‌کنم نباید ایران را ترک کنم. اما اگر قرار باشد بروم حالا بهترین موقع است که مسئولیت‌ها به ژنرال گاست، رئیس هیأت مستشاران نظامی آمریکا در ایران، تفویض شود. می‌دانستم گروه (فرماندهان نظامی ایرانی که قرار بود کودتا کنند) با او کار خواهند کرد.

تنها امتیازی که من بر ژنرال گاست داشتم، درجه نظامی بالاتر من بود که بیشتر مورد احترام آنها قرار می‌گرفت و در کنار آن نفوذی که شاه به من تفویض کرده بود مطرح می‌گشت، نفوذی که هنوز برای ما برد داشت^۱ براون می‌خواست بداند که رفتن من چه تأثیری بر توانائی‌های گروه در انجام کودتا خواهد داشت؟ گفتم: پیش‌بینی این امر تقریباً غیرممکن است. اما مطمئن هستم که ژنرال گاست می‌تواند در آنها نفوذ کند اگر قرار باشد خشن‌ترین آنها (ربیعی، بدره‌ای، طوفانیان) وارد عمل شوند یکی یا همه طرح‌ها، می‌تواند به موقع به اجرا درآید.

براون می‌خواست بداند که رفتن من چه تأثیری بر آمادگی گروه برای کودتا در زمان لازم خواهد داشت و من گفتم: این همه به بررسی احتیاج دارد. اما فکر می‌کنم ژنرال گاست از هر وسیله‌ای بتواند برای تشویق آنها به آنچه لازم است انجام شود استفاده می‌کند. بعد می‌خواست بداند که آیا گروه هنوز فکر می‌کند اقدام به کودتا ممکن است؟ گفتم: فرماندهان ارتش علاقه‌مندند تا سر حد امکان پشت سر بختیار بایستند و کاملاً دریافته‌اند که اگر اوضاع خراب شود تنها راه تضمین بقای دولت مطلوب، مداخله نظامی خواهد بود اما نگرانی خود را از ناحیه قره‌باغی و حبیب‌اللهی (دو عضو دیگر گروه پنج نفره فرماندهان) ابراز کردم.

... براون می‌خواست روحیه نظامیان ما را در ایران بداند من گفتم: آنها هم مثل من به

۱. مقصودش دستور شاه به فرماندهان است که از هاینر اطاعت کنید.

شدت از آیت‌الله وحشت دارند و از روحیه ضد امریکایی سازش‌ناپذیر او تشویش دارند. اما همه به سختی کار می‌کنند و از بابت روحیه آنها نگرانی وجود ندارد.

... سایروس ونس، وزیر خارجه، هم روی خط بود... ونس گفت: رئیس جمهوری و همه افراد دیگر در واشنگتن عمیقاً احساس می‌کنند که به من مدیون هستند. زیرا من در شرایط غیرعادی و دشواری کار کرده‌ام و به نظر آنها کار درخشانی نموده‌ام. از من خواستند روی خط بمانم تا آنها بحث خودشان را ادامه دهند و تصمیم نهایی را در مورد ماندن یا نماندن من در تهران بگیرند... دوباره روی خط آمدند. براون گفت: تصمیم آنها این است که من باید امروز یا فردا ایران را هر طور که خودم صلاح می‌دانم ترک کنم. آنها نمی‌خواستند خروج من به صورت فرار جلوه کند.

... باید عازم اینجریک در ترکیه و سپس... عازم اشتوتگارت می‌شدم و سپس مستقیماً عازم واشنگتن می‌گردیدم در آنجا رئیس جمهوری منتظر بود که روز دوشنبه (۱۶ بهمن) در اولین ساعات بامداد با من ملاقات کند.^۱

جیمی کارتر، رئیس جمهور امریکا، به دنبال انجام این مأموریت تقدیرنامه‌ای برای ژنرال هایزر نوشت که از اهمیت مأموریت او و موفقیت‌های او که به خاطر خیانت سران ارتش و نیز بختیار به ملت ایران، به آن نائل شده است حکایت می‌نماید:^۲

کاخ سفید - واشنگتن ۷ فوریه ۱۹۷۹ (۱۸ بهمن ۱۳۵۷)

مایلم تشکرات شخصی خود را از خدمت شایسته‌ای که در جریان مأموریت خود در ایران به کشورتان انجام داده‌اید ابراز دارم. ورود شما به تهران در اوایل ژانویه در لحظه‌ای صورت گرفت که بی‌سامان و عدم اطمینان کامل حکمفرما بود. در زمانی که قیام سیاسی خشونت‌باری در جریان بود.

تعهد شما، پایداری شما و ثبات قدم شما به فرماندهان ارتش ایران کمک کرد، مسئولیت وطن‌پرستی خود را که ما هم در ارتش خود اعمال می‌کنیم حفظ کنید. شما با

۱. رابرت هایزر، همان، ص ۲۸۵ - ۲۸۷.

۲. رک: همان، ص ۳۰۵.

چنین کاری، کمک زیادی به اهداف سیاسی امریکا کرده‌اید. برای شخص من، اقامت شما در ایران باعث آسودگی خیال و پشتگرمی بود، من در طول چهار هفته اقامت دشوار شما در آن کشور، هرگز از شما نا امید نشدم.

شرایط منحصر به فردی که شما در آن کار کردید به مخلوطی ویژه از خرد، شهامت و کردارانی نیاز داشت. عملکرد شما در چنین شرایطی، مایه احترام و قدردانی من و همه مشاوران اصلی من است.

من کار با ارزش شما را می‌ستایم.

ارادت‌مند - جیمی کارتر

ارتشبد فردوست از حضور ژنرال هایزر در روز ۲۲ بهمن در ایران نیز خبر داده است: ... قره‌باغی دو مرتبه از اتاق^۱ خارج شد و مجدداً با عجله مراجعت کرد و گفت: «بختیار رفت!» در این اثنا که قره‌باغی برای مکالمه با بختیار در سالن نبود، حاتم از فرصت استفاده کرد و گفت: «ارتشبد قره‌باغی مرا که جانشین او هستم یک ماه است که نپذیرفته، ولی هر روز صبح تا غروب با ژنرال هایزر جلسه دارد و هم اکنون نیز هایزر در ستاد است!» سپهبد طباطبائی نیز نزد من آمد و گفت: «اگر اعلی حضرت مراجعت کند ما که این صورت جلسه (صورت جلسه بی طرفی ارتش) را امضاء کرده‌ایم چه خواهیم شد؟».

گفتم: بگوئید من (فردوست) مسئولم. طباطبائی تشکر کرد. در این موقع، امینی افشار به من گفت: «حدود دو هزار نفر^۲ از جلوی بی سیم رد شده و به سمت ستاد می آیند.» من با سرعت از اتاق کنفرانس خارج شدم. قره‌باغی دنبال من بود و گفت: «بد نیست یک

۱. اتاقی که فرماندهان ارتش در ساختمان ستاد مرکزی ارتش پس از شکست کودتا در حال نوشتن نامه بی طرفی ارتش در روز ۲۲ بهمن در آن بوده‌اند.

۲. مقصود مردم انقلابی است که در روز ۲۲ بهمن برای فتح آخرین دژهای نظام شاهنشاهی به پادگان‌ها و نیز ستاد مشترک ارتش که فرماندهان ایرانی و امریکایی از آنجا عملیات کودتا را رهبری می‌کرده‌اند، هجوم آورده‌اند.

دیداری از ژنرال هایزر بکنید او ستادش^۱ در همین اتاق پهلو است.» گفتم: با این وضع

تظاهرات بهتر است دیدار به بعد موکول شود و به سرعت دور شدم.^۲

بر این اساس در صورتی که در روز ۲۲ بهمن، ژنرال هایزر در ساختمان ستاد مشترک ارتش در زیرزمین این ستاد همراه با سایر افسران امریکایی گرفتار شده بود، ماجرا از این قرار بوده است که او پس از خروج از ایران و ملاقات حضوری با سران امریکا برای اجرای

آخرین مرحله توطئه طراحی شده که کثیف‌ترین کودتا در تاریخ کودتاهای امریکا در جهان سوم بوده، به ایران بازگشته است کودتایی که کودتای خونین ژنرال پینوشه علیه آلنده در شیلی در مقابل آن رنگ می‌باخت. یعنی کودتایی که با نام رمز کورتاژ قرار بود در شب ۲۲ بهمن اتفاق بیفتد و ده‌ها هزار نفر از رهبران و افراد انقلابی دستگیر و به شهادت برسند و خداوند به دست ملت مسلمان و انقلابی ایران مزه ذلت و

کودتایی با نام رمز کورتاژ قرار بود در شب ۲۲ بهمن اتفاق بیفتد و ده‌ها هزار نفر از رهبران و افراد انقلابی دستگیر و به شهادت برسند و خداوند به دست ملت مسلمان و انقلابی ایران مزه ذلت و خواری را به هایزر و سایر افسران و نیز سردمداران امریکا چشاند.

خواری را به او و سایر افسران و نیز سردمداران امریکا چشاند و بر خلاف کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ که کیم روزولت فرمانده کودتایی که نام رمز آن *آژاکس* بود، عملیات کودتا را از سفارت امریکا در تهران رهبری می‌کرد و طی چند ساعت توانست آن را پیروز کند و سپس

۱. مقصود ستاد رهبری کودتا است که ده‌ها افسر امریکایی اداره کننده کودتا ظاهراً به رهبری ژنرال گاست (و به گفته فردوست ژنرال هایزر) در آن حضور داشته‌اند و پس از شکست کودتا در آنجا به دام افتاده و شکست خفت‌بار این کودتا را با چشم خود دیده‌اند.

۲. خاطرات ارتشبد فردوست، همان، ص ۲۲۶.



فریاد شادی او به آسمان بلند شود، در اینجا ژنرال رابرت هایزر با ذلت و خواری مزه شکست را چشید و با ترس و وحشت در زیرزمین ستاد ارتش ایران ساعت‌ها به دام افتاد و به خود لرزید.

امام خمینی(ره)، انقلاب اسلامی و شالوده‌شکنی سیطره گفتمان‌های رسمی
در حوزه سیاست (۸)

انقلاب اسلامی، انقلاب بازاندیشی خردورزانه

دکتر مظفر نامدار^۱

♦ جهان سنتی و نیروی فرهنگی جدید جهان مدرن

سال‌های پایانی دهه سوم انقلاب اسلامی را در شرایطی آغاز می‌کنیم که پس از گذشت ۲۸ سال از پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی در ایران هنوز پاره‌ای از جریان‌های شبه روشنفکری در چالش بر سر نسبت دین و دنیا، دین و سیاست و منزلت اجتماعی - سیاسی دین و لاجرم در چالش با مبانی جمهوری اسلامی هستند. با وجودی که

۱. دکترای علوم سیاسی.

انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی داستان کهنه و قدیمی تضاد دین و سیاست و تقابل دین و دنیا را برای همیشه به موزه تاریخ سپرده است اما هنوز مرتجعین روشنفکر تاریخ ایران باور ندارند که انقلاب اسلامی نقطه عزیمت تحول در مبانی اندیشه در ایران دوران معاصر است.

در طول این سه دهه رخدادهایی به وقوع پیوسته که ساختار حیات فردی و اجتماعی ما را دستخوش تغییرات و دگرگونی‌های جدی نموده است. جوهر اساسی این دگرگونی‌ها بیش از هر چیز به منزلت اجتماعی دین باز می‌گردد. ایرانی در فضای آزاد انقلاب اسلامی احساس کرد که نیازمند تجدید بنای روابط خود با مفهوم تجدد و ترقی، مدرنیته، جامعه مدنی، نظم اجتماعی، تفکر دینی و بسیاری از مفاهیم و مقوله‌های سیاسی و معرفتی و گفتمان‌های رسمی است.

همه آنهایی که انقلاب اسلامی را به عنوان یک واقعیت بزرگ اجتماعی پذیرفته‌اند و در مقابل تأثیرات آن در جهان چشمان خود را نبسته‌اند به این حقیقت اعتراف می‌کنند که انقلاب اسلامی اعتراضی بود به نظم سیاسی، جریان فکری و فرهنگی حاکم بر این نظم، نحوه تفکر، نحوه زندگی و نحوه نوسازی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیشین. نقطه مرکزی این اعتراض متوجه افکار و اندیشه‌هایی بود که تصور می‌کردند تحقق مدرنیته در ایران بدون یک جسارت ذهنی و آمادگی برای یک تحول فرهنگی و دل‌کندن از بسیاری از تعلقات موروثی بعید است که عملی شود. برای این جریان، مدرنیته آن‌قدر جذاب بود و آن‌قدر امید برای سعادت‌مندی و نیل به آسایش زندگی در دل‌ها می‌افروخت^۱ که عملاً فضایی برای اندیشه کردن پیرامون وجوه دیگر مدرنیته باقی نمی‌گذاشت. اما علی‌رغم همه این توهّمات، مدرنیته و پیروان آن در نظام‌های پیشین برای مردم ایران خاطره خوشی به همراه نیاوردند. وقتی به عملکرد مبشران این تفکر نظر می‌کنیم، چشم‌انداز آن را در تاریخ معاصر ایران چیزی جز قراردادهای استعماری، فروش

منافع ملی به بیگانگان، دلالتی برای اقتصاد سرمایه‌داری و سوسیالیستی، حمایت از سلطنت مطلقه و نظام شاهنشاهی تئوری‌پردازی برای استبداد و دیکتاتوری و خشونت نمی‌بینیم.

انقلاب اسلامی موجب انقطاع مهمی در تاریخ ایران شده است که با تحولات یکصد سال اخیر ایران تفاوت‌های جدی دارد. در یکصد سال اخیر سرنوشت دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی و فکری ایران به طرز غیر معقولی با دگرگونی‌های غرب پیوند خورده بود و همین پیوند ریشه‌های فکر، اندیشه و پویایی را در داخل کشور خشکانده بود و همه چیز ایران اراده معطوف به غرب داشت و توسعه و ترقی مفهومی جز تقلید بی‌چون و چرا از غرب نداشت.

جریان مذهبی در ایران که عموماً در آرمان‌های روحانیت تجلی داشت اگر چه در اندیشه دگرگونی ایران بود اما این دگرگونی را در ارزش‌ها، آرمان‌ها و اعتقادات فرهنگی جامعه جستجو می‌کرد و نگاه او به غرب صرفاً یک نگاه انتقادی و ناظر به علم و فن‌آوری بود نه ایدئولوژی غرب. تفاوت آیت‌الله میرزای شیرازی، حاج شیخ فضل‌الله نوری و آیت‌الله سید محمدکاظم یزدی با دیگران این بود که به جای شیفتگی در برابر فرهنگ و تسلیم محض در برابر غرب با دیدی انتقادی به ایدئولوژی غربی و حرکت‌های سیاسی اروپاییان می‌نگریستند، اما این دید انتقادی را غرب‌گرایان بر نمی‌تابیدند.

شکل‌گیری تفکر انتقادی در مقابل غرب‌گرایی بی‌چون و چرای جریان‌های شبه روشنفکری، نقطه عزیمت جدایی راه و روش مذهب‌یون با سکولارها در تاریخ یکصد ساله اخیر ایران می‌باشد. تا بنیادهای این تفکر در ایران تجزیه و تحلیل نگردد شناخت انقلاب اسلامی، شناخت کاملی نخواهد بود.

در حوزه همین تفکر انتقادی است که امام خمینی (ره) در نقد مدرنیسم دیکتاتوری پهلوی می‌گوید:

بازسازی و نوسازی کشور قطعا مورد تأیید و از برنامه‌های ماست.

این پاسخ در مقابل سؤالی بود که روزنامه هلندی دی ولت گرانت در تاریخ ۷/۸/۱۶ از امام کرد. روزنامه در این پرسش می‌گوید:

شما برای ایران برخلاف خواست شاه یک مدرنیزه کردن واقعی می‌خواهید، آیا می‌توانید مشخص کنید که فرق بین این دو مدرنیزاسیون چیست؟

امام در پاسخ می‌فرماید:

بازسازی و نوسازی کشور قطعا مورد تأیید و از برنامه‌های ماست. آنچه را که شاه به نام مدرنیزه کردن انجام داده جز خرابی و ویرانی به بار نیاورده است. نفت این طلای سیاه را حراج کردن و در عوض کشور را پر از آهن‌پاره نمودن، مدرنیزه کردن است؟ به کمک چند کارخانه، صنایع مونتاژ وابسته را رواج دادن، مدرنیزه کردن است؟ ده‌ها هزار مستشار نظامی را با هزینه‌های سرسام‌آور بر ارتش و بر مقدرات مملکت مسلط کردن، مدرنیزه کردن است؟^۱

به همین دلیل مردم ما بیشتر تمایل نشان دادند که به جای دل بستن به وعده و وعیدهای غرب‌گرایان — که هیچ چشم‌انداز روشنی جز تبدیل کردن ایران به بازار فروش کالاهای خارجی و پروژه‌های استاندارد شده از پیش مشخص گردیده تجدد، که در آن نه منزلتی برای استعداد و فکر ایرانی وجود دارد و نه شأنی برای فرهنگ و هویت ایرانی قائل هستند — به نظامی دل ببندند که با نفی فلسفه نظام شاهنشاهی به عنوان یک نظام کهنه، پوسیده، وابسته و

همه آنهایی که انقلاب اسلامی را به عنوان یک واقعیت بزرگ اجتماعی پذیرفته‌اند و در مقابل تأثیرات آن در جهان، چشمان خود را نبسته‌اند به این حقیقت اعتراف می‌کنند که انقلاب اسلامی اعتراضی بود به نظم سیاسی، جریان فکری و فرهنگی حاکم بر این نظم، نحوه تفکر، نحوه زندگی و نحوه نوسازی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیشین.

۱. صحیفه امام، ج ۴، ص ۳۶۳.

ضد عقلی، فلسفه جدیدی را برای زندگی در سایه اعتقادات و باورهای جامعه ایرانی معرفی می‌کند.

غرب‌گرایان نزدیک به یکصد سال به مردم ایران گفته بودند که مدرنیته با شعار تجدد و ترقی آمده است تا هویت و شخصیت فرد را قادر به نقد و تجدید نظر شمارد. اما پس از چندی مردم ما فهمیدند که گشاده‌دستی دکارتی، آزادی سارتری و کرانمندی انسان کانتی در تفکرات مدرنیته خیال‌پردازی ساده‌لوحانه‌ای بیش نیست. همه این مفاهیم زیبا در پوچ‌گرایی فلسفی نیچه، تجاوزطلبی سرمایه‌داری، خشونت حکومت‌های سوسیالیستی و کمونیستی روسی، جنگ‌افروزی و خشونت‌طلبی‌های لیبرالیسم و عوام‌فریبی دموکراسی امریکایی و اروپایی رنگ باخته است.^۱

غرب‌گرایان به ما گفته بودند که با ظهور مدرنیته در جهان، بهشت موعود بر روی زمین به زودی برپا خواهد شد. هگل، پرودون، شارل فوریه، روبرت اون، هانری سن سیمون، مارکس و انگلس امکان خلق چنین بهشتی را به گونه‌ای در آثار خود ترسیم کردند که هزاران تن از کارگران و زحمتکشان جهان برای رسیدن به دنیای خیالی آنها از هستی ساقط شدند.

طرفداران اتوپیای غرب در ایران انگاره‌هایی را پیش نهادند که ظاهراً در آن از تنش و تضاد خبری نبود. هر چه بود توازن، هماهنگی، سازگاری و همدلی نشان می‌داد. اما این هماهنگی، همدلی و توازن سرابی بیش نبود. غرب‌گرایان چپ و راست به ما وعده دادند که مدرنیته با شعار تجدد و ترقی آمده است که دمار از روزگار نظریه‌های تمامیت‌خواه و کلی‌گرا در آورد و دنیا را برای نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری ناامن سازد. اما نه تنها پیروان مدرنیته دست دیکتاتورها و مستبدان دمار از روزگار خلق‌های تحت ستم در آوردند بلکه خود مدرنیته به نظریه‌ای تمامیت‌جو و کلی‌گرا بدل شد و فیلسوفان مدرن کوشیدند تا بنیاد و شالوده‌های

۱. برای مطالعه پیرامون این خیال‌پردازی‌ها ر ک: فردریک با نیر و دیگران، نگاهی به روشنگری مدرنیته و

ناخرسندی‌های آن، ترجمه محمد ضمیران، تهران، علم، ۱۳۸۵، ص ۳۴.

چنین استبدادی را عقلی و انسانی سازند.^۱

ماکس وبر این شالوده را در نیروهای خردپرداز، فروید در تعادل حیاتی و خودپایداری، هگل اصل کلی و ابطال‌ناپذیر را در روح مطلق، مارکس در روابط تولیدی، کانت در غایت جهان وطنی عقل و چنین بود که روایت ابطال‌ناپذیر گفتمان مدرنیته راه را برای رشد هرگونه نوآوری مسدود کرد و تمام مخالفان را با اتهام سنگین سنت‌گرا، ضد علم، ضد عقل، ضد آزادی و ضد دموکراسی از میدان به در کرد. دین را فاقد عدالت و عدالت بدون دین را آرمان بشری نشان داد.

مردم ایران در انقلاب اسلامی دست رد بر چنین جهان عنان گسیخته‌ای زدند و فراسوی چپ و راست، قدم در مسیر دیگری در تاریخ گذاشتند. مسیری که نه از دیکتاتوری پرولتاریا و مجمع الجزایر گولاک و نه از ویرانه‌های جنگ‌های جهانی اول و دوم گذر می‌کند که مدرنیته و فرزند ناخلف او فاشیسم بر جهان تحمیل کرد و نه از جهان منهدم شده در زیر طوفان کاربرد سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی می‌گذرد، بلکه از جهان کرامت انسانی، رأفت اسلامی، عدالت، معنویت و عقلانیت دینی می‌گذرد.

بنابراین، امروزه برای ملت ایران دیگر مدرن بودن چه معنایی می‌تواند داشته باشد؟ کابوسی که خواب نه چندان آرام جریان‌های غرب‌گرایی ایران را نزدیک به دویست سال آشفته کرده است دیگر حتی قبله آمال بسیاری از فیلسوفان و روشنفکران جهان نیست. ناخرسندی‌های مدرنیته بیش از آن است که بتوان آرمان‌های بهشت زمینی را با اتکا به آن و در چشم‌انداز ایدئولوژیک آن امکان‌پذیر دانست.

♦ نوشتالوژی تجدد و ترقی و سراب مدرنیته

به نظر می‌رسد که آرمان‌ها و آرزوهای متجددین در جهت برپایی جامعه‌ای خودآگاه سرابی

بیش نبوده است، جامعه‌ای که در آن غایت خودآگاهی از طریق مطیع ساختن طبیعت وحشی مطابق با قوانین عقل، اداره امور را در دست می‌گیرد. مردم ایران در طول حاکمیت نظام مشروطه سلطنتی با تمام وجود خود چنین سرابی را حس کردند. مفهوم تجدد در ایران که از دیرباز با اندیشه غرب‌گرایی و تقلید همراه بود و با چنین برداشتی به جنگ فرهنگ و هویت ملی ایران آمد بیش از آنکه به معنای رهایی از فقر، عقب‌ماندگی، آزادی، قانون‌گرایی، توسعه و پیشرفت باشد به معنی رهایی از اندیشه‌های مذهبی، اخلاق و هویت ملی بود.

غرب‌گرایان با شعار تجدد و ترقی از همان ابتدا بر این باور بودند که در ایران معاصر پذیرش چشم‌انداز مدرن و دموکراتیک می‌بایست با نقد مفاهیم محافظه‌کارانه‌ای مانند «هویت ایرانی» یا «اصالت فرهنگی» توأم باشد.^۱ از دیدگاه تقدیس‌کنندگان غرب ارائه هر نوع چشم‌اندازی از آینده ایران که بر اساس گفتمان «اصالت» و «هویت» بنا شده باشد نه با دموکراسی سازگار خواهد بود نه با مدرنیته.^۲

و چه زیبا گفت آیت‌الله شهید سید حسن

مدرس که در رژیم نویی که نقشه آن را

غرب‌گرایان ایران بینوا طرح کرده‌اند،

نوعی از تجدد به ما داده می‌شود که تمدن

مغربی را با رسواترین قیافه تقدیم

نسل‌های آینده خواهد نمود... تمدنی که

قریبا چوپان‌های قریه‌های قراعین و

کنگاور با فکل سفید و کراوات خودنمایی

شکل‌گیری تفکر انتقادی در مقابل

غرب‌گرایی بی‌چون و چرای

جریان‌های شبه روشنفکری، نقطه

عزیمت جدایی راه و روش مذهب‌یون

با سکولارها در تاریخ یکصد ساله

اخیر ایران می‌باشد.

۱. هنوز هم پس از یکصد و اندی سال، اخلاف همان غرب‌گرایان، همان داستان تکراری را در قالب‌های جدید واگویی

می‌کنند. ر.ک: علی میرسپاسی، *دموکراسی یا حقیقت*، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۳۷.

۲. همان، ص ۳۷.

می‌کنند، اما در زیباترین شهرهای ایران هرگز آب لوله و آب تمیز برای نوشیدن مردم پیدا نخواهد شد. ممکن است شماره کارخانه‌های نوشابه‌سازی روزافزون گردد اما کوره آهن‌گدازی و کارخانه کاغذسازی پا نخواهد گرفت. درهای مساجد و تکایا به عنوان منع خرافات بسته خواهد شد اما سیل‌ها از رمان‌ها و افسانه‌های خارجی که در واقع جز حسین کرد فرنگی و رموز خمره فرنگی چیزی نیستند به وسیله مطبوعات و پرده سینما به این کشور جاری خواهد گشت، به طوری که پایه افکار و عقاید و اندیشه‌های نسل جوان ما از دختر و پسر تدریجا بر بنیاد همان افسانه‌های پوچ قرار خواهد گرفت و مدنیت مغرب و معیشت ملل متمدنی را در رقص و آواز و دزدی‌های عجیب آرسن لوپن و بی‌عفتی‌ها و مفساد اخلاقی دیگر خواهند شناخت، مثل اینکه آن چیزها لازمه متمدن بودن است.^۱

ایران پس از یکصد سال حاکمیت مطلق غرب و غرب‌گرایان، در آستانه سقوط نظام مشروطه سلطنتی، چیزی فراتر از آنچه مرحوم مدرس پیش‌بینی کرده بود به دست نیاورد. به تعبیر امام خمینی:

در همه جهت وابستگی پیدا شد. در عین حالی که قضایای حقوقی‌مان و مسائل حقوقی‌مان و مسائل فرهنگی‌مان یک مسائل پیشرفته و از سایر جاها جلوتر هست، لکن در هر امری دستشان را دراز کردند، از جای دیگر گرفتند. حتی آن وقتی که در صدر مشروطیت که باز این مسائل کمتر بود، باز دست یک غرب‌زدگانی آن وقت هم در کار بوده است که قانون اساسی آن زمان را از غرب گرفته بودند تا این ملت به خود نیاید و فرهنگ خودش را پیدا نکند...^۲

اگر چه برخی جریان‌های تجددگرا در ایران غرب‌گرایانی بودند که به نظر آنها گریز از باورهای اخلاقی و دینی می‌توانست جدایی مورد نظرشان را از عقب‌ماندگی فراهم سازد، با این همه، مفهوم دین‌گریزی به تنهایی هرگز ویژگی معرف تجددگرایی در ایران نیست بلکه تقلید و

گریز از تفکر و سرسپردگی بی‌قید و شرط به غرب و ضدیت با هر شکلی از تفکر انتقادی شاخص‌های دیگر آن به شمار می‌آید. بر اساس این شاخص‌ها، ایران می‌بایست به تسلط در می‌آمد و برحسب مقاصد تجدد در غرب قالب‌بندی می‌شد. این تسلط حتی به قیمت جاسوسی برای کشورهای قدرتمند غربی، انعقاد قراردادهای استعماری، دفاع از دیکتاتورهای خردگیز و خونریز و توجیه غیر عقلانی حضور بیگانگان در ارکان سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی ایران باید تحقق می‌یافت. تجدد بر اساس چنین باورهایی به معنای فراهم کردن شرایط وابستگی همه‌جانبه ایران به غرب بود و درست همین معنا از تجدد بود که اعتبارش را برای ملت ایران از دست داد، زیرا به گفته حضرت امام:

... انسانی که باید متکی به خودش باشد، متکی به ملتش باشد، متکی به عقایدش باشد، این را متحول کردند به یک نیرویی که متکی به غرب است، به یک نیرویی که خودش را از دست داده، به خیال خودش، ... هیچ نیست، هرچه هست خارجی‌ها هستند...^۱

چنین آدمی چگونه می‌توانست فکر، ذهن، آرمان‌ها و اندیشه‌های خود را در اختیار پیشرفت، سعادت و خوشبختی ملت خود قرار دهد و در اندیشه رشد و توسعه جامعه خود باشد؟ به تعبیر امام، ضربه‌های مهلکی که بر کشور مظلوم ما در این پنجاه سال اخیر [دوران حاکمیت رژیم پهلوی] از دانشگاه‌ها و اساتید منحرف - که با تربیت غربی بر مراکز علم و تربیت حکمفرما بودند - وارد آمد از سرنیزه رضاخان و پسرش وارد نشد... ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپا دارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند و هم اکنون با تمام ورشکستگی‌ها دست از توطئه علیه

جمهوری اسلامی و شکستن این سد

عظیم الهی بر نمی‌دارند.^۱

با وجود چنین سوابق تاریک جریان غرب‌گرایی در ایران، هنوز عده‌ای ساده‌لوحانه می‌گویند که راه امکانات دگرگونی ریشه‌ای از طریق اندیشه‌های مدرنیته در ایران بسته شد و بینش فرهنگی مدرنیته غالباً از جهان سوم غایب است. سیاستمداران و بعضاً روشنفکران و ایدئولوگ‌ها بر اثر خصومت و دشمنی با بینش فرهنگی باز و دموکراتیک، معمولاً به نوعی ایدئولوژی ناسیونالیستی یا نژادگرایانه یا دینی در می‌غلطند و به غلط مدرنیته را در اخذ علم و تکنولوژی مدرن خلاصه می‌کنند.^۲ اما چه کسی می‌تواند این حقیقت را انکار کند که در این دویست سال، تمام ارکان حکومت و دگرگونی‌های فکری و سیاسی و فرهنگی در دست

غرب‌گرایان چپ و راست به ما وعده دادند که مدرنیته با شعار تجدد و ترقی آمده است که دمار از روزگار نظریه‌های تمامیت‌خواه و کلی‌گرا در آورد و دنیا را برای نظام‌های استبدادی و دیکتاتوری ناامن سازد. اما نه تنها پیروان مدرنیته دست در دست دیکتاتورهای مستبدان دمار از روزگار خلق‌های تحت ستم در آوردند بلکه خود مدرنیته به نظریه‌ای تمامیت‌جو و کلی‌گرا بدل شد و فیلسوفان مدرن کوشیدند تا بنیاد و شالوده‌های چنین استبدادی را عقلی و انسانی سازند.

همین جریان‌های غرب‌گرا بوده است؟

در ایران نه تنها امکانات تجدد فرو بسته نشد بلکه برعکس، تجددگرایی آن‌قدر در جامعه

۱. روشنفکری و روشنفکران در ایران از دیدگاه امام خمینی، همان، ص ۷۱، ۷۲.

۲. علی میرسپاسی، دموکراسی یا حقیقت، همان، ص ۳۹.

متورم شد تا به نقطه‌ای رسید که نه تنها تحمل‌ناپذیر بلکه آشکارا نابود کننده و ویرانگر شد. در بسیاری از حوزه‌های زندگی اجتماعی ایرانیان بی‌تردید به چنین نقطه‌ای رسیدند که دیگر فضا، بی‌قیدی، خودباختگی، بی‌اصالتی و بی‌هویتی چنین تجدیدی تحمل‌ناپذیر نبود.

مشکل اصلی غرب‌گرایان تجدیدطلب در ایران این نبود که مدرنیته را فقط در اخذ علم و تکنولوژی مدرن خلاصه می‌کردند، بلکه مشکل این بود که آنها مدرنیته را بدون مدرنیسم سرابی بیش نمی‌دیدند. میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله که جزء نخستین طرفداران مدرنیسم در ایران بود و معتقد بودند که در اخذ اصول تمدن جدید و مبانی ترقی عقلی و فکری، حق نداریم در صدد اختراع باشیم، بلکه باید از فرنگی سرمشق بگیریم و در جمیع صنایع از باروت گرفته تا کفش‌دوزی محتاج سرمشق غیر بوده و هستیم. او که همه اصالت‌ها را در گذشته غرب می‌دید نه گذشته ایران و معتقد بود که فرهنگ امروز غرب موقر است و بایستی جای فرهنگ کنونی ما را بگیرد و آن را نسخ کند.^۱ دل‌باخته‌های اخیر مدرنیسم غربی در ایران که مانند میرزا ملکم خان فرو کاستن پروژه‌های مدرنیزه کردن را به فرآیند عینی و تکنیکی دلیل اصلی شکست، ناکامی و ناکارآمدی آن می‌دانند، همه مشکلاتشان این بوده و هست که به جای آنکه گفتمان توسعه را به مقوله‌ای تکنیکی و فن‌آورانه بدل کنند آن را به مثابه یک ایدئولوژی، بر فراز همه تاریخ، فرهنگ و دست‌آوردهای فرهنگی یک ملت نشانده‌اند.

گفتمان رسمی مدرنیته در ایران، گذار از تکنولوژی به ایدئولوژی است و مهم‌ترین مسأله ملت ایران با این گفتمان علی‌رغم همه ناکارآمدی‌ها، ناتوانی‌ها و ناخرسندی‌هایی که از غرب‌گرایان طرفدار مدرنیته بر ما وارد شد، در این نقطه خوابیده است. اگر مفهوم مدرنیته از ابتدا به فرآیند عینی و تکنیکی فرو کاسته می‌شد و پروژه‌های مدرنیته به شکل یک ایدئولوژی و فرهنگ همه هویت، اصالت و فرهنگ ما را به چالش نمی‌کشید، ملت ما شاید با چنین مدرنیزاسیونی دچار مشکل نمی‌شدند.

امام خمینی می‌فرماید:

آنها ترقیات مادی زیاد کردند، ما این را در آن اشکالی نداریم لکن اشکال سر این است که ما آدابمان را هم از آنها می‌خواهیم بگیریم، قوانینمان را هم می‌خواهیم از آنها بگیریم، آن وقت هم که قانون اساسی را نوشتند، از بلژیک و بعضی جاهای دیگر گرفتند و نوشتند. همه چیزمان را خیال می‌کنیم آنها مقدم‌اند، در صورتی که در تمدن مقدم نیستند بلکه بسیار عقب‌افتاده‌اند، آنی که جلو هستند این است که آلاتی درست کردند آدمکش. دنیا را به آتش می‌زنند...^۱

ما با تمدن مخالف نیستیم، با تمدن صادراتی مخالفیم، تمدن صادراتی ما را به این روز نشانده است... اگر از غرب هم صنعتی می‌آید، یاد بگیرند، اما غربی نشوند، یاد گرفتن مسأله یک چیزی است و مغز را غربی کردن و از خودش غافل شدن، مسأله دیگر است.^۲

تبلیغ مدرنیته به عنوان یک ایدئولوژی و فرهنگ یکی از دلایل مهم و مؤثر روی‌گردانی ایرانیان از مدرنیته، مدرنیسم و مدرنیزاسیون و روی آوردن آنان به انقلاب اسلامی بوده است.

پس از شکست جنبش ملی شدن صنعت نفت و سقوط انقلاب مشروطه در دامن نظام مشروطه سلطنتی، بدگمانی به دگرگونی‌های مشروطه‌خواهی و تجددطلبی لیبرالیستی، سوسیالیستی و ناسیونالیستی در همه صورت‌هایش آشکار شد. مشروطه‌خواهی، لیبرال‌گرایی ناسیونالیستی، سوسیال‌خواهی کمونیستی و سایر گرایش‌هایی که ریشه در آبخور مدرنیته و اندیشه‌های غربی دارد، نتوانست قلوب تشنه آزادی‌خواهی، استقلال‌طلبی، عدالت‌گرایی، شریعت‌دوستی، معنویت‌خواهی و عقلانیت ایرانیان را سیراب نماید؛ زیرا صرف نظر از ناهمسازی‌های این گرایش‌ها با ارزش‌ها، آرمان‌ها، باورها و اعتقادات و آرزوهای ملت ایران،

۱. صحیفه امام، ج ۹، ص ۸۱.

۲. همان، ج ۱۲، ص ۲۵.

پیروان و مبشران چنین اندیشه‌هایی لیاقت و شایستگی‌های لازم را برای جذب قلوب ملت ایران نداشتند.

هواداران مشروطه‌خواهی در ایران، خان‌ها و خان‌زاده‌ها، وابستگان به دربار و خاندان فاسد سلطنت، فراماسون‌ها و فاسدانی بودند که سابقه قابل دفاعی در حافظه تاریخی ملت ایران نداشتند. سرسپردگی سلطنت قاجاریه و پهلوی به سیاست‌های قدرت‌های استکباری و بی‌سوادی و بی‌ریشگی این سلسله‌ها در ایران آن‌قدر شهرت داشت که جایی برای حمایت‌های مردمی از این خاندان‌ها باقی نمی‌گذاشت.

هواداران افکار لیبرال ناسیونالیستی در ایران نیز عمدتاً کسانی بودند که از نظر سابقه تاریخی پرونده نه چندان درخشانی در تاریخ معاصر ایران داشتند. وابستگی مطلق به غرب، کارگزاری استعمار در کشور، دلالتی در انعقاد قراردادهای استقلال‌سوز و خانمان‌برانداز، مقابله با ارزش‌ها و باورهای جامعه و از همه بدتر عدم تعهد به فرهنگ و هویت ملی ایرانیان علی‌رغم شعارهای ملی‌گرایی، کمترین سوء سابقه این جریان در تاریخ ایران بود.

ملت ایران در دویست سال اخیر به اندازه کافی از ناحیه این جریان صدمات جبران‌ناپذیری

را تجربه کرده بود. انعقاد قرارداد استعماری رویترو و ده‌ها قرارداد دیگر، قرارداد تنباکو، قرارداد ۱۹۱۹، انعقاد قرارداد کنسرسیوم پس از ملی شدن صنعت نفت و... بخشی از سابقه تاریخی این جریان در حافظه ملت ایران بود.

پیروان گرایش‌های سوسیالیستی و کمونیستی در تاریخ معاصر به همان اندازه منفور ملت ایران بودند که پیروان سایر جریان‌ها. سرسپردگی اکثر احزاب

مفهوم دین‌گریزی به تنهایی هرگز ویژگی معرف تجددگرایی در ایران نیست بلکه تقلید و گریز از تفکر و سرسپردگی بی‌قید و شرط به غرب و ضدیت با هر شکلی از تفکر انتقادی شاخص‌های دیگر آن به شمار می‌آید.

سوسیالیستی و کمونیستی به قدرت‌های بیگانه به ویژه شوروی و چین جایی برای نفوذ این جریان‌ها در قلوب ملت ایران باقی نگذاشت. خیانت بی‌چون و چرای حزب دموکرات و حزب توده به منافع ملت ایران گویاتر از آن بود که نیاز به ادله تاریخی داشته باشد.

بنابراین بدگمانی به اندیشه‌های غرب‌گرایی در همه اشکال مشروطه‌خواهی، لیبرالیستی، ناسیونالیستی، سوسیالیستی و کمونیستی با همه صورت‌بندی‌های انقلابی و ضد انقلابی‌اش یک جریان مستدام تاریخی در ایران است و اگر قرار بود ملت ایران منتظر بماند تا چنین جریان‌هایی راه را برای آزادی، استقلال و پیشرفت و توسعه ایران باز نمایند بی‌تردید هنوز هم ایران کشوری عقب‌مانده و وابسته به یکی از قدرت‌های جهان بود.

♦ انقلاب اسلامی، انقلابی فراسوی چپ و راست

تجددگرایی لیبرالیستی در برخی از صورت‌های اخیرش در ایران عصر جمهوری اسلامی کم و بیش چیزی را خوش‌آمد می‌گوید که در دهه اول انقلاب ناپسندش می‌انگاشت. یعنی سرمایه‌داری، زندگی در زیر سایه سنگین سیطره گفتمان‌های رسمی غرب در حوزه اندیشه و سیاست و از همه بدتر، تعطیلی عقل و تقلید بی‌چون و چرا از پس‌مانده‌های تفکر غربی.

در اینجا در حقیقت تجددگرایی رادیکال شده غرب‌گرایان، رویاروی جریان‌های استقلال‌طلب، آزادی‌خواه، عقل‌گرا، شریعت‌دوست و معنویت‌گرای معتقد به جمهوری اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی ایستاده است. با سقوط نظام شاهنشاهی در ایران و با سقوط نظام سوسیالیستی شوروی در جهان بسیاری از مشروطه‌خواهان سلطنت‌طلب و گروه‌های سوسیالیستی – کمونیستی توانشان را برای محافظت از اندیشه‌های خود از دست داده‌اند. اما هنوز تفکرات لیبرالیستی به دلیل پشتوانه تبلیغاتی و اطلاعاتی حاکم بر جهان از اعتبار خود دفاع می‌کند. اگر چه اکنون زمزمه دولت رفاه، جنگ‌طلبی لیبرالیستی، جزم‌اندیشی دموکرات‌آبانه و از همه مهم‌تر، اراده معطوف به قدرت دولت‌های لیبرال و در رأس آن آمریکا تا حدود زیادی شعارهای

دموکراسی، حقوق بشر و آزادی لیبرالیستی را مخدوش ساخته است، اما نمی‌توان از این حقیقت غفلت کرد که فضای جهانی هنوز به طور کامل از شعارهای لیبرالیستی نادیده نگشته است.

اگر کمونیسم نوعی «جزم‌اندیشی اقتدارگرایانه» بود که از یک «انقلاب نقض غرض شده» سرچشمه می‌گرفت باید از این مسأله نیز غافل نشد که لیبرالیسم و مدرنیته در اروپای غربی و

امریکا به خاطر سیاست‌های تجاوزگرایانه و تخریب‌کننده‌ای که در این دویست سال در جهان داشته‌اند اکنون زمین‌گیر شده و دیگر رونقی ندارند و بیشتر لیبرال‌ها در مقابل ناخرسندی‌هایی که از خود به جا گذاشته‌اند، موضعی تدافعی به خود گرفته و به جای ایستادن در «پیشاپیش تاریخ»^۱ وظیفه محافظت از ارزش‌های لیبرالی را بر عهده گرفته‌اند و برای اثبات حقانیت تاریخی لیبرالیسم به نقاط مختلف جهان لشگرکشی کرده و آدم‌کشی می‌کنند.

چنین موضعی نشان می‌دهد که شعار ابطال‌پذیری، تکثرگرایی، آزادی، حقوق بشر و همه آن آرمان‌هایی که لیبرال‌ها دویست سال خود را مبشر و مدافع

بدگمانی به اندیشه‌های غرب‌گرایی در همه اشکال مشروطه‌خواهی، لیبرالیستی، ناسیونالیستی، سوسیالیستی و کمونیستی با همه صورت‌بندی‌های انقلابی و ضد انقلابی‌اش یک جریان مستدام تاریخی در ایران است و اگر قرار بود ملت ایران منتظر بماند تا چنین جریان‌هایی راه را برای آزادی، استقلال و پیشرفت و توسعه ایران باز نماید بی‌تردید هنوز هم ایران کشوری عقب‌مانده و وابسته به یکی از قدرت‌های جهان بود.

۱. اصطلاحات مذکور، اصطلاحاتی است که آنتونی گیدنز از آنها بهره گرفته است. ر.ک: گیدنز، فراسوی چپ و

راست، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی، ۱۳۸۲، ص ۱۰، ۱۱.

انحصاری آنها در جهان معرفی می‌کردند، پیشیزی ارزش ندارد و دیگر کارکرد خود را در حوزه افکار و آرمان‌های لیبرالیسم از دست داده است.

لیبرال‌ها یک زمانی برای خارج کردن دین از حوزه زندگی اجتماعی به بهانه مقابله با سنت شعار می‌دادند:

دور بریزید مرده‌ریگ‌هایی را که از گذشته به ارث برده‌ایم.^۱

اما امروزه تنها چیزی که برای آنها تا حدودی قابل دفاع است همان مرده‌ریگ‌های گذشته است.

نه پرولتاریای جهانی و نه کشورهای عقب‌مانده و توسعه نیافته دیگر تاب تحمل سنگینی آرزوهای تاریخی جناح چپ و راست مدرنیته را ندارند و احساس می‌کنند بیش از آن چیزی که باید هزینه می‌کردند، برای تحقق آرمان‌های فیلسوفان و روشنفکران چپ و راست هزینه کرده‌اند.

امروزه جنبش‌های اجتماعی ماهیت لیبرالیستی و سوسیالیستی ندارند. انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ به سیطره حاکمیت جنبش‌های رادیکال (سوسیالیستی) و محافظه‌کار (لیبرالیستی) در جهان پایان بخشیده است و راه جدیدی فراروی ملت‌های تحت سلطه باز کرده است.

بخش اعظمی از تهاجمات جهانی پایان‌ناپذیر مدرنیته و پیروان آنها در ایران، به انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران به همین دلیل است. انقلاب اسلامی ایران نشان داد که مرحله جدیدی از تحول اجتماعی آغاز شده است که به فراسوی چپ و راست راه می‌برد. مدرنیته و گرایش چپ و راست آن با همه توان، سودای مهار این جریان جدید را دارند و حاضرند برای

آن تاوان سنگینی بپردازند حتی اگر این تاوان به بهای به زیر سؤال رفتن آرمان‌های کلیدی مدرنیته یعنی آزادی، حقوق بشر و خردگرایی باشد.

لشگرکشی‌های پدرخوانده حقوق بشر و لیبرالیسم (امریکا) به نقاط جنبش‌خیز جهان در بیست سال اخیر دلیل آشکار این مدعاست.

جهان در دو دهه آخر قرن بیستم آن‌گونه که پایه‌گذاران لیبرالیسم و سوسیالیسم جهت تاریخ را پیش‌بینی کرده بودند از کار درنیامد. فیلسوفان و روشنفکران مدرنیته بر این باور بودند که بشر هر چه بیشتر واقعیت اجتماعی و طبیعت را بازشناسد، بهتر خواهد توانست این واقعیت و طبیعت را بر وفق مصالح خویش تحت کنترل و نظارت عقل خود درآورد. بر اساس چنین توهمی بود که فیلسوفان و روشنفکران مدرنیته سال‌هاست تصور می‌کنند با افزایش اقتدارات و اختیارات عقل در مقابل دین و اخلاق می‌توانند انسان را به رستگاری برسانند. فربه شدن فلسفه در دو سه قرن اخیر و استمداد اهل سیاست از فیلسوفان برای خارج کردن دین و اخلاق از حوزه مسائل اجتماعی بازتاب جبری چنین توهماتی بود. اما دیری نگذشت که نفوذ فلسفه بر سیاست نیز با اهداف و آرمان‌های صاحبان قدرت در تضاد آمد و کمر همت بستند تا برای همیشه دست فقیهان، متکلمان و فیلسوفان را از سیاست بریده و دیگر هیچ تلاشی برای دینی، اخلاقی یا عقلی کردن سیاست صورت نپذیرد.

توهم فیلسوفان دوره روشنفکری این بود که با خارج کردن دین و اخلاق، سیاست عقلی خواهد شد. اما اکنون رفته رفته انسان نگران است که بیش از حد به عقل خود تکیه کرده است. جوامعی که حدود سه قرن است با عقل فلسفی اداره می‌شوند، بیش از همه مستعد خشونت، کشتار، تولید سلاح‌های کشتار جمعی، آزادی‌های بشری و نابود کردن زندگی انسان هستند. اما همان‌طور که گیدنز به درستی اعتراف کرده است:

رخداده‌ها این اندیشه‌ها را محقق نساخته‌اند. جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، جهانی نیست که به چیرگی انسان تن در داده باشد، یعنی همان چیزی که مایه بلندپروازی‌های جناح چپ و کابوس جناح راست بوده است. تقریباً برخلاف آن، جهان امروزی

دستخوش بی‌سامانی و عدم قطعیت و جهان عنان گسیخته‌ای است.^۱

انقلاب اسلامی انقلابی است در جهان عنان گسیخته تحت سیطره چپ و راست. انقلاب اسلامی نشان داد که جوامع بشری به بازاندیشی اجتماعی نیاز دارند تا با پالایش انواع اطلاعات پیرامون موقعیت‌ها و موفقیت‌های زندگی خود بر اساس یک پالایش عقلایی عمل نماید. انقلاب اسلامی، انقلاب بازاندیشی هوشمندانه جهان سنتی و جهان مدرن است. جهانی که نزدیک به سیصد سال تحت سیطره گفتمان‌های رسمی مدرنیته زندگی کرد و در حوزه عدالت اجتماعی، زندگی در صلح و امنیت و آزادی و عقلانیت و معنویت دستاورد چشم‌گیری نداشت. انقلاب اسلامی با گریز از مردم‌سالاری مبتنی بر نظام حزبی انتخاباتی که اکنون در نظام‌های لیبرالیستی در سطح دولت ملی عمل می‌کنند و بی‌تردید برای برآوردن درخواست‌های نوع جدیدی از شهروندی بازاندیشانه در یک جهان جهانی شده توانایی کافی ندارند اثبات نمود که برای برآوردن این نوع درخواست‌ها استعداد کافی دارد و به خوبی مجهز است، زیرا همبستگی‌های اجتماعی دموکراسی‌های لیبرال به دلیل وابستگی به منافع فردی در فضای جهانی شدن، ابزارهای بسیار اندکی برای حفظ و بقای خود دارند در حالی که در اسلام و اندیشه‌های انقلاب اسلامی همبستگی‌های اجتماعی چیزی فراتر از منافع فردی و گروهی است. همه اینها که گفته شد، تهی شدن ایدئولوژی‌های سیاسی پذیرفته شده را نشان می‌دهند.^۲

اگر چه هنوز فیلسوفان و روشنفکران غربی نمی‌خواهند باور کنند که روشن‌اندیشی دیگر چیزی در چنته ندارد، باید بپذیرند که محصولی جز بربریت‌ها و محدودیت‌هایی که اکنون بشر گرفتار آن است به ارمغان نیاورده‌اند. ولی همان‌طور که ریچارد رورتی یکی از فیلسوفان پراگماتیسم امریکایی نیز می‌گوید:

۱. همان، ص ۱۳.

۲. همان، ص ۲۳.

مردم‌سالاری (دموکراسی)، عدالت، آزادی و حقوق بشر دیگر بنایی در فلسفه رسمی

غرب ندارد.^۱

زیرا لیبرالیسم غربی مانند فلسفه لیبرالیسم در تضاد و تناقضی درونی بین آزادی و عدالت است و این تناقض بیش از پیش آشکار شده است.

نامیدی فیلسوفان غرب از فلسفه را نباید واقعه ساده‌ای تلقی کرد. آن زمانی که فیلسوفان روشنگری برای هموار ساختن راه انقلاب فرانسه به پشتیبانی از فرمانروایان مطلق‌العنان اروپا برخاستند تا سایه دین و اخلاق را از سر سیاست دور سازند، اهل خرد باید متوجه این تضاد و تناقض می‌شدند.

آن زمانی که فیلسوفان روشنگری برای توجیه فرآیند عقلانی تجدد و ترقی، برده‌داری و استعمار سرزمین‌های غیر اروپایی را توسط اروپاییان توجیه فلسفی و تاریخی می‌کردند، تا به زعم خود سایه عقب‌ماندگی و خرافات را از سر این ملت‌ها دور سازند، اهل خرد باید متوجه این تضاد و تناقض می‌شدند.

آن زمانی که فیلسوفان روشنگری برای توجیه اتوپیای مارکسیسم و اثبات اصالت ماتریالیسم تاریخی، دیکتاتوری پرولتاریا را تئوریزه و لنین و استالین را با آن همه جنایات ضد بشری مبشران و پیام‌آوران این دیکتاتوری می‌دانستند، اهل خرد باید متوجه این تضاد و تناقض می‌شدند.

اتحاد فیلسوفان روشنگری با خودکامگان را نباید با نگاهی خوش‌بینانه به عنوان یک ابتذال و انحراف تلقی کرد و آن را ناشی از ذات تفکر فلسفی فردگرایانه فیلسوفان روشنگری دانست، بلکه تضاد آزادی و عدالت از جمله تضادهای فلسفی در تفکرات غرب است که فیلسوفان غربی از افلاطون تا رورتنی هیچ‌گاه نتوانستند بر آن فائق آیند و این تضاد بالاخره دامن فلسفه را گرفت. ترجیح دموکراسی به فلسفه در قرائت‌های رسمی اخیر لیبرالیسم نه به اعتبار غلبه

سیاست بر فلسفه بلکه ناشی از ماهیت جدید سیاست در غرب است.

این قرائت جدید از سیاست، بی‌تردید تحت تأثیر دامنه‌های انقلاب اسلامی است. انقلاب اسلامی با بازگرداندن دین به حوزه اجتماعی به شیوه‌ای عقلانی مشکل مرجعیت ما بعد الطبیعی بازگشت سیاست به یک نقطه مهار شدنی را حل کرد. در حالی که فلسفه غرب با خارج

کردن دین، اخلاق و فلسفه از حوزه سیاست هیچ‌ما بعد الطبیعه‌ای را برای انسان غربی باقی نگذاشت تا در تناقض‌های زندگی اجتماعی به آن رجوع شود.

در قرائت جدید از سیاست به نظر می‌رسد پراگماتیست‌های امریکایی و پدرخوانده‌های حقوق بشر، آزادی و دموکراسی، اکنون خود این پدیده را به ما بعد الطبیعه انسان غربی تبدیل کردند، زیرا وقتی دموکراسی نه صورتی از حکومت است و نه مصلحتی اجتماعی، بلکه ما بعد الطبیعه رابطه انسان و تجربه او در طبیعت تعریف می‌شود باید در انتظار بود تا اهل قدرت قبله آمال رستگاری انسان خوانده شوند و سیاست از هرگونه چارچوب پیشنهادی برای مهار

اگر چه هنوز فیلسوفان و روشنفکران غربی نمی‌خواهند باور کنند که روشن‌اندیشی دیگر چیزی در چنته ندارد، باید بپذیرند که محصولی جز بربریت‌ها و محدودیت‌هایی که اکنون بشر گرفتار آن است به ارمغان نیاورده‌اند. ولی همان‌طوری که ریچارد رورتی یکی از فیلسوفان پراگماتیسم امریکایی نیز می‌گوید: مردم‌سالاری (دموکراسی)، عدالت، آزادی و حقوق بشر دیگر بنایی در فلسفه رسمی غرب ندارد.

قدرت آزاد شود و بر فراز معرفت‌ها و انسان‌ها بنشیند و این نتیجه دلهره‌آوری است که اکنون اهل سیاست در غرب برای مقابله با آرمان‌های انقلاب اسلامی - که بازگشت انسان به ما بعد

الطبیعه دینی است - آغاز کرده‌اند.

دیگر در غرب و فلسفه لیبرالیسم جدید، آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و عدالت را فیلسوفانی چون لاک، روسو، کانت، هگل، مارکس، راولز و... تعریف نمی‌کنند. آزادی، دموکراسی و حقوق بشر را صاحبان قدرت یعنی ریگان، کلینتون، بوش، بلر و اراده‌های معطوف به قدرت آنها تعریف می‌کنند.

آیا در آن دورانی که پدرخوانده حقوق بشر با سلاح‌های کشتار جمعی به گرانادا، افغانستان، عراق و دیگر نقاط جهان لشگرکشی می‌کرد مگر شعاری غیر از این سر می‌داد که آمده است تا دموکراسی، آزادی و حقوق بشر را پاسداری نماید؟!

در آن دورانی که رژیم پادشاهی در ایران برای حفظ نظام ضد عقلی و پوسیده سلطنت داشت با اسلحه‌ها و گلوله‌های اهدایی سمبل لیبرال دموکراسی غرب ملت خود را قتل عام می‌کرد مگر غیر از این بود که کارتر با پذیرش دعوت رژیم شاه برای مسافرت به ایران نه تنها به مردم مظلوم ما دهن کجی کرد بلکه آن‌چنان شاه را به هیجان آورد که باعث شد او برای خوشایند ارباب دیرینه خود قربانیان زیادی را تقدیم کند تا اثبات نماید که استحکام روابط ایران و آمریکا و نزدیکی شاه با رئیس جمهوری جدید آمریکا بیش از خواسته‌های ملت رنج‌کشیده و فقیر ایران برای این نظام پوسیده ارزش دارد. سولیوان آخرین سفیر آمریکا در ایران می‌نویسد:

مسافرت کارتر به ایران باعث شد تا شاه به همه مخالفان و انتقادکنندگان در ایران و آمریکا نشان دهد که قهرمان بزرگ آمریکایی حقوق بشر، رژیم او را شایسته حمایت و مبری از اتهامات وارده تشخیص داده است.^۱

آری دیگر در غرب و فلسفه لیبرالیسم جدید، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر را فیلسوفانی چون لاک، کانت، روسو و غیره تعیین نمی‌کنند بلکه قهرمان بزرگ حقوق بشر، سیاست‌گرانی

هستند که عالی‌ترین هنر آنها حمایت از رژیم‌های خونریز و خشونت‌طلب سلطنتی و مبری کردن رژیم‌های استبدادی از اتهامات وارده است.

اکنون ما در مراحل پایانی دهه سوم انقلاب اسلامی و آغاز دهه چهارم هستیم. انفصال از نگرش‌های غربی در دنیای مدرن امری پیچیده و ناممکن تلقی می‌شد اما تجربه انقلاب اسلامی نشان داد که پایه‌ریزی یک حکومت اسلامی در فضای دنیای مدرن هم امکان‌پذیر است. در میان ناخرسندی‌هایی که حاکمیت دویست ساله مدرنیته در جهان به وجود آورده است، سیاست برای رعایت حقوق مردم بیش از هر چیز به خدا و حقایق متعالی نیاز دارد. فلسفه از همان ابتدا به حساب خدایان رسید و حقایق متعالی را در سرنوشت سیاسی جامعه مورد تردید قرار داد. شکافی که از هومر و حماسه‌های ایللیاد و ادیسه در معرفت‌شناسی غرب به وجود آمد، شکافی بود که نتوانست رابطه فکری غربی را با حقایق متعالی مستدام نگه دارد و بالاخره بشر برای این سرگشتگی تاوان‌های سنگینی پرداخت کرد.

اکنون بشر بیش از هر دوره‌ای در زیر سایه وحشت آور فقر، گرسنگی، فشار روحی و روانی و فقدان امنیت و آزادی زندگی می‌کند و این شرایطی است که فیلسوفان عصر روشنگری و مدرنیته برای جهان رقم زده‌اند. حتی عقلی کردن ایمان نیز نتایج مثبتی برای غرب به همراه نیاورد، زیرا چگونه امکان داشت دین یهودی و مسیحی که بنیاد ایمان فکر غربی را رقم می‌زنند، با کنجکاو‌ها و توجیه‌پذیری‌های فیلسوفان، عقلی و فلسفی شوند؟

دیگر در غرب و فلسفه لیبرالیسم جدید، آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و عدالت را فیلسوفانی چون لاک، روسو، کانت، هگل، مارکس، راولز و... تعریف نمی‌کنند. آزادی، دموکراسی و حقوق بشر را صاحبان قدرت یعنی ریگان، کلینتون، بوش، بلر و اراده‌های معطوف به قدرت آنها تعریف می‌کند.

دینی که در متون اصلی و مقدس خود از همان ابتدا اعلام می‌کند که ایمان در مقابل عقل و دین در مقابل دنیا قرار دارد، چگونه امکان دارد با چنین توجیهاتی رهایی‌بخش گردد؟ اکنون بسیاری از فیلسوفانی که روزی با فلسفه، تکلیف دین و اخلاق را در سیاست یکسره کردند، اعلام می‌کنند که وقتی پای تفکر سیاسی به میان می‌آید فلسفه، امربری خوب ولی اربابی بد است.

◆
اکنون بشر بیش از هر دوره‌ای در
زیر سایه وحشت‌آور فقر، گرسنگی،
فشار روحی و روانی و فقدان امنیت
و آزادی زندگی می‌کند و این
شرایطی است که فیلسوفان عصر
روشنگری و مدرنیته برای جهان رقم
زده‌اند.

دیگر هیچ چیز، نه قداست خدا، نه سرشت درون واقعیت‌ها، نه قانون اخلاقی و نه آرمان‌شهرهای فلسفی نمی‌تواند بر حاصل توافق سیاسی اعضای جامعه‌ای مقدم باشد که تصمیم گرفته‌اند به گونه‌ای که اراده کرده‌اند، زندگی نمایند. حتی اگر این زندگی معطوف به نابودی زمین و انسان‌های زمین باشد. سوفسطائیان جدید غرب جز اراده معطوف به قدرت اراده دیگری را بر نمی‌تابند. از دیدگاه آنها خدا مرده است و پسر خدا حق دارد در تمامی ما ترک به جا مانده از پدر تصرف نماید.

انقلاب اسلامی ایران با پیروزی خود در چنین جهان رعب‌آوری اگر چه هنوز عده‌ای باور ندارند که جامعه جهانی دیگر به مدرنیته و نظام‌های لیبرال متکی به آن اعتمادی ندارد؟ به خصوص برای کسانی که به شیوه‌های متداول اندیشه می‌کنند و به تفسیرهای رسمی بنگاه‌های خبرپراکنی جهان خو گرفته‌اند و هنوز بر این باور تعصب می‌ورزند که مدرنیته، لیبرالیسم و دموکراسی غربی عالی‌ترین محصول اندیشه بشری است، سخت است. اینها عموماً تسلیم محض در برابر غرب را تعامل و بهره‌برداری از وجوه اقتصادی جهان و تنها راه

دستیابی به صلح پایدار، توسعه و تجدد تلقی می‌کنند و به سختی می‌توان به آنها فهماند که اکنون جهان تمایل دارد که در مسیری غیر از مسیر لیبرال دموکراسی و ایدئولوژی‌های رنگارنگ آن گام بردارد، زیرا جهانی که در آن بخش اعظمی از کشورهای از فقر و ظلم در رنج و زحمت بوده و بخش دیگری که داعیه رهبری چنین جهانی را دارند، سرمایه‌های کلانی را صرف ایجاد پایگاه‌های نظامی، تولید جنگ‌افزارهای کشتار جمعی، در انداختن جنگ‌های قومی و مذهبی و پرداخت کمک‌های نظامی و اقتصادی به کشورهایی می‌کنند که هیچ پایگاهی در میان ملت‌های خود ندارند، چگونه می‌توان به ایدئولوژی‌های رسمی حاکمان بر چنین جهانی اعتماد کرد؟

محققان ژرفاندیش علوم اجتماعی هیچ توجیهی برای تبلیغ چنین ایدئولوژی‌هایی ندارند.

هزینه‌هایی که اکنون صرف حفظ امپراطوری مدرنیته و مدرنیسم می‌شود بی‌تردید از چشم تیزبین چنین محققانی پنهان نیست.

همان‌طور که لسترتارو گفته است:

کمونیسم شکست خورد زیرا در عمل کسی نتوانست این انسان جدید را بسازد.^۱

انسانی که مارکس تصور می‌کرد از دل ویرانه‌های نظام سرمایه‌داری جهانی و بحران‌های آن سر در خواهد آورد اما ثابت شد که نمی‌شود به آدم‌ها گفت تا

انقلاب اسلامی ایران با پیروزی خود در چنین جهان رعب‌آوری نشان داده است که نیروی فرهنگی جدیدی به جهان آمده است. نیروی فرهنگی‌ای که جهان در این شرایط سخت محتاج آن است تا با بازاندیشی خردورزانه و هوشمندانه جهانی سَنَنتی و مَدَرن، ناخرسندی‌های مدرنیته را پاسخگو باشد.

۱. لسترتارو، آینده سرمایه‌داری، ترجمه عزیز کیاوند، تهران، دیدار، ۱۳۷۶، ص ۲۱.

مدتی دراز برای تحقق هدف‌های اجتماعی از دل و جان کار کنند لکن بر اساس نیازهای ساده خود زندگی نمایند.

اکنون وضع نظام‌های لیبرالیستی به چنین موقعیتی رسیده است. تا چه وقت می‌توان مردم را با شعار آزادی، حقوق بشر و دموکراسی فریب داد ولی در پس این شعارها به لشگرکشی جهانی، کشتار مردم بی‌گناه، ساقط کردن حکومت‌های اسلامی، نابودی محیط زیست، تولید سلاح‌های کشتار جمعی، صدور اسلحه به نقاط مختلف جهان برای ایجاد جنگ و غیره دست زد؟

به تعبیر برژینسکی:

ایالات متحده امریکا نه تنها نمی‌تواند ژاندارم جهانی باشد، بلکه نمی‌تواند بانکدار و یا حتی موعظه‌گر جهان نیز باشد. زیرا امریکا برای قرار گرفتن در مقام ژاندارمی جهان، نیازمند مشروعیت است. برای بانکداری جهانی باید نقدینگی کافی داشته باشد و برای موعظه‌گر جهانی باید عاری از هرگونه فساد و آلودگی باشد.^۱

آیا رژیمی مثل امریکا دارای چنین شرایطی است؟ آیا لیبرالیسم این استعداد فکری را دارد؟ قرن گذشته قرن باورهای فرا اسطوره‌ای و قرن کشتار میلیونی بود و باورهای کنترل کامل بشر را - که از بینش‌های برخورداری انسان از حق مطلق سرچشمه می‌گرفت - گسترش داد. انسان روزگاران ما قبل عصر جدید که واقعیت را به عنوان یک مشیت حتمی پذیرفته بود، در این عصر چنان به دنیاگرایی کشیده شده است که تمایل فزاینده‌ای دارد تا جای خدا را برای ساختن بهشت روی زمین غصب کند و بدین ترتیب، بر اساس ناکجا آباد مفروض خود، نه تنها طبیعت که حتی جامعه بشری را نیز تحت سلطه خود درآورد. به منظور تحقق چنین دیدگاهی است که باعث شد انسان قرن حاضر به خونین‌ترین و زیان‌بارترین سیاست‌ها دست یازد، و از طریق اعمال زور به خلق مدینه فاضله تحمیلی بپردازد. به طوری که در این مدینه‌های فاضله

همه چیز اعم از سازمان‌های اجتماعی یا اندیشه‌ها و اعتقادات فردی در اطاعت محض از آموزه‌ای خلاصه می‌شود که خود از یک مرکز سیاسی نشأت می‌گیرد. بهایی که بشر برای این منظور داده است فوق تصور می‌باشد.^۱

اکنون جهان به این حقیقت رسیده است که وعده‌های سوسیال دموکراسی و لیبرال دموکراسی برای ساختن بهشت زمینی به چنین نتایج خونباری رسیده است.

بشر تصور می‌کرد با حذف خدا و دین استعداد کنترل قدرت فیزیکی، تمایلات فردی و اراده‌های معطوف به قدرت خود را دارد اما اکنون به این نتیجه رسیده است که کنترل هر یک از ابعاد فوق برای بشر سرابی بیش نیست.



همه آنهایی که انقلاب اسلامی را به عنوان یک واقعیت بزرگ اجتماعی پذیرفته اند و در مقابل تأثیرات آن در جهان، چشمان خود را نبسته‌اند به این حقیقت اعتراف می‌کنند که انقلاب اسلامی اعتراضی بود به نظم سیاسی، جریان فکری و فرهنگی حاکم بر این نظم، نحوه تفکر، نحوه زندگی و نحوه نوسازی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی پیشین.

جهان باید به درستی این واقعیت را بپذیرد که لذت‌طلبی همراه با نسبی‌گرایی که راهنمای اصلی زندگی مردم شده است، هیچ‌گونه اصول ثابت اجتماعی را ارائه نمی‌دهد، باید بپذیرد جامعه‌ای که به هیچ‌یک از ویژگی‌های مطلق اعتماد ندارد بلکه در عوض رضایت فردی را هدف قرار می‌دهد، جامعه‌ای است که در معرض تهدید فساد و زوال قرار دارد.^۲

اکنون بخش اعظمی از جهان لیبرال دموکراسی در معرض چنین فساد و زوالی قرار دارد.

۱. همان، ص ۲۱۹.

۲. همان.

انقلاب اسلامی ایران با پیروزی خود در چنین جهان رعب‌آوری نشان داده است که نیروی فرهنگی جدیدی به جهان آمده است. نیروی فرهنگی‌ای که جهان در این شرایط سخت محتاج آن است تا با بازاندیشی خردورزانه و هوشمندانه جهانی سنتی و مدرن، ناخرسندی‌های مدرنیته را پاسخگو باشد.

امام خمینی در نامه به گورباچف بازاندیشی خردورزانه و هوشمندانه مدرنیته و نیروی فرهنگی جدید جهان را به خوبی به تصویر می‌کشد:

البته ممکن است از شیوه‌های ناصحیح و عملکرد غلط قدرتمندان پیشین کمونیسم در زمینه اقتصاد، باغ سبز دنیای غرب رخ بنماید، ولی حقیقت جای دیگری است. شما اگر بخواهید در این مقطع تنها گره‌های کور اقتصادی سوسیالیسم و کمونیسم را با پناه بردن به کانون سرمایه‌داری غرب حل کنید، نه تنها دردی از جامعه خویش را دوا نکرده‌اید که دیگران باید بیایند و اشتباهات شما را جبران کنند. چرا که امروز اگر مارکسیسم در روش‌های اقتصادی و اجتماعی به بن‌بست رسیده است، دنیای غرب هم در همین مسائل البته به شکل دیگر و نیز در مسائل دیگر گرفتار حادثه است.

جناب آقای گورباچف!

باید به حقیقت رو آورد، مشکل اصلی کشور شما مسأله مالکیت و اقتصاد و آزادی نیست، مشکل شما عدم اعتقاد واقعی به خدا است، همان مشکلی که غرب را هم به ابتذال و بن‌بست کشیده و یا خواهد کشید. مشکل اصلی شما مبارزه طولانی و بیهوده با خدا و مبدأ هستی و آفرینش است... از شما جدا می‌خواهم که در شکستن دیوارهای خیالات مارکسیسم، گرفتار زندان غرب و شیطان بزرگ نشوید... از شما می‌خواهم درباره اسلام به صورت جدی تحقیق و تفحص کنید و این نه به خاطر نیاز اسلام و مسلمین به شما، که به جهت ارزش‌های والا و جهان‌شمول اسلام است که می‌تواند وسیله راحتی و نجات همه ملت‌ها باشد و گره مشکلات اساسی بشریت را باز نماید... جمهوری اسلامی ایران به عنوان بزرگ‌ترین و قدرتمندترین پایگاه جهان اسلام به راحتی می‌تواند خلأ اعتقادی



نظام شما را پر نماید.^۱

برگی از مجاهدت‌های فرهنگی و سیاسی

روحانیت بیدار در تاریخ معاصر ایران

مهدی رنجبریان

◆ مقدمه

تاریخ سراسر افتخار شیعه، سرشار است از مجاهدت‌ها و تلاش‌های عالمان ربانی و مرزبانان فرهنگ دینی. عالمانی که با الهام از سیره عملی پیامبر اعظم و ائمه اطهار علیهم‌السلام آموختند که چگونه در هر شرایطی برای اعلای کلمه حق بکوشند و در راه ترویج فرهنگ اسلامی، هر تهدیدی را به جان بخرند. از رسول خدا آموختند که در بدترین شرایط مبعوث شد و مأمور ابلاغ وحی گردید. اما در همان شرایط و علی‌رغم مخالفت‌ها و سرسختی‌های ابوجهل‌ها، از هر فرصتی برای روشنگری و دعوت مردم به توحید استفاده کرد و رنج‌های فراوانی در این راه متحمل شد. آنگاه که امیرالمؤمنین علیه‌السلام مورد ظلم قرار گرفت، حق خلافت از آن حضرت

گرفته شد و باغ فدک را از اهل بیت علیهم السلام غصب کردند، حضرت زهرا سلام الله علیها با سخنرانی حماسی و تاریخی در مسجد مدینه، پرده از چهره ظالمان برداشت و حقایق را به گوش مردم رساند. بعد از واقعه عاشورا، حضرت زینب سلام الله علیها در دروازه کوفه و دربار یزید، با سخنرانی‌های پرشور، مردم را بیدار نمود و حقایق را در سینه جاودان تاریخ ثبت کرد. سید ساجدین حضرت علی بن الحسین علیهما السلام که به شدت تحت نظر بود و حاکمان بنی امیه به آن حضرت اجازه هیچ گونه فعالیتی نمی دادند، با زبان دعا معارف اسلامی را تبیین کرد و صحیفه سجاده که مجموعه ادعیه آن حضرت است، یکی از مهم ترین منابع معرفتی شیعیان شد. امام باقر و امام صادق علیهما السلام از فرصتی که در دوران جنگ قدرت میان اموی ها و عباسی ها به دست آوردند، با تشکیل حوزه های درسی، ذخایر ارزشمندی را در اختیار شیعیان قرار دادند و شاگردان فراوانی تربیت کردند و مکتب جعفری را پایه گذاری کردند.

عالمان دین نیز که در عصر غیبت جانشین امامان معصوم هستند، با اقتدا به آن بزرگواران در سخت ترین شرایط از هیچ تلاشی برای ترویج معارف اسلامی فروگذار نمی کردند. علی رغم تضییقات حکومت ها، کتاب نوشتند، درس دادند و تبلیغ کردند و به هر شکلی بود میراث فکری اهل بیت علیهم السلام را نسل به نسل منتقل کردند.

شهید اول، کتاب ماندگار // المعه
الدمشقیه را در زندان نوشت. علامه امینی
با تحمل رنج ها و مرارت های فراوان و

استراتژیست های رژیم شاه در محاسبات خود دچار اشتباه بزرگی شدند و با تبعید یاران امام، ناخواسته زمینه را برای گسترش نهضت امام خمینی در میان مردم مناطق دوردست فراهم آوردند و موجب یکپارچگی بیشتر ملت ایران در هم صدایی با امام شدند.

مسافرت‌های طولانی، مجموعه گرانسنگ الغدير را تألیف کرد. امام خمینی، تحریر الوسیله را در ایام تبعید در ترکیه تکمیل کرد و ده‌ها و صدها نمونه دیگر از این دست می‌توان ارائه کرد که همه و همه کاشف از تلاش‌های طاقت‌فرسای علما در راه ترویج علوم آل‌محمد علیهم‌السلام بوده است. این از خودگذشتگی‌ها در راه بیداری مردم، میراث گرانبغایی است که در طول نهضت امام خمینی نیز با شدت بیشتری ظهور کرد.

با شروع مبارزات بی‌امان امام خمینی علیه رژیم پهلوی، عده قابل توجهی از علما، روحانیان، طلاب فاضل و نیروهای مذهبی از قشرهای مختلف، به فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی گسترده‌ای دست زدند. رژیم شاه که حکومت خود را در معرض خطر می‌دید، در صدد مقابله با این فعالیت‌ها برآمد.

گروهی را تبعید کرد، عده‌ای را ممنوع‌المنبر و بسیاری را به زندان کشید و تعدادی را در گوشه‌های زندان به شهادت رساند.

آیت‌الله خزعلی که در سال‌های ۱۳۵۲ و ۱۳۵۳ در شهرستان دامغان تبعید بوده از برگزاری جلسات تفسیر قرآن و سخنرانی‌های عمومی برای مردم و جوانان آن شهر یاد می‌کند که با استقبال خوبی مواجه می‌شد.

اما هیچ‌یک از این ترفندها به نتیجه مطلوب نرسید. زیرا آنها که تبعید شدند در همان تبعیدگاه فعالیت‌های فرهنگی گسترده‌ای را آغاز کردند و بدین‌ترتیب شرایط لازم برای انتشار مبانی فکری نهضت امام خمینی در میان مردم مناطق دوردست، توسط رژیم شاه فراهم شد. آنها که به سربازخانه‌ها گسیل شدند، در میان سربازان و نیروهای نظامی به روشنگری دست زدند و رسالت خود را پی گرفتند به گونه‌ای که رژیم شاه را از دستگیری طلاب برای اعزام به

سربازی پشیمان ساختند.^۱

کسانی که ممنوع‌المنبر شدند، کتاب نوشتند یا بدون استفاده از منبر، روی زمین نشسته و با مردم سخن می‌گفتند و مردم هم با توجه به تضییقات رژیم، نسبت به ایشان و سخنانشان حساسیت بیشتری پیدا کرده و بیش از پیش به نظریاتشان توجه می‌کردند. کسانی هم که در زندان حبس شدند، از فرصت به دست آمده به خوبی بهره بردند و پیام نهضت امام را به گوش افراد و گروه‌های دیگر رساندند و از آنجا که در راه اهدافشان گرفتار شده بودند، شرایط زندان را به سادگی تحمل کردند و آنان که مظلومانه به شهادت رسیدند، مجالس بزرگداشتشان که پی در پی از طرف قشرهای مختلف و با هدایت رهبران فکری نهضت امام برپا می‌شد، پایگاهی بود برای تبیین مفاسد رژیم شاه و تهییج احساسات مردم. در این نوشتار گوشه‌ای از فعالیت‌ها و عکس‌العمل‌های علما در هر یک از شرایط «تبعید»، «ممنوعیت از منبر» و «زندان» بررسی می‌شود.^۲

◆ تبعید

این تبعیده‌ها باعث شد تا صدای انقلاب و نهضت اسلامی به دورترین مناطق بسته و خاموش این کشور برسد و مردم را بیدار کند.^۳

یکی از راهکارهای رژیم پهلوی برای مبارزه با نهضت امام خمینی، تبعید روحانیان و شخصیت‌های اثرگذار نهضت به مناطق دوردست بود. مناطقی که اغلب به دلیل فقدان کمترین امکانات لازم برای زندگی، هر کدام به تنهایی نمادی از ظلم و بی‌عدالتی رژیم شاه بودند.^۴

۱. ر ک: سید حمید، نهضت امام خمینی، دفتر نخست، تهران، عروج، ۱۳۸۱، ص ۴۲۵.

۲. به مقتضای یک پژوهش تاریخی، از افراد مختلفی در این نوشتار نام برده خواهد شد که این به معنای تأیید مواضع فکری و سیاسی ایشان نیست.

۳. مجله یاد، «خاطرات مرحوم حجت‌الاسلام علی حجتی کرمانی»، بهار و تابستان ۱۳۷۵، شماره ۴۲ - ۴۱، ص ۶۸.

۴. آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی راجع به شهادت، محل تبعید آیت‌الله مؤمن، می‌گوید: شهادت جایی در اطراف کرمان است.

تبعید، غالباً مجازات مبارزانی بود که در نهضت امام جایگاه ویژه‌ای داشتند و این جایگاه، معلول خصوصیتی از قبیل برخورداری از سطح بالای علمی، فن بیان و قدرت سخنوری، شجاعت، بینش عمیق سیاسی، ایمان و... بوده است. نگاهی به اسامی تبعیدشدگان که برخی از آنها از مراجع تقلید و برخی دیگر از علمای تراز اول حوزه هستند، مؤید این مدعاست.^۱ طبیعی است که این افراد با این ویژگی‌ها، به هر منطقه‌ای که وارد می‌شدند، آنجا را به حرکت درآورده و مردم را با نهضت همراه می‌کردند.

نکته مهم دیگری که باید بدان توجه شود، همراهی مردم با پیام‌آوران نهضت است. تاریخ این کشور نشان می‌دهد مردم ایران به دلیل تمایلات مذهبی، همواره آماده حمایت از منادیان اسلام بوده و هستند. این مهم در میان مردم مناطق محروم (که معمولاً مبارزان را به این قبیل نقاط تبعید می‌کردند)، به دلیل وضعیت سخت زندگی و بالا بودن سطح نارضایتی، شدت بیشتری داشته است. از این رو اغلب مبارزان تبعیدی با استقبال مردم مواجه می‌شدند.

بدین ترتیب، استراتژیست‌های رژیم شاه در محاسبات خود دچار اشتباه بزرگی شدند و با تبعید یاران امام، ناخواسته زمینه را برای گسترش نهضت امام خمینی در میان مردم مناطق

که بسیار آب و هوای بدی دارد و مسیر رفت و آمد از آنجا به کرمان هم بسیار مسیر صعب‌العبوری است و دارای گردنه‌های خطرناکی می‌باشد... یکی از سخت‌ترین دیدارهای من، دیدار با آقای مؤمن در شهادت کرمان بود... من یادم می‌آید که صبح زود از کرمان حرکت کردیم، شب هنگام به شهادت رسیدیم. حدود چهارده ساعت در راه بودیم. از این بدتر هوای آنجا بود. زمانی که آقای مؤمن را تبعید کردند، فصل تعطیلات و زمان گرما بود... هوا به شدت گرم بود. برق فقط در روز و آن هم فقط چند ساعت بود و در بیشتر ساعات روز برق نبود. شب‌ها را به ناچار باید در حیاط می‌خوابیدیم. علاوه بر گرما پشه هم در آنجا زیاد بود و اذیت می‌کرد. با این که من مقاومت در مقابل گرما زیاد است و کمتر از کولر استفاده می‌کنم، در آنجا هوا آن‌چنان گرم بود که من در طول شب ناچار می‌شدم دو سه بار دوش بگیرم. با دوش گرفتن و خیس شدن خودم را خنک می‌کردم (خاطرات آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، جلد ۲، ص ۱۱۶).

۱. آیات عظام خامنه‌ای، فاضل لنکرانی، مکارم شیرازی، نوری همدانی، مشکینی، خزعلی، مؤمن، مهدوی کنی و بسیاری دیگر از بزرگان، از جمله تبعیدشدگان رژیم پهلوی هستند.

دور دست فراهم آوردند و موجب یکپارچگی بیشتر ملت ایران در هم‌صدایی با امام شدند و این مسأله مهمی بود که تحقق آن برای یاران امام، با توجه به محدودیت وسایل ارتباط جمعی در آن سال‌ها و نیز فقدان امکانات مالی و تبلیغاتی مناسب، ساده نبود، آن هم در سطحی عالی یعنی ارتباط چهره به چهره مردم با یاران و همراهان تراز اول نهضت امام خمینی. به عبارت بهتر، سازمان اطلاعات و امنیت رژیم شاه، ناخواسته به مرکزی برای اعزام بهترین مبلغان حوزه، به دور افتاده‌ترین مناطق ایران تبدیل شده بود که بیش از نقاط دیگر به کارهای فرهنگی و اطلاع‌رسانی احتیاج داشتند.

آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی که به دیدن بسیاری از علما در تبعیدگاهشان می‌رفته است،^۱ راجع

۱. وی در خاطرات خود می‌گوید:

بعد از شهادت مرحوم حاج آقا مصطفی، آقای ربانی املشی را به دلیل ایراد سخنرانی به شهر بابک کرمان تبعید کردند که من دو سه بار به دیدن ایشان رفتم. یک بار به اتفاق آقایان مؤمن، جنتی، آذری قمی، فیض گیلانی، سید حسین موسوی تبریزی و ناظم‌زاده به دیدن آقای ربانی در شهر بابک رفتم. زمانی که آقای خامنه‌ای در ایرانشهر تبعید بودند، به دیدن ایشان هم رفتم و بعضی از مسائل و پیام‌هایی را که در جلسه سری مطرح می‌شد، با ایشان در میان گذاشتم. زمانی هم که به رفسنجان رفتم، از آنجا با واثق یکی از دوستان به ایرانشهر رفتم و از آنجا به چابهار به دیدن آقای مکارم رفتم. در سیرجان هم به دیدن آقای معادیخواه رفته بودم. در ایام ۱۵ خرداد ۱۳۵۷ که مرا از قم بیرون کردند، با ماشین پژوی آقای شیخ یوسف صانعی و به اتفاق آقایان توسلی و مؤمن و خود آقای صانعی به دیدن آقایان خلخالی و نوری همدانی در مریوان و سقز رفتم. زمانی که برای تبلیغ در ماه رمضان در کرمانشاه بودم، آقای مهدوی کنی را به بوکان تبعید کردند. ایشان سر راه خود در کرمانشاه به منزل آقای علی حجتی کرمانی وارد شد که در آنجا تبعید بود. شب به من اطلاع دادند که آقای مهدوی در کرمانشاه هستند. من هم همان شب به دیدن ایشان رفتم. صبح فردا ایشان را به بوکان تبعید کردند. البته مدت زیادی در بوکان نبودند و فوراً ایشان را از تبعید به زندان منتقل کردند... زمانی که آقای مشکینی در ماهان کرمان تبعید بودند، به دیدن ایشان هم رفتم. آقای انصاری شیرازی را هم وقتی در نائین تبعید بودند، ملاقات کردم. آقای یزدی را هم زمانی که در بندرلنگه بوشهر تبعید بودند، ملاقات کردم. آقای احمدی خمینی که در نویسندگان تبعید بودند را هم ملاقات کردم. آقای خزعلی هم در دامغان تبعید بود و من یک بار به دیدنشان رفتم... آقای فاضل هم در یزد تبعید بودند که به دیدن ایشان رفتم. آقای محفوظی را هم در رفسنجان دیدم و برای دیدن

به فعالیت‌های فرهنگی مبارزان در محل تبعید می‌گوید:

کسانی که تبعید می‌شدند در منطقه محل تبعید منشأ آثار و برکات بودند... در بعضی از مناطق مأموران ملایم‌تر و عاقلانه‌تر برخورد می‌کردند و در این صورت تبعیدی‌ها می‌توانستند آزادانه به مسجد بروند و علاوه بر اقامه نماز جماعت صحبت‌های اخلاقی و احیاناً سیاسی هم برای مردم داشته باشند. آقای مشکینی و آقای مؤمن از کسانی بودند که در محل تبعید اقدام به برگزاری نماز و ایراد سخنرانی می‌کردند و آقای ربانی املشی هم در فردوس همین برنامه را داشتند. ایشان در ماه رمضان سخنرانی می‌کرد و جمعیت زیادی هم در مجلس حضور پیدا می‌کردند البته بعدها رژیم از این کار هم ممانعت به عمل آورد.^۱

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای که در سال ۱۳۵۶ به سه سال اقامت اجباری در ایرانشهر محکوم شد، منشأ آثار و برکات فراوانی برای آن منطقه بوده است. حجت‌الاسلام سید علی اصغر دستغیب در این باره می‌گوید:

وجود معظم‌له در ایرانشهر هم برای مردم آن منطقه و هم برای تبعیدی‌ها حقیقتاً فیض و برکت و پشت‌گرمی بود. ایشان در تبعیدگاه فعالیت‌های فرهنگی و خدمات اجتماعی فراوانی داشتند که گوشه‌ای از آن امدادسانی به سیل‌زدگان و آسیب‌دیدگان بود. معظم‌له نامه‌ای در تحلیل جریان‌ات و مسائل انقلاب به عنوان آیت‌الله صدوقی مرقوم داشته بودند که بسیار مفید و مؤثر واقع شد و انتشار آن سبب روشنگری و تنویر افکار عمومی گردیده بود. خصوصاً در استان یزد که حقیقتاً تحول و جهشی ایجاد کرد.^۲

مرحوم آیت‌الله ربانی شیرازی، از جمله مبارزانی بود که در محل تبعید دست به فعالیت‌های

آقای حاج شیخ حسن صانعی هم به مرند رفتم. هوا سرد و برفی بود و مرند هم منطقه‌ای بسیار سردسیر است. مرحوم شهید مدنی هم در نورآباد ممسنی تبعید بودند که یکی دوبار به دیدن ایشان رفتم (همان، ص ۱۴۶).

۱. همان، ص ۱۵۰.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام سید علی اصغر دستغیب، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۵۴.

سیاسی و فرهنگی زیادی می‌زد به گونه‌ای که چند بار محل تبعید وی عوض شد. در یکی از گزارش‌های ساواک آمده است:

مشارالیه در تاریخ ۱۳۶/۹/۱۵ به اتهام تحریک مردم به انجام تظاهرات طبق رأی

کمیسیون امنیت اجتماعی

شهرستان قم به سه سال اقامت

اجباری در شهرستان کاشمر

محکوم، لیکن چون اقامت مشارالیه

در شهرستان مذکور به مصلحت

تشخیص داده نشد، طبق اوامر

صادره محل تبعید وی تغییر و به

فیروزآباد فارس اعزام گردید. ولی

مجددا طبق تقاضای استاندار فارس

از وزارت کشور، محل اقامت اجباری

شخص مذکور از فیروزآباد به

سردشت آذربایجان غربی تغییر و

به منطقه موصوف اعزام گردیده

است.^۲

آیت‌الله خزعلی که در سال‌های ۱۳۵۲ و

۱۳۵۳ در شهرستان دامغان تبعید بوده از

برگزاری جلسات تفسیر قرآن و

سخنرانی‌های عمومی برای مردم و

حجت‌الاسلام دستغیب به همراه
حجت‌الاسلام عباس پورمحمدی،
یکی دیگر از روحانیون تبعیدی در
منطقه سراوان، با کمک
حجت‌الاسلام سرحدی پیش‌نماز
یکی از مساجد آن منطقه، در
مساجد شیعیان و اهل سنت حضور
یافته و زمینه‌های برقراری ارتباط با
مردم را فراهم نمودند و در
فرصت‌های پیش آمده برای مردم
آنجا که به دلیل شرایط ویژه
جغرافیایی از حال و هوای انقلاب
دور بودند سخنرانی کرده و آنها را
با نهضت امام خمینی آشنا نمودند.

۱. ۱۳۵۶/۹/۱۵.

۲. مجله یاد، زمستان ۱۳۸۴، ش ۷۸، ص ۲۸۲.

جوانان آن شهر یاد می‌کند که با استقبال خوبی مواجه می‌شد.^۱

آیت‌الله محفوظی که در سال ۱۳۵۲ به رفسنجان تبعید شده، از فعالیت‌های فرهنگی خود در زمان تبعید، این‌گونه یاد می‌کند:

یکی از مؤمنان آن شهر از من دعوت کرد که در یکی از مساجد آنجا صحبت کنم. من در این مدت چهل روز در آنجا نماز جماعت می‌خواندم و بعد به طور نشسته برای مردم سخنرانی می‌کردم. اطلاعات شهربانی متوجه این موضوع شد و آن شخص را احضار کرد که نباید با فلانی تماس داشته باشی و تعهدی نیز از او گرفتند. از این رو دیگر نتوانستم در آنجا فعالیتی داشته باشم... بعد از مدتی در مدرسه علمیه آن شهر شروع به تدریس کردم و شب‌ها نیز در مسجد آقای پورمحمدی تفسیر می‌گفتم. شاید در حدود یک جزء و نیم از قرآن را در آنجا تفسیر کردم... بعضی از دانش‌آموزان پنهانی رفت و آمد می‌کردند. عده‌ای از خواهران فرهنگی پیش من درس عقاید می‌خواندند. بعضی از برادران نیز می‌آمدند و کتاب می‌خواندند. در آن زمان گاهی کتاب‌هایی را رد و بدل می‌کردیم و نیز اعلامیه‌هایی که منتشر می‌شد به آنان می‌دادم. یک بار که کتاب حکومت اسلامی را به دو تا از خواهران دبیر داده بودم، مأموران رژیم آنان را دستگیر کردند و به زندان بردند.^۲

حجت‌الاسلام غیوری که در سال ۱۳۵۲ به سیرجان تبعید شد، در خاطراتش می‌گوید:

بعضی از دوستان پیشنهاد کردند که در مسجدی اقامه نماز جماعت کنید. من به مسجد بازار رفتم و نماز جماعت را برگزار کردم. از آنجا که مسجد موقعیت حساسی داشت، روز به روز بر تعداد جمعیت افزوده می‌شد. بعد از نماز، سخنرانی هم می‌کردم. یکی دو بار از طریق اطلاعات شهربانی مرا به کرمان بردند و خلاصه بعد از ارباب و تهدید و گاهی فحاشی بالاخره نماز جماعت را تعطیل کردند... یکی از کارهایی که بعد از گذشت یک سال شروع کردم فرستادن روحانی به روستاهای اطراف سیرجان بود و به

۱. خاطرات آیت‌الله ابوالقاسم خزعلی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۲۶.

۲. مجله یاد، بهار و تابستان ۱۳۷۵، شماره ۴۱ - ۴۲، ص ۲۱ - ۲۷.

لطف خدا بعد از این مدت، فعالیت تبلیغاتی و عمرانی گسترش یافت... منزل من محل رفت و آمد و مراجعات مردم سیرجان شده بود... در مجموع اگر بخواهم وضعیت ابتدای ورود به سیرجان و اواخر آن را مقایسه کنم، اصلاً قابل مقایسه نیست. در ابتدا مردم به چشم یک جنایتکار به من نگاه می‌کردند و در این اواخر به دیده احترام می‌نگریستند.^۱

مرحوم شیخ صادق خلخالی که در سال ۱۳۵۷ به لار تبعید شده بود، در خاطراتش می‌نویسد:

من در لار نماز جمعه می‌خواندم و مسجد جامع پر از جمعیت می‌شد. پلیس آمد و در مسجد را بست. یک روز هم در پارک شهر جدید لار نماز جمعه برپا کردیم و سنی و شیعه در آن شرکت کردند. اما در جمعه‌های بعد آمدند و پارک را به وسیله ماشین اشغال کردند و مانع از اقامه نماز جمعه شدند. سرانجام چند روز قبل از تبعیدم به بانه ژاندارم‌ها صبح زود به خانه‌ام حمله کردند و تا می‌توانستند مرا کتک زدند. البته من هم آنها را زدم ولی من یک نفر بودم و آنها پنج نفر و زورم به آنها نمی‌رسید. ژاندارم‌ها مرا با پیراهن و شلوار به داخل ماشین انداختند و به شهربانی و از آنجا به دادگستری بردند. پس از آن مرا به زندان انداختند و آنها می‌خواستند که من نماز جمعه نخوانم.^۲

مرحوم خلخالی که مدتی هم در بندرلنگه تبعید بوده است، در خاطراتش از آن منطقه می‌نویسد:

ما اولین تظاهرات را به مناسبت آتش زدن مسجد کرمان به راه انداختیم. مردم در تظاهرات می‌گفتند: «مسجد کرمان را، آیه قرآن را، شاه به آتش کشید» نماز جمعه ما در بندرلنگه خیلی پرصلابت شده بود و حتی تعدادی از پرسنل نیروی هوایی و مردم عادی بندرعباس در آن شرکت می‌کردند. مردم بندرلنگه چه شیعه، چه سنی با بنده و رفقای تبعیدی ما بسیار مهربان بودند.^۳

۱. همان، ص ۷۵، ۷۶.

۲. شیخ صادق خلخالی، خاطرات، تهران، سایه، ۱۳۸۴، ص ۲۱۷.

۳. همان، ص ۲۳۴.

مرحوم حجت الاسلام علی حجتی
کرمانی در خاطراتش می گوید:

به طور کلی در سال های تبعیدم
چه در ایلام و چه در کرمانشاه اکثر
اوقات را به کارهای تحقیقاتی و
مطالعه و غیر آن می گذراندم. بیشتر
نیز سعی داشتم روی جوانان تأثیر
بگذارم. در این تبعیدگاه ها به
خصوص در ایلام با تمام وجود این
حقیقت را احساس کردم که رژیم به
دست خودش خود را نابود می کند.
مثلا در ایلام که یک شهر خفته و
ساکت بود، در آغاز پیرمردهایی را
دیدم که در نماز شب برای شاه دعا
می کردند. وقتی امثال مرا به این
محیط بکر و دست نخورده تبعید
کردند، کار به جایی رسید که همان
پیرمردها شاه را نفرین می کردند.
در همان چند ماهی که تبعیدی بودم

اداره شهربانی برای پیشگیری از
روشنگری ها و افشاگری های
سعیدی، او را ممنوع المنبر کرد و به
وی اخطار داد که اگر قدم روی منبر
بگذارد، روانه زندان می شود. لیکن
این فشارها نتوانست آیت الله
سعیدی را به سکوت وادارد. او
روشنگری و افشاگری را در مسجد
در حال ایستاده و نشسته دنبال کرد
و هر چه فشار پلیس و ساواک
شدیدتر شد، نطق او گویاتر،
صریح تر، قاطع تر و کوبنده تر ادامه
یافت و بر آگاهی ملت مسلمان
افزود.

احساس می کردم که حتی راه رفتن در خیابان ها مردم و به خصوص نسل جوان را بیدار
می کند.^۱

حجت الاسلام دستغیب به همراه حجت الاسلام عباس پورمحمدی یکی دیگر از روحانیون

تبعیدی در منطقه سراوان،^۱ با کمک حجت‌الاسلام سرحدی پیشنهاد یکی از مساجد آن منطقه، در مساجد شیعیان و اهل سنت حضور یافته و زمینه‌های برقراری ارتباط با مردم را فراهم نمودند و در فرصت‌های پیش آمده برای مردم آنجا که به دلیل شرایط ویژه جغرافیایی از حال و هوای انقلاب دور بودند سخنرانی کرده و آنها را با نهضت امام خمینی آشنا نمودند.^۲ حجت‌الاسلام دستغیب که مدتی هم در بندرلنگه تبعید بوده است، فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی خود و همراهانش در آن منطقه را چنین توصیف می‌کند:

در بندرلنگه ملاقات‌ها زیاد بود و تقریباً به طور مستمر مهمان داشتیم... بعضی از اهالی بندرلنگه که طبق رسوم خودشان بعد از صرف شام به منزل روحانی محل رفته و مسائل شرعی را سؤال می‌کردند، در آن شرایط و با حضور تبعیدی‌ها بیشتر ملتزم بودند و هر شب شاهد حضور جمعی از افراد متدین و علاقه‌مند خصوصاً جوانان انقلابی بودیم که گاهی تا چند ساعت می‌نشستند و سؤال و جواب و بحث و گفتگو می‌کردیم.^۳

انتقال ما به بندرلنگه هم‌زمان با شروع ماه مبارک رمضان بود. لذا پس از چندی آقایان تبعیدی به این جانب پیشنهاد دادند عصرها در مسجد جلسه‌ای برای جوانان دایر نمایم که پذیرفتم و بحمدالله مورد استقبال قرار گرفت... یکی دیگر از برنامه‌ها این بود که هر کدام از ما در یکی از مساجد که در محلات مختلف شهر قرار داشت به اقامه جماعت پرداخته و معمولاً بعد از نماز سخنرانی داشتیم. کار بسیار اساسی‌ای بود و مورد توجه واقع شد. مساجدی که عملاً متروک مانده بود به تدریج به خواست خداوند احیا شد و ارتباط مستمر و بسیار طبیعی با کسانی که در قسمت‌های دورتر از مرکز شهر و مسجد اصلی بودند، برقرار گردید. معمولاً یک نفر از اهالی محله پایین با موتور می‌آمد و مرا به مسجد آنجا می‌برد. برنامه دیگر آنکه هر شب یکی از ما به نوبت برای

۱. واقع در استان سیستان و بلوچستان، ۲۰ کیلومتری مرز پاکستان.

۲. خاطرات حجت‌الاسلام سید علی اصغر دستغیب، همان، ص ۴۹ و ۵۰.

۳. همان، ۵۹.

اقامه جماعت و سخنرانی به بندر کنگ در نزدیکی بندرلنگه می‌رفتیم و برای تسهیل در این کار یکی از جوانان فرهنگی ماشین پیکانی را در اختیار ما گذاشته بود که هر کدام نوبتمان می‌رسید هنگام عصر ماشین را روشن کرده و به تنهایی و با توکل بر خداوند به سوی کنگ حرکت می‌کردیم. این برنامه هم بسیار مفید بود زیرا در بندر کنگ شیعه‌ها بسیار اندک و بدون روحانی و امام جماعت بودند. اتفاقاً مسجد ساده و تمیز و با روحی داشتند.^۱

پس از مدتی پیشنهاد اقامه نماز جمعه از سوی آقای خلخالی مطرح شد و هر هفته یکی از ما نماز می‌خواندیم و مردم اجتماع نموده و بسیار استقبال می‌کردند. حرکت و تحول جدیدی بود.^۲

[در پی واگذاری پست نخست‌وزیری به شریف امامی] در بندرلنگه با هماهنگی قبلی از مردم برای حضور در حسینیه دعوت شد. در آن جلسه آقای خلخالی سخنرانی شدیدالحنی کرد و نسبت به سوابق و هویت شریف امامی و ریاکاری و تظاهر رژیم به سازش با مردم، افشاگری کرد. پس از سخنرانی ابتدا جوان‌ها و سپس عموم حضار شعارهای انقلابی و کوبنده سردادند.^۳

حجت‌الاسلام دستغیب در خاطرات خود به نماز عید قربان همان سال اشاره می‌کند که بازگشت مردم از مصلی به یک راهپیمایی سیاسی و ضد رژیم تبدیل شد و ایشان در میان تظاهرکنندگان به سخنرانی پرداخت.^۴

حجت‌الاسلام طاهری گرگانی در خاطراتش از تبعید به یاسوج می‌گوید:
نماز جماعت مغرب و عشا به من واگذار شد. در بین دو نماز هم به عنوان بیان مسأله، صحبت می‌کردم. به تدریج این امر گسترش یافت و به سخنرانی مبدل شد. کار دیگری

۱. همان، ص ۶۰.

۲. همان، ص ۶۱.

۳. همان.

۴. همان، ص ۶۳.

نکته مهمی که رژیم شاه از آن غفلت داشت، این بود که همنشینی علما و مبارزان در زندان، فرصت خوبی برای تبادل افکار، اخبار و اطلاعات ایجاد می‌کرد. فرصتی که در فضای بیرون از زندان با توجه به اختناق شدیدی که وجود داشت، کمتر برای ایشان فراهم می‌شد آن هم با حضور آن همه افراد مؤثر و سرشناس.

آنان شنیدیم که می‌گفتند خدا کند هر از چند گاهی یک روحانی را به اینجا تبعید کنند و جالب آنکه روزی که می‌خواستند مرا از آنجا به انارک تبعید کنند، مردم جمع شده بودند و بلند بلند گریه می‌کردند.^۱

◆ ممنوعیت منبر

ممانعت از سخنرانی اندیشمندان و سخنرانانی که با بیانات خود افکار عمومی را بیدار می‌کردند و منافع رژیم پهلوی را به خطر می‌انداختند، یکی دیگر از روش‌های حکومت طاغوتی

که در آنجا شروع شد، تماس با دانشجویان اردوی تابستانی بود. تحت عنوان جلسه تدریس قرآن و مانند آن، جلساتی برگزار می‌شد و ضمن تدریس قرآن مسائلی را مطرح می‌کردم. همچنین جلسه‌ای برای بانوان برپا شد که مدتی ادامه داشت... سرانجام مأموران به مقامات گزارش دادند که اقامت من در آنجا صلاح نیست. از این رو مرا به «انارک» تبعید کردند. خاطره جالبی که از آن منطقه دارم اینکه مردم آن منطقه از نظر روحانی و تبلیغات مذهبی در محرومیت شدیدی به سر می‌بردند. چند بار از

۱. مجله یاد، همان، ص ۵۶.

شاه برای مبارزه با نهضت امام خمینی بوده است. اما این شیوه نیز نتیجه معکوس داشت؛ چرا که مجاهدان راه خدا در هیچ شرایطی دست از تلاش و مجاهدت در راه ارزش‌های دینی برنمی‌دارند و در هر وضعیتی که باشند به تناسب امکانات و شرایط، به جهاد خود ادامه می‌دهند.

مرحوم حجت‌الاسلام فلسفی از جمله سخنرانان مشهوری است که سخنرانی‌های پرشور و پرتعدادی داشته است و به جرم اظهار «مطالب انتقادآمیز» و «اظهارات حاد و خلاف مصالح مملکتی»^۱ از تاریخ ۱۳۵۰/۱۱/۱۰ تا پیروزی انقلاب اسلامی، ممنوع‌المنبر شد. وی در این مدت به دو اقدام زیربنایی دست زد:

۱. تدریس فن خطابه برای جمعی از طلاب و فضلا: مرحوم فلسفی با ترتیب جلسات تدریس فن خطابه، به تربیت تعدادی از طلاب مستعد پرداخت که خود اقدامی اثرگذار در جهت مبارزه با رژیم بوده است. ایشان در این باره می‌گوید:

عصر پنجشنبه از قم به صورت تک تک و انفرادی می‌آمدند، نه با هم و دسته‌جمعی و همین طور هم از منزل خارج می‌شدند. چون اگر همه با هم می‌آمدند و با هم خارج می‌شدند، دستگاه آن جلسه را به هم می‌زد و نمی‌گذاشت ادامه پیدا کند. برنامه این جلسه هم بدین صورت بود که من موضوعی را تعیین می‌نمودم و یک نفر از آنها روی صندلی می‌نشست و درباره آن بحث می‌کرد. بعد هم من راجع به آن صحبت می‌کردم.^۲

۲. تألیف کتاب: یکی دیگر از فعالیت‌های مرحوم فلسفی در زمان ممنوعیت منبر، تألیف کتاب بوده است. وی در این باره می‌گوید:

از سال منع دائم منبر - ۱۳۵۰ شمسی - نوشتن کتاب کار اصلی من بود... طی

۱. اشاره به نامه رئیس کل ساواک به رئیس کلهربانی. برای اطلاع بیشتر رک: خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام

فلسفی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۰.

۲. همان، ص ۳۴۳.

سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ به ترتیب کتاب *آیت‌الکرسی*، *پیام آسمانی توحید*، در یک مجلد، کتاب *بزرگسال و جوان از نظر افکار و تمایلات*، در دو مجلد و کتاب *اخلاق از نظر همزیستی و ارزش‌های انسانی*، مجلد اول را تألیف و منتشر نمودم.^۱

نکته دیگری که در این راستا باید مورد توجه قرار گیرد، تأثیر سکوت اجباری و عاظم تشدید حساسیت‌های مردم و بر ملا شدن چهره استبدادی و آزادی‌ستیز رژیم پهلوی است. از این رو رژیم که به نتایج این اقدام آگاه شده بود تلاش می‌نمود تا این ممنوعیت را به شکلی آبرومندانه برطرف کند.

حجت‌الاسلام فلسفی در این باره می‌گوید:

بعد از سال سوم ممنوعیت، بارها به من اطلاع دادند که اگر فلانی دست خطی به شاه بنویسد و از گذشته خود اظهار ندامت کند، منبرش آزاد می‌شود. من در جواب می‌گفتم: «برای این موضوع قلم روی کاغذ نمی‌گذارم.» سال بعد از آن - سال چهارم ممنوعیت - گفتند لازم نیست از گذشته عذرخواهی کند بلکه فقط درخواست رفع ممنوعیت از شاه بکند. حتی گاهی امرای ارتش هم برای وساطت و انجام این کار می‌آمدند. من نیز همواره می‌گفتم: «مگر من درخواست کرده بودم منبرم را منع کنید که حالا نامه بنویسم و درخواست کنم منبر مرا آزاد کنید؟! نه هیچ مطلبی نمی‌نویسم. کار به جایی رسید که آمدند و گفتند تقاضا نکنید فقط بنویسید آیا اعلیٰ حضرت می‌دانند که چند سال است ساواک منبر مرا ممنوع کرده است؟! گفتم: «این مطلب را هم نمی‌نویسم چون شاه قطعا در جریان ممنوع کردن منبر من بوده است.» خلاصه چهار پنج سال که گذشت، فشار مردم به نحو فزاینده‌ای زیاد شد و دربار هم در وضعی بغرنج قرار گرفت. زیرا مربوطین رژیم از طبقات مختلف می‌رفتند و می‌گفتند: «ادامه ممنوعیت منبر فلانی خیلی بد شده، همه جا به عنوان نمونه بارزی از مظالم دستگاه مطرح می‌شود مردم بدگویی و تعرض می‌کنند» و غیرذلک.^۲

۱. همان، ص ۳۴۴.

۲. همان، ص ۳۴۷.

آیت‌الله شهید سعیدی، از دیگر شخصیت‌هایی بود که با سخنرانی‌های پرشور و حماسی خود در مسجد موسی‌بن‌جعفر تهران، افراد بسیاری را با نهضت امام خمینی آشنا کرد و از جنایت‌ها و خیانت‌های رژیم شاه پرده برداشت. از این رو بارها توسط رژیم شاه ممنوع‌المنبر شد. اما علی‌رغم ممانعت‌های رژیم باز هم به رسالت الهی خود ادامه می‌داد.



می‌توان گفت یکی از امتیازات منحصر به فرد زندان، امکان مواجهه مستقیم شخصیت‌های نهضت امام خمینی با افکار و دیدگاه‌های مختلف بود. و این مسأله مهم و لازمی بود که به دلیل شرایط خاص دوران مبارزه، در غیر زندان به سادگی محقق نمی‌شد.

در تاریخ ۴۵/۲/۲۹، یکی از مأموران ساواک به منزل شهید سعیدی مراجعه کرد و به وی هشدار داد که مراقب گفتار، اعمال و رفتار خود باشد. شهید سعیدی در پاسخ اظهار داشت:

من شخصی هستم مستقل و از کسی تبعیت نمی‌کنم و تحت تأثیر هم قرار نمی‌گیرم. البته آدمی ماجراجو و آشوب‌طلب نمی‌باشم ولی معتقدم که آیت‌الله خمینی یک روحانی واقعی شریف، پاک و صحیح‌العمل و قابل احترام می‌باشد

و از مقام و شخصیت ایشان باید در هر محفل و مجلسی تقدیر و تمجید نمود. من از دستگاه و دولت صحبت نمی‌کنم ولی ناچارم از طبقه روحانیت تجلیل به عمل آورم...^۱

در ادامه گزارش ساواک آمده است:

از طرف این ساواک، تذکرات لازم به مشارالیه داده شد که من بعد متوجه اعمال و رفتار و گفتار خود باشد و چون پیشنهاد است نباید منبر برود. در جواب اظهار داشت: مگر می‌شود برای تجلیل از خمینی و یا فرستادن صلوات برای سلامتی او، شخصی را

از منبر منع نمود.^۱

اداره شهربانی برای پیشگیری از روشنگری‌ها و افشاگری‌های سعیدی، او را ممنوع‌المنبر کرد و به وی اخطار داد که اگر قدم روی منبر بگذارد، روانه زندان می‌شود. لیکن این فشارها نتوانست آیت‌الله سعیدی را به سکوت وادارد. او روشنگری و افشاگری را در مسجد در حال ایستاده و نشسته دنبال کرد و هر چه فشار پلیس و ساواک شدیدتر شد، نطق او گویاتر، صریح‌تر، قاطع‌تر و کوبنده‌تر ادامه یافت و بر آگاهی ملت مسلمان افزود.^۲

شهید سعیدی در اردیبهشت ۱۳۴۹ خطاب به جمعیت حاضر در مسجد اظهار داشت:

من حقایق را می‌گویم ولو اینکه مرا تهدید و ممنوع‌المنبر کرده‌اند.^۳

و باید توجه داشت که در چنین وضعیتی مردم با دقت و حساسیت بیشتری به سخنان و نظریات و عاظ ممنوع‌المنبر توجه می‌کردند.

حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی که در تاریخ ۱۳۵۰/۲/۱۸ به دلیل سخنرانی‌های تحریک‌آمیز ممنوع‌المنبر شده بود، بارها در همان شرایط به ایراد سخنرانی پرداخت. از جمله در تاریخ ۱۳۵۰/۲/۲۲ در مراسمی در همدان سخنرانی نمود که بلافاصله پس از مراسم، به ساواک همدان احضار و به تهران اعزام شد.^۴

♦ زندان

به عقیده من، زندان یک مکتب تربیتی است که تعداد کلاس‌های آن بستگی به تعداد اشخاص و دسته‌هایی دارد که با انسان در یک جا زندانی هستند.^۵

۱. همان.

۲. همان، ص ۸۴۰.

۳. غلامرضا کرباسچی، هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، تهران، بنیاد تاریخ، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۴۰۵.

۴. اکبر هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۵۸۰.

۵. از یادداشت‌های آیت‌الله مکارم شیرازی در زندان شهربانی سال ۴۲، مجله ۱۵ خرداد، ش ۳، ص ۶۲.

یکی از برگ‌های ناخوانده نهضت امام خمینی، فعالیت‌های علمی و فکری یاران امام در زندان‌های رژیم شاه است. ساواک به منظور دور کردن مخالفان از مردم و تنبیه ایشان، آنان را روانه زندان می‌کرد تا از شیوع افکارشان جلوگیری کند و در پایان دوره حبس شاهد ندامت یا حداقل سکوت آنها باشد. این کار به طور طبیعی در خصوص کسانی می‌توانست نتیجه دهد که دارای بینش غیر الهی باشند یا از اصول اعتقادی منسجمی برخوردار نباشند. همین طور در مورد کسانی که علی‌رغم اصول اعتقادی منظم و بینش الهی، گرفتار انواع دلبستگی‌های دنیایی باشند، می‌توانست نتیجه‌بخش باشد. اما رادمردانی که در راه خدا و ارزش‌های متعالی انسانی سر از پا نمی‌شناسند و به امید وصال محبوب، تعلقات دنیا را زیر پا گذاشته‌اند، از هر فرصتی در راه آرمان‌های متعالی خود استفاده نموده و هر تهدیدی را تبدیل به فرصتی جدید می‌نمایند. چنان که از خاطرات و یادداشت‌هایی که مجال ذکر تمام آنها نیست بر می‌آید، زندان برای مجاهدان راه خدا، سه ویژگی مهم داشت:

۱. فضایی مناسب برای خلوت و مناجات با خدا و تمرین استقامت در راه هدف

حجت‌الاسلام انصاری اراکی در خاطرات خود می‌نویسد:

دوران زندان دوران پرخطرهای بود. باید اذعان کنم که زندان ۱۵ خرداد زندان سازنده‌ای بود. زندانی بود که در آن خلوت الهی بود. یکی از کرامات آن بازداشت، خلوت با خدا بود. از این زندان هر چه گذشت قابلیت‌ها بیشتر آشکار شد و زنده‌تر به نمایش درآمد. اگر این‌گونه زندان‌های دسته‌جمعی روی نمی‌داد چه بسا زمینه برای امام فراهم نمی‌شد که با قاطعیت به میدان بیایند و انقلاب بیافرینند.^۱

حجت‌الاسلام محمدعلی شرعی نیز می‌نویسد:

روزگاری که به جرم حق‌گویی در زندان موقت شهربانی تهران به سر می‌بردیم،

بهترین فرصت‌ها تشریف خدمت جمعی از ستارگان فروزان علم و فضیلت بود. زندان در این مدت مکتبی بود آموزنده. درس پایداری در برابر نامالیقات و جهاد در راه عقیده را عملاً آموختیم.^۱

حجت‌الاسلام سید محمدتقی حسینی
واحدی نیز در همان روزهای زندان
می‌نویسد:

آیت‌الله خزعلی در خاطراتش از
زندان قزل‌قلعه در سال ۱۳۵۴، از
هم‌سلولی خود یاد می‌کند که جوانی
ارمنی بوده و بر اثر گفتگوهای
سازنده در پایان دوره محکومیت
مسلمان می‌شود.

تحولات گوناگون و نشیب و فراز
زندگی در روح اهل ایمان تأثیری
ندارد. اکنون یک ماه است که در
زندان به سر می‌بریم. یهون علینا
انه بعین الله (تحمل این مشکلات بر
ما آسان است چون در منظر الهی
است).^۲

مرحوم آیت‌الله شهید غفاری می‌نویسد:

مردان علم در زندان و میدان‌های جنگ تفاوتی در حالشان نیست و همیشه مشغول
ذکر و تبلیغند.^۳

مرحوم حجت‌الاسلام شیخ فرج‌الله واعظی نیز می‌نویسد:

گرچه در زمان تسوید این اوراق گرفتار زندان موقت شهربانی تهران بودیم، ولی
بحمدالله و المنه با خاطراتی خوش و قلبی آرام با کمال افتخار و سربلندی به سر
می‌بردیم. زیرا که در محکمه وجدان و شرع محکومیتی در خود از نظر زندانی شدن و

۱. همان، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۵۴.

۳. همان، ص ۶۰.

دستگیر هیأت حاکمه بودن، احساس نمی‌کردیم و به جرم پاکی و حمایت از حوزه مقدسه دین و دفاع از حریم سیدالمرسلین صلی الله علیه و آله و سلم محکوم به حبس شده و در زاویه زندان درخشنده‌ترین روزگار زندگی خود را می‌گذرانیم.^۱

۲. فرصتی برای ادامه مجاهدت‌های علمی و فرهنگی

نکته مهمی که رژییم شاه از آن غفلت داشت، این بود که همنشینی علما و مبارزان در زندان، فرصت خوبی برای تبادل افکار، اخبار و اطلاعات ایجاد می‌کرد. فرصتی که در فضای بیرون از زندان با توجه به اختناق شدیدی که وجود داشت، کمتر برای ایشان فراهم می‌شد آن هم با حضور آن همه افراد مؤثر و سرشناس. به طور مثال در زندان شهربانی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ عده زیادی از علما و رهبران فکری نهضت امام در یک جا جمع شده بودند. افرادی چون شهید مطهری، مرحوم فلسفی، شهید هاشمی‌نژاد، آیت‌الله مکارم شیرازی و... ایشان که در واقع بخشی از نخبگان جامعه بودند در زندان هم از تلاش و مجاهدت‌های علمی دست برنداشتند.

آیت‌الله مکارم شیرازی در این باره می‌گوید:

صبح و عصر برنامه بحث علمی بود و از کسانی که خیلی خوب در آن جمع زندانی درخشیدند، شهید مطهری بود. بحث‌ها در موضوعات مختلف علمی، صبح و عصر ادامه داشت و هر کس به نوبت بحثی را در آنجا مطرح می‌کرد.^۲

حجت‌الاسلام فلسفی نیز در این باره می‌گوید:

بعد از دو سه روز، مشورت کردیم که برای خودمان برنامه‌ای بریزیم. بعضی از آقایان مخصوصاً آقای مطهری که به بحث‌های علمی علاقه‌مند بودند، پیشنهاد کردند که

۱. همان، ص ۴۹.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ج ۱، ص ۱۷۷.

برنامه‌ای برای تدریس فن

سخنوری داشته باشیم و آن را به

عهد من گذارند.^۱

حجت‌الاسلام محمود وحدت هم

می‌گوید:

در این زندان نماز جماعت هم

برگزار می‌کردیم. آقای حسینی

زنجانی - که الآن ساکن مشهد

شده‌اند و از شاگردان مرحوم علامه

طباطبایی بودند - امامت جماعت را

بر عهد داشتند. مجلس خوبی هم

آنگاه که ارزش‌ها و اهداف حاکمیت
با آرمان‌های بدنه جامعه فاصله
بگیرد، هر تلاش قهرآمیزی، موقعیت
حکومت را متزلزل‌تر نموده و هر
اقدامی اعم از حبس و تبعید و... آن
نظام را گام به گام به سقوط
نزدیک‌تر می‌کند.

بود و حاج آقا مصطفی قمی - رحمت الله علیه - آنجا منبر می‌رفتند. بعد جلسه‌ای دایر

شد که در آن جلسات حضرت آقای مطهری برای دیگران سخنرانی می‌کردند و ایشان

قطب علمی زندان بودند. البته کسان دیگری هم سخنرانی می‌کردند. سخنرانان پیش از

شروع جلسات اسم‌نویسی می‌کردند و هر کسی به نوبت صحبت می‌کرد. آقای مطهری

از نظر علمی، استاد بزرگوار آقای فلسفی از نظر خطابه و فن بیان و حدیث و گاهی هم

آقای مکارم شیرازی سخنران‌های اصلی زندان بودند. این مجالس صبح و عصر دایر

می‌شد و واقعا مجالس خوبی بود تا حدی که من یک روز هنگام سخنرانی گفتم که من از

دشمن تشکر می‌کنم که الآن در زندان چنین توفیقی به دست آمده تا دوستان و

بزرگواران جمع شوند و از هم کسب فیض کنند.^۲

حجت‌الاسلام صالحی خوانساری نیز در همان روزهای حبس نوشته است:

آن‌قدر روحانیت و معنویت اهل این محبس عالم زندان را منور کرده که گویی یک

۱. خاطرات و مبارزات حجت‌الاسلام فلسفی، همان، ص ۲۷۵.

۲. خاطرات ۱۵ خرداد، همان، ج ۳، ص ۱۵۹.

مدرسه و یکی از حوزه‌های علمیه است. صبح و عصر از حضور اساتید درس گرفته و

اشتغال به تحصیل دارم.^۱

شهید لاجوردی در بازجویی‌های خود به محفل درس فقه و اصول آیت‌الله انواری اشاره کرده است.^۲

آیت‌الله گرامی در مورد فعالیت‌های علمی که در زندان داشته می‌گوید:

در زندان قصر به آقای جلال رفیع که بعداً سردبیر روزنامه اطلاعات شد فلسفه درس می‌دادم. همچنین به آقایان هادی روشن‌روان و موسوی گرمارودی فلسفه و منطق و تفسیر می‌گفتم. به طلبه‌ها نیز تفسیر و فقه و شاید هم فلسفه درس می‌دادم.^۳

حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی کار تألیف تفسیر *راهنما* را در زندان آغاز کرد و فیش‌های فراوانی در این موضوع تهیه کرد.^۴ حجت‌الاسلام دعاگو در خاطراتش به پژوهش‌های قرآنی خود در زندان اشاره می‌کند و اینکه برای تعدادی از طلاب جوان، درس تفسیر، کفایه و اصول فقه داشته است.^۵

۳. امکان مباحثه و گفتگوهای روشنگرانه با افراد و گروه‌های مختلف

می‌توان گفت یکی از امتیازات منحصر به فرد زندان، امکان مواجهه مستقیم شخصیت‌های نهضت امام خمینی با افکار و دیدگاه‌های مختلف بود. و این مسأله مهم و لازمی بود که به دلیل شرایط خاص دوران مبارزه، در غیر زندان به سادگی محقق نمی‌شد. در پی گفتگوها و مباحثاتی که در زندان صورت می‌گرفت، عده‌ای با نهضت امام آشنا شده و جذب آن می‌شدند.

۱. همان، ص ۵۰.

۲. *یاران امام به روایت اسناد ساواک*، شهید لاجوردی، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ص ۲۳۷.

۳. *خاطرات آیت‌الله گرامی*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، ص ۳۴۳.

۴. اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ج ۱، ۳۰۷.

۵. *خاطرات حجت‌الاسلام دعاگو*، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، ص ۱۸۴.

گروهی در افکار و روش‌های خود تأمل و تجدید نظر می‌کردند و از سوی دیگر یاران امام نیز با افکاری آشنا می‌شدند که می‌توانست بخشی از جامعه را تحت تأثیر قرار دهد و برای پاسخگویی به آنها، اندیشه می‌کردند.

آیت‌الله خزعلی در خاطراتش از زندان قزل‌قلعه در سال ۱۳۵۴، از هم‌سلولی خود یاد می‌کند که جوانی ارمنی بوده و بر اثر گفتگوهای سازنده در پایان دوره محکومیت مسلمان می‌شود.^۱ حجت‌الاسلام هاشمی رفسنجانی خاطرات زیادی از مباحثات زندان نقل می‌کند. از جمله بحث‌هایی که در موضوعات مختلف با برخی از اعضا و سران سازمان مجاهدین نظیر «بهرام آرام» داشته است.^۲ در خاطره‌ای با عنوان «بحث با شیوه مشائین» از بحث‌هایی یاد می‌کند که به دلیل حساسیت‌های مأموران زندان در حال راه رفتن انجام داده است.^۳

حجت‌الاسلام محسن دعاگو در خاطراتش به گفتگوهای مفصلی اشاره می‌کند که در زندان با برخی از اعضای سازمان مجاهدین خلق داشته است.^۴ آیت‌الله گرامی در خاطراتش از تدریس فلسفه و منطق برای برخی از افراد رده‌بالای سازمان مجاهدین یاد کرده و می‌گوید:

به حسین پورقاضی که احتمالاً اکنون در سوئد است و جزو افراد رده‌بالای مجاهدین بود فلسفه و منطق درس می‌دادم... هم چپی‌ها و هم مذهبی‌ها نزد من درس می‌خواندند... به هنگام راه رفتن با بعضی افراد مباحث متنوعی مطرح می‌کردیم... فریدون تنکابنی که از سران کمونیست‌ها و اهل قلم بود و تألیفات مختصری داشت، نزد من کلیات فلسفه می‌خواند. شخص دیگری هم بود که نامش را به خاطر ندارم کتابی به نام صد مقوله فلسفی داشت ایشان هم سؤالات فلسفی داشت و نزد من می‌آمد.^۵

۱. خاطرات آیت‌الله خزعلی، همان، ص ۱۲۹.

۲. اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۳۱۳.

۳. همان، ص ۲۹۸.

۴. خاطرات حجت‌الاسلام دعاگو، همان، ص ۱۴۵ و ۱۶۷.

۵. خاطرات آیت‌الله گرامی، همان، ص ۳۴۳ و ۳۴۵.

حجت‌الاسلام سید علی‌اصغر دستغیب

در این باره می‌گوید:

فرصتی پیش آمد که بعضی اوقات با دو دانشجو، گفتگو می‌کردیم مخصوصاً درباره بعضی مسائل و شبهاتی که در ذهن آن دو نفر وجود داشت بحث می‌کردیم. موضوعاتی که در آن شرایط برای اغلب جوانان سؤال برانگیز بود از جمله درباره مالکیت در اسلام و مرزهای اسلام و کمونیسم بود که ضمن بررسی آیاتی از قرآن در مورد آنها بحث می‌کردیم.^۱

آنچه از لابه‌لای خاطرات مبارزان و اسناد ساواک به دست می‌آید، علاوه بر ارزش تاریخی، پیام مهم دیگری نیز دارد و آن اینکه هر نظام سیاسی برای تداوم، باید پایه‌های خود را بر قلوب مردم

آنها که تبعید شدند در همان تبعیدگاه فعالیت‌های فرهنگی گسترده‌ای را آغاز کردند و بدین ترتیب شرایط لازم برای انتشار مبانی فکری نهضت امام خمینی در میان مردم مناطق دوردست، توسط رژیم شاه فراهم شد. آنها که به سربازخانه‌ها گسیل شدند، در میان سربازان و نیروهای نظامی به روشنگری دست زدند و رسالت خود را پی گرفتند و کسانی هم که در زندان حبس شدند، از فرصت به دست آمده به خوبی بهره بردند و پیام نهضت امام را به گوش افراد و گروه‌های دیگر رساندند.

استوار کند نه بر قدرت و زور. آنگاه که ارزش‌ها و اهداف حاکمیت با آرمان‌های بدنه جامعه فاصله بگیرد، هر تلاش قهرآمیزی، موقعیت حکومت را متزلزل‌تر نموده و هر اقدامی اعم از

۱. خاطرات حجت‌الاسلام سید علی‌اصغر دستغیب، همان، ص ۴۱.

حبس و تبعید و... آن نظام را گام به گام به سقوط نزدیک‌تر می‌کند و صد البته این سخن به معنای بی‌تفاوتی در قبال مغرضانی که امنیت فکری، اجتماعی و سیاسی جامعه را سلب می‌کنند، نیست. اما به یاد داشته باشیم که تاریخ را نباید به چشم داستان نگریست و ساده از کنار آن گذشت بلکه باید با چراغ تاریخ در مسیر فردا قدم گذاشت.

فاعتبروا یا اولی‌البصار

جستارهایی در آفت‌شناسی ریشه‌های انقلاب اسلامی

مصطفی امه طلب^۱

◆ مقدمه

یکی از شرط‌های اساسی تداوم و موفقیت هر انقلاب، پیش‌زمینه‌های مشترک روان‌شناختی و ذهنی رهبران و مردم در آن است. به این معنی که عقاید و ارزش‌ها و نگرش‌هایشان همسازی داشته و فقط از جهت تابع و متبوع بودن یا اجمال و تفصیل یا عالی و دانی بودن متفاوت باشند. به نظر می‌رسد این یکی از عوامل عقیم بودن روشنفکری لیبرال در جوامع شیعی برای ایجاد دگرگونی‌های بنیادین و انقلابی است، لذا آنها برای ایجاد تحولات مورد نظر خود مجبورند به کودتا یا اغفال مردم روی آورند که پس از آگاهی مردم، به سرخوردگی و سیاست‌گریزی آنها و انزوای روشنفکران لیبرال و انتخاب گزینه تکیه بر سر نیزه جهت حفظ

۱. پژوهشگر تاریخ اسلام و ایران

قدرت منجر می‌شود؛ زیرا آنها در ارجاع مردم به زمینه‌های مشترک روان‌شناختی و ذهنی ناتوانند و اصلاً چنین اشتراکی با مردم ندارند. در انقلاب اسلامی ایران، روحانیون و شاخص‌ترین ایشان، مرحوم امام خمینی (قدس سره)، رهبران اصلی مردم بودند. روحانیت شیعه چند ویژگی مهم داشته است:

۱. سلسله مراتب تعلیمی که به دو شکل «تقلید از مراجع» و «سلسله مشایخ» در آن دیده می‌شود؛

۲. روابط مراد و مریدی میان مراجع و اساتید حوزه با شاگردانشان؛

۳. وجود نظام‌واره‌ای که در سراسر کشور حضور ارگانیک (به عنوان بخشی از پیکره اجتماع) داشته و بین مردم (مقلدان) و مراجع، نقش سلسله اعصاب حسی و حرکتی (انتقال پیام و فرمان) را ایفا می‌کرد.

این ویژگی‌ها باعث شد تا روحانیت شیعه ایران، رهبر بی‌بدیل و بدون جایگزین انقلاب اسلامی ایران شود. یک ویژگی دیگر هم در روحانیت سنتی وجود داشت که موجب شد آنها علی‌رغم اینکه قبلاً انقلابی نبودند، با روحانیون انقلابی همراهی کنند یا اینکه مقاومت و کارشکنی نکنند و آن وجود این تفکر بود که چون مرجع تقلیدی بنا به نگرش خاص خود نسبت به حوزه اختیار و ولایت فقیه، اقدام به تصرف یا صدور فرمان یا عمل خاصی کند، اگر خارج از تقوا و دینداری نباشد و در یکی از بی‌ش‌های فقهی قابل طبقه‌بندی باشد، در برابرش مقاومت نکنند و مردم را به نافرمانی نخوانند. این ویژگی که هم اکنون نیز در فقهای سنتی دیده می‌شود، موجب شد رهبریت روحانی انقلاب، بدون مقاومت قابل توجهی در تمام اندام‌واره روحانیت و حوزه، ابتکار عمل را در دریافت پیام (از مردم و محیط) و صدور فرمان در دست داشته و حوزه و اجتماع (از جمله دانشگاه‌ها و ادارات) را یکپارچه علیه حکومت پهلوی به حرکت درآورده و راهنمایی کند.

در هر انقلاب، رهبران انقلاب مردم را به پیشینه‌های پذیرفته شده ذهنی ایشان ارجاع می‌دهند و تعارض آنها را با واقعیات رژیم موجود متذکر می‌شوند و از مردم می‌خواهند تا با اعتراض،

نهضت و انقلاب موجب تغییر وضع موجود در جهت همسازی آن با عقاید، اندیشه‌ها، ارزش‌ها و حتی نظام اسطوره‌ای ذهنی اکثریت جامعه گردند.^۱ مثلاً انقلاب کییر فرانسه، مسبوق به اندیشه‌ها و باورهای دموکراتیکی بود که دو سه قرن قبل نویسندگان و متفکران اروپایی آن را ابداع و تبلیغ کرده بودند. انقلاب امریکا هم مسبوق به همین تفکرات اروپایی بود (زیرا اکثریت امریکاییان، اروپایی بودند). اما انقلاب اکتبر روسیه که توسط کمونیست‌ها شکل گرفت، شبیه کودتایی بود که پس از سرنگونی تزار، به کشتار بیش از چهل میلیون روسی انجامید!

در این زمینه، تفاوتی که انقلاب اسلامی ایران دارد آن است که مردم انقلابی را به حوزه‌های متنوعی ارجاع می‌دادند که به حضور قشرها و گروه‌های گوناگونی در انقلاب اسلامی منجر گردید. در مقاله حاضر می‌کوشیم تا برخی از منابع معرفت‌شناختی و تاریخی مورد رجوع و ارجاع رهبران و مردم را در انقلاب اسلامی ایران باز شناسیم:

الف. **حوزه فقه و شریعت:** قبل از حکومت پهلوی، حکومت‌های مختلف با همه کاستی‌ها و فسادهایی که داشتند، معمولاً با فقها روابط حسنه‌ای داشته و دست آنها را تا حدودی در رتق و فتق امور مردم و اجرای سنت‌های اسلامی و شیعی باز می‌گذاشتند (یا مجبور بودند چنین کنند و فقها را تحمل نمایند). با ایجاد و رشد زمینه‌های سکولاریستی به خصوص توسط باییه، بهائیه و روشنفکری دین‌ستیز (دهری مسلک و مادی) تا انقلاب مشروطه و اعدام مرحوم شهید آیت‌الله حاج شیخ فضل‌الله نوری و انزوای روحانیت، رضاخان طی کودتایی روی کار آمد و روحانیت را سرکوب و شریعت را از صحنه جامعه و حکومت حذف و منزوی کرد. پسرش محمدرضا نیز همین روش را ادامه داد.

بنابراین رهبران انقلاب اسلامی که به خلاف حاکمان، با مردم درباره فقه و شریعت تفکر مشترکی داشته و در واقع تفکر مردم را در این باب شکل داده بودند، همواره مردم را به تناقض سیاست‌ها و رفتار حاکم پهلوی و شخص شاه با احکام نورانی اسلام و فقه شیعه

۱. البته «نظام اسطوره‌ای» بیشتر به جوامع فاقد دین و شریعت الهی مربوط است.

ارجاع می‌دادند و از آنها می‌خواستند تا به این وضع اعتراض کرده و حکومت را به تغییر آن مجبور کنند و چون حکومت ترتیب اثری نداد، از مردم خواستند تا حکومت را سرنگون کنند. اعتراض به چند موضوع خطرناک و مباین با فقه شیعی در لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، در همین چارچوب قابل تفسیر است. همچنین تأکید امام خمینی (قدس سره) بر افشای شرط رژیم در سخنرانی‌های وعاظ در محرم مبنی بر اینکه «نگویید اسلام در خطر است» و این پرسش انکاری ایشان که «آیا اگر ما نگوئیم اسلام در خطر است، در خطر نیست؟!»، یکی دیگر از این‌گونه ارجاع‌ها محسوب می‌شود. توجه خاصی که رهبریت انقلاب و یاران روحانی ایشان به عنصر «امر به معروف» و «نهی از منکر» داشته و مردم را به آن برای طرد حکومت پهلوی و ایجاد حکومت اسلامی ارجاع می‌دادند، از این دست است. آنها شاه پهلوی را به دلیل زیر پا گذاشتن شریعت، «زندیق» می‌خواندند.

ب. حوزه اخلاق: در حدیث مشهور نبوی، هدف از بعثت پیامبر اسلام (ص)، تمام کردن مکارم و فضائل اخلاقی بیان شده است. در قرآن کریم و احادیث شیعی نیز توجه و اهتمام فراوانی به اخلاق الهی شده است. این امر باعث شد تا روحانیت شیعه همواره به تهذیب نفس خود و تربیت نفوس مردم بکوشد و چون حکومت‌ها معمولاً به این حوزه، به چشم حوزه‌ای غیر اجتماعی و غیر سیاسی و خنثی می‌نگریستند، لذا کمتر به آن

توجه به پیام‌ها و درگیری‌های امام خمینی (قدس سره) از سال ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی به خوبی معلوم می‌کند که تا چه اندازه مردم را نسبت به سوء تدبیر و سیاست نادرست اقتصادی رژیم شاه، وابستگی آن به سیاست‌های امریکا، بازگذاشتن دست بهائیان و یهودیان و غیرمسلمانان برای تصرف در بیت‌المال مسلمین و فقیر و وابسته کردن ملت، آگاه می‌نمودند.

حساسیت نشان می‌دادند و گاهی هم آن را تحسین و تشویق می‌کردند. به همین جهت بیشترین و عمیق‌ترین کاری که روحانیت شیعه در جامعه ایران کردند، در حوزه اخلاق بود. نمونه آن هم، دروس اخلاق امام خمینی (قدس سره) و دیگران در دوره پهلوی است.

با توجه به بی‌مایگی فرهنگی و ابتذال اخلاقی شاه پهلوی و کارگزارانش و فساد اخلاقی رایج در دانشگاه‌ها، ادارات، رسانه‌ها و سایر مراکز دولتی و حتی خصوصی عصر پهلوی، پیداست که روحانیون شیعه همواره مردم را به تعالیم اخلاقی اسلام ارجاع داده و متوجه تعارض وضع اخلاقی و سیاست‌های مربوطه در عصر پهلوی با آن تعالیم می‌کردند. به عنوان نمونه اعتراضاتی که امام خمینی (قدس سره) و شهید آیت‌الله سید عبدالحسین دستغیب به جشن‌های شیراز داشتند، از این‌گونه ارجاعات است. پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم تأکید امام بر اینکه اگر همه انبیا علیهم اسلام در یکجا جمع شوند، بین آنها هیچ اختلافی پیش نمی‌آید (زیرا اختلافات ناشی از «نفس» است) و نیز بیانات مکرر ایشان درباره «طاغوت» در دوره حکومت بنی‌صدر (جمله مشهور «هی نگویید من، بگویید مکتب من!»)^۱ همگی نشانه ارجاع ایشان به نظام اخلاقی اسلام برای تهذیب نفس در جریان انقلاب و پس از پیروزی آن است که اثر بسیار مهمی در تحریک و هدایت مردم انقلابی داشته است و هنوز هم می‌تواند داشته باشد.

ج. **حوزه روان‌شناختی:** این حوزه به شخصیت و انگیزش‌های عالی انسانی مربوط است و از این جهت، جزء حوزه اخلاق (که به یک نظام اخلاقی خاص نظر دارد) نیست. یکی از ویژگی‌های رژیم شاه، تحقیر مردم و نادیده گرفتن یا پایمال کردن «شخصیت» و «حقوق» مردم بود. روحانیت و امام نیز از همین ویژگی بهره برده و مردم را به شخصیت و حقوق خود متوجه و علیه رژیم تحریک می‌نمودند. مثلاً امام راحل در نطق خود علیه کاپیتولاسیون پس از آیه استرجاع در ابتدای سخنرانی، مهم‌ترین مطلبی که بیان کردند همین بود که شخصیت ایرانیان آن‌قدر نادیده گرفته و تحقیر شده است که اگر مثلاً به یک سگ امریکایی

آسیب برسانند، محاکمه می‌شوند اما اگر امریکاییان شاه ایران یا یک مرجع تقلید را لگدکوب کنند، ایرانیان حق تعقیب قضایی و محاکمه و مجازات آنها را ندارند. ارجاع به تباین سیاست‌ها و رفتارهای شاه و رژیمش با شخصیت متعالی و انسانی ایرانیان، در تحریک علیه شاه و گسترش نفوذ و محبوبیت رهبران روحانی تأثیر فراوانی داشت.^۱ پیداست که این حوزه، با حوزه اخلاق ارتباطی نزدیک دارد.

د. **حوزه اقتصاد:** روشن است که بر اثر اصلاحات ارضی و اقتصادی رژیم پهلوی، اقتصاد ایران تک‌محصولی و وابسته به نفت شد و کشاورزی ایران رو به نابودی رفت و شهرها پرجمعیت و روستاها ویران شد. لازمه اصلاحات ارضی شاه، سلب حق مالکیت اراضی دایر از مالکانشان و ایجاد خرده‌مالکانی بود که امکانات لازم را برای ادامه کشاورزی و بهره‌وری از زمین نداشتند و به زودی با مهاجرت به شهرها به کارگران ساده‌ای تبدیل شدند که به سکونت در حاشیه شهرها و تمکین به فقر و مسکنت مجبور بودند. توجه به پیام‌ها و درگیری‌های امام خمینی(قدس سره) از سال ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی به خوبی معلوم می‌کند که تا چه اندازه مردم را نسبت به سوء تدبیر و سیاست نادرست اقتصادی رژیم شاه، وابستگی آن به سیاست‌های امریکا، بازگذاشتن دست بهائیان و یهودیان و غیر مسلمانان برای تصرف در بیت‌المال مسلمین و فقیر و وابسته کردن ملت، آگاه می‌نمودند. حتی در سال ۱۳۴۴ به تعطیلی اجباری روزهای جمعه برای رونق گرفتن سینماها و مراکز مشابه - که از آن عمال رژیم بود - اعتراض کردند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی هم، رژیم شاه به عنوان عامل اصلی مشکلات اقتصادی حکومت اسلامی قلمداد می‌شد و به سیاست‌های آن رژیم ارجاع داده می‌شد. نکته مهم این است که پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، در ارجاع به حوزه اقتصاد، به برهم خوردن توازن قبلی اقتصادی بین ایرانیان مسلمان و غیر مسلمان به نفع غیر مسلمان‌ها، و نیز ایران

۱. امام خمینی(قدس سره) از نظامیان دوره پهلوی، با ارجاع به شخصیت و هویت ایشان، می‌خواستند که به انقلاب پیوسته و از رژیم پهلوی حمایت نکنند.

اسلامی و کشورهای غیر اسلامی به نفع کشورهای غیر مسلمان و کافر توجه خاصی می‌شد و این را به حق، به عنوان عامل بسیار مهمی در سيطرة کفار بر ایران و نفوذ آنها در سیاست‌گذاری حکام پهلوی قلمداد می‌نمودند. همچنین ارجاع به مکتب اقتصادی اسلام که در

کشف اسرار و سایر آثار امام دیده می‌شود

باعث می‌شد به تبیین آن با مکاتب

اقتصادی لیبرال و سوسیال و در نتیجه

امید بستن به آن برای رسیدن به عدالت

توجه شود.

هـ حوزه روابط بین‌الملل: پس از

جنگ جهانی دوم و به خصوص از ابتدای

دهه ۱۹۵۰، نظام بین‌المللی دو قطبی شد و

کشورهای جهان تابع ایالات متحده امریکا

(غربی) یا اتحاد جماهیر شوروی (شرقی)

بودند. این وضعیت نه تنها به معنی

هم‌پیمانی و همراهی با یکی از آن دو یا

حتی لحاظ کردن منافع و سیاست‌های آن

در سیاست‌ها و رفتارهای حکام

کشورهای دیگر بود، بلکه حکومت‌های

کشورهای جهان سوم (پیرامون) به مثابه

سایه بازیگران اصلی عرصه بین‌الملل

عمل می‌کردند. این تسلیم و تذلل محض رژیم پهلوی در مقابل امریکا (که با توجه به موقعیت

ژئوپلیتیک خاص ایران، بسیار مهم بود)، همواره مورد توجه و ارجاع امام خمینی (قدس سره) و

یارانش قرار می‌گرفت. از آنجا که انقلاب اسلامی ایران بر اساس «حق الهی فقیه برای حکومت

از آنجا که انقلاب اسلامی ایران بر اساس «حق الهی فقیه برای حکومت کردن» و «پیوند دین، معنویت و اخلاق با سیاست» شکل گرفته و تجربه می‌شد، لذا لازم بود همواره تأکید شود که وابسته به هیچ یک از دو ابر قدرت امریکا یا شوروی نیست، به همین جهت رهبریت روحانی انقلاب، مردم را به جایگاه مستقل و ناهمگون حکومت اسلامی در نظام بین‌المللی دو قطبی ارجاع می‌داد که در شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» تبلور یافت.

کردن» و «پیوند دین، معنویت و اخلاق با سیاست» شکل گرفته و تجربه می‌شد، لذا لازم بود همواره تأکید شود که وابسته به هیچ‌یک از دو ابر قدرت مذکور نیست، به همین جهت رهبریت روحانی انقلاب، مردم را به جایگاه مستقل و ناهمگون حکومت اسلامی در نظام بین‌المللی دو قطبی ارجاع می‌داد که در شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» تبلور یافت و ریشه اصلی درگیری‌های قدرت‌های بزرگ در بیش از دو دهه بعد از پیروزی انقلاب با حکومت اسلامی ایران بود؛ زیرا تمام آن قدرت‌ها در پذیرش دو اصل «غیر الهی بودن حق حکومت» و «دنیوی و غیر دینی بودن سیاست» با هم مشترک بودند. شاید این یکی از ارجاعات اصلی رهبران انقلاب اسلامی برای تداوم، پیروزی و سالم ماندن این انقلاب و حکومت ناشی از آن باشد.

و. حوزه حقوق: وقتی از «حقوق» صحبت می‌شود، در واقع از دو طرف بحث می‌شود: طرفی که حق دارد و طرفی که وظیفه دارد. همچنین هر که حق دارد، متقابلاً وظیفه هم دارد. در تعالیم اسلامی و شیعی، حقوق فراوانی برای پدر و مادر و همسر و فرزند و معلم و متعلم و همسایه و دوست و سایر اشخاص و امور و اشیا ذکر شده است که برخی از آنها در نظام حقوقی رژیم پهلوی (به خصوص در حقوق مدنی) لحاظ شده و برخی نیز نادیده انگاشته شده بودند.

اما مهم‌ترین حقوقی که جایی در آن رژیم نداشت، حقوق و وظایف متقابل «والی» و «رعیت» (حاکمان و مردم) بود. حتی اگر حکومت پهلوی هم آن را می‌پذیرفت، چون حکومتی غاصب و جائز و ناحق تلقی می‌شد، لذا از نظر فقها حقی بر عهده مردم و رعایا نداشت. حتی طبق تعالیم شیعه مردم برای گرفتن حق خود از همدیگر مجاز به مراجعه به محاکم قضایی چنین حکومتی نیستند. لذا شاید بتوان گفت که به این حوزه پیش از پیروزی انقلاب اسلامی کمتر مراجعه می‌شده است، جز در یک مورد که «حق فقیه برای حکومت کردن» است، که اصلی‌ترین ادعای براندازانه امام خمینی (قدس سره) در برابر رژیم پهلوی بود و همواره به خصوص در سال‌های ۵۷-۱۳۵۶ بر آن تأکید می‌شد و ایشان همه نخست‌وزیران شاه را که پیایی عوض می‌شدند،

انکار و رد کرده و غیر قانونی می‌دانستند و بر همین اساس در بهشت زهرا(س) فرمودند:

من تو دهن این دولت (بختیار) می‌زنم، من به پشتیبانی ملت دولت تعیین می‌کنم.^۱

و قبل از سقوط آن رژیم، مهندس بازرگان را به نخست‌وزیری منصوب کردند. اما ارجاع به یک مجموعه حقوقی به نام «حقوق بشر» که بر اساس اومانیزم (انسان‌محوری) و با اسلام ناسازگار است، نه تنها پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، بلکه پس از آن هم انجام نمی‌شد و فقط گاهی در دهه اخیر به صورت اقناعی انجام شده و همواره مورد مناقشه غربی‌ها قرار گرفته است.

البته به دلیل برحق دانستن ولایت فقیه، در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی به حقوق و وظایف متقابل والیان و رعایا تأکید و ارجاع داده شده است که طرح و تبیین ولایت مطلقه فقیه در جهت حل معضلات مردم (مثلاً مسأله مسکن) در همین راستاست.

ز. **حوزه تاریخ:** در قرآن کریم به مناسبت‌های گوناگون به سرگذشت اشخاص، اقوام یا دولت‌ها اشاره و ارجاع داده شده است تا بنیادی‌ترین آموزش‌های عقیدتی، اخلاقی، اقتصادی و سیاسی با مؤثرترین شیوه به عمیق‌ترین شکل انجام شود. حتی یک ماجرا در موارد مختلف بیان و تکرار می‌شود که بیش از همه، ماجراهای قوم بنی‌اسرائیل (به صورت جمعی) و داستان حضرت یوسف علیه‌السلام (به صورت فردی) بیان شده است.

اکثریت روحانیون پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، توجه چندانی به آموختن علوم جدید (حتی علوم انسانی) نداشتند و بیشتر به آموزش ادبیات، فلسفه، فقه، حدیث، اخلاق و تاریخ می‌پرداختند و البته اصلی‌ترین پل‌های ارتباط ذهنی و فکری آنها با مردم شیعه، همین فقه و حدیث و اخلاق و تاریخ بود. در میان این چهار حوزه نیز، تاریخ جایگاه بسیار مهمی داشت. مقصود از تاریخ نیز تاریخ صدر اسلام و تاریخ زندگی اهل بیت علیهم‌السلام و نحوه تعامل آنها با حکومت‌ها و مردم و گاهی هم تاریخ ایران و روم پیش از اسلام و تاریخ پیامبران است.

از این جهت، به مرور و طی قرن‌ها، نوعی بینش مشترک تاریخی (که وجه عمده آن برای عبرت گرفتن یا ابراز همدردی بود) میان روحانیت شیعه و مردم پدید آمد که در جریان انقلاب اسلامی مورد ارجاع رهبران انقلابی جهت تحریک و هدایت مردم علیه رژیم پهلوی قرار گرفت. ارجاع به تاریخ، گاهی برای استناد به سنت یا کتاب خدا جهت اثبات مشروعیت اعمال صورت می‌گرفت. مثلاً شاید سکوت سیاسی و حرکت علمی و فقهی مرحوم آیت‌الله شیخ عبدالکریم یزدی(ره) در دوره رضاخان و مرحوم آیت‌الله بروجردی(ره) در دوره محمدرضا پهلوی، به رفتار سیاسی و علمی امام محمد باقر(ع) و امام جعفر صادق(ع) در اواخر عصر اموی و اوائل عصر عباسی ارجاع داده شود که ایجاد نهضت علمی و فقهی و جهل‌زدایی و تربیت هزاران شاگرد را که موجب ادامه حیات اندیشه اسلامی شد، بر قیام و نهضت سیاسی و نظامی ترجیح دادند. یا قیام امام خمینی(قدس سره) به قیام امام حسین(ع) ارجاع داده شود که برای امر به معروف و نهی از منکر و احیای سنت نبوی و استوار کردن دین خدا صورت گرفت و در صورت تحقق نیافتن آن قیام، دین خدا نابود می‌شد. شاید امام(ره) نیز به همین خاطر تقیه را حرام اعلام کردند.

چنین ارجاعاتی برای اثبات مشروعیت رفتار سیاسی صورت می‌گرفت. اما ارجاعات دیگری هم بود که بدون نیاز به تفصیل، موجب برانگیختن پیروان روحانیت می‌شد. ارجاع جبهه‌های جنگ تحمیلی به کربلا نیز بسیار برانگیزاننده بود.^۱ ارجاع شخصیت شاه و سپس صدام به یزید بن معاویه نیز همین‌گونه بود. گاهی هم ارجاعات از تاریخ اسلام فراتر می‌رفت. مثلاً وقتی که شاه ادعا کرده بود وقایع تبریز (سال ۱۳۵۶) را عده‌ای مارکسیست اسلامی! - که از آن سوی مرز (از شوروی) آمده‌اند - به پا کرده‌اند و من بیم آن دارم که به دین ما آسیبی برسد! فوراً این موضع‌گیری شاه به موضع‌گیری فرعون علیه حضرت موسی(ع) ارجاع داده شد که عوام‌فریبانه گفته بود:

۱. شعار معروف «ندای هل من ناصر حسینی - لبیک یا خمینی!» یکی از همین ارجاعات بود.

مرا واگذارید تا موسی را بکشم و او هم خدایش را (به حمایت از خود) بخواند، همانا من می‌ترسم که او دینتان را دگرگون سازد یا اینکه فساد را در زمین آشکار کند.^۱

پیداست که تبعید حضرت امام خمینی(ره) از ایران به خروج حضرت موسی(ع) از مصر یا پیامبر اسلام(ص) از مکه به خاطر ترس از دشمن و ناتمام ماندن ابلاغ رسالت الهی، ارجاع داده می‌شد و البته با ارجاع به بازگشت پیروزمندانه آن دو پیامبر اولوالعزم به مصر و مکه و غلبه بر فرعون و بت‌پرستان، آتش شوق و امید به بازگشت و غلبه امام خمینی(قدس سره) در دل‌های پیروانش شعله‌ور می‌گشت. به همین ترتیب روحانیون از آسان‌ترین و

مهم‌ترین حقوقی که جایی در آن رژیم نداشت، حقوق و وظایف متقابل «والی» و «رعیت» (حاکمان و مردم) بود. حتی اگر حکومت پهلوی هم آن را می‌پذیرفت، چون حکومتی غاصب و جائر و ناحق تلقی می‌شد لذا از نظر فقها حقی بر عهده مردم و رعایا نداشت.

مؤثرترین نوع ارجاعات بهره برده و همواره میان وقایع و شخصیت‌های هر مرحله از انقلاب اسلامی با وقایع و شخصیت‌های تاریخ اسلام و تاریخ پیامبران نوعی تناظر یافته و به آنها ارجاع می‌دادند و این ارجاعات به جای برنامه‌ریزی حزبی و تئوریزه کردن مراحل مبارزه و پیروزی، به کار رفته و از آن مؤثرتر بود؛ زیرا عامه مردم، مطالب تئوریک و پیچیده را درک نمی‌کنند، و آن تناظر و ارجاع برای بسیاری از تحصیلکردگان دانشگاهی نیز به قدر کافی اقناع‌کننده بود که با انقلاب و امام همراهی کنند. بنابراین ارجاعات تاریخی بدون تردید از مهم‌ترین ابزارهای تداوم و تشدید انقلاب اسلامی و پیروزی آن بوده است.

ح. حوزه عقیده و آرمان: عقاید شیعی پیوندی استوار با آرمان‌هایش دارد. به خصوص آرمان سیطره عدل مطلق و غنای فراگیر که با عقیده به امام دوازدهم (عج) و ظهور و قیام و حکومت ایشان پیوندی ناگسستنی دارد. یکی از حوزه‌های مهمی که در انقلاب اسلامی به آن ارجاع داده می‌شد، حوزه عقیده و آرمان بود. نگارنده در سال ۵۷ شاهد بود که در بیت یکی از مراجع مبارز، سخنران به آیه ۷۶ سوره مبارکه نساء ارجاع می‌داد:

کسانی که ایمان آوردند، در راه خدا مقاتله می‌کنند و کسانی که کفر ورزیدند، در راه طاغوت مقاتله می‌کنند، پس با اولیا و دوستان شیطان مقاتله کنید، به درستی که کید و نقشه شیطان ضعیف است.

در ایران انقلابی، شاه را «طاغوت» و رژیمش را «طاغوتی» می‌گفتند. پیداست که «طاغوت» واژه مهمی در عقاید توحیدی است و به معنی شخص طغیان‌گری است که به جای خدا از او اطاعت می‌شود.

به این ترتیب پیروی از امام خمینی (ره) و انقلابی‌گری به توحید و پیروی از خدا و رسولش ارجاع داده شده و بین آنها ملازمه ایجاد می‌شد. همچنین اصل ولایت فقیه که به سلسله ولایت از خدا تا به امام معصوم (ع) ارجاع داده می‌شد، مبنای انقلاب اسلامی بود. ضرورت تشکیل حکومت اسلامی به فراهم کردن زمینه‌های عبودیت و بندگی خدا در جامعه ارجاع داده می‌شد. از آنجا که ولی فقیه، نائب عام امام مهدی (عج) (دوازدهمین و آخرین امام معصوم که مردم پیوند معنوی امام خمینی (قدس سره) را با ایشان بسیار نیرومند می‌دانستند) تلقی می‌شد و انقلاب اسلامی را فقها و مراجع هدایت و رهبری می‌نمودند، روحانیون به راحتی می‌توانستند علاوه بر حکومت عادلانه و الهی پیامبر اسلام (ص) و امیرالمؤمنین (ع) — که علاوه بر حکم و حدود و شریعت خدا، از شخصیت و حقوق انسان‌ها نیز حفاظت و حراست و دفاع می‌فرمودند — آرمان‌های انقلاب اسلامی را به آرمان‌های مهدویت ارجاع داده و آن را مقدمه ظهور و قیام امام مهدی (عج) و آماده‌سازی شرایط برای آن و یاری به ایشان هنگام ظهور دانسته و حتی یاران مخلص انقلاب اسلامی را یاوران آن حضرت قلمداد کنند. بنابراین در حوزه عقیده

همواره به توحید، نبوت، امامت و ولایت و در گستره آرمان، به مهم‌ترین و شیرین‌ترین آرمان یعنی تحقق عدالت و نیز سیطره دین خدا بر زمین و نابودی کفار و طواغیت و قدرت‌های فاسد دنیوی ارجاع داده می‌شد.

یکی از روایاتی که در این زمینه به آن استناد می‌شد، این است:

از امام موسی کاظم (ع) روایت شده است که فرمودند:

مردی از قم، مردم را به سوی خدا دعوت می‌کند، افرادی گرد او جمع می‌شوند که قلب‌هایشان همچون پاره‌های آهن ستبر است که بادهای تند حوادث آنان را نمی‌لرزاند، از جنگ خسته نشده و نمی‌ترسند. اعتماد آنان بر خداست و سرانجام کار از آن پرهیزگاران است.^۱

همچنین این روایت که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام در بحار/الانوار علامه مجلسی (ره) و الملاحم و الفتن سید بن طاووس (ره) آمده است:

گویا می‌بینم گروهی از مشرق زمین خروج می‌نمایند و طالب حق‌اند، اما آنها را اجابت نمی‌کنند. مجدداً بر خواسته‌هایشان تأکید دارند، اما مخالفان نمی‌پذیرند، وقتی چنین وضعی را مشاهده می‌کنند، شمشیرها را به دوش کشیده در مقابل دشمن می‌ایستند، اینجاست که پاسخ مثبت می‌گیرند، اما این بار، خودشان نمی‌پذیرند تا اینکه همگی قیام می‌کنند.... و درفش هدایت را جز به دست توانای صاحب شما (حضرت مهدی (ع)) به کسی دیگر نمی‌سپرند. کشته‌های آنان شهید محسوب می‌شوند. اما اگر من آن زمان را درک می‌کردم، خویشان را برای یاری صاحب این امر نگه می‌داشتم.^۲

معمولاً مراحل که در این روایت نقل شده، به مراحل مختلف انقلاب اسلامی یعنی نهضت سال‌های ۱۳۴۰-۱۳۴۳ و انقلاب در سال‌های ۱۳۵۶-۱۳۵۷ و بالاخره سال ۱۳۵۷ (پیروزی انقلاب) و پس از آن تطبیق می‌شد. پیداست که این نوع ارجاع به آرمان‌ها چقدر در شیعیان

۱. علی کورانی، عصر ظهور، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۲۳۷ (نقل از بحار/الانوار).

۲. همان، ص ۲۴۷، ۲۴۸.

مؤثر بوده و هست.

◆ نتیجه

اسلام شیعی که قابلیت خود را در انقلاب اسلامی نشان داد، ثابت کرد که جمله نورانی: الاسلام یعلو و لایعلی علیه^۱ صحیح است. جامع‌الاطراف بودن این دین الهی باعث شد رهبران انقلاب اسلامی ایران بتوانند مخاطبان خود را به حوزه‌های مختلف ارجاع داده و به تغییر وضع

موجود برانگیزانند. در این مقاله، برخی از آن حوزه‌ها عنوان شد و نتیجه‌ای که از این بحث به دست می‌آید آن است که در یک انقلاب، هر چه حوزه‌های مورد ارجاع، متنوع‌تر و پرتعدادتر باشد و هر چه آگاهی‌های مشترک مردم از آنها بیشتر باشد و هر چه رهبران در اعتقاد و احاطه به این آگاهی‌ها با مردم بیشتر مشترک بوده و آن را بیشتر تعلیم دهند و تبلیغ کنند و در بیان آن صادق‌تر باشند مردم بیشتر به این ارجاعات تن داده و با

روحانیون از آسان‌ترین و مؤثرترین نوع ارجاعات بهره برده و همواره میان وقایع و شخصیت‌های هر مرحله از انقلاب اسلامی با وقایع و شخصیت‌های تاریخ اسلام و تاریخ پیامبران نوعی تناظر یافته و به آنها ارجاع می‌دادند.

رهبران انقلاب همراه می‌شوند. تنوع حوزه‌های ارجاعی باعث می‌شود قشرها و گروه‌هایی که از نظر وضعیت اقتصادی، نقش و پایگاه اجتماعی و نحوه تفکر و وضع فرهنگی با یکدیگر بسیار متفاوت‌اند به انقلاب بپیوندند و روشن است که این واقعیت در انقلاب اسلامی ایران رخ داد و عملاً تئوری‌های کمونیسم را در هم شکست.

۱. اسلام برتر است و چیزی بر آن برتری نمی‌یابد.

آنچه در این مقاله اهمیت دارد این است که آگاهی‌ها، باورها، ارزش‌ها و ارجاعات مشترک در ایران دوران انقلاب، به مثابه بخشی از ریشه‌های انقلاب اسلامی و شیوه‌های مبارزه رهبران انقلاب اسلامی درخور بررسی است. اینک در انتهای این نوشتار، لازم است به چند مطلب مربوط به موضوع مقاله اشاره شود:

۱. تقابل سکولاریسم با مقدسات مورد ارجاع رهبران انقلاب اسلامی

یکی از اهداف اساسی و راهبردی که کشورهای پیشرفته غربی در دو قرن اخیر داشتند این بود و هست که جوامع و کشورهای پیرامون را با خود همگون سازند و می‌دانیم که تحولات جوامع غربی از قرن شانزدهم تا کنون همواره در جهت سکولاریسم و خروج از زندگی اجتماعی پیش رفته است. یعنی در فرهنگ نوین غربی در قرون معاصر، هیچ شیء و امر «مقدس» - که جنبه غیر مادی داشته باشد - جایی ندارد (هر چند ممکن است در جوامع غربی هنوز به برخی مقدسات توجه شود).

پیداست که اصلی‌ترین نهادهایی که از سکولار ماندن آنها با وسواس مراقبت می‌شود، نهاد آموزش، حقوق، اقتصاد و به خصوص سیاست (و قدرت) است. جریان سکولاریسم در ایران، آشکارا با پیدایش سازمان فراماسونری، بابیه و بهائیه و پس از آن روشنفکری غیر دینی آغاز شد، در مشروطیت مداخله و آن را مصادره کرد، توسط رضاخان، نهادهای مذکور را در اختیار گرفت و در زمان محمدرضا پهلوی فراگیر شد. این «جهانی‌سازی سکولاریسم» بنیاد استعمار نوین بود. انقلاب اسلامی ایران، در واقع حرکتی بر خلاف آن بود. یعنی تصور ما از این انقلاب آن بود که «انفجار نور» و «مطلع فجر» است و به «جهانی‌سازی - فراگیر کردن - دینداری و معنویت» منتهی خواهد شد.

در ارجاعات انقلاب اسلامی ایران، می‌بینیم که همگی به امور و اشیا و اشخاص «مقدس» یا «ضد مقدس» معطوف‌اند. شهدای این انقلاب به امام حسین(ع) و یاران شهیدش، جانبازانش به

حضرت ابوالفضل العباس(ع)، جانباز کربلا، اسرایش به امام سجاد(ع) و کاروان اسیر ایشان، سیاست ضد صهیونیستی آن به ستیز امیرالمؤمنین(ع) با یهودیان قلعه خیبر، منافقان و مخالفان باطن‌پوش ظاهرالصلاح انقلاب به منافقان عصر پیامبر اسلام(ص)، مخالفان خشکاندیش و جامدالفکرش به خوارج عصر امام علی(ع) و خلاصه هر چیزی از آن به یک چیز متناظر تاریخ عصر پیامبر(ص) و ائمه اطهار(ع) معطوف می‌گردد. باید توجه کرد که از ویژگی‌های فکری شیعه، ارتباط طولی با اشیا، اشخاص و امور است. یعنی شیعیان تحت تعلیم قرآن مجید و سنت طاهره، وظیفه خود می‌دانند نسبت به هر چیز یا شخص یا جریان بدی در طول تاریخ از حضرت آدم(ع) تا کنون و تا آینده دور، «برائت» (بیزاری و جدایی) جویند و نسبت به هر چیز یا شخص یا جریان و امور پسندیده در طول تاریخ جوامع بشری و آینده‌اش «ولایت» (تولی، دوستی و پیوند) داشته باشند و معتقدند که سرنوشت آیندگان و گذشتگان بر اساس «رضا» (خشنودی) و «سخط» (ناخشنودی) و اعمال ایشان با هم پیوند خورده و مشترک و یکسان می‌شود.^۱

به همین جهت ارجاعات انقلاب اسلامی، آنها را به راحتی به حرکت درآورده و به خروش و خیزش وامی‌داشت و این از رموز ناکامی دشمنان این انقلاب در فروپاشی نظام منبعث از آن (جمهوری اسلامی ایران) است و هر چه نسل جدید و نسل‌های آینده کمتر اسلامی بیندیشند و کمتر از اسلام و تاریخ اسلام و شیعه آگاهی داشته باشند و کمتر با نسل‌های گذشته و به خصوص با روحانیت و حوزه ارتباط یابند، دشمنان غربی به هدف خود نزدیک‌تر و کامروا تر می‌شوند.

اگر آنها بتوانند در این نسل یا نسل‌های آینده تفکری سکولاریستی ایجاد کنند، انقلاب اسلامی ایران به رکود و مرگ خواهد رسید. به همین دلیل باید فعالیت آموزشی و پرورشی و

تولید فکری و فرهنگی شیعیان آگاه و به خصوص اساتید حوزوی هر چه بیشتر، عمیق‌تر و قوی‌تر باشد و به خصوص به کربلا و عاشورا بیشتر توجه شود؛ زیرا ادامه حیات این انقلاب و نظام، بلکه حیات تشیع و اسلام به آن وابسته است. بیهوده نیست که امام علی(ع) و امام حسین(ع) هر دو «خون خدا» خوانده می‌شوند، زیرا مایه تداوم زندگی معنوی مسلمانان، بلکه جوامع بشری و احیای اسلام شده‌اند که قرار است بر همه زمین حکمفرما شود. آیا هرگز اندیشیده‌اید که چرا در هر مناسبتی اول ماه رجب و نیمه آن، نیمه ماه شعبان، لیالی قدر (ماه رمضان)، عید فطر، روز عرفه، شب و روز عید قربان، روز عاشورا، روز اربعین، روز مباهله (۲۴ ذیقعد)، روز نزول سوره دهر (۲۵ ذیقعد)، روز ولادت امام حسین(ع) و هر شب جمعه، بلکه بنا به فرمایش امام صادق(ع) در هر وقت و هر زمان زیارت امام حسین(ع) از بهترین مستحبات است؟^۱

اینکه در برخی از زیارات از جمله در زیارت عرفه از خداوند می‌خواهیم که ما را در «دنیا» و آخرت با امام حسین(ع) و یاران پاکش قرار دهد^۲ مفهومی جز این ارتباط طولی شیعیان و نحوه تفکر تاریخی و عقیدتی ایشان ندارد. همین پیوند یا درآمیختگی عقاید، ارزش‌ها، احساسات مذهبی و اطلاعات تاریخی شیعه مهم‌ترین عامل ارجاعات انقلاب اسلامی و توفیق آن است. به همین جهت این انقلاب و نظام نه فقط به روحانیون انقلابی بلکه به همه روحانیون و مبلغان و معلمان و مربیان و اولیا و تکتک افرادی وابسته است که گاهی کوچک یا بزرگ در راه تقویت یا تعمیق یا ترویج آن اطلاعات، احساسات، ارزش‌ها و عقاید گام برمی‌دارند یا برای وحدت کلمه مسلمانان و شیعیان می‌کوشند تا آنها به جای توجه به آن منابع، به «خویشتن» (نفس) اهتمام نکنند و تعصب نورزند.

۱. ر.ک: ثقة الاسلام حاج شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان.

۲. ر.ک: نهج البلاغه همان، ص ۷۰۷.

۲. توجه رهبری انقلاب اسلامی به مخاطبان ارجاعات

یکی از شرط‌های اولیه موفقیت هر انقلاب، تشخیص و تصمیم و عمل صحیح رهبری آن درباره مخاطبانش است. در بسیاری از انقلاب‌ها، اتباع کشور انقلابی از ابتدا به دو گروه طرفدار رژیم و طرفدار انقلاب تقسیم می‌شوند (بی‌طرف‌ها به مرور به یکی از دو طرف پیوسته یا بی‌طرف می‌مانند که معنایش پذیرش هر نوع «تقدیر» و سرنوشت یا پیشامد است) و از طریق «شکافت» نیروی انقلابی و شورش و نزاع داخلی برای تغییر وضع موجود، پدید می‌آید و رهبری انقلاب از آن نیرو بهره می‌برد. پدیده شکفت و متعالی در انقلاب اسلامی ایران آن بود که امام خمینی(ره) این نیرو را از طریق «گداخت» همه قشرها و نهادها و سازمان‌ها غیر از سازمان‌های کاملاً وابسته به رژیم و شریک جنایاتش (مثل ساواک) پدید آورد و از آن بهره برد.

از وجوه مهم این استراتژی، نحوه برخورد ایشان با ارتش، نیروهای ملی‌گرا و نیز اهل سنت و حتی کمونیست‌ها (پیش از پیروزی انقلاب اسلامی) است. امام راحل بدواً مردم را به دو گروه طرفدار و مخالف انقلاب اسلامی تقسیم نکردند، زیرا هدف ایشان انجام وظیفه و تکلیف الهی نهی از منکر و امر به معروف بود نه اصل انقلاب.

در این بحث یک مقوله فیزیکی یعنی روش‌های تولید انرژی هسته‌ای (شکافت هسته‌ای و گداخت هسته‌ای) الهام‌بخش ماست. در انقلاب‌های بزرگی چون انقلاب فرانسه و روسیه، آئین نفرت و خشونت تبلیغ می‌شد در حالی که در انقلاب اسلامی ایران کیش مهر و محبت و وحدت توصیه و عمل می‌شد (تنها استثنایی که به نظر نگارنده می‌رسد، مبارزه ضد استعماری مهاتما گاندی در شبه قاره هند است). گل‌های میخکی که مردم بر سر لوله‌های تفنگ ارتش شاه می‌زدند، عمل به این الگو بود. بی‌تردید امام خمینی(ره) در این شیوه رهبری، به پیامبر اسلام(ص) اقتدا می‌نمود که در بحبوحه جراحات و صدمات در معرکه جنگ احد دعا فرموده بود:

اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون

و همچنین امام خمینی(ره) حتی راه را بر نخست‌وزیران و وزرای ارتش رژیم شاه جهت پیوستن به انقلاب نبسته بود و تنها شرط ایشان استعفای آنان از مقام رسمی خود در دولتی بود که از نظر فقهی و قانونی (قانون اساسی مشروطه) مشروعیت نداشت. نمونه دیگر از این روش در انتخاب اعضای دولت موقت و نیز برخی از اعضای شورای انقلاب است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز با اینکه ایشان به این طریقه رهبری پایبند بودند، ولی هرگاه شخص یا گروهی با اصول اساسی

انقلاب و جمهوری اسلامی درگیر شده و

در صدد استحاله یا براندازی آن بر

می‌آمد، در نهایت ایشان به تغییر روش و

طرد و تنبیه یا حتی سرکوب آنها مجبور

می‌شدند که نمونه‌اش را در مورد احزاب

کمونیستی فدائیان و کومله و دموکرات و

توده و غیره و نیز حزب خلق مسلمان و

مجاهدین خلق یا اشخاصی چون

قطب‌زاده و بنی‌صدر و حتی در نهایت

قائم‌مقام خودشان، آیت‌الله منتظری،

می‌توان مشاهده کرد. بنابراین بعد از

پیروزی انقلاب هم، اصل بر شیوه گداخت

جریان سکولاریسم در ایران، آشکارا با پیدایش سازمان فراماسونری بابیه و بهائیه و پس از آن روشنفکری غیر دینی آغاز شد، در مشروطیت مداخله و آن را مصادره کرد، توسط رضاخان، نهادهای مذکور را در اختیار گرفت و در زمان محمدرضا پهلوی فراگیر شد.

بود و شیوه شکافت در موارد حاد و استثنا به کار گرفته می‌شد.

امام خمینی(ره) در ارائه طریق و رهنمود یا تحریک به انقلاب، ذائقه مخاطبان و پذیرش آنها

را در نظر داشت و رعایت می‌نمود. مثلاً ارتشیان و کارمندان سازمان‌های مرفه نظیر شرکت

نفت و رادیو و تلویزیون را بیشتر به حوزه روان‌شناختی (شخصیت و هویت ایشان) ارجاع

می‌دادند، و طبقات فقیر شهری و روستایی را به حوزه اقتصاد، تحصیلکرده‌های لیبرال مخالف رژیم استبدادی را به حوزه حقوق (مشروعیت سیاسی و مشارکت) و روابط بین‌الملل (استعمار و امپریالیسم در مقابل استقلال و آزادی)، و متدینین تحصیلکرده حوزه و دانشگاه را به فقه و شریعت، و عامه متدینین را به حوزه تاریخ (اعم از سنت نبوی و سیره اهل بیت(ع) و تاریخ خلفا و تاریخ شاهنشاهی ایران طی ۲۵ قرن و نهضت‌های معاصر در ایران) و آرمان، و خلاصه با هر گروه به زبان خودشان سخن می‌گفتند.^۱ پرواضح است که این شیوه گروه پیامبران(ع) و به خصوص خاتم و مهتر و سید ایشان بوده است.

همچنین نباید از نظر دور داشت که طبق نظریه سیاسی اهل سنت، شاه «ولی امر» و واجب‌الاتباع تلقی می‌شد و از نظر مشروعیت سیاسی مشکل نداشت، لذا این جهت قابل ارجاع نبود. همچنین آنها فقط در کتاب خدا و سنت نبوی (با منابعی متفاوت) با شیعه مشترک‌اند. لذا کمتر قابل ارجاع به حوزه تاریخ و عقیده و آرمان مورد نظر رهبران انقلاب بوده‌اند.

به علاوه چون مناطق سنی‌نشین اعم از مشرق خراسان و بلوچستان و هرمزگان و خوزستان و کردستان و گنبد معمولاً از نقاط دیگر فقیرتر و عقب نگه داشته شده‌تر بوده‌اند (که البته پس از پیروزی انقلاب و به خصوص پایان جنگ تحمیلی، تلاش فراوانی برای رفع این محرومیت شده است)، لذا این مناطق قابل ارجاع به حوزه‌هایی نبودند که به اطلاعات نسبتاً

۱. باید توجه کرد که در رابطه با امام راحل(ره) با شخصیتی مواجه هستیم که علاوه بر اسلام‌شناسی، از دانش‌های دیگری چون عرفان، روان‌شناسی، تاریخ ایران و جهان، ادبیات، فلسفه و حقوق نیز به قدر کافی یا در حد متخصص تراز اول اطلاع داشت و نیز از تیزهوشی و نبوغ و خلاقیت فراوانی برخوردار بود و تجربه شخصی بسیار ارزشمندی از مشروطیت و تمام دوران حکومت پهلوی و جریان‌ها و اشخاص مهم حوزوی داشت. همه اینها باعث شد ایشان شخصیتی چند بعدی داشته و قادر به ارجاع مخاطبان مختلف به حوزه‌های متفاوتی باشد و به خلاف آنچه به عنوان قاعده در بعضی کتب (داود فیرحی، قدرت دانش و مشروعیت در اسلام، تهران، نی، ۱۳۸۱) مطرح شده، گفتمان اقتدارگرا با مرکزیت «نص» و تحت تأثیر پیشینه، جوامع اسلامی را برای تحریک علیه شاه انتخاب نکند، هر چند در نهایت برای ایجاد حکومتی مشروع و حفظ آن باید به اقتدارگرایی روی می‌آورد.

پیچیده‌ای چون حقوق و روابط بین‌الملل نیاز دارد، هر چند به راحتی به حوزه اقتصاد ارجاع داده می‌شدند. همان‌طور که پس از پیروزی انقلاب اسلامی از همین زمینه بهره‌برداری و از مردم این مناطق برای شورش علیه جمهوری اسلامی دعوت و استفاده شد که پیش‌درآمدی بر جنگ تحمیلی بود.

اینک هر چه از طریق رسانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی و کتب درسی و نظام آموزشی و قوانین و زبان و امثال آن در جهت ایجاد پیوند و همسطح‌سازی و همگون‌سازی و امتزاج این مناطق و اجتماعات با فرهنگ و اقتصاد مرکزی و رسمی کشور کوشیده شود، ارتباط میان رهبران انقلاب و حکومت ایران با جوامع سنی آسان‌تر می‌شود. علی‌رغم اینکه همین مشکل در مورد اقلیت‌های دینی (زرتشتی، یهودی و مسیحی) ایران به شکل حادثی (زبان، دین، تاریخ و حتی اقتصاد) وجود داشت. ولی آنها آن‌قدر مرفه بودند که قابل ارجاع به حوزه‌های مؤثر روان‌شناختی، حقوق، روابط بین‌الملل و حتی آرمان‌های مشترک بین ادیان و انسانی باشند و جنگ و تا اندازه‌ای هم ترس مداوم از همسو تلقی شدن با دشمنان خارجی (مسیحی و یهودی) نظام، برای نزدیکی و پیوند آنها با جمهوری اسلامی ایران مزید بر علت شد.

۳. تخریب منابع مورد ارجاع از طریق تهاجم فرهنگی داخلی و خارجی

بدون اینکه تمامی تلاش‌های انجام شده قابل طبقه‌بندی در مفهوم «تهاجم فرهنگی» ارادی و عمدی شمرده شود، با توجه به مضمون و نتیجه اقدامات مخالفان خارجی (اشخاص، گروه‌ها یا دولت‌ها) و نیز داخلی در دهه اخیر، می‌توان فهرستی از تخریب منابع مذکور فراهم کرد:

- تقلیل و تنزل مفهوم و موقعیت «خدا» و «شریعت» در ذهن مردم، به نحوی که حضور خدا در زندگی انسان به تجربه فردی محدود شود و شریعت به امری اقلی مبدل شود که اداره امور دنیوی بر عهده آن نیست بلکه فقط حاوی برخی از رهنمودها در این زمینه است. در واقع تصویر جامع‌الاطراف اسلام، مخدوش و این دین به گونه‌ای معرفی می‌شود که حکومت و

تدبیر امور را به تعقل آزاد بشر بسپارد.

- انکار وجه حکومتی پیامبر اسلام(ص) با این ادعا که ایشان «حکومت نداشت» یا انکار «حق الهی» ایشان برای حکومت کردن و ترویج اینکه حکومت کردن، حق همه بر خودشان است که به یک فرد یا گروه تفویض می‌کنند خواه از طریق قرارداد بین خود یا رأی دادن یا تمکین به حاکم خاص و شورش یا اعتراض نکردن.

انکار وجه ناپسند و غیر مشروع سقیفه و ایجاد تصویری مطلوب‌تر و امروزی از نحوه دخالت بعضی از اصحاب پیامبر در سیاست که اجتهاد شیوخ و قبیله را جایگزین متن شریعت کرد. به گونه‌ای که در مقوله مشروعیت سیاسی، تاریخچه وقایعی که این شیوخ در آنها اهمیت اساسی داشتند، قابلیت ارجاع و عبرت‌آموزی را از دست بدهد. پیداست که «بشری و غیر الهی خواندن حق حکومت» و

باید فعالیت آموزشی و پرورشی و تولید فکری و فرهنگی شیعیان آگاه و به خصوص اساتید حوزوی هر چه بیشتر، عمیق‌تر و قوی‌تر باشد و به خصوص به کربلا و عاشورا بیشتر توجه شود؛ زیرا ادامه حیات این انقلاب و نظام، بلکه حیات تشیع و اسلام به آن وابسته است.

«راندن دین به حوزه امور فردی» آموزه‌های اساسی این‌گونه تلاش‌هاست.

توجیه سرمایه‌داری و مظاهر آن و تخریب مرجعیت مجموعه وقایع تاریخی نخستین ثروتمندان پس از عصر نبوی در حوزه اقتصادی.

- ایجاد تصویر غیر معصوم و نامقدس از پیامبر اسلام(ص) و امیرالمؤمنین(ع) و سایر ائمه اطهار(ع) برای تخریب مرجعیت سنت نبوی و سیره ائمه معصوم(ع).

- ایجاد تصویر پلورالیستی و به شدت تسامح‌آمیز از نحوه برخورد پیامبر اسلام(ص) و امیرالمؤمنین(ع) با مخالفان فکری خود (منحرفان و مرتدان).

- تخریب مرجعیت وقایع مربوط به معاویه، یزید، بنی‌امیه و کربلا و عاشورا، با طرح نظریات، معادلات و بازی‌های سیاسی و خشونت‌آمیز خواندن عمل امام حسین(ع) و یاران پاکش.
- تخریب مرجعیت فقه شیعه به وسیله انکار یا تشکیک در احکام فقهی (مثلا تشکیک در دیه نابرابر زن و مرد یا حقوق مربوط به زنان و کودکان و اهل کتاب یا نحوه برخورد و روابط مؤمنان با کفار و امثال آن).
- تخریب تصور آرمان‌گرایانه شیعه و سنی از آینده جهان^۱ و ظهور منجی و تبلیغ ضرورت شرکت در جریان جهانی شدن که به منزله پذیرش جهانی با رهبریت و آمریت ایالات متحده امریکا با نظام سیاسی و اقتصادی لیبرال دموکرات است.
- تخریب تصویر تاریخی ایرانیان از وقایع و حقایق دو قرن اخیر، نفی یا کاهش مسئولیت و سبک کردن بار گناهان استعمارگران و متوجه کردن اتهامات به خود ایرانیان (ما چگونه ما شدیم؟!)^۲ و نیز انکار نقش علمای دین در نهضت‌های ضد استبدادی و ضد استعماری دوران قاجار و پهلوی.
- تخریب وجهه علما و متدینین شیعه ضد فساد و استبداد و استعمار که باعث فقر گروه مرجع برای انقلابی‌گری شیعیان می‌شود.
- تخریب وجهه انقلابیون و اصول‌گرایی دینی^۳ با متهم کردن آن به بنیادگرایی و مطلق‌گرایی

۱. در حالی که همسان‌انگاری اهل سنت از همه حاکمان جامعه اسلامی به عنوان «اولی‌الامر» بدون التزام به عصمت و عدالت آنها و نیز اعتقاد به عدالت و نقدناپذیری همه صحابه پیامبر(ص) با هر شخصیت و تفکر و رفتاری (ر ک: الحاج احمد حسین یعقوب، نظریه عدالت صحابه و رهبری سیاسی در اسلام، ترجمه مسلم صاحبی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲) دو نظریه غیر انقلابی بلکه ضد انقلاب است، اما اعتقاد و امید مشترک آنها به مهدی موعود(عج) (از نسل پیامبر اسلام(ص)) یک نظریه امیدآفرین و وحدت‌بخش و انقلابی است. همچنین اعتقادشان به «اولی‌الامر» بودن امام خمینی(ره) و حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، موجب تمکین به رهبری انقلاب اسلامی پس از استقرار حکومتش می‌شود.

۲. ر ک: هوبرت شلایشر، بحث با بنیادگرایان، ترجمه محمدرضا نیکفر، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰.

یک‌جانبه، محدودنگری، عدم تعادل، کج‌اندیشی، کین‌ورزی و بیزاری، مخالف‌ستیزی، خشونت‌گرایی و توجیه خشونت، خشک‌اندیشی (جزمیت) و امثال آن و متقابلاً تبلیغ واژه‌های زیبایی چون تساهل، تسامح، تحمل مخالفان، مدارا، حقانیت موازی، تفاسیر مختلف، انبساط و انقباض فهم دینی، گسترش تجربه نبوی، ضرورت مدیریت علمی، انعطاف‌پذیری، مشروعیت از طریق دموکراسی و مشارکت سیاسی، حقوق برابر همه و غیره.

در بیشتر مواردی که ذکر شد، به انکار تقدس اشخاص، آرا، گزاره‌ها و آموزه‌هایی برمی‌خوریم که ناشی از یک جریان بزرگ سکولاریستی است و شامل جوامع و حکومت‌های سکولار غربی و پرورش‌یافتگان ایرانی ایشان می‌شود. این جریان که از ابزارهای مؤثری چون کرسی‌های درسی دانشگاه‌ها، کنفرانس‌ها و همایش‌های دولتی و غیر دولتی، امکانات نشر کتاب دولتی و غیر دولتی، روزنامه‌ها و مجلات دولتی و غیر دولتی، صدا و سیمای دولتی، ماهواره و سی‌دی و ویدئو، سینما و تئاتر و غیره بهره می‌برد، متأسفانه از حمایت بخشی از رجال سیاسی هم برخوردار می‌شود. اما مهم‌ترین نهادها و عناصری که فعلاً در کندی و ناکامی این جریان مؤثرند، شامل حوزه علمی روحانی (فقهی) شیعه و نهاد مرجعیت و رهبری، نهاد آموزشی عمومی قبل از دانشگاه، نهاد خانواده و الگوهای موجود در آن، مداحان و گروه‌های مختلف مذهبی فعال در میان عامه مردم، بخش مهمی از بازاریان، بخشی از صدا و سیمای دولتی، برخی از مطبوعات و ناشران و بالاخره بخشی از دانشگاه است^۱ و همان‌طور که قبلاً

۱. باید توجه داشت که بسیاری از دعاها و تعویذات و زیارات و نیز قرآن کریم متضمن مفاهیم و اعتقادات مربوط به اخلاق، اقتصاد، سیاست و حکومت، تاریخ و سیره، حقوق، عقاید و ارزش‌ها و آرمان‌های شیعی است و قرائت مکرر آنها هم موجب حفظ و تثبیت حوزه‌های ارجاعی و ناکامی جریان سکولاریستی مذکور می‌شود و این به نوعی ساز و کار خود به خودی عبادت کلامی شیعه است. شاید یکی از دلایل اصلی تهاجمات اخیر بعضی از سکولارهای ایران (که قبلاً در پاره‌ای از سیاستگذاری‌های فرهنگی نظام نیز دخالت داشتند) به بعضی از ادعیه ماثوره همین باشد. به عنوان نمونه عبدالکریم سروش اخیراً در تهاجم جدید خود علیه شیعه و شیعیان زیارت جامعه کبیره را مرانامه تشیع غالی خوانده است.

گفته شد، ادامه حیات انقلاب و حکومت اسلامی ایران به حفظ آن حوزه‌های مورد ارجاع بستگی تام و تمام دارد و یکی از عوامل مهم کامیابی یا ناکامی آن جریان سکولاریستی داخلی و پیرامونی، خرابی یا بهبود وضع اقتصادی و معیشت عامه مردم است. ارجاعات انقلاب اسلامی، مقوله‌ای است که گذشته و حال و آینده جامعه ما را به هم می‌پیوندد و به اندازه کافی اهمیت حفظ و صیانت دارد که سرمایه‌گذاری‌ها و فداکاری‌ها و تلاش‌های فراوان و بزرگی برایش صورت گیرد.



تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۱۰)

سازمان سیا و بیت آقای منتظری

دکتر سید حمید روحانی^۱

با نگاهی به نقشه‌ها و نیرنگ‌ها، توطئه‌ها و ترفندهای جهانخواران در کشورهای مختلف، می‌بینیم که استکبار جهانی از راه رخنه و نفوذ و گماردن مهره‌های ورزیده در کنار مردان انقلابی و شخصیت‌های ضد استعماری، بهتر از هر راه و شگرد دیگری توانسته است نقشه‌های خائنانانه خویش را پیش ببرد، آرمان‌های ملی و اندیشه‌های انقلابی آزادی‌خواهان را به مسلخ بکشاند و ملت‌ها را با شکست مواجه سازد.

سلطه‌جویان و فزون‌خواهان به درستی دریافته‌اند که با فعالیت‌های جاسوسی و گماردن جاسوسان و خبرچینان در پست‌های کلیدی و در کنار شخصیت‌های مردمی و مراکز

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

تصمیم‌گیری و سرنوشت‌ساز، بهتر از هر حرکت نظامی و لشگرکشی، می‌توانند به اغراض شیطانی و امیال استعماری خود دست یابند و منابع سرشار کشورها و منافع حیاتی ملت‌ها را غارت کنند.

آن روز که جمال عبدالناصر توانست کشور مصر را از چنگال استعمارگران برهاند و به دوران ستم‌شاهی و عقب‌ماندگی در آن کشور پایان دهد، یورش نظامی انگلیس و فرانسه و رژیم اشغالگر فلسطین به آن کشور از راه زمین و هوا و دریا، به رغم به کارگیری پیشرفته‌ترین سلاح‌ها نتوانست رژیم انقلابی و مردمی ناصر را از پای درآورد و آرمان‌های آزادی‌خواهانه و میهنی ملت مصر را با شکست مواجه سازد. تجاوزگران شکست خوردند، کانال سوئز ملی شد و دست جهانخواران غرب از سرنوشت کشور و ملت مصر کوتاه گردید. استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی که از راه‌های حمله‌های نظامی، تحریم‌های اقتصادی و توطئه‌های دیگر نتوانسته بودند مردم مصر را به تسلیم وادارند و رژیم ضد استعماری ناصر را سرنگون سازند، به شگرد دیگری روی آوردند و کوشیدند که از راه رخنه و نفوذ و پرورش جاسوسانی در کادرهای کلیدی مصر، راه را برای پیاده کردن توطئه‌های شیطانی خود هموار سازند. از این رو، به سراغ انورسادات رفتند. او از افسران آزاد و از یاران نزدیک جمال عبدالناصر بود و چهره‌ای انقلابی داشت. سالیان درازی مبارزه کرده و در راه کوتاه کردن دست جهانخواران از مصر به فداکاری‌هایی دست زده بود و از یاران و پیروان دیرینه و دست اول ناصر به شمار می‌آمد، لیکن ضعف‌ها، کاستی‌ها و نادرستی‌هایی داشت، خودخواه و جاه‌طلب بود و روشن است که این دو بیماری با مقاومت، ثبات قدم و از خودگذشتگی تضاد کلی دارد. اقتضای جاه‌طلبی و مقام‌پرستی، سازش و بند و بست و کنار آمدن است و روشن است که جنگ و پیکار و درگیری و دست و پنجه نرم کردن با ابرقدرت‌ها، شیرینی قدرت، مقام و منصب را در ذائقه‌ها تلخ می‌کند و آرامش و آسایش قدرت‌طلبان را به هم می‌ریزد.

سازمان‌های جاسوسی دیرزمانی انورسادات را زیر نظر گرفتند. نقاط ضعف او را شناسایی کردند و توانستند با رخنه و نفوذ در نامبرده تا آنجا پیش بروند که از او جاسوسی پادو و

سرسپرده بسازند و برای روزگار پس از جمال عبدالناصر برنامه‌های گسترده‌ای بریزند و نه تنها به وسیله انورسادات به حیات ناصر پایان دادند، بلکه آرمان‌ها و اهداف او را نیز به قربانگاه کشاندند و دستاوردهای رژیم ضد استعماری او را یکی پس از دیگری از میان بردند و کشور انقلابی مصر را به پایگاهی برای امریکا و صهیونیست‌ها بدل کردند و مردم مصر را بار دیگر به ذلت و اسارت کشاندند.

آن روز که عبدالکریم قاسم با خیزش کاخ‌برانداز خود طومار جهنمی خاندان فیصل را در عراق در هم پیچید و به سلطه دیرینه استعمار انگلیس در بین‌النهرین پایان بخشید (تابستان ۱۳۳۷)، جهان‌خواران که با توطئه‌های گوناگون نظامی نتوانستند رژیم قاسم را از پای در آورند، از راه رخنه و نفوذ و جاسوس‌پروری وارد شدند، حزب بعث عراق را که از احزاب دست‌ساز استعمار انگلیس بود، در شورای ریاست جمهوری عراق تقویت کردند و به آنان توانایی بخشیدند و سرانجام با دسیسه و نقشه بعثی‌ها، عبدالسلام عارف، به کودتا بر ضد عبدالکریم قاسم دست زد و آن رژیم ضد استعماری را ساقط کرد (اسفند ۱۳۴۱). عارف نیز با توطئه بعثی‌ها در سال ۱۳۴۴ در یک سانحه هوایی کشته شد و سرانجام حزب بعث عراق با لیره‌های انگلیس و همراهی امریکا در تیرماه سال ۱۳۴۷ با یک کودتای سیاه قدرت را در عراق به دست گرفت^۱ و نه تنها آن کشور را از جرگه کشورهای انقلابی و ضد استعماری بیرون برد، بلکه با تندترین شعارهای انقلابی، خیانت‌آمیزترین توطئه‌ها را بر ضد حرکت‌های مردمی در منطقه خاورمیانه به انجام رسانید. در برابر مبارزه و مقاومت جمال عبدالناصر علیه صهیونیسم و امپریالیسم دائماً سنگ‌اندازی کرد. در یورش ملک حسین، قصاب اردن، به سازمان آزادی‌بخش فلسطین در سپتامبر سیاه (شهریور ۱۳۴۹) به فلسطینی‌ها از پشت خنجر زد و در واقع در قتل عام فلسطینی‌ها، با ملک حسین همراه شد.

۱. در مورد چگونگی به قدرت رسیدن حزب بعث در عراق و تأثیر انگلیس و امریکا در کودتای بعثی‌ها، ر.ک: سید

حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، دفتر دوم، تهران، عروج، ۱۳۸۱، ص ۵۱۲ - ۵۳۰.

بعثی‌های علفی به منظور درهم شکستن مقاومت حافظ اسد، رئیس جمهور پیشین سوریه، در برابر امریکا و رژیم صهیونیستی، از هیچ توطئه‌ای علیه او فروگذار نکردند و پیوسته به او از پشت خنجر می‌زدند. آنها با تشکیل باند ترور در کشورهای مختلف عربی، مخالفان رژیم بعث را در آن کشورها با شیوه‌های ناجوانمردانه‌ای ترور کردند و از میان بردند. در آتش‌افروزی اختلاف‌افکنی و برادرکشی

در لبنان با فالانژها و دیگر عوامل امریکا و صهیونیست‌ها همدست و هم‌پایه بودند.

آن روز که امام در راه سرنگونی رژیم شاه، ملت ایران را در سراسر کشور به خیابان‌ها کشانید و نهضت اسلامی ایران را فراگیر ساخت و انقلابی کاخ برانداز پدید آورد، بعثی‌های علفی سراسیمه و شتابزده به یاری شاه شتافتند و برای بازگرداندن آبروی از دست رفته شاه در جریان سینما رکس آبادان ادعا کردند عامل اصلی آتش زدن سینمای یاد شده

سلطه‌جویان و فزون‌خواهان به درستی دریافته‌اند که با فعالیت‌های جاسوسی و گماردن جاسوسان و خبرچینان در پست‌های کلیدی و در کنار شخصیت‌های مردمی و مراکز تصمیم‌گیری و سرنوشت‌ساز، بهتر از هر حرکت نظامی و لشگرکشی، می‌توانند به اغراض شیطنانی و امیال استعماری خود دست یابند.

را که به عراق گریخته بود دستگیر کردند! تا وانمود کنند که آتش زدن سینما رکس آبادان کار مخالفان رژیم شاه بوده است! و به دنبال آن با فشار سیاسی به امام و محاصره بیت او و پیشگیری از ارتباط خبرنگارهای خارجی با او کوشیدند که ارتباط امام با ملت ایران را قطع کنند و ملت ایران را از رهبری‌های داهیانه امام محروم سازند و بدین‌گونه رژیم شاه را از سقوط حتمی نجات بخشند و از فروپاشی پایگاه نظامی - سیاسی و اقتصادی امریکا و رژیم صهیونیستی در ایران پیشگیری کنند که امام ناگزیر شد از آن کشور هجرت کند و رسالت

الهی خویش را در کشورهای دیگری پی گیرد.

سرانجام در پی پیروزی انقلاب اسلامی، آن روز که زمین زیر پای آزادی‌خواهان به لرزه درآمده بود و رژیم صهیونیستی در معرض زوال قرار داشت، رژیم بعث عراق با جلوداری صدام به منظور نجات صهیونیست‌ها از خطر اسلام و انقلاب اسلامی ایران، به جنگ علیه ایران دست زد و جوانان ایرانی و عراقی را به خاک و خون کشید تا اشغالگران فلسطین در آن سرزمین اسلامی آسوده بخوابند و به تجاوزگری، آدم‌کشی و خونریزی ادامه دهند.

اینجاست که باید گفت آمریکا و صهیونیست‌ها اگر تندیس صدام را از طلا بسازند و در میداین شهر بگذارند، حق او را ادا نکرده‌اند، زیرا صدام و حزب بعث عراق اگر به نیابت از صهیونیست‌ها و آمریکا، با ایران نمی‌جنگیدند امروز فلسطین در اشغال صهیونیست‌ها قرار نداشت و فلسطینی‌ها در چنگال اشغالگران جنایت‌پیشه و خون‌آشام گرفتار نبودند.

در خور توجه اینکه صدام و بعثی‌های عراق، همه این خیانت‌های جبران‌ناپذیر را با ماسک دموکراسی، انقلابی، آزادی‌خواهی و ضد صهیونیستی انجام دادند. بی‌تردید اگر صدام با شعار ضد اسرائیلی بازیگر صحنه نمی‌شد و خود را در کنار چهره‌ها و شخصیت‌های مردمی و انقلابی قرار نمی‌داد هیچ‌گاه نمی‌توانست به آمریکا و صهیونیست‌ها و دیگر زورمداران مقتدر جهانی تا این پایه خدمت کند و مأموریت شیطانی خود را به انجام رساند.

این تنها در مصر و عراق نبود که بیگانگان و فزون‌خواهان از راه رخنه و نفوذ و گماردن مأموران دوره دیده و ورزیده خود در پست‌های کلیدی، توانستند خیزش‌های مردمی را با شکست مواجه سازند و ملت‌ها را به ناکامی بکشانند. در ایران نیز می‌بینیم که در سده گذشته استعمارگران آن‌گونه که از راه نفوذ و گماشتن مأموران سرسپرده خود در رأس قدرت توانسته‌اند به امیال شیطانی و استعماری خود دست یابند، از راه نظامی نتوانسته‌اند.

آن روز که ملت ایران برای استواری عدالت و قانون به پا خاست، استعمار انگلیس این خروش و خیزش مردمی را با منافع استعماری خود در تضاد دید. از این رو، با همه نیرو به صحنه آمد که از پیروزی و کامیابی آن حرکت پیشگیری کند و به سلطه قدرت‌مآبانه خود در

ایران ادامه دهد. انگلیسی‌ها برای رویارویی با نهضت عدالت‌خواهی، به توپ و تانک دست نزدند و با قدرت نظامی به جنگ ملت ایران نیامدند بلکه شگرد دیگری به کار گرفتند و آن نفوذ جاسوسان و مأموران سفارت انگلستان در میان ملت و رهبران نهضت بود. ماسون‌ها و دیگر روشنفکر مآب‌های وابسته به سفارت با شعارهای تند و انقلابی به صحنه آمدند، در پشت برخی رهبران نهضت پنهان شدند، برای آزادی و عدالت و قانون شعار دادند، یقه‌درانی کردند، از حقوق مردم سخن گفتند، خودکامی‌ها، دیکتاتوری‌ها و قانون‌شکنی‌ها را نکوهش کردند و بدین‌گونه چهره‌ای انقلابی، آزادی‌خواه و «میهن‌پرست»! از خود ساختند و سری در میان سرها درآوردند و در گام دوم با جوسازی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها کوشیدند میان رهبران نهضت اختلاف و دلسردی پدید آورند و اتحاد رهبران را سست کنند و در گام سوم این توطئه را دنبال کردند که رهبری نهضت را از دست پیشوایان ملت و معتمدین امت بیرون آورند و مردم را به آن سو کشانند که خواست دولت انگلیس است. در آن برهه که رهبران نهضت به دنبال فشار دولت ناگزیر شدند از تهران هجرت کنند و به قم بروند، این فرصت طلایی برای فراماسون‌ها پدید آمد که نقشه دیرینه خود را عملی کنند و مردم را به درون سفارت انگلستان بکشانند و بدین‌گونه رهبری نهضت را از دست منادیان راستین آزادی، عدالت و قانون بیرون آورند و آن نهضت را به بازی گرفتند و به جای حاکمیت قانون و عدالت، مشروطه مورد دلخواه انگلستان را بر ملت ایران تحمیل کردند. آزادی‌خواهان و استقلال‌طلبان کشور را یکی پس از دیگری از صحنه بیرون راندند، شیخ فضل‌الله نوری را به دار کشیدند، سید عبدالله بهبهانی را ترور کردند، ستارخان و باقرخان و دیگر مردان آزاده و وطن‌دوست را از میان بردند و سرانجام رضاخان را از اصطبل انگلستان بیرون کشیدند و بر تخت سلطنت نشانیدند و به دست او خون مردم را در شیشه کردند و حکومتی به مراتب خودکامه‌تر از حکومت دوران استبداد در ایران پدید آوردند و آن را «نظام مشروطه سلطنتی» نام نهادند!

در به قدرت رسیدن رضاخان نیز همین شگرد به کار گرفته شد. کارگردانان پشت پرده به این قلدر سوادکوهی آموختند که «در دل خلق به هر حيله رهي بايد كرد» و با رفتار مردم‌پسند

پایگاه مردمی به دست آورد. باید از اسلام دم بزند، برای حضرت حسین(ع) به سر و سینه بکوبد! گل بر سر بمالد، شمع در دست بگیرد و به نوحه‌سرایی و عزاداری بپردازد. روشنفکرآب‌های مرموز که تا دیروز در به شکست کشاندن نهضت عدالت‌خواهی تأثیر بسزایی داشتند، گرد رضاخان حلقه زدند و با شعار آزادی‌خواهی و قانون‌مداری، مجلس شورای ملی را به رسوایی کشیدند. با زور و فشار و جوسازی و زیر پا گذاشتن قانون، رضاخان را بر گرده ملت ایران سوار کردند و با نیش قلم خود سرنیزه او را صیقل دادند و به تجاوزات و قانون‌شکنی‌های او جنبه قانونی دادند. با گرفتن پست و مقام در دولت خودکامه و غیر قانونی رضاخان راه را برای هر چه بیشتر به اسارت کشیدن ملت هموار ساختند و نام آن را «حکومت آزادی و دموکراسی» و «دولت مترقی» گذاشتند!

در دوران نهضت ملی شدن صنعت نفت، امریکای حيله‌گر با ترفندهای فریبنده و با شعار آزادی‌خواهی توانست برخی سیاستمداران و کارگزاران ایران را فریب دهد و گام به گام رقیبان را از صحنه بیرون راند و بر موج سوار شود و بیش از یک ربع قرن نفت ایران را به یغما برد و سرنوشت ملت ایران را دستخوش امیال و اغراض استعماری خود سازد. بی‌تردید اگر امریکا با قدرت زور و حمله نظامی می‌خواست بر نفت ایران چیره شود و جای استعمار انگلیس را بگیرد، تودهنی محکمی از ملت ایران می‌خورد و ایران به گورستان تفنگداران، سربازان و سرجوخه‌های خون‌آشام امریکایی تبدیل می‌شد. لیکن امریکا راه رخنه و نفوذ را در پیش گرفت و در دل برخی دولتمردان آن روز ایران تا آنجا ریشه کرد که دکتر فاطمی، وزیر خارجه دکتر مصدق‌السلطنه، درست هجده روز پیش از کودتای ننگین ۲۸ مرداد در روزنامه خود نوشت:

... از آن سوی اقیانوس اطلس، از کنار مجسمه آزادی و از وطن ژرژ واشنگتن این روزها پیام محبت به ما می‌رسد. امریکا باید در دهانه آتش‌فشان ما را یاری کند. ما این کمک امریکا را جز با احساسات بشردوستی و عواطف عالیله انسانی به چیز دیگری

تعبیر نمی‌کنیم...^۱

مصدق در پیام خود به ترومن رئیس جمهور آن روز امریکا، دولت استعماری و فریبکار امریکا را طرفدار جدی آزادی و حاکمیت ملی می‌خواند:

... از توجه آن جناب که نسبت به مصالح ایران همواره ابراز فرموده‌اید تشکر می‌کنم... دولت و ملت ایران، دولت و ملت امریکا را طرفدار آزادی ملل و حق و عدالت می‌شناسند...

و این در اوضاعی بود که رهبران مذهبی و عالمان مجاهد اسلامی در پیام‌ها و نامه‌های خود به مصدق السلطنه خطر امریکا و توطئه‌های او را علیه مصالح ملت و استقلال کشور گوشزد می‌کردند. شهید آگاه نواب صفوی در اعلامیه خود آورده است:

پیام نواب صفوی هوالعزیز

پیام ترومن و چرچیل و پیشنهاد مشترک آنان به عنوان حل قضیه نفت به جز تحکیم مجدد مبانی ظلم و بیداد گذشته انگلستان مفهومی نداشته و مورد قبول ملت مسلمان ایران نبوده و نخواهد بود. مضافاً بر اینکه اینگونه دخالت آمریکا در موضوعی که ارتباطی با او نداشته و پرداخت ده میلیون دلار بلاعوض به دولت ایران نیز خود بهترین دلیل بنیان گذاری استعمار جدیدی است. بنابراین آمریکا و انگلیس و شوروی باید بهوش باشند که کوچکترین گمان تجاوزی به کمترین حدود و ثغور و نفوذ کشور شیرزادگان اسلام جز به ناپودی قطعی و رسوایی تاریخی آنان به چیزی نمی‌پیوندد و بردباری‌های فرزندان غیور اسلام و ایران جز به خاطر حفظ نظم و مصالح کشور نبوده و همانند آتش‌های سوزانی در زیر خاکستر صبر ذخیره کرده و تا در آنگاه خاکستر وجود هر متجاوز را به باری خدای توانا، بدست باد فنا و زوال قطعی بسپارند. بیاری خدای توانا - فدائیان اسلام

... پیام ترومن و چرچیل و پیشنهاد مشترک آنان به عنوان حل قضیه نفت به جز تحکیم مجدد مبانی ظلم و بیداد گذشته انگلستان مفهومی نداشته و مورد قبول ملت

مسلمان ایران نبوده و نخواهد بود. مضافاً بر اینکه این‌گونه دخالت آمریکا در موضوعی که ارتباطی با او نداشته و پرداخت ده میلیون دلار بلاعوض به دولت ایران نیز خود بهترین دلیل بنیانگذاری استعمار جدیدی است...

استعمار آمریکا به وسیله برخی روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌های وابسته و شماری از مهره‌های سرسپرده، تبلیغات گسترده‌ای در کشور و در محافل سیاسی به راه انداخته بود که استقلال، خودکفایی و عدم وابستگی به یکی از ابرقدرت‌ها «در دنیای کنونی» امکان‌پذیر نیست و دولت‌ها و ملت‌ها ناگزیرند وارد یکی از بلوک‌های سیاسی شوند. الهیار صالح، مظفر بقایی، شمس

قنات آبادی، سرتیپ دفتری و دکتر فاطمی از مهره‌هایی بودند که آشکارا یا به صورت تلویحی اعلام می‌کردند که «موفقیت ملت ایران موکول به کمک امریکاست!» بقایی طی نطقی اظهار کرد:

... موفقیت ملت ایران موکول به کمک امریکاست... همان‌طور که من چندین دفعه در مجلس تذکر داده‌ام با اذعان به اینکه در دنیای امروز بی‌طرفی ممکن نیست نمی‌بایستی موقعیت سیاسی خود را [بخوانید بند و بست با آمریکا را] مفت از دست بدهیم...

مطبوعات وابسته نیز این تز استعماری را چنین رواج می‌دادند:

... در دنیای امروز بی‌طرفی دیگر

اگر نهضت امام در سال ۱۳۴۱ آغاز نمی‌شد و روشنگری‌ها و افشاگری‌های امام، ملت ایران را به صحنه نمی‌آورد و توطئه مرموزانه آمریکا، انگلیس و صهیونیست‌ها را در به قدرت رسانیدن صهیونیست‌ها در ایران خنثی نمی‌کرد، چه بسا ایران اکنون به فلسطین دیگری بدل شده بود و عوامل صهیونیست‌ها در ایران به نام «بهایی» خون این ملت را در شیشه کرده و مقدسات اسلامی را در هم شکسته بودند.

معنا و مفهومی ندارد...^۱

از طرفداران سیاست «موازنه منفی» کم کم کاسته می‌شود و تعداد کسانی که سیاست یک‌طرفه، قوی و قطعی را به حال ایران مفید می‌دانند، رو به تزاید است. ایران باید به طور کلی وارد یکی از بلوک‌های سیاسی دنیا شود...^۲

مصدق به رغم شعار «موازنه منفی» چشم به دست امریکا داشت و از آن روباه مکار و فریبکار تکیه‌گاهی برای خود ساخته و به آن دل خوش کرده بود! او با رئیس جمهور آن روز امریکا چنین درد دل می‌کرد:

... به ترومن عرض کردم آقا! بودجه ما ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون کسر دارد. شما چطور تصور می‌کنید ملتی که این قدر بودجه‌اش کسر دارد، می‌تواند امنیت و نظام را حفظ کند، ترومن حرف مرا تصدیق کرد...

بی‌تردید اگر این خوش‌بینی‌ها، وابستگی‌ها، دلبستگی‌ها و تبلیغات عوامل نفوذی نبود امریکا نمی‌توانست به آسانی کودتا راه بیندازد و شاه فراری را بر گرده ملت ایران سوار کند. در پی کودتای ننگین ۲۸ مرداد نیز نفت‌خواران بین‌المللی تلاش کردند که از راه رخنه و نفوذ و به دست گرفتن مراکز حساس و پست‌های کلیدی، راه را برای از رسمیت انداختن اسلام و بدل کردن ایران به فلسطینی دیگر هموار سازند. در آن مقطع که صهیونیست‌ها با توطئه پشت پرده انگلستان و همدستی امریکا بر فلسطین چیره شدند و میلیون‌ها فلسطینی را آواره کردند، نقشه چیره ساختن حزب صهیونیست بهائیت بر ایران نیز در دستور کار قرار گرفت. برخی نشریات وابسته به رژیم شاه از روی این نقشه شیطانی چنین پرده برداشتند:

... پس از تشکیل دولت یهودی اسرائیل بعد از هزار سال اکنون بهایی‌های جهان به فکر افتاده‌اند در افریقای جنوبی حکومتی برای خود به وجود بیاورند^۳ تا از

۱. روزنامه آزاد، ۱۳۲۹/۱/۷.

۲. تهران مصور، ۱۳۳۰/۱/۲۹.

۳. نویسنده گزارش نام افریقای جنوبی را پیش کشیده تا ملت ایران را خام کند و از نقشه شوم «بهایی‌ها» برای

بی‌مهری‌های حکومت‌ها خلاصی یافته دیگر در اقلیت قرار نگیرند^۱ بلکه خود در یک نقطه جهان اکثریت داشته باشند. به قرار اطلاع قسمت اعظم فعالیت‌های این کار [به] وسیله سرمایه‌داران بهایی کشورهای مختلف انجام می‌گیرد...^۲

سرکرده این باند به نام «شوقی افندی» نیز در پیامی که در سال ۱۳۲۷ برای پیروان خویش در ایران فرستاد نقشه دستیابی به قدرت و تشکیل «سلطنت بهاییه» را چنین برملا کرد:

... به زودی موهبت وحدت عالم انسانی رخ بکشاید، عالم به درجه کمال رسد و جلوه سلطنت بهائییه و غلبه شریعت الهیه من علی الارض را به اهتزاز آرد و ملوک و سلاطین را در ظل سیطره محیط، کلمه‌الله بهائیت مجتمع گرداند...^۳

امریکا و صهیونیست‌ها برای اینکه بتوانند این ستون پنجم را در ایران به قدرت برسانند و به دست این باند مزدور، مسلمانان را در ایران همانند مسلمانان فلسطین به خاک و خون بکشند و آواره سازند و ایران را به کفرستان بدل کنند، رژیم شاه را بر آن داشتند که بهایی‌ها را در پست‌های کلیدی بگمارد و مراکز قدرت و حساس کشور را به دست آنان بسپارد، از این رو، به مهره چینی دست زدند و مشتی از ارادل و اوباش این ستون پنجم را در کلیدی‌ترین مراکز و پست‌ها گماردند.

تیمسار ایادی را در دربار، به عنوان پزشک مخصوص، تیمسار صنیعی را به سمت وزیر جنگ، تیمسار خسروانی را به سمت فرمانده ژاندارمری، تیمسار علی‌محمد خادمی را به سمت آجودان مخصوص و رئیس هیأت مدیره و مدیرعامل هواپیمایی ملی ایران، منصور روحانی را در سمت وزیر آب و برق، فرخرو پارسا را در سمت وزیر آموزش و پرورش، شاپور راسخ را

سلطه بر ایران غافل سازد.

۱. یکی از شگردهای باند یادشده مظلوم‌نمایی است. آورده‌اند: «... هیکل مبارک حضرت ولی امرالله می‌فرماید: بهایی برای رسیدن به هدف باید از چهار مرحله بگذرد: مظلومیت، مقهوریت، گرفتن رسمیت و تشکیل حکومت»

۲. مجله خواندنی‌ها، ش ۳۲، ص ۱۷، ۱۰/۱۷/۱۳۳۶.

۳. توقیع شوقی افندی، ص ۱۰۵.

به عنوان مشاور شاه، مهری راسخ را به سمت ندیمه فرح، لیلی امیرارجمندی را به سمت مربی مخصوص فرزندان شاه، پرویز ثابتی را به سمت معاون ریاست ساواک تهران و سرانجام امیرعباس هویدا را به سمت نخست‌وزیر به مدت سیزده سال منصوب کردند.

اگر نهضت امام در سال ۱۳۴۱ آغاز نمی‌شد و روشنگری‌ها و افشاگری‌های امام، ملت ایران را به صحنه نمی‌آورد و توطئه مرموزانه امریکا، انگلیس و صهیونیست‌ها را در به قدرت رسانیدن صهیونیست‌ها در ایران خنثی نمی‌کرد، چه بسا ایران اکنون به فلسطین دیگری بدل شده بود و عوامل صهیونیست‌ها در ایران به نام «بهایی» خون این ملت را در شیشه کرده و مقدسات اسلامی را در هم شکسته بودند.

رژیم شاه تلاش گسترده‌ای کرد تا بتواند با امام کنار بیاید یا به وسیله عوامل نفوذی و روحانی‌نماهای درباری امام را تحت تأثیر قرار دهد و روی او نظارتی داشته باشد لیکن در این راه هر چه بیشتر تلاش کرد، کمتر نتیجه گرفت. چون امام نفوذناپذیر بود.

در درازای نهضت امام نیز دشمن از تلاش و توطئه برای نفوذ و رخنه غافل نبود و پیوسته کوشش داشت که نهضت اسلامی ایران را که نمی‌توانست به شکست بکشانند، به شکل مرموزانه‌ای به بیراهه ببرد. احضار و عاظ و خطبا به ساواک و پیشنهاد اینکه علیه شاه و اسرائیل سخن نگویید و از اینکه اسلام در خطر است دم نزنید، نمونه آشکاری از توطئه پنهانی رژیم شاه برای نفوذ در نهضت امام و به بیراهه کشاندن آن بود.^۱

در مرحله بعد، رژیم شاه تلاش گسترده‌ای کرد تا بتواند با امام کنار بیاید یا به وسیله عوامل نفوذی و روحانی‌نماهای درباری امام را تحت تأثیر قرار دهد و روی او نظارتی داشته باشد

۱. در مورد این جریان ر.ک: سید حمید روحانی، همان، دفتر نخست، ص ۴۶۵.

لیکن در این راه هر چه بیشتر تلاش کرد، کمتر نتیجه گرفت. چون امام نفوذناپذیر بود.

امریکا در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی که منافع خود را در ایران و منطقه در خطر می‌دید، بر آن شد بار دیگر در راه رخنه و نفوذ در امام، شانس خود را بیازماید و از راه به اصطلاح مذاکره و گفتگوهای پشت پرده، زمینه کنار آمدن و سازش را با امام فراهم سازد. از این رو، شتابزده و سراسیمه، اندیشه فرستادن نماینده‌ای از جانب کاخ سفید به نوفل لوشاتو و گفتگو با امام را در دست بررسی قرار داد. ویلیام سولیوان آخرین سفیر امریکا در دوران رژیم شاه می‌نویسد:

... به دولت امریکا توصیه کردم که یک مقام ارشد دولتی را به پاریس بفرستد و مستقیماً با آیت‌الله خمینی وارد مذاکره شود... وزارت خارجه به این پیشنهاد پاسخ مثبت داد و از من خواست که جزئیات مطالبی که باید با آیت‌الله خمینی در میان گذاشته شود تنظیم و مخابره شود. من این مطالب را تنظیم و بر این موضوع تأکید کردم که هدف نهایی ما حفظ استقلال [!!] و تمامیت ارضی ایران [!] و بقای قدرت دفاعی این کشور در برابر مخاطرات احتمالی آینده است [!] من تأکید کردم که به آیت‌الله اطمینان داده شود که ما همکاری و کمک‌های نظامی خود را به ایران در آینده هم ادامه خواهیم داد و همچنین به وی تفهیم شود که هرگونه درگیری بین ارتش و نیروهای انقلابی فقط به نفع شوروی‌ها و عوامل آنها در ایران تمام خواهد شد.

وزارت امور خارجه پس از تغییرات مختصری که در متن پیشنهادی من برای مذاکره با آیت‌الله خمینی داد، سرانجام شخصیتی را که باید مسئولیت انجام این مذاکرات را به عهده بگیرد تعیین کرد. شخصیت انتخابی ونس برای این مأموریت «تئودور الیوت» بازرس کل وزارت امور خارجه بود... الیوت که مردی رشید و بالبهت و تیزهوش بود قبلاً هم مدتی در سمت رایزن اقتصادی سفارت امریکا در تهران خدمت کرده و زبان فارسی را خوب می‌دانست و روی هم رفته یک انتخاب عالی برای مذاکره با آیت‌الله خمینی بود...

بعد از ماه‌ها ابهام و بلاتکلیفی در سیاست امریکا نسبت به ایران از اینکه بالاخره

تصمیمی گرفته شده و حرکتی در واشنگتن به وجود آمده است خوشحال بودم... خوشبینی و امیدواری من به اتخاذ یک سیاست جدید و منطقی از طرف امریکا درباره ایران دیری نپایید. در نخستین ساعات صبح روز پنجم ژانویه مأمور کشیک سفارت مرا از خواب بیدار کرد و تلگرافی را که همان دقیقه به دستش رسیده بود به دست من داد. مضمون تلگراف که موجب بهت و حیرت من شد این بود که مأموریت الیوت در آخرین لحظه لغو شده و از من خواسته شده بود که در اولین فرصت به شاه اطلاع بدهم که ما دیگر قصد تماس و مذاکره با آیت‌الله خمینی را نداریم. هیچ توضیحی درباره علت این تصمیم ناکهانی داده نشده بود ولی معلوم بود که این تصمیم از طرف شخص رئیس جمهوری و تحت تأثیر تلقینات برژینسکی اتخاذ شده است. در آن ساعت صبح بر اثر ناراحتی شدیدی که از کارشکنی و عقیم گذاشتن تمام تلاش‌های چند ماهه‌ام به من دست داده بود، پیام تند و کوتاهی به عنوان وزیر خارجه مخابره کردم و نوشتم که به نظر من رئیس جمهوری با لغو مأموریت الیوت مرتکب اشتباه بزرگی شده و اگر در این تصمیم تجدید نظر نکنند زیان‌های غیر قابل جبرانی متوجه ما خواهد شد... صبح همان روز پاسخ بسیار موجز و مختصری به پیام خود از واشنگتن دریافت کردم. در پاسخ واشنگتن آمده بود که نه فقط شخص رئیس جمهوری بلکه معاون رئیس جمهوری، وزیران امور خارجه و دفاع و خزانه‌داری، مشاور امنیت ملی و رئیس سازمان سیا هم در تصمیم مربوط به لغو مأموریت الیوت شرکت داشته‌اند و توصیه من برای تجدید نظر در این تصمیم بی‌معنی است...^۱

ویلیام سولیوان خواسته است وانمود کند که رئیس جمهور به منظور پیشگیری از آزرده‌گی و نگرانی شاه، از فرستادن نماینده‌ای به نوفل‌لوشاتو و دیدار با امام پا پس کشیده است لیکن چنان که خود در این کتاب اشاره کرده است، شخص شاه نیز به گفتگوی مقامات امریکایی با امام امیدوار بوده است. شاید به این امید که در این دیدار و گفتگو، امریکا بتواند رضایت و

موافقت امام را برای ادامه سلطنت او جلب کند و تاج و تخت او را استواری بخشد. از این رو، سولیوان آورده است:

... شاه از شنیدن این خبر [لغو مأموریت الیوت] برآشفته شد و از من پرسید دلیل لغو این مأموریت چه بوده است؟ ... شاه سری تکان داد و گفت امریکا چطور می‌خواهد در این اشخاص نفوذ کند، بی‌آنکه حاضر به صحبت و تماس با آنها باشد... از کتابی که شاه پس از خروج از ایران نوشته چنین بر می‌آید که او تا این لحظه تصور می‌کرد سیاست امریکا بر اساس یک طرح و نقشه اساسی در ایران پیش می‌رود و هدف از این طرح در درجه اول حفظ ایران در دایره نفوذ امریکا و در صورت امکان حفظ سلطنت در خاندان او است... اما آن روز با

بنابر آنچه در اسناد لانه جاسوسی آمده است، یکی از مهره‌هایی که سیا روی آن کار کرد و اطلاعات گسترده‌ای پیرامون اوضاع ایران و برنامه‌های امام از آن به دست آورد آقای ابوالحسن بنی‌صدر بود. عوامل سیا با توجه به خوی خودبرتربینی نامبرده و دیگر لغزندگی‌هایی که در او می‌دیدند، به او طمع کردند و یکی از جاسوسان زبردست خود به نام «راترفورد» را در پاریس به او نزدیک ساختند و بدین‌گونه راه ارتباط و به دست آوردن اطلاعات از او هموار شد.

شنیدن خبری که من به اطلاع وی رساندم شاه تازه فهمید که امریکا نه فقط طرح و نقشه، بلکه سیاست مشخص و حساب‌شده‌ای هم در ایران ندارد...^۱

به نظر می‌رسد علل و عوامل لغو مأموریت الیوت و خودداری امریکا از دیدار و گفتگو با امام باید در نکته‌ها و محورهای ذیل جستجو شود:

۱. همان، ص ۱۵۹.

۱. مقامات امریکایی با رایزنی‌ها و گفتگوهای پشت پرده با عناصر وابسته به گروهک «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» که در پاریس و در اطراف امام پرسه می‌زدند، دریافتند که امام از دیدار خصوصی و گفتگوی محرمانه با مقامات امریکایی به شدت دوری می‌گزیند و آنان را به حضور نخواهد پذیرفت.

۲. فرضا اگر دیدار و گفتگویی با آنان صورت دهد، بی‌درنگ نظریات و پیشنهادات آنان را برملا خواهد کرد و در سخنرانی یا اعلامیه‌ای مطالب مطرح شده از سوی مقامات امریکایی را با ملت خود و مردم جهان در میان خواهد گذاشت.

۳. با «مذاکره» و دیدار خصوصی و برخوردهای دیپلماسی نمی‌توان در امام نفوذ کرد. عناصر وابسته به «نهضت آزادی» و «جبهه ملی» بی‌تردید از نفوذناپذیری امام برای مقامات امریکایی سخن گفتند و توضیح دادند که در جریان سازمان موسوم به «مجاهدین خلق» به رغم اینکه این گروه‌ها و دیگر چهره‌ها و شخصیت‌های سیاسی و مذهبی ایران در داخل و خارج همه نیرو و توان خود را به کار گرفتند تا امام را به حمایت از سازمان یاد شده وادارند و موج کاذبی پدید آورند، امام یکتا در برابر آن موج ایستاد و بنیانگذاران و دنباله‌روهای سازمان را عناصری منحرف و منافق دانست و دیری نپایید که برای همه، درستی دیدگاه امام در خصوص سازمان مشخص و آشکار شد. در جریان دکتر علی شریعتی نیز تلاش گسترده برخی از گروه‌ها و باندها و عناصر سیاسی درون‌مرزی و برون‌مرزی برای واداشتن امام به پشتیبانی از نامبرده و تجلیل و تکریم از او - به ویژه پس از مرگ - با شکست روبه‌رو شد. امام در برابر جو کاذبی که ساخته بودند، قاطعانه ایستاد و بار دیگر استقلال رأی و نفوذناپذیری خود را نشان داد و فرصت‌طلبان را ناامید ساخت.

امریکایی‌ها با آگاهی از هوشیاری و نفوذناپذیری امام دریافتند که نزدیک شدن به او و نفوذ در او شدنی نیست، از این رو مأموریت الیوت را لغو کردند و بر آن شدند روی عناصری که به نحوی با امام در ارتباط هستند سرمایه‌گذاری کنند و به دست آنان نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود را پیش برند. امریکایی‌ها بر آن شدند عناصر مهم و مؤثر اطراف امام را

شناسایی کنند و از راه نفوذ و رخنه در آنان به شکل غیر مستقیم نفوذ خود را در تشکیلات امام و نظام آینده گسترش دهند و بر موج سوار شوند.

بنابر آنچه در اسناد لانه جاسوسی آمده است، یکی از مهره‌هایی که سیا روی آن کار کرد و اطلاعات گسترده‌ای پیرامون اوضاع ایران و برنامه‌های امام از آن به دست آورد آقای ابوالحسن بنی‌صدر بود. عوامل سیا با توجه به خوی خودبرتربینی نامبرده و دیگر لغزندگی‌هایی که در او می‌دیدند، به او طمع کردند و یکی از جاسوسان زبردست خود به نام «راترفورد» را در پاریس به او نزدیک ساختند و بدین‌گونه راه ارتباط و به دست آوردن اطلاعات از او هموار شد. «راترفورد» در پی ارتباط گسترده با بنی‌صدر، او را به تدریج به «تام آهرن»، رئیس ایستگاه سیا در تهران، متصل کرد و سرانجام آقای بنی‌صدر با نام رمز «س»، د، لور» و با حقوق ماهیانه ۱۰۰۰ دلار، با پوشش «مشاور شرکت تجاری» در خدمت سرویس جاسوسی امریکا قرار گرفت.^۱

بی‌تردید آقای بنی‌صدر نخستین و آخرین مهره و چهره‌ای نبود که سرویس‌های جاسوسی برای رخنه در جایگاه والای رهبری، او را به دام افکندند و روی او سرمایه‌گذاری کردند. او یک نمونه از ده‌ها عنصری بود که یا سالیان درازی پیش از اوج انقلاب اسلامی با سرویس‌های جاسوسی همراز و دمساز شده بودند یا اینکه در آستانه پیروزی در دام افتادند و به سرویس‌های جاسوسی سرسپردند، لیکن از آنجا که هیچ شخص و شخصیتی نزد امام مطلق شمرده نمی‌شد و امام به هیچ‌کس خواه عمری را در خدمت او گذرانده بود و خواه از چهره‌های نوظهوری بود که با او ارتباط برقرار می‌کرد، اعتماد و اطمینان بی‌حساب و کتاب نداشت و چشم و گوش بسته دیدگاه‌ها و پیشنهادات افراد را هیچ‌گاه نمی‌پذیرفت و روی نظریات و گفته‌های دیگران به گونه‌ای مدبرانه اندیشه می‌کرد و آن را مورد بررسی و ارزیابی

۱. اسناد لانه جاسوسی امریکا، ش ۹، از دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، این شماره به ارتباط بنی‌صدر با

قرار می‌داد و سنجیده تصمیم‌گیری می‌کرد، این جاسوس‌پروری‌ها و مهره‌تراشی‌ها در اطراف امام راه به جایی نبرد و در مسیر انقلاب و برنامه‌های امام نتوانست اختلالی پدید آورد. استکبار جهانی که از نفوذناپذیری، هوشیاری و استواری امام سخت اندیشناک شده بود، بر آن شد که در برابر امام به رهبرتراشی دست بزند و با ایجاد قطب‌های کاذب و پر و بال دادن به آنان، امام را از صحنه سیاسی ایران بیرون راند یا دست کم در برابر او چهره‌های معارض پدید آورد که موجب اختلاف و از میان رفتن اتحاد و انسجام شود. در این توطئه، سرویس جاسوسی امریکا، شاه، دربار، سلطنت‌طلبان و برخی احزاب و گروه‌های سیاسی مانند «جبهه ملی» نیز نقش بسزایی داشتند. در گزارش سولیوان به وزارت امور خارجه واشنگتن آمده است:

... تظاهرات صلح‌آمیزی که امروز در تاریخ ۱۰ دسامبر در تهران صورت گرفت، به وسیله رهبران مذهبی و نمایندگان بازار بسیج شده بودند. در هر حال ترتیبات لازم برای سازماندهی این تظاهرات و کسب تفاهم با مأمورین امنیتی دولت ایران توسط نمایندگان جبهه ملی صورت گرفت. در جریان تظاهرات به کریم سنجابی رهبر جبهه ملی ارج گذاشته شد و از طرف مردم استقبال خوبی از وی به عمل آمد.

اردشیر زاهدی که مذاکره کننده اصلی دولت برای برنامه راهپیمایی بود، در غروب آن روز به من گفت که تعدادی از افراد ما نیز در این تظاهرات شرکت کردند و سعی کردند که آن را به میانه‌روی بکشانند، وی همچنین متذکر شد که عده‌ای از میانه‌روها، به جای عکس خمینی، عکس شریعتمداری را حمل می‌کردند.

تمام اینها نشان‌دهنده همکاری بین دولت و رهبران میانه‌رو می‌باشد تا بدین ترتیب رهبران سیاسی میانه‌رو به جای خمینی کسب وجهه کنند. این برای شاه تاکتیک خوبی است. اگر او متعاقباً، بخواهد با جبهه ملی به عنوان طرف اصلی برای تشکیل یک دولت ائتلافی مذاکره کند. پیش از این سناتور مصباح‌زاده در بحث درباره ضعف سیاسی جبهه ملی به ما گفته بود، در صورتی که خواسته شود کیهان می‌تواند در عرض چند هفته از اینها قهرمان ملی بسازد...

به طور خلاصه به نظر می‌رسد اقداماتی در دست است تا از طریق دستکاری در افکار عمومی جبهه ملی با زیرکی رهبری مخالفین را از دست خمینی بیرون آورد. شاه معتقد است که می‌تواند با جبهه ملی در مورد تشکیل یک سلطنت مبتنی بر قانون اساسی مذاکره کند ولی با خمینی هرگز...^۱



سرویس‌های جاسوسی و گروه‌ها و سازمان‌های فرصت‌طلب که از رخنه‌پذیری و تأثیرگیری امام به کلی نومید و سرخورده بودند، با شناخت از روحیات و اخلاقیات آقای منتظری و با آگاهی از ساده‌اندیشی‌ها، زودبازی‌ها و تأثیرپذیری‌های او، دریافتند که می‌توانند نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود را به دست او عملی کنند و با آلت دست قرار دادن او انقلاب اسلامی را آسیب‌پذیر سازند.



چنان که از این گزارش به دست می‌آید سازمان جاسوسی امریکا (سیا) دار و دسته دربار، عناصر «جبهه ملی» و سازشکارانی مانند سید کاظم شریعتمداری در یک صف ایستاده بودند و تلاش می‌کردند آرمان‌ها و اهداف مردم به پاخاسته ایران را - که سرنگونی نظام شاهنشاهی و به دست آوردن استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی بود - به بیراهه بکشانند. توطئه‌گران بر آن بودند انقلاب را به کژراهه‌ای ببرند که سیاست امریکا و شاه اقتضا می‌کند و با منافع آنان سازگاری دارد و برای این منظور ساختن رهبران کاذب در برابر رهبری امام از توطئه‌هایی بود که روی آن فعالیت گسترده‌ای صورت گرفت.

سرویس‌های جاسوسی روی آقای شریعتمداری و دکتر سنجابی، از سران «جبهه ملی»، برای مطرح کردن آنان به عنوان رهبران انقلاب به توطئه گسترده‌ای دست زدند و نه تنها

روزنامه‌های ایران عکس و نام آن دو را برجسته می‌کردند و سخنان آنان را با آب و تاب منعکس می‌ساختند، بلکه مطبوعات غرب و منطقه که به سرویس‌های جاسوسی غربی وابستگی داشتند نیز کوشیدند که از این دو، چهره‌ای به عنوان رهبران انقلاب اسلامی بسازند و اندیشه‌ها را به سوی آنان بکشانند.^۱ لیکن در این ترفند هر چه بیشتر تلاش کردند کمتر نتیجه گرفتند. آگاهی و رشد سیاسی ملت ایران به پایه‌ای بود که این‌گونه ترفندها و توطئه‌ها راه به جایی نمی‌برد لیکن امریکا و عوامل آن یک لحظه از توطئه بر ضد انقلاب اسلامی، به ویژه توطئه نفوذ و رخنه باز نایستاد. در پی انتخاب بنی‌صدر به سمت رئیس‌جمهور، عوامل مستقیم و غیر مستقیم سیا و دیگر سرویس‌های جاسوسی گرد او حلقه زدند و کوشیدند به دست او انقلاب اسلامی ایران را به بیراهه بکشانند و با جوسازی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها وحدت ملت ایران را در هم شکنند و زمینه را برای از میان بردن انقلاب اسلامی فراهم سازند.^۲ ملت آگاه و روشن‌ضمیر ایران با آگاهی از نقشه‌ها و نیرنگ‌هایی که نفتخواران بین‌المللی بر آن بودند به دست بنی‌صدر در ایران پیاده کنند، بی‌درنگ به رویارویی با این توطئه برخاستند و با شعار:

ابوالحسن پینوشه
ایران شیلی نمی‌شه

به توطئه‌گران هشدار دادند که:

ملت ایران بیدار است
از امریکا بیزار است

ملت ایران با مقابله با توطئه‌های پی در پی امریکا و دیگر زورمداران بین‌المللی نشان داد که با همه نیرو از انقلاب اسلامی و آرمان‌های آن پاسداری می‌کند و هوشیارانه دشمن را ناکام و نومید می‌سازد.

۱. روزنامه *السیاسه* چاپ کویت در تاریخ ۱۱ ایلول ۱۹۷۸ همراه با چاپ عکس کریم سنجابی در صفحه اول از او به عنوان «زعیم المعارضة السیاسیه» (رهبر مخالفان سیاسی) یاد کرده است! مجله الکفاح عربی لبنان در پشت جلد عکس رنگی از سید کاظم شریعتمداری به چاپ رسانیده و از قدرت و نفوذ او در میان اکثریت ملت ایران قلم زده است.

۲. در مورد ارتباط آقای بنی‌صدر با سازمان جاسوسی امریکا (سیا) به جلد ۹ اسناد لانه جاسوسی نگاه کنید.

در پی انتصاب آقای منتظری به قائم‌مقامی، از جانب مجلس خبرگان رهبری، دیدها و دیدگاه‌های سازمان‌های جاسوسی و تشکیلات جاسوس‌پروری و نفوذی به سوی او کشیده شد. افزون بر سرویس‌های جاسوسی، گروه‌ها و احزاب و عناصر ورشکسته سیاسی که از آرمان‌های مردمی بیزار بودند و از انقلاب اسلامی و امام دلی پرکین داشتند، رو به سوی او بردند و بیت او را لانه خود ساختند. پیش از هر گروه و سازمانی، منافقین بودند که با چهره‌های گوناگون و عناوین رنگارنگ به سوی او شتافتند و در بیت و اطراف او به مهره‌چینی پرداختند.

سرویس‌های جاسوسی و گروه‌ها و سازمان‌های فرصت‌طلب که از رخنه‌پذیری و تأثیرگیری امام به کلی نومید و سرخورده بودند، با شناخت از روحیات و اخلاقیات آقای منتظری و با آگاهی از ساده‌اندیشی‌ها، زودباوری‌ها و تأثیرپذیری‌های او، دریافتند که می‌توانند نقشه‌ها و نیرنگ‌های خود را به دست او عملی کنند و با آلت دست قرار دادن او انقلاب اسلامی را آسیب‌پذیر سازند و راه را برای سلطه مجدد خویش بر ایران هموار کنند.

این نقشه شیطانی استکبار جهانی و سازمان‌های جاسوسی و گروه‌های سیاسی در ایران، موضوعی نبود که از دید تیزبین امام پوشیده باشد. امام به درستی می‌دانست که سلطه‌جویان جهانی و فزون‌خواهان بین‌المللی، در برابر دگرگونی ژرف و شگرف ایران که منافع استعماری آنان را در منطقه و جهان با خطر جدی روبه‌رو کرده است آرام نمی‌مانند و دست روی دست نمی‌گذارند و در کنار توطئه‌های گوناگون مانند پرورش تروریست‌های خون‌آشامی به نام‌های «مجاهدین خلق»، «فرقان»، «فدایی خلق»، «کوموله»، «حزب خلق ترکمن»، «حزب خلق مسلمان» و... نیز همراه با به راه انداختن جنگ تحمیلی، تحریم اقتصادی، شایعه‌پراکنی‌ها و دروغ‌پردازی‌ها، از شگرد شیطانی رخنه و نفوذ در بیت مقامات روحانی و مسئولان کشوری و لشگری غفلت نمی‌کنند و با تلاش‌های شبانه‌روزی و پیگیرانه می‌کوشند جاسوس‌های هفت‌خط خود را در آستین شخصیت‌ها پنهان کنند و به نام «اطرافی» مقامات و مسئولان را در دام خویش افکنند و سخنان زهرآگین و نادرست خود را از زبان آن مقامات بازگو کنند و

توطئه‌های خویش را به دست آنان به اجرا درآورند.

در چنین شرایط حساسی اگر یک مقام مسئول با هوشیاری، ریزبینی و ژرف‌نگری اوضاع را زیر دید نداشته باشد و با حکمت و درایت توطئه‌ها را خنثی نسازد و ساده‌اندیشانه به سمپاشی‌ها و شایعه‌پراکنی‌ها و وسوسه‌های دشمن بها دهد، انقلاب و اسلام، استقلال ایران و نظام جمهوری اسلامی ضربه‌های جبران‌ناپذیری خواهد دید. از این رو امام از آغاز با برگزیدن آقای منتظری به قائم‌مقامی مخالف بود و آنگاه که بر خلاف نظر او آقای منتظری به قائم‌مقامی منصوب شد، امام در تاریخ ۱۳۶۲/۴/۲۲ پیامی داد که دغدغه و نگرانی او را از این انتخاب ناروا، به درستی نشان می‌داد:

... لازم است به رهبر محترم آتیه

یا شورای رهبری، تذکری برادرانه

و مخلصانه بدهم...: باید بدانید که

تبهکاران و جنایت‌پیشگان بیش از

هرکس چشم طمع به شما دوخته‌اند

و با اشخاص منحرف نفوذی در

بیوت شما، با چهره‌های صد در صد

اسلامی و انقلابی، ممکن است خدای

نخواستۀ فاجعه به بار آورند و با

یک عمل انحرافی نظام را به انحراف

کشانند و با دست شما به اسلام و

جمهوری اسلامی سیلی زنند. الله،

الله، در انتخاب اصحاب خود، الله،

الله، در تعجیل تصمیم‌گیری

خصوصاً در امور مهمه. و باید

بدانید و می‌دانید که انسان از



آقای منتظری ناخودآگاه و ساده‌لوحانه در خدمت این توطئه قرار گرفت و به شکل دست‌افزار سازمان و گروه‌های ضد انقلاب و سرویس‌های جاسوسی بین‌المللی درآمد که اگر هوشیاری، ژرف‌نگری و دوراندیشی امام نبود، استکبار جهانی می‌توانست به دست او ضربه‌های سنگین و جبران‌ناپذیری به اسلام، انقلاب اسلامی و استقلال ایران وارد کند.

اشتباه و خطا مأمون نیست، به مجرد احراز اشتباه و خطا از آن برگردید و اقرار به خطا کنید که آن [از] کمال انسانی است و توجیه و پافشاری در امر خطا نقص، و از شیطان است. در امور مهمه با کارشناسان مشورت کنید و جانب احتیاط را مراعات نمایید...^۱

واقعیت این است که در پی پیروزی انقلاب اسلامی، بزرگ‌ترین خطری که به نظر می‌رسید می‌تواند به اسلام، ایران، نظام و انقلاب اسلامی، آسیب جدی و ریشه‌ای وارد کند، خطر رخنه و نفوذ دشمنان در میان اطرافیان و یاران نزدیک شخصیت‌ها و مسئولان بود. و همین دغدغه و نگرانی بود که نگارنده را بر آن داشت در مقدمه کتاب شریعتمداری در دادگاه تاریخ چنین هشدار دهد:

... جریان شریعتمداری هشدار بزرگی است برای حوزه‌های علمیه، مجتهدان و عالمان متعهد که نیک بنگرند و راه‌های نفوذ دشمن را خوب بشناسند، به ویژه در این روزگاران که روحانیت اسلام به رهبری امام خمینی، عظیم‌ترین دگرگونی و تحول قرن را پدید آورد و گردونه زمان را به سود مستضعفان این مرز و بوم و سراسر جهان چرخاند که تاریخ را، انسان را و اندیشمندان جهان را به شگفتی واداشت و اکنون پس از این رویداد عظیم تاریخ و با توجه به خبری که بارها خبرگزاری‌ها منتشر کردند که «C.I.A» برای بررسی مجدد اسلام و وضعیت کشورهای اسلامی بودجه کلانی اختصاص داده است و با توجه به مجموع این قرائن و شواهد زنده، پس از این به طور وسیع و گسترده‌ای در اندیشه نفوذ در صفوف روحانیت هستند. آن هم در خط اول و مقدم جبهه، یعنی در کادرهای بالا، در میان مجتهدان و فقها، البته از قبل هم بیکار نبوده‌اند.

اکنون ژرف‌نگری بیشتری لازم است و جدا کردن ناخالصی‌ها و خائن‌های خادم‌نما از هر روز دیگر ضروری‌تر است، آنانی که شناخته شده‌اند و خط فکر و عملشان در عینیت دیده شده است، باید هر چه زودتر کنار گذاشته شوند و به جامعه معرفی گردند، تا در آینده شریعتمداری‌های مدرن‌تر! نداشته باشیم و نیروهای انقلاب هر روز درگیر

۱. صحیفه امام، ج ۱۸، ص ۶.

♦ دلالت صهیونیست‌ها و آقای منتظری

آقای منتظری به رغم هشدارها و تذکرات حکیمانه امام و اظهار نگرانی بسیاری از اشخاص دلسوز و متعهد از جریان‌هایی که در بیت او می‌گذشت، نه تنها در راه پاکسازی بیت خود از عناصر مرموز، منافق، و ناخالص گامی بر نداشت و کوششی نکرد، بلکه دست هادی هاشمی را که نسبت به سازمان منافقین سمپاتی داشت برای جلب عناصر وابسته به این گروهک به نام «تائبین»! و دیگر چهره‌ها، گروه‌ها و گروهک‌های وابسته به بیگانه و مخالف امام و انقلاب اسلامی کاملاً باز گذاشت و بیت خود را به پایگاه دگراندیشان، بدخواهان و توطئه‌گران بدل کرد و بدین‌گونه گام به گام از امام، نظام و انقلاب اسلامی فاصله گرفت. مهدی هاشمی در اعترافات خود یکی از نقشه‌های ضد انقلابی خویش را برای باز کردن پای عناصر مخالف انقلاب به بیت آقای منتظری چنین افشا می‌کند:

... ایجاد تسهیلات لازم جهت ملاقات نیروهای مسئله‌دار و معترض با آقا، چون دکتر پیمان و وابستگان به نهضت آزادی و مسامحه و موافقت با رفت و آمد افرادی چون ارمی [طلبه منافق تائب] در بیت آقا. (آقا هادی در این باره می‌گفت به نظر آقا چون این افراد [منافق] تائب هستند رفت و آمدشان بلا اشکال است...!)^۲

بی‌تردید سرویس‌های جاسوسی بین‌المللی که در میان این گروه‌ها و گروهک‌ها نفوذ داشتند و نیز به شیوه‌های دیگر، بیت آقای منتظری را در اختیار گرفتند و بر آن شدند که از آقای منتظری یک «انورسادات» مصری بسازند و به دست او انقلاب اسلامی ایران را به رفرمی پوچ، اسارت‌بار و در خدمت استعمار بدل کنند.

آقای منتظری ناخودآگاه و ساده لوحانه در خدمت این توطئه قرار گرفت و به شکل دست‌افزار سازمان و گروه‌های ضد انقلاب و سرویس‌های جاسوسی بین‌المللی درآمد که اگر هوشیاری، ژرف‌نگری و دوراندیشی امام نبود، استکبار جهانی می‌توانست به دست او ضربه‌های سنگین و جبران‌ناپذیری به اسلام، انقلاب اسلامی و استقلال ایران وارد کند و امریکای جهانخوار را که ملت ایران با دادن هزاران شهید از ایران بیرون رانده بود، بار دیگر برگرده ملت ایران سوار کند و ایران را به شکنجه‌گاهی مخوف و زندانی خفقان‌بار بدل سازد. سرویس‌های جاسوسی برای نفوذ در بیت آقای منتظری و اجرای نقشه‌ها و نیرنگ‌های شیطانی و استعماری جهانخواران به دست او، یک سلسله برنامه‌هایی را تدارک دیدند و طرح‌های گوناگونی به کار گرفتند.



یکی از جاسوس‌های خطرناک، دیرینه و ورزیده امریکا و صهیونیست به نام منوچهر قربانی‌فر از مهره‌هایی بود که در بیت آقای منتظری نفوذ ویژه‌ای داشت و بافته‌ها و ساخته‌های سیا و موساد را زیرکانه به او تلقین می‌کرد. منوچهر قربانی‌فر پیش از پیروزی انقلاب اسلامی تا سقوط رژیم پهلوی در ایران عضو

باشگاه ورزشی شاهنشاهی بود. روز فرار شاه از ایران در ۱۶ دی ماه ۱۳۵۷ نامبرده از مهره‌هایی بود که در هواپیمای جت اختصاصی حضور داشت و شاه را تا قاهره همراهی کرد. در سال ۱۳۵۸ با شماری از پرسنل مهمات‌سازی سازمان صنایع دفاع ارتباط برقرار کرد و از آنها برای یک سلسله عملیات تروریستی و تخریب در ایران کمک خواست. او در سال ۱۳۵۹ در یک گروه نظامی تروریستی در خوزستان فعالیت داشت که از جانب نیروهای امنیتی ایران شناخته و دستگیر شد. نظامیان دستگیر شده در بازجویی‌های خود اعتراف کردند که نامبرده آنان را در «اسرائیل» آموزش عملیات تخریبی و تروریستی داده است. این گروه همچنین اعتراف کردند که به وسیله او ملاقات‌هایی با دکتر ابراهیم یزدی، رهبر «نهضت آزادی» داشته‌اند!

نامبرده پس از آزادی از زندان، بار دیگر به توطئه براندازی و تروریستی بر ضد نظام جمهوری اسلامی ادامه داد. در جریان کودتای نوژه او رئیس شاخه پشتیبانی کودتاچیان بود و تنها یک قلم از کمک او به کودتاگران یک میلیارد ریال پول نقدی بود که از جانب امریکا و انگلیس در اختیار او قرار گرفت و او آن مبلغ را در اختیار ستاد کودتا در ایران قرار داد. ستوان ناصر رکنی در بازجویی خود اعتراف می‌کند:

... مبلغ یکصد میلیون و سیصد هزار تومان در دو نوبت گرفتم و به منوچهر قربانی فر دادم. مبلغ صد هزار تومان به تیمسار مهدیون دادم. مبلغ یکصد و بیست هزار تومان به نعمتی دادم...^۱

منوچهر قربانی فر بنا بر اعتراف خویش، نقشه ترور حضرت امام(س)، وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش آن روز را در دست اجرا داشته و سلاح مجهز به صدا خفه‌کن و دوربین‌دار در اختیار داشته است.

بنا بر «گزارش کمیسیون تاور» پیرامون «ایران - کنتر» قربانی فر از مأموران زبردست سیا

و موساد بوده^۱ که در جریان آمدن مک فارلین به تهران نقش مؤثری ایفا کرده است. در جای جای این گزارش از او یاد شده و به وابستگی او به دستگاه‌های جاسوسی بین‌المللی اذعان کرده است.^۲



یکی از جاسوس‌های خطرناک،
دیرینه و ورزیده امریکا و
صهیونیست به نام منوچهر قربانی فر
از مهره‌هایی بود که در بیت آقای
منتظری نفوذ ویژه‌ای داشت و
بافته‌ها و ساخته‌های سیا و موساد را
زیرکانه به او تلقین می‌کرد.



دونالد رگان رئیس ستاد کاخ سفید در
زمان حکومت رونالد ریگان که یکی از
کسانی است که بر اثر رسوایی جریان
مک فارلین مقام و منصب خود را از
دست می‌دهد، در خاطرات خود تحت
عنوان در کاخ سفید چه گذشت در
خصوص منوچهر قربانی فر می‌نویسد:

تا جایی که می‌دانم، مشاوران
امنیت ملی کاخ سفید (ابتدا مک
فارلین و بعد پویند کستر) فقط
مسائل کلی را با ریگان در میان

می‌نهادند و از جمله به او گفته بودند مشغول مذاکره با اسرائیلی‌ها هستند که با بعضی
ایرانی‌ها ارتباط دارند... یکی از این ایرانی‌ها که نامش بعداً در جریان بازجویی‌ها مطرح
شد، شخصی بود به نام منوچهر قربانی فر که سابقه‌ای مشکوک داشت و ظاهراً در
زمینه دلالتی اسلحه فعالیت می‌کرد.^۳

قربانی فر قبلاً در سال ۱۹۸۴ / ۱۳۶۲ به سیا گزارش داده بود که یک تیم تروریست از

۱. بنا بر آنچه در این گزارش آمده است: «اولین تماس سازمان سیا با قربانی فر در ژانویه ۱۹۸۰ از طریق یک سازمان اطلاعاتی اروپایی» بوده است. گزارش کمیسیون تاور، ج ۱، ص ۴۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۸، ۴۶، ۶۹، ۷۱، ۷۴، ۷۶ و دیگر صفحات.

۳. دونالد رگان، در کاخ سفید چه گذشت، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران، البرز، ۱۳۶۹، ص ۳۸.

خاورمیانه وارد امریکا شده است و قصد دارد پرزیدنت ریگان را ترور کند.

همچنین مرگان در خصوص ارتباط قربانی‌فر با مک فارلین و پویند کستر می‌نویسد:

ضمناً باید بگویم، مک فارلین بعد از اولین ملاقاتش با قربانی‌فر در لندن که طی ماه دسامبر ۱۹۸۵ / ۱۳۶۳ صورت گرفت، چون او را فردی غیر قابل اعتماد تشخیص داد تصمیم گرفت از همکاری با وی صرف نظر کند، ولی بعداً که مک فارلین از سمت مشاور امنیت ملی کاخ سفید کنار رفت، پویند کستر در مقام جانشین او به دلیل اشتیاق فراوانش به عملیات پنهانی دنباله کار را گرفت و از سرهنگ اولیور نورث خواست تا راهی برای ادامه برنامه پیدا کند.^۱

این جاسوس هزار چهره و وابسته به سرویس‌های جاسوسی سیا و موساد، بنا بر آنچه در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری آمده است با اطرافی‌های نامبرده سر و سری داشته و خبرهایی به آقای منتظری می‌داده و نامه‌هایی در اختیار او می‌گذاشته است.^۲ بی‌تردید منوچهر قربانی‌فر، نه نخستین و نه واپسین عامل نفوذی سیا و موساد در بیت آقای منتظری می‌باشد. سرویس‌های جاسوسی از آن روزی که آقای منتظری به قائم‌مقامی برگزیده شد، مهره‌های خود را برای نفوذ و رخنه در بیت او بسیج کردند و در میان «اطرافیان» او گماردند و توطئه مرموزانه خود را در راه دور کردن او از امام و انقلاب اسلامی، زیرکانه و شیطننت‌آمیز دنبال کردند و او را به کژراهه کشانیدند و او را به گونه‌ای شستشوی مغزی دادند که باور کرد همه مسئولان نظام جمهوری اسلامی، همه عالمان دینی و دوستان دیرینه و علاقه‌مندان روحانی و حتی شخص امام به بیراهه می‌روند، از انقلاب و اسلام فاصله گرفته‌اند، نادرست رفتار می‌کنند، ناحق تصمیم می‌گیرند و ناروا سخن می‌گویند. تنها اطرافی‌های او - به ویژه هادی و مهدی - درست می‌فهمند، درست‌کارند، باتقوایند، دلسوز انقلاب و اسلام‌اند، طبق

۱. همان، ص ۳۸، ۳۹.

۲. و این اخبار و اطلاعات شبیه همان اخبار و اطلاعاتی بود که رگان در خاطراتش گفته بود که قربانی‌فر به سازمان

سیا گزارش داد که یک تیم تروریست از خاورمیانه قصد ترور ریگان را دارد.

موازین اسلامی آدم می‌کشند، طبق اصول انسانی آتش‌افروزی می‌کنند، برای خدا خون می‌ریزند! برای پاسداری از انقلاب اسلامی آتش فتنه و اختلاف را در افغانستان و برخی دیگر از کشورها در میان مردم مظلوم شیعه شعله‌ور می‌سازند و برای نجات ایران از مشکلات و نابسامانی‌ها از امام تا دیگر مقامات روحانی و سیاسی و مسئولان کشوری و لشگری بایستی در برابر این دو برادر برگزیده خدا!! تسلیم شوند و سرنوشت کشور را به دست آنان بسپارند! اینجا بود که به امام نوشت:

... من سید مهدی را از وقتی که بچه بود و با مرحوم محمد هم‌بحث و به درس مکاسب من می‌آمد می‌شناختم و پدرش استاد من بود و برادرش داماد من است. من تمام خصوصیات او را می‌دانم. او مردی است مخلص اسلام و انقلاب و حتی شخص حضرت عالی. هم خوش‌استعداد و خوش‌درک است و هم خوب صحبت می‌کند و خوب می‌نویسد و در عقل و تدبیر و مدیریت به مراتب از رئیس سپاه و وزیر اطلاعات، با همه کمالاتشان بهتر است. و در تعهد و تقوی هم از آنان کمتر نیست...^۱

آنگاه که جاسوسان زبردست، ورزیده و تربیت‌شده‌ای مانند منوچهر قربانی‌فر، منافقان تائب یا منافقانی که با نام و عنوان دیگری بازیگر صحنه‌اند، گروه‌ها و سازمان‌های مرموز و بیگانه از خدا و خلق در بیت آقای منتظری حرف اول را بزنند و مهدی هاشمی معلوم‌الحال و برادر او «جامع همه کمالات» و در عقل و تدبیر و مدیریت سرآمد مسئولان کشور پنداشته شوند طبیعی است که امام از دید جناب آقای منتظری «شاه و اطلاعات، ساواک شاه»!! شمرده شود و او در مقام رودربایستی به امام بنویسد:

... شنیده شد فرموده‌اید فلانی مرا شاه و اطلاعات مرا ساواک شاه فرض کرده است البته حضرت عالی را شاه فرض نمی‌کنم [!] ولی جنایات اطلاعات شما و زندان‌های شما روی شاه و ساواک را سفید کرده است. من این جمله را با اطلاع دقیق می‌گویم...^۲

۱. خاطرات منسوب به آقای منتظری، ص ۱۱۶۱.

۲. همان.

بعید نیست که اطلاع دقیق آقای منتظری از کانال قربانی‌فر و جاسوس‌های نفوذی در بیت به دست آمده باشد، یعنی جاسوس‌هایی که حتی برای اربابان خود نیز در حد یک خبرچین بی‌ارزش، مطرح بودند و همان‌طوری که دونالد رگان در خاطراتش می‌نویسد:

سازمان سیا گزارش قربانی‌فر در مورد ترور ریگان را به قدری مهم تلقی کرده بود که اصلاً حاضر نشد آن را جدی بگیرد.

اما چه شد که آقای منتظری به اخبار چنین عنصری به عنوان منابع خبری خود اعتماد می‌کند و این اخبار آن‌قدر برایش یقین‌آور می‌شود که از آن در چند جای خاطرات خود یاد می‌کند؟ آقای منتظری در مورد دیگری از قربانی‌فر به عنوان منبع اطلاعاتی خود نام می‌برد:

... ظاهراً مسأله برکنار کردن من از مدت‌ها قبل مطرح بوده ولی من بی‌اطلاع بوده‌ام و شواهدی بر این امر گواه است. از جمله چنان که در جریان مک فارلین به آن اشاره شد آقای قربانی‌فر به آقای امید گفته بود تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند...^۱

جالب اینجاست، این خبری که قربانی‌فر در مورد برکناری آقای منتظری می‌سازد و تحویل او می‌دهد و او را از خود بی‌خود می‌کند شبیه همان اخباری است که برای موساد و سازمان

سیا می‌ساخت تا خود را به عنوان

عنصری مهم و مطلع قالب نماید. اگر چه

مأموران سیا مدعی هستند که فریب اخبار

مهمل این عنصر خبرچین را نخورده و به

آن بهایی نمی‌دادند اما آقای منتظری

بخش اعظمی از سرنوشت انقلاب اسلامی

و مقابله با نظام جمهوری اسلامی و

آرمان‌های امام خمینی(ره) را به این اخبار

منوچهر قربانی‌فر بنا بر اعتراف خویش، نقشه ترور حضرت امام(س)، وزیر دفاع و رئیس ستاد ارتش آن روز را در دست اجرا داشته و سلاح مجهز به صدا خفه‌کن و دوربین‌دار در اختیار داشته است.

گره می‌زند. از طرف دیگر آیا آقای منتظری و پیروان مرام و مشرب او هیچ‌گاه از خود پرسیدند قربانی‌فر این جاسوس «اسرائیل» و امریکا با آقای امید نجف‌آبادی که آقای منتظری برای اعدامش، از نظام کینه به دل می‌گیرد از کجا و چگونه ارتباط داشته که تا این حد به او نزدیک بوده و خبرهای به اصطلاح پشت پرده را در اختیار او قرار می‌داده است؟ ثانیاً انگیزه قربانی‌فر از این اخبار «دست اول»! که «تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند» چه بوده و چه بهره‌ای خواسته است از آن بگیرد؟! آیا «اسرائیل» و امریکا و جاسوس‌های آنان از روی دلسوزی برای آقای منتظری این‌گونه اطلاعات را در اختیار او قرار می‌دادند؟! یا با این‌گونه خبرسازی و دروغ‌پردازی بر آن بوده‌اند که ذهنیت او را نسبت به امام و مسئولان نظام جمهوری اسلامی تشدید کنند؟! و او را تا آن پایه شستشوی مغزی دهند که باور کند:

... در این روزهای آخر معلوم شد کسانی به فکر بوده‌اند که مرحوم امام را وادار کنند آقای حاج احمد آقا را برای بعد از خود تعیین کنند...^۱

♦ منابع موثق!! آقای منتظری

در کتاب خاطرات منسوب به نامبرده در مورد خبرها و اطلاعات نادرست و خلاف واقعی که آورده شده است، در بیشتر موارد، منبع و مأخذی بازگو نگردیده و از شخص یا اشخاصی که خبرهای دروغ را به او داده‌اند نام و نشانی به میان نیامده است. در غالب موارد با جمله‌های «شنیدم»، «گفتند»، «گفته شد»، «به من خبر رسید»، «نقل می‌کنند»، «یکی از آقایان می‌گفت»، «بنابر اطلاع به دست آمده»، «خبر دقیق»، «خبر موثق» و... تلاش شده است به دروغ‌پردازی‌ها و نارواگویی‌هایی که می‌تواند امام، انقلاب، شخصیت‌های انقلابی و مردان الهی را به زیر سؤال برد، رنگ واقعیت داده شود و راست و درست وانمود گردد.

کسانی که کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری را مطالعه و بررسی کرده‌اند، پیوسته این

پرسش برای آنان مطرح است که اخبار و اطلاعات رسیده به او از چه منابع و مقاماتی بوده که از نظر او «وحی منزل» به شمار می‌آمده و کوچک‌ترین تردیدی در نادرستی آن نداشته است؟! منابع خبری نامبرده از چه ویژگی‌هایی برخوردار بوده‌اند که تا این پایه مورد اطمینان و «وثوق» او بوده‌اند که او آنان را حتی از امام، علمای بزرگ اسلامی، اساتید و مدرسین حوزه‌های علمیه و رادمردان روحانی، موثق‌تر، راستگوتر، درستکارتر و امانت‌دارتر می‌پنداشته و گفته‌ها و بافته‌های آنان را چشم و گوش بسته می‌پذیرفته و طبق آن از خود واکنش نشان می‌داده و حتی در خاطرات خود - اگر به

راستی از او باشد - آن را با آب و تاب بازگو کرده است؟ اما از آنجا که ماه برای همیشه پشت ابر نمی‌ماند و نادرستی‌ها و کژروی‌ها عاقبت به رسوایی کشیده می‌شود، در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری نیز می‌بینیم سرانجام این راز سربسته از زبان نامبرده فاش می‌گردد و در پرسش پاسخ بالا، آقای منتظری «منبع موثق» و مورد اطمینان خود را که یکی از جاسوس‌های ورزیده،

این جریان فاجعه‌بار که آقای منتظری آن شاگرد و یار دیرینه امام را آن‌گونه به رویارویی با او کشاند و به مقابله با انقلاب اسلامی واداشت، نمی‌توانست بدون توطئه گسترده و سنجیده سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی اجرا شود.

دوره دیده و کارآزموده سیا و موساد به نام منوچهر قربانی‌فر می‌باشد برملا می‌کند و بر همگان روشن می‌سازد که اخبار و اطلاعات خود را از چه «منبع موثقی» می‌گرفته و چه شاهدان عادل، صادق و درستکاری در کنار خود داشته و دارد!! ما هرگز بر این باور نیستیم همه اطلاعاتی را که در کتاب خاطرات آمده از قربانی‌فر گرفته شده است، لیکن این واقعیت را پیش از آنکه آقای منتظری نام قربانی‌فر را فاش سازد، می‌دانستیم که دست‌های پنهان مرموزی در کار است و شبکه حاکم در بیت او تنها به گروهک و گروهک‌های درون‌مرزی

وابستگی ندارد.

این جریان فاجعه‌بار که آقای منتظری آن شاگرد و یار دیرینه امام را آن‌گونه به رویارویی با او کشاند و به مقابله با انقلاب اسلامی واداشت، نمی‌توانست بدون توطئه گسترده و سنجیده سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی اجرا شود. این سرویس‌های جاسوسی هستند که می‌توانند از قدرت‌طلبی‌ها، شهرت‌پرستی‌ها و خودخواهی‌های یار دیرینه جمال عبدالناصر (انورسادات) بهره‌برداری کنند و به دست او انقلاب مصر را به مسلخ ببرند و این قربانی‌فرها هستند که می‌توانند امام را، علمای اسلام را، شاگردان و دوستان دیرینه آقای منتظری را و در یک کلام همه وفاداران به انقلاب اسلامی را از دید آقای منتظری، معاند، مخالف، دشمن، توطئه‌گر و... بنمایانند و او را یکباره یا گام به گام از انقلاب، مردم و آرمان‌های مردمی دور سازند و به گونه‌ای دگرگونی در او پدید آورند که گفته‌ها و گزارش‌های عناصر ضد انقلاب، جاسوس، منافق و لیبرال‌های روشنفکرمآب را «وحی منزل» پندارد و نظریات و پیشنهادات دلسوزانه امام و یاران او را نادرست و آمیخته با دروغ و تهمت و توطئه بداند. امام، آن انسان وارسته و از خودرسته را تکذیب کند و سرسپردگان دیروز به ساواک و توطئه‌گران خودپرست و قدرت‌طلب امروز را «جامع همه کمالات» ببیند و در راه آنان اگر قدرت و توان داشت «قیصریه‌ای را به آتش بکشد» و به امام و انقلاب و ملت پشت کند و آب به آسیاب دشمن بریزد.

در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری در مورد دیگری نیز از منوچهر قربانی‌فر یاد شده و از ارتباط او با آقای منتظری و بیت او چنین پرده برداشته است:

... آقای قربانی‌فر دو نامه به آقای کنگرلو می‌نویسد که یکی ده صفحه و دیگری نوزده صفحه بود و فتوکپی آن را خود آقای قربانی‌فر به عنوان اینکه من قائم‌مقام رهبری هستم، به وسیله مرحوم آقای امید نجف‌آبادی برای من فرستاد و در واقع با نوشتن این دو نامه جریان را لو داد، چون آقای محسن کنگرلو به وعده‌هایی که به او داده بود، عمل نکرده بود. البته محسن کنگرلو هم یک واسطه بود. بعد از اینکه این

نامه‌ها دست من رسید تازه فهمیدم که یک چنین جریان و قرارداد و ارتباطی بوده است

و مک فارلین و هیأت امریکایی با قربانی‌فر به تهران آمده‌اند و سلاح آورده‌اند...^۱

این گزارش و گزارش قبلی مبنی بر اینکه «آقای قربانی‌فر به آقای امید گفته بود تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند»! این واقعیت را بیش از پیش آشکار می‌سازد که قربانی‌فر، این دست‌پرورده دستگاه جاسوس‌پرور سیا و موساد، یکی از مأموریت‌هایی را که دنبال می‌کرده است، پدید آوردن ذهنیت برای آقای منتظری نسبت به امام و نظام جمهوری اسلامی و ایجاد اختلاف میان او و مقامات مسئول کشور بوده است و او این مأموریت را ماهرانه به انجام رسانیده و توانسته است آقای منتظری را نه تنها از امام و نظام جدا کند، بلکه او را به رویارویی و اختلاف با نظام وادارد. گمانه‌زنی و گوشزد به اینکه «تصمیم دارند او را برکنار کنند»! و نیز فاش کردن سفر مک فارلین به ایران نزد آقای منتظری، از شگردهای آن جاسوس زبردست بوده است که در واقع به یک کرشمه چند کار کرده است:

نخست اینکه اطمینان آقای منتظری را نسبت به خود بیش از پیش جلب کرده است و خود را از دلسوزان مطلع بیت او نمایانده است.

دوم اینکه به او چنین القا کرده است که مسئولان نظام نه تنها با او همراه، یکرنگ و صادق نیستند و طرح‌ها و برنامه‌ها، گفتگوها، رفت و آمدها، قرار مدارها و عملکردهای خود را از او پنهان می‌دارند بلکه حتی توطئه حذف او را از قدرت دنبال می‌کنند و برآنند او را به کلی از صحنه کنار بزنند.

سوم اینکه با این ترفند او را به رویارویی، پرخاش و اعتراض بر ضد مسئولان نظام برانگیخت تا جو را هر چه بیشتر به تشنج، ناآرامی، بی‌اعتمادی و انتقام‌جویی بکشانند.

او از آقای منتظری به درستی شناخت داشت و می‌دانست که اگر دریابد مقامات مسئول نظام جمهوری اسلامی، بدون اطلاع او کاری صورت داده‌اند، تحمل نمی‌کند و بر ضد آنان به

جوسازی دست می‌زند، چنان که خود او در مورد جریان مک فارلین اذعان کرده است:

... بعد آقای هاشمی رفسنجانی که پیش من آمد، من به او اعتراض کردم که چرا قضیه مک فارلین را به من نگفتید (!) خیلی تعجب کرد و گفت شما این قضیه را از کجا فهمیدید؟ گفتم از هر کجا فهمیدم، چرا این قضیه را به من نگفتید؟ گفت قصد داشتیم این قضیه را بعداً به شما بگوییم. بالاخره من اعتراض کردم که چرا خودسرانه این کارها را می‌کنید؟!...^۱

اظهارات بالا از کسی که پس از برکناری از قائم‌مقام رهبری شعار قانون‌گرایی سر داده است در خور توجه است. او به آقای هاشمی اعتراض دارد که «چرا خودسرانه این کارها را می‌کنید» بدون آنکه یک لحظه از خود بپرسد که طبق کدام یک از مواد قانون بایستی هر برنامه و طرح و نقشه‌ای که دولت در دست اجرا دارد با او در میان بگذارد؟! در نظامی که رهبری آگاه و خردمند (امام خمینی) همانند مرزبان همیشه بیدار اوضاع را زیر نظر دارد، نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی بر عملکرد دولت اشراف دارند، شورای نگهبان مراقب رفتار و کردار دولت و مجلس است، قائم‌مقام محترم که برای روز مبدا تعیین شده و قاعدتاً در زمان حیات رهبر هیچ مسئولیت اجرایی و اداری در نظام جمهوری اسلامی ندارد، روی چه مجوزی خود را ذی‌حق می‌داند که در هر کاری دخالت کند و از همه امور سر در بیاورد؟ و اگر نسبت به کاری از پیش اطلاع نیافت باید به اعتراض برخیزد که «چرا خودسرانه این کارها را می‌کنید»!!!

این‌گونه دیدگاه‌ها و انتظارات نامعقول و غیر قانونی بود که آقای منتظری را آسیب‌پذیر ساخت و از جانب او ضربه‌های سنگینی بر انقلاب و نظام جمهوری اسلامی وارد کرد و امور را به بن‌بست کشانید و خطر را تا آن پایه جدی و سنگین کرد که امام را به برکناری او از قائم‌مقامی ناگزیر ساخت.

آقای منتظری در پی انتصاب به قائم‌مقامی از جانب مجلس خبرگان تا آن پایه قدر و قیمت و

۱. همان. تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

مقام و موقعیت خود را بالا می‌دید و خود را ذی‌حق در دخالت در همه امور مملکت می‌دانست که انتظار داشت نه تنها مسئولان نظام جمهوری اسلامی، بلکه حتی شخص امام نیز با اجازه او تصمیم‌گیری کنند و به رتق و فتق امور بپردازند. او به خود حق می‌داد که در همه امور دخالت کند و به همه مقامات مسئول امر و نهی کند!

سرویس‌های اطلاعاتی و جاسوسی استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی با شناخت از این روحیه و خصلت او تلاش می‌کردند که پیوسته یک سلسله اطلاعات دروغ و راستی که می‌توانست او را علیه نظام و امام خشمگین سازد و بر ضد آنان بشوراند، به او برسانند و او را به خشم آورند و به اعتراض و پرخاش علیه نظام وادارند.

منوچهر قربانی‌فر آنگاه که مأموریت نزدیک کردن ایران به امریکا و رژیم صهیونیستی را - طبق برنامه‌ریزی سیا و موساد - دنبال می‌کرد، هیچ‌گاه اطلاعاتی به آقای منتظری نداد و جریان آمدن مک فارلین به ایران را افشا نکرد، لیکن آن روز که امام این توطئه را خنثی و نقشه شوم امریکا و رژیم صهیونیستی را نقش بر آب کرد، برای ضربه زدن به انقلاب اسلامی و بی‌اعتبار کردن شخصیت و موقعیت نظام جمهوری اسلامی و انتقام از امام جریان را به بهانه اینکه «آقای محسن کنگرلو به وعده‌هایی که داده بود عمل نکرده بود» برای آقای منتظری بر ملا کرد تا او را به نامه‌پراکنی، سخنرانی و جار و جنجال وادارد و بدین‌گونه برای ملت ایران نسبت به مقامات مسئول کشور ذهنیت پدید آورد و به اعتبار نظام آسیب برساند.

آقای منتظری گزارش قربانی‌فر به امید نجف‌آبادی را مبنی بر اینکه «تصمیم دارند فلانی را برکنار کنند» دستاویز قرار داده که بیگانگان در کنار زدن او از قائم‌مقامی بی‌تأثیر نبوده‌اند! او به دنبال این ادعا چنین می‌آورد:

... نظیر همین مطلب را آقای ایروانی و کیمیایی که از طرف مرکز جهانی علوم اسلامی به کشور سیرالئون رفته بودند، نقل می‌کردند که در مراسم سالگرد انقلاب اسلامی بیست و دوم بهمن ۱۳۶۷ در مجلس جشنی که از طرف سفارت جمهوری اسلامی برپا شده بود سفیر فلسطین در سیرالئون به ایشان می‌گوید به زودی آقای منتظری را از

قائم‌مقامی بر کنار می‌کنند و بعد از این سؤال که آیا تحلیل می‌کنید یا خبر دارید سفیر فلسطین می‌گوید ما خبر دقیق داریم که به زودی این کار انجام خواهد گرفت. جالب است بدانیم که همین سفیر فلسطین قبل از قطعنامه توسط امام خمینی (ره) به سفیر ما در سیرالئون گفته بود که کار جنگ تمام است و به زودی امام خمینی قطعنامه را خواهد پذیرفت...^۱

اولا آنچه در بالا از زبان نامبردگان یا سفیر ایران در سیرالئون آمده است، روشن نیست که

تا چه پایه‌ای با واقعیت همراه است، چه

بسا این خبر از زبان سفیر فلسطین در

سیرالئون نیز ساختگی و عاری از واقعیت

باشد و یا نامبردگان نیز همانند شمار

دیگری از کسانی که نامشان در کتاب

خاطرات آمده است این ادعا را دروغ

محض و عاری از صحت اعلام کنند.

کسانی که خاطرات منسوب به آقای

منتظری را مطالعه کرده‌اند تقریباً اتفاق

نظر دارند که در این کتاب از زبان این و

آن دروغ‌های فراوانی آمده است.

ثانیا موضع‌گیری‌های ضد ارزشی و

جوسازی‌های ناهنجار آقای منتظری در

آن روزها که با سخنرانی‌ها و

نامه‌پراکنی‌ها صورت می‌گرفت هر عنصر

آقای منتظری در پی انتصاب به
قائم‌مقامی از جانب مجلس خبرگان
تا آن پایه قدر و قیمت و مقام و
موقعیت خود را بالا می‌دید و خود را
ذی‌حق در دخالت در همه امور
مملکت می‌دانست که انتظار داشت
نه تنها مسئولان نظام جمهوری
اسلامی، بلکه حتی شخص امام نیز
با اجازه او اعلامیه صادر کرده یا به
رتق و فتق امور بپردازد. او به خود
حق می‌داد که در همه امور دخالت
کند و به همه مقامات مسئول امر و
نهی کند!

کندذهن و جامدالفکری را به این واقعیت واقف می‌ساخت که نامبرده از راه، مرام و مسیر انقلاب اسلامی منحرف شده و نظام جمهوری اسلامی جز کنار گذاشتن او گزیر و گریزی ندارد. بنابراین طبیعی است که سازمان‌های جاسوسی، ناظران سیاسی و سیاستمداران حرفه‌ای جهان که اوضاع ایران را زیر ذره‌بین داشتند به درستی پیش‌بینی کنند که آقای منتظری به زودی کنار گذاشته خواهد شد.

وقتی در خود ایران ملت مسلمان ما هر لحظه در انتظار چنین واقعه‌ای بودند، حدس زدن آن توسط نخبگان سیاسی، کار خارق‌العاده‌ای نبود. شاید این تنها آقای منتظری بود که به دلیل بسته بودن فضای اطلاعاتی‌اش توسط عناصر شناخته شده بیت و دفتر، هیچ‌گاه نخواست باور کند که در اطرافش اتفاقات مهمی در حال وقوع است. او آن‌قدر به این فضای بسته و منحرف اطلاعاتی دل بسته بود و آن‌قدر اخبار و اطلاعات آنها را وحی منزل می‌دید که وقتی با مسأله حفظ مصلحت نظام روبه‌رو شد، ناباورانه همه چیز را به پای تمایلات خانوادگی، گروهی و جریانی ریخت و لحظه‌ای هم به خود تردید راه نداد که حساب کند بین اخبار و اطلاعات عناصری چون منوچهر قربانی‌فر و دیگران با اخبار و اطلاعات دوستداران نظام، کدامیک مورد اعتماد است!

از زبان آقای منتظری در کتاب خاطرات در چند مورد آمده است که از لحن تند امام در برخی پیام‌ها درمی‌یافتم که به من و دفتر من اشاره دارند. جایی که آقای منتظری اذعان دارد که:

... من وقتی این قبیل نامه‌ها و لحن تند امام را دیدم فهمیدم که به زودی تصمیماتی درباره من گرفته خواهد شد...^۱

آیا جاسوس‌های زبردستی مانند منوچهر قربانی‌فر یا یک سیاستمدار خارجی نمی‌توانست این نکته را دریابد و آن را پیش‌بینی کند؟

بنابراین آنچه در خاطرات منسوب به آقای منتظری از زبان قربانی‌فر یا سفیر فلسطینی آمده است اگر حتی صحت هم داشته باشد، جز پیش‌بینی و گمانه‌زنی، علت و سبب دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

ثالثاً باید دانست که بلوف زدن از شیوه‌ها و شگردهای سیاستمدارانی است که همیشه برآند خود را از اوضاع جهانی آگاه و مطلع وانمود کنند. از این رو، در محافل سیاسی و در گفتگوهای خودمانی با دیپلمات‌ها و سیاستمداران دیگر کشورها با یک سلسله غیب‌گویی‌هایی که ریشه در گمانه‌زنی‌ها و پیش‌بینی‌ها دارد، می‌کوشند که خود را سیاستمدارانی باتجربه و مطلع نمایانند و پرستیژی به دست آورند. بسیاری از این سفیران و دیپلمات‌ها در گفتگوهای خودمانی و گاه رسمی با مسئولان و مقامات ایرانی بارها از حمله قریب‌الوقوع امریکا به ایران خبر داده‌اند و وانمود کرده‌اند طبق خبرهایی که از پشت پرده دارند این حمله اجتناب‌ناپذیر است، لیکن می‌بینیم که آن اظهار نظرها از روی گمانه‌زنی‌ها بوده یا مأمور بوده‌اند که جنگ روانی علیه ایران را بدین‌گونه تشدید کنند.

رابعا از آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او باید پرسید کدام قدرت خارجی که چشم طمع به منابع سرشار نفتی و دیگر ذخایر ملی ایران دارد از رهبری آقای منتظری ممکن است بیمناک و ناخشنود باشد و توطئه‌ای در راه کنار زدن او به کار بگیرد؟ آیا جز این است که بیت آقای منتظری در دست سرویس‌های جاسوسی بیگانگان به پایگاه عناصر ضد انقلاب تبدیل شده و او تا آن پایه اغفال شده که دشمن را دوست و دوست را دشمن می‌بیند؟ و به آسانی می‌توان او را به هر سویی که سیاست نفتخواران بین‌المللی اقتضا می‌کند کشاند و از او بهره‌برداری کرد؟ آیا جاسوس‌های حرفه‌ای مانند منوچهر قربانی‌فر در بیت او نفوذ داشتند و او را کنترل و هدایت نمی‌کردند؟ آیا منافقین و لیبرال‌ها و دیگر عناصر وابسته به دستگاه‌های اطلاعاتی و جاسوسی بیگانگان از بیت او به عنوان یک پایگاه و سکوی پرش بهره‌برداری نمی‌کردند و نمی‌کنند؟ آیا آنان رهبری بهتر از آقای منتظری می‌توانند بیابند که ناخودآگاه سخنگو و بلندگوی دشمنان اسلام و ملت ایران باشد و نقشه‌ها و توطئه‌های آنان را ندانسته به

اجرا در آورد؟

به راستی چه خصلت‌هایی در آقای منتظری و اطرافیان او وجود داشت که استکبار جهانی و صهیونیست بین‌المللی این‌گونه جاسوس شناخته شده‌ای به نام قربانی‌فر را به او متصل می‌کنند و او در کمال خونسردی، مهملات خود را تحت عنوان اخبار درست و محرمانه در اختیار وی قرار می‌دهد و شبکه حاکم در بیت و دفتر آقای منتظری نیز خبرها و گزارش‌های او را برای آقای منتظری «وحي منزل» وانمود می‌کنند و بدین‌گونه افکار و اندیشه‌های مخوف سیا و موساد را به او القا می‌کنند.

آقای منتظری آن‌قدر به این منابع اطلاعاتی خود مطمئن است که در یکی از نامه‌ها به امام در مورد این منابع اطلاعاتی می‌نویسد:

... در مورد منابع اطلاعاتی اینجانب نیز به عرض می‌رسانم که یکی از مهم‌ترین منابع، بسیاری از مسئولین ارگان‌های انقلابی و دولتی است که دائماً مشکلات ارگان‌های خود و راه حل را مستقیماً با من مطرح می‌کنند و برای حل آنها از من استمداد می‌جویند. و دیگر بولتن‌های محرمانه کشور است، از قبیل بولتن مجلس، سپاه، وزارت اطلاعات، وزارت ارشاد، وزارت خارجه، تلکس‌ها و غیر ذلک که حاوی اخبار و گزارش‌ها و تحلیل‌های مختلفی می‌باشند و به علاوه مراجعات متفرقه مردم و ائمه جمعه و سایر شخصیت‌های روحانی مورد مراجعه مردم‌اند که در اکثر ایام هفته هر روز حدود دو ساعت با آنان ملاقات و گفتگوی بدون حاجب و مانع دارم، و بدیهی است که وقتی یکسری مشکلات و نارسایی‌ها و یا احیاناً خلاف‌کاری‌ها از منابع ذکر شده را هر روز انسان مطلع می‌شود تحت تأثیر قرار می‌گیرد و قهراً احساس تکلیف می‌کند. البته ممکن است بعضی از افراد ناراضی، بازداشتی یا آزاد به دلایل و انگیزه‌های سیاسی و غیره - که قطعاً از حضرت عالی پوشیده نیست - اظهاراتی نموده باشند که لازم است انگیزه‌ها و شرایط آنان بررسی شود و قهراً قابل اعتماد و استناد نخواهد بود...^۱

۱. خاطرات، ص ۶۵۹. تکیه روی جمله‌ها از این نگارنده است.

پیرامون این نامه تاریخی! چند پرسش مطرح است:

۱. اگر منابع اطلاعاتی آقای منتظری محدود به همان‌هایی است که در این نامه آمده است، باید پرسید پس منوچهر قربانی‌فر، از کجا پیدا شده و خبرها و نامه‌های او چگونه مورد استناد قرار گرفته است؟

۲. اگر منابع اطلاعاتی آقای منتظری بولتن‌های محرمانه کشور بوده است، چرا از آغاز تا پایان کتاب خاطرات، حتی یک مورد از این منابع نامی به میان نیامده و آقای منتظری دست کم به عنوان نمونه، موردی را نشان نداده است که ادعاهای او در جوسازی‌ها و اشاعه اکاذیب برگرفته از یک بولتن محرمانه کشور باشد؟!

۳. فرضاً اگر در بولتن‌های محرمانه کشور گزارشی آمده است، آقای منتظری بر اساس کدام منطق شرعی و قانونی آن را در ملأ عام جار زده یا در نامه‌های خود برملا کرده است؟ آیا او به عنوان یک شهروندی که مورد اعتماد ناشران بولتن‌های محرمانه بوده و یک سلسله خبرها یا گزارش‌های سری در اختیار او گذاشته شده است، حق دارد آن را افشا کند؟ آیا این خیانت در امانت و افشای اسرار نیست؟! آیا او به عنوان قائم‌مقام رهبری مصلحت نظام را در نظر داشته و با مسئولان نظام همراهی و هماهنگی داشته است یا اینکه از آغاز راه خود را از نظام جدا می‌دانسته است؟ اگر با نظام هماهنگ و همراه بوده چگونه اخبار و گزارش‌هایی را که مسئولان به صورت محرمانه و سری برای بیداری و آگاهی در اختیار او گذاشته بودند برملا می‌کرده و به گوش جهانیان می‌رسانده است؟! اگر به مصلحت نظام نمی‌اندیشیده و راه خود را از راه انقلاب و نظام جمهوری اسلامی جدا کرده بود باید پرسید چگونه قائم‌مقام رهبری را پذیرفته و انتظار داشته است که مسئولین کشور همه برنامه‌ها، طرح‌ها و نقشه‌های کشوری و دولتی را با او در میان بگذارند؟ مسئولان چگونه باید به او اعتماد می‌کردند و اخبار طبقه‌بندی شده نظام و مردم را که برای دشمنان انقلاب اسلامی راهگشا بود در اختیار او قرار می‌دادند؟! کسی که از الفبای حکومت و استفاده از اطلاعات آگاهی ندارد، چگونه می‌توانست حافظ منافع ملت و نظامی باشد که پیچیده‌ترین شبکه‌های جاسوسی در اطراف او به دنبال کسب اخبار و

اطلاعات بودند و او حتی از ساده‌ترین عنصر خبرچین این شبکه‌ها در بیت و دفتر خود آگاهی نداشت؟ در کتاب خاطرات از زبان او آمده است:

... من این صحبت کردن‌ها را به مصلحت نظام می‌دانستم، من همین حالا هم عقیده‌ام این است که گفتن اشکال‌ها و انتقاد از کارهای خلاف، تضعیف نظام نیست...^۱

آیا در یک نظام قانونمند و رشدیافته یک نفر حق دارد حتی اسرار امنیتی و اطلاعاتی نظام را در اختیار دشمنان قرار دهد؟ آیا افشای اسرار یک کشور، بدون هماهنگی با مراجع قانونی و امنیتی می‌تواند صورت گیرد؟ آیا یک نفر چون عنوان «قائم‌مقام» را یدک می‌کشد باید خود را فراتر از قانون، ملت و مسئولان کشور پندارد و خودسرانه به هر کاری دست بزند و اسرار نظامی، امنیتی، اطلاعاتی و حیثیتی کشور را برملا سازد؟ از زبان آقای منتظری در دنباله ادعاهای بالا آورده‌اند:

... در اروپا که نظام‌هایشان معمولاً نظام‌های محکمی است به این خاطر است که روزنامه‌ها انتقاد می‌کنند، از شخص اول انتقاد می‌کنند، از دولت انتقاد می‌کنند، تمام مطالب را می‌نویسند و...^۲

صرفنظر از ساده‌انگاری چنین اظهاراتی در مورد اروپا و غرب که بیانگر عدم اطلاع‌گوينده از سیستم‌های امنیتی و اطلاعاتی پیچیده غرب است، پرسشی که بایسته است مطرح شود این است که آیا نویسندگان و سخن‌سرایان غربی نیز بولتن‌های محرمانه وزارت دفاع، ارتش و دیگر وزارتخانه‌ها و مراکز کلیدی کشور را مطالعه می‌کنند و به بهانه اینکه «گفتن اشکال‌ها و انتقاد از کارهای خلاف، تضعیف نظام نیست»! اخبار و گزارش‌های سری و محرمانه را در بوق و کرنا می‌دمند و برملا می‌کنند؟! اگر در غرب «روزنامه‌ها تمام مطالب را می‌نویسند»! چرا و چگونه یک نفر روزنامه‌نویس به جرم اینکه «هولوکاست» را رد کرده است باید سال‌ها در زندان بخوابد؟ چرا روبرت فورسسون باید به محاکمه کشیده شود؟

۱. همان، ص ۵۳۰.

۲. همان.

۴. آقای منتظری در نامه خود به امام یکی از منابع اطلاعاتی خود را «بسیاری از مسئولین ارگان‌های انقلابی و دولتی و ائمه جمعه و سایر شخصیت‌های روحانی» شمرده است لیکن می‌بینیم که در کتاب خاطرات منسوب به او هیچ نام و نشانی از این مقامات مسئول و ائمه جمعه و جماعت نیست. در این خاطرات به جای آوردن نام منبع از جمله‌های مجهول و مبهمی مانند «شنیده شد»، «گفته شد»، «یکی به من گفت» و... استفاده شده است؟ یا از چهره‌های مرموز وابسته به شبکه هادی و مهدی هاشمی و برخی مهره‌های وابسته به سیا و موساد اخبار و گزارش‌هایی آمده است.

شاید توجیه شود که آقای منتظری به ملاحظه اینکه منابع اطلاعاتی او به دردرسر دچار نشوند از آنان نام نبرده است! لیکن این عذر پذیرفته نیست زیرا اولاً اگر منابع اطلاعاتی بنابر ادعای او به راستی «بسیاری از مسئولین ارگان‌های انقلابی و دولتی و...» بودند، آوردن نام آنان نمی‌توانست مشکلی برای آنان پدید آورد، هیچ مقامی با «بسیاری از مسئولین و ائمه جمعه» نمی‌تواند رویارویی کند، ثانیاً آقای منتظری - بنابر آنچه در کتاب خاطرات آمده است - در نادر مواردی که

از آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او باید پرسید کدام قدرت خارجی که چشم طمع به منابع سرشار نفتی و دیگر ذخایر ملی ایران دارد از رهبری آقای منتظری ممکن است بیمناک و ناخشنود باشد و توطئه‌ای در راه کنار زدن او به کار بگیرد؟

به راستی از زبان مسئولان سخنی شنیده است، بی‌پروا از آنان نام برده و هیچ‌گونه ملاحظه و عاقبت‌اندیشی نسبت به آنان صورت نداده است. در یک مورد از زبان او آورده‌اند:

... چند روز بعد هم یکی از قضات خوزستان به نام حجت‌الاسلام آقای محمدحسین احمدی پسر آیت‌الله آقای شیخ علی‌اصغر احمدی شاهرودی آمد پیش من، خیلی ناراحت

بود. می‌گفت در آنجا تندتند دارند اعدام می‌کنند...^۱

در جای دیگر از زبان او آمده است:

... یادم هست آقای اسلامی که دادستان انقلاب فارس بود یک پرونده‌ای را آورده بود

پیش من مربوط به دختری که می‌خواستند او را اعدام کنند...^۲

در مورد دیگری نیز از زبان او چنین آورده‌اند:

... از همین آقای آشتیانی که امام جمعه آشتیان است نقل شد که گفته‌اند یک وقت من

از بس مشکلات را دیدم بلند شدم رفتم دفتر امام که این مسائل و مشکلات را برای

ایشان مطرح کنم...^۳

نیز از زبان ایشان آمده است:

... آقای محمدی گیلانی که در آن جلسه حضور داشته‌اند، به ایشان [حاج شیخ

غلامحسین ایزدی] می‌گویند ما دلمان خیلی برای فلانی [منتظری] تنگ شده است، ما

مدتی شاگرد ایشان بوده‌ایم... البته شاید آقای محمدی گیلانی خیلی خوشش نمی‌آمد که

نام ایشان در این ماجرا ذکر می‌شد...^۴

چنان که می‌خوانید در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری، اگر مطلبی و گزارشی از

زبان یکی از مسئولان شنیده و به خاطر داشته‌اند بی‌پروا بازگو کرده‌اند که البته شمار آن در

این کتاب که حدود هشتصد صفحه است از شمار انگشتان دست تجاوز نمی‌کند و برخی از این

گزارش‌هایی که به برخی افراد نسبت داده‌اند از جانب آن افراد مورد تکذیب قرار گرفته است که

بررسی آن به فرصت دیگری موکول می‌شود.

بنابراین آنچه آقای منتظری در نامه به امام ادعا کرده است که بسیاری از مسئولان

۱. همان، ص ۶۳۲.

۲. همان، ص ۶۳۸.

۳. همان، ص ۶۴۴.

۴. همان، ص ۶۴۶.

ارگان‌های انقلابی و دولتی و ائمه جمعه و سایر شخصیت‌های روحانی دائماً مشکلات ارگان‌های خود را با من مطرح می‌کنند و برای حل آنها از من استمداد می‌جویند، فاقد حقیقت و خلاف ظواهر و شواهد است زیرا مرام و مشرب آقای منتظری تا به امروز نشان داده است اگر ایشان از بسیاری از مسئولان اخبار و گزارش‌هایی در اختیار داشت بی‌تردید آنها را با آب و تاب فراوان با ذکر جزئیات بازگو می‌کرد و ملاحظه هیچ فرد و جریانی را هم نمی‌کرد. در این صورت نیازی نبود در یک کتاب چند صد صفحه‌ای از الفاظ بی‌اساس و مبهمی چون: «گفته شد»، «شنیدم»، «یکی به من گفت» و... متوسل شود و آب در هاون بکوبد، ثانیاً از اینکه تنها از چند تن از مسئولان نام آورده است به دست می‌آید که مسئولان نظام و ائمه جمعه و جماعات و شخصیت‌های روحانی در همان دوران قائم‌مقامی با او رفت و آمدی نداشته و اخبار و گزارش‌هایی در اختیار او قرار نمی‌دادند و اصولاً سازمان منافقین و گروهک‌های مرموزی که از امام و نظام دل خوشی نداشتند به گونه‌ای او را محاصره کرده و بیت او را در دست داشتند که مردان وارسته و شخصیت‌های فرهیخته و مقامات مسئول کشور دسترسی به او نداشتند و نمی‌توانستند به آسانی واقعیت‌ها را با او در میان بگذارند، چنان که بنابر نوشته زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی (رحمت‌الله علیه)، مهدی هاشمی در صفحه هجده پرونده خود به آن اشاره کرده است:

... سعی وافر داشتیم که ضعف‌ها را به آقا [منتظری] منتقل و ایجاد حساسیت نماییم این کار از اول که شروع شد تا این اواخر ادامه داشت و رو به افزایش بود... و در چند سطر بعد اضافه می‌کند:

... در راندن افراد خالص از ارگان‌ها، هم من و هم اخوی فعال بودیم و هر کدام به نوبه خود با تماس‌هایی که جداگانه یا مجتمعا با آقا می‌گرفتیم دیدگاه‌های انحرافی خودمان را در لباس حق به جانبی خدمت آقا مطرح می‌ساختیم که قطعاً بدون اثر نبوده است. تلاش بی‌وقفه برای ملاقات دادن افراد و شخصیت‌هایی که از اوضاع و احوال کشور ناراضی و بدان معترضند با حضرت آیت‌الله منتظری که طبعاً با تعداد و استمرار این

ملاقات‌ها ذهنیت ایشان در جهت همان مسائل (مسائل انحرافی خودمان) توجیه می‌شد...^۱

مرحوم حاج سید احمد خمینی در رنجامه خود یادآور شده است:

... حال مردم عزیز باید توجه کنند که ناگهان آقای منتظری از قائم‌مقام رهبری کنار گذاشته نشده است، بلکه سه سال قبل از قضیه مهدی هاشمی، امام در اعلامیه خود برای خبرگان و یک سال قبل از دستگیری او، دوستان واقعی انقلاب و امام و آیت‌الله منتظری تلاش کردند که نگذارند ایشان در خط حمایت از ضد انقلاب حرکت کند و از همه پیشتر تلاش شخص امام بود که بی‌حاصل ماند و فقط توطئه مهدی هاشمی مؤثر شد و همان‌گونه که او در بازجویی خود آورده که طیف ما تمام نقاط حساس بیت ایشان را تسخیر نموده بود و نمی‌گذاشت کسی واقعیات را به ایشان بگوید...^۲

۵. چنان که آورده شد آقای منتظری در نامه خود به امام آشکارا اعلام می‌دارد:

... البته ممکن است بعضی از افراد ناراضی، بازداشتی یا آزاد به دلایل و انگیزه‌های سیاسی و غیره - که قطعاً از حضرت عالی پوشیده نیست - اظهاراتی نموده باشند که لازم است انگیزه‌ها و شرایط آنان بررسی شود و قهراً قابل اعتماد و استناد نخواهد بود...

باید از آقای منتظری پرسید آیا به راستی به این نوشته خود که «اظهارات افراد ناراضی و بازداشتی که به دلایل و انگیزه‌های سیاسی و غیره اظهاراتی نموده‌اند قابل اعتماد و استناد نیست»، ایمان دارید، یا جنبه تاکتیک برای فریب امام دارد؟! اگر به راستی به این نوشته خود ایمان و اعتقاد داشتید چگونه در خاطرات منسوب به شما به اظهارات این افراد ناراضی، بازداشتی و وابسته به شبکه جاسوسی نه تنها استناد شده است بلکه طبق آن اظهارات، به تحلیل و نتیجه‌گیری پرداخته و امام و انقلاب و نظام و مسئولان کشور را زیر سؤال برده‌اید؟ برخی از این موارد به عنوان نمونه در پی می‌آید تا واقعیات روشن شود:

۱. رنجامه حضرت حجت الاسلام والمسلمین آقای حاج سید احمد خمینی، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۶۱.

... البته بعد از مدتی هم همان آقای منوچهر قربانی‌فر برای من پیغام فرستاد که قرار است شما را از قائم‌مقامی عزل کنند، مدتی قبل از جریانات برکناری و مسائل آن بود. معلوم می‌شود که او یک ارتباط‌هایی با جاهایی داشته و اطلاعاتی داشته است و ما بی‌خبر بودیم و این نشان می‌دهد که آقایان مدت‌ها پیش از نامه ۱/۶ و ۱/۸ که در فروردین ۶۸ اتفاق افتاد تصمیم خود را گرفته بودند و در تلاش بودند که زمینه ذهنی برای امام فراهم کنند...^۱

آقای منتظری در نامه خود به امام اظهار می‌دارد: «ممکن است بعضی از افراد ناراضی بازداشتی یا آزاد به دلایل و انگیزه‌های سیاسی و غیره که قهراً قابل اعتماد و استناد نیست» اکنون مجدداً باید پرسید چگونه «اظهارات» منوچهر قربانی‌فر را مورد استناد و اعتماد قرار داده‌اید؟ او نه تنها ناراضی و مدتی بازداشت بوده بلکه از چهره‌های شناخته شده ضد انقلاب است، با رژیم شاه همراه بوده، در فرار شاه به مصر در ۲۶ دی ماه ۵۷ همراهی کرده، در کودتای نوژه علیه نظام مداخله داشته و کمک‌های مالی آمریکا و انگلیس و رژیم صهیونیستی به وسیله او به کودتاچیان تحویل می‌شده است. برای ترور امام نقشه‌ها داشته و از همه بدتر مگر شما نمی‌دانستید او از مأموران سیا و موساد است؟ اگر نمی‌دانستید پس چگونه در کتاب خاطرات خود نوشته‌اید:

... منوچهر قربانی‌فر اهل ایران [!] دلال و واسطه خرید اسلحه و آدم ثروتمندی بود.

این شخص رفته بود خارج و با همه اینها مربوط بود، با آمریکا و کشورهای خارج ارتباط داشت. این شخص با مک فارلین نماینده ریگان آمده بود ایران...^۲

حتی اگر پذیرفته شود که آقای منتظری و بیت و دفتر او از عضویت رسمی قربانی‌فر در سرویس‌های جاسوسی سیا و موساد آگاهی نداشته است (هر چند عذر بدتر از گناه است) لیکن از مداخله او در کودتای نوژه و ارتباط او با آمریکا و همراهی او با شخص مک فارلین

۱. کتاب خاطرات، ص ۵۸۸، ۵۸۹.

۲. همان، ص ۵۸۶، ۵۸۷.

خبر داشته‌اند، بنابراین باید پرسید بر اساس کدام منطق عقلی و شرعی به «اظهارات» یک ضد انقلاب، جاسوس و خبرچین وابسته به امریکا و همدست و همراه مک فارلین نماینده رئیس جمهور امریکا، بارها استناد و اعتماد کرده و روی «اظهارات» او به تحلیل و نتیجه‌گیری نشسته‌اید؟ ولی حاضر نشدید حتی برای یک بار هم که شده به سخنان ملت ایران و رهبر ملت ایران و خدمتگزاران به این نظام گوش فرا دهید؟ این واقعا یک سؤال اساسی است که چرا آقای منتظری به اخبار و اطلاعات جاسوسان استناد می‌کند و ذره‌ای در این اخبار تردید نمی‌کند، اما حاضر نیست لحظه‌ای از فضای بسته خود خارج شده و حتی به سخنان دوستداران قدیمی خود گوش دهد؟

حتی اگر پذیرفته شود که آقای منتظری و بیت و دفتر او از عضویت رسمی قربانی فر در سرویس‌های جاسوسی سیا و موساد آگاهی نداشته است (هر چند عذر بدتر از گناه است) لیکن از مداخله او در کودتای نوژه و ارتباط او با امریکا و همراهی او با شخص مک فارلین خبر داشته‌اند.

پیش‌تر اشاره شد جریان کنار گذاشتن آقای منتظری از سمت قائم‌مقامی، موضوعی نبود که از پیش برنامه‌ریزی شده باشد، بلکه امام - چنان که در رنجامه مرحوم حاج سید احمد خمینی نیز آمده است - تلاش زیادی کرد که او را از بیراهه‌پویی باز دارد و کار به عزل او نرسد، لیکن توطئه‌گران نگذاشتند نامبرده از فضای غفلت خارج شود.

بنابر آنچه در کتاب خاطرات آمده است، آقای منتظری از مدت‌ها پیش دریافته بود که احتمالا امام او را کنار خواهد زد و حتی برای پیشگیری از این تصمیم امام،

بنابر اعتراف خود، نامه مورد بحث را برای امام فرستاد. طبیعی است که سازمان‌های جاسوسی بین‌المللی و پادوهایشان نیز به این جریان پی برده باشند و برای خودشیرینی و

رخنه هر چه بیشتر و نفوذ در آقای منتظری و جلب نظر او و دور کردن او از امام و نظام به نشر این‌گونه اخبار دست بزنند. لیکن استناد او به «اظهارات» چنین کسانی به رغم آنچه که در نامه یاد شده به امام آورده است چگونه قابل توجیه است؟

استناد آقای منتظری تنها به «اظهارات» منوچهر قربانی‌فر محدود نشده است بلکه از دیگر کسانی که در زمره بازداشتی‌ها و ناراضی‌های نظام جمهوری اسلامی هستند نیز با آب و تاب فراوان گزارش‌هایی آورده است که مایه شگفتی می‌باشد که چگونه کسی که در مسند مرجعیت نشسته و خود را در حد امام و شاید بالاتر از او می‌پندارد! می‌تواند آشکارا حقیقت را کتمان کند و در نامه و نوشته خود شعاری سر دهد که هیچ‌گاه به آن باور نداشت و بر خلاف آن عمل می‌کرد. چند نمونه از استناد آقای منتظری به اظهارات و گزارش‌های بازداشتی‌ها را برای روشن شدن حقیقت در پی می‌آوریم تا حقیقت‌جویان تاریخ دریابند که بین حرف تا عمل آقای منتظری چه اختلافات فاحشی وجود داشت:

... یک وقت آقای علی‌اصغر کیمیایی مسئول مدرسه بعثت که جزو همین افراد بازداشت شده در سال ۶۵ بود گفت: دو نفر از طلاب مدرسه بعثت را بازداشت کرده و به زندان آوردند و آن‌قدر روی آنها فشار آوردند که مجبور شدند مصاحبه کنند و متنی را که بازجوها تنظیم کرده بودند و به طور کلی کذب و افترا بود بخوانند و اظهار ندامت کنند و از امام طلب عفو کنند. آقای کیمیایی از قول آقای رحیمی حاجی آبادی - داماد آقای شیخ نصرالله صالحی - که او هم مدتی بازداشت بود نقل می‌کرد که در سلول با این دو نفر طلبه هم‌سلول بوده و می‌دیده آنها خیلی گریه و زاری می‌کنند و از خدا طلب عفو می‌کنند، می‌پرسد مگر شما چه کرده‌اید که این‌قدر ناراحتید؟ می‌گویند ما را مجبور کردند که علیه مسئولین مدارس (آقای کیمیایی و آقای صلواتی) مصاحبه کنیم. آنها یک نوشته‌ای را که خودشان تنظیم کرده بودند جلوی ما گذاشتند و گفتند باید همین را جواب بدهید و از ما به دروغ اقرار و مصاحبه گرفتند، حالا نمی‌دانیم آیا توبه ما قبول می‌شود یا خیر؟ آقای کیمیایی می‌گفت من این دو نفر را بعد از بیرون از زندان دیدم و ماجرا را پرسیدم. آنها ضمن معذرت‌خواهی ماجرا را همان‌طور که آقای رحیمی تعریف

کرده بود نقل کردند.

باز همین آقای کیمیایی نقل می‌کرد که در سال ۱۳۶۶ که برای بررسی پرونده‌ام چند روزی در زندان اوین بودم، در جلسه‌ای که با حضور آقایان رازینی حاکم شرع دادگاه و فلاحیان دادستان دادگاه ویژه و سید مهدی هاشمی برگزار شد من دو مورد از مواردی را که سید مهدی درباره مدارس گفته بود مطرح کرده و از او توضیح خواستم که چرا چنین مطلب خلاف واقعی را گفته‌ای؟! سید مهدی با تعجب از من سؤال کرد: مگر این قسمت از مصاحبه من پخش شد! به او گفتم آری. گفت عجب! قرار نبود این قسمت از مصاحبه پخش شود، برادران اطلاعات به من گفتند اینها را بگو ما پخش نمی‌کنیم...^۱

آیا یک انسان خردمند، بالیمان، باوجدان و اهل تحقیق سخن یک عنصر ناراضی و بازداشتی و مرموز را که مشخص نیست سر در آخور چه باند و شبکه‌ای دارد، بی‌درنگ باور می‌کند؟ یا یک سلسله پرسش‌هایی برای او مطرح می‌شود و او را بر آن می‌دارد که درباره این ادعا پیگیری کند که:

- این دو طلبه چه نام دارند، کجا هستند؟ آیا می‌توان آنان را دید و با آنان گفتگو کرد؟ یا نامرئی‌اند؟

- آیا گریه‌ها و ندبه‌هایشان تنها در زندان بود یا پس از آزادی هم به علت آن نسبت‌های ناروایی که در زندان به دو انسان بی‌گناه!! روا داشته‌اند، گریان و اشک‌ریزانند؟

- آنها که در زندان از آقای حاجی آبادی می‌پرسیدند که «حالا نمی‌دانیم توبه ما قبول می‌شود یا خیر» قاعدتا پس از آزادی باید پیش از هر کاری به سراغ مرجعشان آقای منتظری می‌رفتند و ناله و گریه سر می‌دادند و در مورد اینکه «حالا توبه آنان قبول می‌شود یا خیر» از محضر مبارک او استفتاء می‌کردند؟ بلکه بایستی همراه با آقای کیمیایی، صلواتی و دیگر یاران مرئی و نامرئی هادی هاشمی و مهدی قاتل راه می‌افتادند و به منازل مراجع و بزرگان قم می‌رفتند و از آنچه در زندان بر سرشان آمده بود داستان‌ها می‌ساختند و معرکه‌گیری

می‌کردند و علما و بزرگان را به عکس‌العمل وا می‌داشتند.

- آنان که تا این پایه باایمان، باوجدان و به اصطلاح خداترس بودند که به سبب مصاحبه اجباری در زندان «خیلی گریه و زاری می‌کردند و از خدا طلب عفو می‌کردند و نمی‌دانستند که اصولاً توبه‌شان قبول می‌شود یا نه» پس از آزادی باید طی نامه سرگشاده یا خصوصی اعلام می‌کردند که ما در زندان ناگزیر شدیم به دو تن از مردان قدیس نسبت ناروا بدیم و آن مصاحبه در زندان خلاف واقع بود تا از گناهان نابخشودنی آنان تا حدی کاسته شود.

- چرا ناآرامی و بی‌طاقتی آن دو طلبه تنها در زندان و در حضور آقای حاجی آبادی بود؟ و آنگاه که از زندان آزاد شدند، هیچ‌گونه ناله و ندبه‌ای از آنان به گوش نرسید؟!

- چرا آقای کیمیایی که در زندان ناظر اجبار آن دو طلبه به مصاحبه کذب و افترا بود گریه و زاری آنان را ندید و تنها آقای حاجی آبادی با اشک و آه و ناله آن دو رو به رو بود؟!

- راستی چرا آن دو پس از آزادی بی‌درنگ به سراغ آقایان کیمیایی و صلواتی رفتند و به دامان بلند و کوتاه آنان چنگ زدند و آن گریه‌ها و ناله‌های جگرخراشی را که در زندان داشتند، در برابر این دو آقای بزرگوار سر ندادند و طلب بخشش نکردند تا سرانجام آقای کیمیایی به صورت اتفاقی به آنان برخورد! و او از آن دو «ماجرا را پرسید!» و «آنها ضمن معذرت‌خواهی» خشک و خالی، نه همراه با اشک و آه و زاری «ماجرا را نقل کردند»!!؟

- اصولاً انسان‌هایی که تا این پایه باتقوا و ایمان باشند که از نسبت کذب و افترا به افراد بی‌گناه قرار و آرام از آنان سلب شود و سیل اشک جاری سازند، هیچ‌گاه در برابر زور و فشار تسلیم نمی‌شوند و به خواسته‌های شکنجه‌گران تن در نمی‌دهند و از موضع خود کوتاه نمی‌آیند حتی اگر در زیر شکنجه به شهادت برسند، چگونه این دو طلبه با یک فشار جزئی این‌گونه وا داده و به کذب و افترا پرداخته‌اند. چون اگر فشار در حد شکنجه‌های وحشیانه تا سرحد مرگ بود حتماً آقای کیمیایی و آقای حاجی آبادی - نه با شاخ و برگ! - آن را شرح می‌دادند و از اینکه این دو طلبه چند ماهی به علت شدت شکنجه چهار دست و پا راه می‌رفتند داستان‌ها می‌سرودند!

- چگونه در دوران رژیم ستم‌شاهی از سال ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۷ به رغم شکنجه‌های توان‌فرسای مأموران ورزیده و دوره دیده ساواک یک نفر از طلاب به مصاحبه تن در نداد و به پشت تلویزیون نیامد لیکن در نظام جمهوری اسلامی طلاب باصلابت!! بیت آقای منتظری از مهدی هاشمی تا آن دو طلبه نامرئی و بی‌نام و نشان، به اصطلاح معروف «مثل آب خوردن» به مصاحبه اجباری تن در می‌دهند و «کذب و افترا» به افراد بی‌گناه روا می‌دارند!!

- راستی نظام جمهوری اسلامی که تا آن پایه از آقای منتظری دل پرکینی دارد که بنابر ادعای او در کتاب خاطرات:

... یکی از قضات دادگاه ویژه پیشنهاد می‌کند که با اجازه شما به قم بروم و فوراً
فلانی را محاکمه و اعدام کنم و برگردم...^۱

چرا آن دو طلبه ضعیف‌النفس و بی‌اراده را بر آن نداشتند که به جای نسبت کذب و افترا به آقایان یاد شده که در نظام جمهوری اسلامی محلی از اعراب ندارند تا لازم باشد که برای اتهام به آنها کسی زیر فشار قرار بگیرد، به آقای منتظری نسبت‌هایی دهند و زمینه محاکمه و اعدام او را فراهم سازند؟!

آری یک انسان آگاه و خردمند که ساده‌اندیش، زودباور و آلت دست نباشد با شنیدن داستان ساختگی و ناشیانه بالا، بی‌درنگ این پرسش‌ها برای او مطرح می‌شود و دست کم از سراینده یا سرایندگان این داستان کودکانه و بی‌پایه می‌خواهد که آن دو طلبه را به نزد او بیاورند تا شخصا آنچه در زندان بر آنها گذاشته است از زبان‌شان بشنود و هر بافته‌ای را نسنجیده و تحقیق نکرده نپذیرد و آلت دست دروغ‌سازان و غرض‌ورزان قرار نگیرد، لیکن آقای منتظری نه تنها در مورد این داستان ساختگی کوچک‌ترین تردید و تحقیقی نمی‌کند بلکه آن را به عنوان «وحی منزل» می‌پذیرد و با آب و تاب بازگو می‌سازد. البته آنهایی که اهل تحقیق و دقت و ریزبینی و نکته‌گیری هستند آبرو و حیثیت و اعتبار خود را برای یک نفر قاتل به نام

مهدی هاشمی بر باد نمی‌دهند و از سرویس‌های جاسوسی سیا و موساد خبر و گزارش دریافت نمی‌کنند و با این اخبار در مقابل استاد و مراد خود قرار نمی‌گیرند و آرمان‌های یک ملت بزرگ را ملعبه دست کینه‌توزان ضد انقلاب قرار نمی‌دهند.

اطلاعات دست اول آقای منتظری را از منابع ناراضی و بازداشتی پی می‌گیریم:

... همچنین آقای حسین ساطع مسئول اطلاعات سپاه اصفهان و از افرادی که در ارتباط با پرونده سید مهدی هاشمی بازداشت شده بود، وقتی از زندان آزاد شد برای من نقل کرد که این اواخر من دو سه روز با سید مهدی در یک سلول بودم، من به او گفتم آخر این حرف‌های بی‌اساس چیست که شما در مصاحبه خود گفته‌ای؟ گفت امان از فریب ری شهری!!...

علاوه بر این آقای صلواتی مسئول مدرسه رسول اکرم(ص) و امام محمدباقر(ع) که ایشان هم در ارتباط با مدارس بازداشت شد، نقل می‌کرد: دو روز پیش از اعدام سید مهدی هاشمی... من به سید مهدی گفتم تو آخر چه کاره مدارس بودی که در مصاحبه‌ات گفتی ما به مدارس آیت‌الله منتظری می‌خواستیم خط بدهیم... و او در جواب گفته بود که مرا فریب دادند و مجبور کردند که این حرف‌ها را بزنم...^۱

آقای منتظری به رغم اعلام صریح به امام که اظهارات افراد ناراضی و بازداشتی یا آزاد که به دلایل و انگیزه‌های سیاسی و غیره اظهاراتی می‌کنند قابل اعتماد و استناد نخواهد بود، چنان که می‌بینید منابع اطلاعاتی او یا جاسوس شناخته شده سیا و موساد (منوچهر قربانی‌فر) یا عناصر ناراضی و بازداشتی و مهره‌های وابسته به شبکه مهدی هاشمی یا چهره‌های شناخته نشده سرویس‌های جاسوسی می‌باشند و او گفته‌ها و بافته‌های آنان را «وحی منزل» پنداشته و طبق آن بافته‌ها، کتاب خاطرات را به نمایش گذاشته است و طبق آن گزارش‌های دروغ و مرموز موضع‌گیری کرده و از خود واکنش نشان داده است:

... اینجانب تا حال معتقد بوده‌ام که تذکرات و انتقادات من نه فقط موجب تضعیف نظام نمی‌شود، بلکه از این نظر که اکثریت مردم را امیدوار ساخته و مسئولین را نیز

درصدد رفع نواقص و توجه بیشتر به مسائل می‌سازد، موجب تقویت انقلاب و نظام هم می‌باشد، مع‌ذلک اگر حضرت‌عالی تشخیص می‌دهید که این شیوه به مصلحت نیست و موجب تضعیف نظام و انقلاب می‌باشد اینجانب شرعا نظر حضرت‌عالی را بر نظر خود مقدم می‌داند و هیچ‌گاه غیر از خیر اسلام و انقلاب را در نظر نداشته‌ام...^۱

این نامه در واقع توبه‌نامه رندانه‌ای بود که از جانب نامبرده به امام نوشته شد و او با این شگرد کوشید که امام را از تصمیم نهایی و کنار زدن او از قدرت باز دارد! اما حرکات و اظهارات بعدی آقای منتظری نشان داد که اختلافات زیادی بین گفته‌ها و عملکردهای او وجود دارد،

اختلافاتی که باعث می‌شد به اظهارات او و دلایلی که برای انگیزه‌های خود می‌آورد، هیچ‌گاه مورد اعتماد و توجه قرار نگیرد. آقای منتظری درباره انگیزه خود از نوشتن نامه به امام می‌نویسد:

اگر پیشنهاد او از جانب امام پذیرفته می‌شد و او بی سر و صدا و با آبرومندی کنار می‌رفت و به ظاهر ساکت می‌شد، در فرصتی دیگر که امام در میان ما نبود، بی‌تردید به صحنه باز می‌گشت یا او را به صحنه باز می‌گرداندند و با در نظر گرفتن شرایط بعد از رحلت امام و با رخنه و نفوذ سرویس‌های جاسوسی جهانی در بیت او و حاکمیت شبکه‌ای که هادی‌هاشمی در اطراف او پدید آورده بود، خطر جدی و کوبنده‌ای متوجه کشور، نظام و انقلاب می‌شد.

... چون من از نامه‌پرانی‌ها و لحن بعضی از روزنامه‌ها احساس کردم خبرهایی در کار است و احتمالا بخواهند تصمیماتی در مورد من بگیرند، در تاریخ ۱۳ و ۶۸/۱/۴ نامه‌هایی به مرحوم امام خمینی نوشتم تا این کار راحت انجام شود و بدون اینکه نیازی به آن کارها و نامه‌پرانی‌ها باشد، من در مسائل سکوت کنم و عملاً کنار بروم...^۱

اکنون پرسشی که مطرح می‌شود این است که چرا امام این اظهارات را نپذیرفت؟! چرا آقای منتظری را با آن وضعیت کنار زد؟ چه عیبی داشت که امام پیشنهاد او را می‌پذیرفت و با سکوت او در امور کشور و سیاست موافقت می‌کرد و عملاً نامبرده بی سر و صدا کنار می‌رفت و آبرو و اعتبار او حفظ می‌شد. به نظر می‌رسد که عدم پذیرش این پیشنهاد از جانب امام برای این بود که او از آقای منتظری شناخت درست، ریشه‌ای و همه‌جانبه داشت. می‌دانست که نامبرده ثبات تصمیم‌گیری ندارد و وعده‌ها و قول و قرارها را به آسانی نادیده می‌گیرد و شبکه حاکم در بیت او نیز هیچ‌گاه نمی‌گذارد که او روی عهد و پیمان خود با امام و مردم بایستد و وفاداری کند، چنان که می‌بینیم او به صراحت به امام می‌نویسد که به اظهارات ناراضی‌ها و بازداشتی‌ها اعتماد و استناد نمی‌کند، لیکن در عمل در نمونه‌های بالا، دیدید که چگونه این نظر خود را نادیده گرفت و ساخته‌ها و بافته‌های برخی از ناراضی‌ها و بازداشتی‌ها را با چه آب و تابی بازگو کرد و آن را همانند وحی منزل مورد استناد قرار داد.

اگر پیشنهاد او از جانب امام پذیرفته می‌شد و او بی سر و صدا و با آبرومندی کنار می‌رفت و به ظاهر ساکت می‌شد، در فرصتی دیگر که امام در میان ما نبود، بی‌تردید به صحنه باز می‌گشت یا او را به صحنه باز می‌گرداندند و با در نظر گرفتن شرایط بعد از رحلت امام و با رخنه و نفوذ سرویس‌های جاسوسی جهانی در بیت او و حاکمیت شبکه‌ای که هادی هاشمی در اطراف او پدید آورده بود، خطر جدی و کوبنده‌ای متوجه کشور، نظام و انقلاب می‌شد، خطری که تنها امام می‌توانست آن را برطرف کند و اگر این خطر در پی رحلت امام پدید می‌آمد، روشن نبود که چه فاجعه‌ای را به دنبال داشت، جنگ خانمانسوز داخلی میان نیروهای

حزب‌اللهی و وفادار به امام و نظام با گروهک‌های سیاسی و تروریستی، بازگشت سازمان منافقین به صحنه و گسترش دامنه ترور و تخریب و آدمکشی و آتش‌سوزی و از میان بردن شخصیت‌های روحانی و تجزیه کشور، از برآیند شوم و اولیه حضور مجدد آقای منتظری در صحنه سیاسی پس از رحلت امام به شمار می‌آمد و امریکای جهانخوار آن توطئه وحشتناکی را که با فریب سید کاظم شریعتمداری و همدستی ابوالحسن بنی‌صدر و گروهک مزدور منافقین نتوانسته بود در ایران انقلابی به اجرا درآورد، با برنامه‌ریزی روی آقای منتظری و با همدستی شبکه حاکم در بیت او و با همدستی سازمان‌ها و گروه‌ها و گروهک‌های سیاسی و سرویس‌های جاسوسی که در اطراف او گرد آمده بودند، آن توطئه شوم را به انجام می‌رسانید و انقلاب اسلامی ایران را با چالش‌های جدی مواجه می‌ساخت.

امروز که آقای منتظری در میان ملت ایران از اعتبار و جایگاهی برخوردار نیست، می‌بینیم که رادیوهای اسرائیل و انگلیس و امریکا و... چه سوء استفاده‌هایی از او می‌کنند. اگر پایگاه مردمی داشت بی‌تردید این سوء استفاده‌ها به صورت دیگر و پنهانی و پوشیده انجام می‌گرفت و خطرساز می‌شد. از این رو، امام که به مصداق

ان تتقوا الله يجعل لكم فرقانا

المؤمن ينظر بنور الله

فانوس معرفت را فرا راه خود داشت و با نور روشنائی‌بخش الهی اوضاع را می‌سنجید و پیش می‌رفت بر آن بود که آقای منتظری و ضعف‌ها و کاستی‌ها و ساده‌گرایی‌ها و زودباوری‌ها و مرید و مرادی او را نسبت به هادی هاشمی و مهدی قاتل به ملت ایران بنمایاند، ملت را نسبت به او آگاه سازد و فرصت‌های آینده را از شبکه حاکم بر بیت او بگیرد و خطر تشکیلات او را برای اسلام، انقلاب اسلامی و استقلال کشور برطرف سازد و این رسالت سنگین را با درایت و دوراندیشی ویژه خویش به پایان برد.

فقطع دابر الذين ظلموا والحمد لله رب العالمين

ترجمه‌های عبری قرآن کریم

اهداف سیاسی و دینی

احمد الشحات هیکل^۱

◆ اشاره

محتمل‌ترین حالت در ترجمه قرآن کریم به زبان عبری دست بردن در مفاهیم بلند قرآن و تفسیر و تأویل آن به گونه‌ای دلخواه یهودیان است، اما حالت‌های دیگری برای عینیت بخشیدن به ماهیت یهودیان به ویژه در مورد قرآن وجود دارد. در واقع تحریف‌گری را می‌توان به اشکال دیگری از سوی یهودیان نیز در مورد قرآن شاهد بود و آن چاپ قرآن به زبان عبری و تغییر برخی واژه‌ها و کلمات به گونه‌ای که معنای کاملاً متفاوتی به دست دهد. از جمله این اقدامات چاپ قرآن به زبان عبری در سال ۱۹۶۸ توسط اسرائیل است که البته چاپ آن در آلمان غربی صورت گرفته بود و در چند کشور عربی و کشورهای مالزی، لبنان، پاکستان، هند، اندونزی، غنا، ساحل عاج، ایران و... توزیع شده بود. دو نمونه از

۱. استاد مطالعات عبری دانشگاه منوفیه.

تحریفات و تعدی صهیونیست‌ها به این کتاب عزیز و شریف بدین گونه است:^۱

آیه ۸۵ از سوره آل عمران:

و من یبتغ غیر الاسلام دینا، فلن یقبل منه: هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند، هرگز از وی پذیرفته نیست.

در نسخه چاپ شده اسرائیلی آمده است:

و من یبتغ غیر الاسلام دینا، یقبل منه: هر کس به جز اسلام دینی را اختیار کند از او پذیرفته می‌شود.

و یا در آیه ۶۴ از سوره مائده آمده است:

و قالت الیهود یدالله مغلوله، غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا: یهود گفتند دست خدا بسته است.

دستشان بسته باد و لعنت بر آنها به خاطر آنچه گفتند.

در نسخه چاپ شده اسرائیلی به جای «لعنوا» به معنای لعنت بر آنها، «آمنوا» به معنای ایمان آوردند،

آمده است و معنای آیه چنین می‌شود: یهودیان گفتند دست خدا بسته است، دستشان بسته باد. آنها به

آنچه گفتند ایمان آوردند.

شرق‌شناسی غربی، ابتدا مطالعه پیرامون زبان عربی و اسلام را آغاز و سپس با توسعه استعمار غربی در مشرق‌زمین، به بررسی کلیه ادیان، عقاید، عادات، تمدن‌ها، جغرافیا و زبان‌های مربوط به این سامان اقدام نمود. اما باید گفت که اسلام، ادبیات عرب و تمدن اسلامی از مهم‌ترین مطالب مورد توجه شرق‌شناسان قدیم و جدید بوده و هست، آن هم به منظور تحقق اهداف دینی و سیاسی استعماری، نه چیز دیگر.

شرق‌شناسی در پس پژوهش‌ها و بحث‌ها با اجمال‌گویی، سعی در مشوه جلوه دادن چهره اسلام داشته و با پنهان نمودن نشانه‌های آشکار دین و نازیبا نمایاندن زیبایی‌هایش و تحریف

حقایقش، اسلام را به دنیا این‌گونه معرفی می‌کند که از شریعت‌های کهن گرفته شده و دارای تناقض‌گویی است.

شرق‌شناسی همچنین به دنبال ایجاد شک و شبهه نزد مسلمانان نسبت به دین خود است، این موضوع از طریق اشاعه شبهات پیرامون آن و همچنین پیرامون پیامبر اسلام(ص) و تأکید بر معرفی مسلمانان به عنوان دشمن انسانیت و منبع شر و شرارت دنبال می‌شود.

همچنین شرق‌شناسی از تلاش خود به منظور تضعیف ارزش‌های اسلامی و تحقیر آنها فروگذاری نمی‌کند و در مقابل به دنبال تعمیق ارزش‌ها و اصول مخرب غربی و تمجید از آنها است. اهداف دیگری نیز در این راستا در نظر شرق‌شناسی می‌باشد.

بی‌شک قرآن یکی از تجلی‌گاه‌ها و صحنه‌های اصلی حمله شرق‌شناسی به شمار می‌رود. ایجاد شک و تردید نسبت به صحت و سقم و مصداقیت قرآن و اینکه حضرت محمد(ص) احکام و محتوای آن را از تورات و انجیل برگرفته و ایرادهای دیگر، نمونه‌هایی از این تلاش‌ها بودند که توسط شرق‌شناسانی نظیر برنارد لوئیس، جاک بیرک، برگر، فنسنک، گلد زیهر^۱ و نولدکه دنبال می‌شد. این موضوع با هدف دور کردن مسلمانان از توجه به مهم‌ترین محور وحدت آنان انجام می‌گرفت تا باعث از هم گسیختگی و ایجاد درگیری‌های قومی و دیدگاه‌های لائیک غربی میان مسلمانان و در نتیجه جدایی و ضعف میان آنان شود و تسلط بر آنها برای غربی‌ها آسان‌تر گردد. با این هدف شرق‌شناسان توجه و اهتمام فراوانی نسبت به ترجمه قرآن از خود نشان می‌دادند.

در این مبحث فقط ترجمه‌های عبری قرآن کریم، که توسط شرق‌شناسان یهودی در طول قرن‌های متمادی انجام شده، مورد توجه قرار می‌گیرد.

۱. استاد محمد غزالی مصری کتابی تحت عنوان محاکمه گلد زیهر صهیونیست نوشته است که آقای صدر بلاغی در سال ۱۳۶۳ آن را ترجمه کرده و در حسینیه ارشاد به چاپ رسیده است. در واقع این کتاب به دنبال انتشار اثری از گلد زیهر منتشر شد که در ایران تحت عنوان *درس‌هایی درباره اسلام با تیراژی محدود منتشر شد*. این اثر را دکتر علی‌نقی منزوی ترجمه کرده و ناشر آن کمانگیر و سال نشر آن ۱۳۵۷ بوده است.

بر همه روشن است که متن قرآن به لحاظ برخورداری از ویژگی‌های ادبی منحصر به فرد می‌باشد. بنابراین ترجمه قرآن به دلیل معجزه بلاغت قرآن غیر ممکن است. خانم دکتر لیلی عبدالرزاق عثمان، رئیس بخش زبان انگلیسی و ترجمه هم‌زمان دانشگاه الازهر، در تحقیق خود پیرامون ترجمه معانی قرآن کریم و ایرادهای آن تأکید می‌نماید که ترجمه معانی قرآن کریم به زبان‌های دیگر با همان دقتی که قرآن کریم در عربی دارد امکان‌پذیر نیست. وی اشاره می‌نماید که شاید ترجمه واژه‌های قرآن به صورت تحت‌اللفظی امکان‌پذیر باشد، اما ترجمه واژه‌های مذکور به لحاظ ماهوی و معانی واقعی آن از اسرار لغوی و بلاغی قرآن کریم به شمار می‌آید. تحقیق مذکور تأکید دارد که مترجم، زمانی می‌تواند معانی قرآن را به بهترین نحو انتقال دهد که با شرایط نزول قرآن و اسباب و دلایل نزول آیات آشنایی کامل داشته باشد، همچنین باید

بر ویژگی‌های بلاغی و بیانی زبان عربی تسلط کامل داشته باشد تا بتواند با دقت و امانتداری کامل بدون هیچ‌گونه کم و کاستی یا تغییر معانی، آن را ترجمه نماید.^۱

دکتر مصطفی اشکعه - عضو مجمع مطالعات اسلامی - ضمن تأکید بر مطلب مذکور می‌نویسد:

تفسیر و فهم کامل معانی قرآن کریم، نیازمند درک کاملی از ادبیات زبان عربی و مطالعه تاریخ اسلام

شرق‌شناسی به دنبال ایجاد شک و شبهه نزد مسلمانان نسبت به دین خود است، این موضوع از طریق اشاعه شبهات پیرامون آن و همچنین پیرامون پیامبر اسلام(ص) و تأکید بر معرفی مسلمانان به عنوان دشمن انسانیت و منبع شر و شرارت دنبال می‌شود.

۱. ایرادهای ترجمه قرآن کریم،

و ترتیب وقایع آن، و تسلط بر سیره پیامبر(ص) می‌باشد. همچنین مفسر باید ایمان کامل به خداوند داشته و از عقل خود جانبداری نکند و در مقابل متن قرآن، عقل خود را بزرگ نشمارد.

این امر در بسیاری از شرق‌شناسان غربی، به ویژه یهودی‌ها به چشم نمی‌خورد.

♦ شرق‌شناسان یهودی

ملاحظه می‌شود که هویت بسیاری از شرق‌شناسان یهودی به سادگی قابل تشخیص نیست زیرا آنان خود را با هویت‌های دیگر معرفی می‌نمایند تا منزوی نگردند و از تأثیر آنان چیزی کم نگردد. بنابراین آنان به عنوان شرق‌شناسان اروپایی یا آمریکایی فعالیت می‌نمایند.

از سرشناس‌ترین شرق‌شناسان قدیم یهود می‌توان از این افراد نام برد:

۱. گلد زیهر: (۱۸۵۰ - ۱۹۲۰ م): او یهودی و اهل مجارستان است. شرق‌شناسان وی را در رابطه با علوم اسلامی مانند حدیث، تفسیر و فقه مرجع اصلی می‌شمارند. از جمله کتاب‌های وی تاریخ تفسیر اسلامی، عقیده و شریعت می‌باشد. وی رهبر منحصر به فرد علوم اسلامی در اروپا به حساب می‌آید.

۲. غ. فون، گرونباوم: او یهودی و اهل آلمان است و در دانشگاه‌های آمریکا تحصیل کرده است. از جمله کتاب‌های وی اعیاد محمدی، ۱۹۱۵ م و مطالعاتی در تاریخ فرهنگ اسلامی، ۱۹۵۴ م می‌باشد.

۳. ماکسیم ردونسون: شرق‌شناس یهودی، وی اهل فرانسه بود.^۱

۴. منیر یعقوب کستر: که در علوم حدیث تخصص داشت.

۱. از وی دو اثر ذیل پیرامون موضوع فلسطین در ایران ترجمه شده است:

ماکسیم ردونسون، اعراب و اسرائیل، ترجمه رضا براهنی، خوارزمی، ۱۳۴۸.

ماکسیم ردونسون و ایزاک دویچر، درباره فلسطین، ترجمه منوچهر هزارخانی، رواق، ۱۳۵۷.

۵. ژوزف هالوی: (۱۸۲۷ — ۱۹۱۷م)

وی یهودی‌الاصل و فرانسوی بود، با ظاهر یک گدای یهودی وارد یمن شد و به نجران رسید سپس در بالای جوف (منطقه‌ای که معینی‌ها در گذشته دور در آن اقامت داشتند) مسافرت کرد تا اینکه به مرز مأرب رسید. او در این سیر و سفر تعداد ۶۸۶ نسخه خطی قدیمی جمع‌آوری نمود که ترجمه آنها به زبان فرانسوی در سال ۱۸۷۴ صورت گرفت. درباره آنها شرح‌های کاملی نیز نوشته شده است.^۱

۶. سالومون (شلومو) مُنک (۱۸۰۳ —

۱۸۶۷ م): او در آلمان متولد و در فرانسه مشهور شد و تا هنگام مرگ در فرانسه ماند. کتاب *دلالة الحائرين* موسی بن میمون را به زبان عربی با حروف عبری منتشر نمود. او همچنین کتاب مذکور را به فرانسوی ترجمه کرد. وی مطالبی هم در خصوص فارابی، غزالی، ابن رشد، ابن سینا و کندی به زبان فرانسه نوشت. شرحی نیز بر کتاب‌های دست نوشته فینیقی که در سواحل شامات کشف شده نوشته است.

۱. استفاده از کسوت گدایی ظاهراً رویه‌ای مرسوم به ویژه از سوی شرق‌شناسان یهودی جهت نفوذ به مجامع و ممالک مختلف بوده است. در تاریخ آمده است آرمینیوس وامبری یکی از چند یهودی شرق‌شناس معروف بوده است که ناسیونالیسم ترک را علیه امپراطوری عثمانی بنیان گذاشته است. وی هم‌زمان در دربار عثمانی رفت و آمد داشته و در عین حال از دوستان تنویر هرتزل بوده است. وی به ایران نیز سفر کرده و حتی داستان مسافرت وی به ممالک شرقی از جمله ایران و آسیای میانه با همان کسوت گدایی در قالب کتابی با عنوان *سیاحت درویشی دروغین در خانات آسیای میانه* به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است.

از سرشناس‌ترین شرق‌شناسان یهودی معاصر:

۱. روزنتال: که توجه خاصی به مطالعه در خصوص دوران اندلس و توجه کلی نسبت به فرهنگ اسلامی و همچنین تاریخ اسلام داشته است.

۲. سبیس: وی استاد زبان‌های سامی دانشگاه پنسیلوانیا و مدیر مدرسه امریکایی مطالعات شرق در بغداد و رئیس بخش شرق دور در قسمت تحقیق و بررسی دفتر سازمان‌های نظامی بود.

۳. چارلز توری و هری ولفسون: که به فلسفه اسلامی، نوشته‌های ابن سینا، غزالی و ابن رشد توجه وافری دارند.

۴. برنارد لوئیس: او یک یهودی است که در انگلستان به دنیا آمد و بزرگ شده امریکاست.^۱ اخیراً در اسرائیل جنبشی در خصوص شرق‌شناسی در دانشگاه‌ها و مؤسسات تحقیقاتی به وجود آمده است، دانشگاه‌هایی مانند دانشگاه عبری، دانشگاه تل‌آویو، دانشگاه حيفا، دانشگاه بارایلان و دیگر مراکز تحقیقاتی اسرائیل که بزرگ‌ترین شرق‌شناسان یهودی جهان در آن فعالیت دارند.

◆ قرآن کریم و ترجمه‌های عبری آن

یهودیان قرون وسطی در دوره امپراطوری عثمانی اقدام به ترجمه برخی آیات قرآن کریم به منظور استفاده از آنها در بعضی از بحث‌های دینی نمودند. به طور کلی شناخت یهود از قرآن کریم، بیشتر از تألیفات فلسفی و دینی آنها یا ترجمه‌های عبری کتاب‌های جدلی پیرامون دین و فلسفه به ویژه تألیفات ابوحامد غزالی و ابن رشد - فیلسوف مسلمان - بوده که شامل بسیاری از آیات قرآنی نیز می‌شده است. با گذشت زمان، آنان اقدام به نوشتن قرآن کریم به طور کامل به زبان عربی اما با حروف عبری، همراه با به کارگیری علائم زبان عربی نمودند. این سبک

۱. برای اطلاعات بیشتر ر.ک: برنارد لوئیس، *عرب‌الاداره/الامریکیه*، قدس، ش ۸۹، می ۲۰۰۶، ص ۴۳ - ۴۹.

نگارش بعدها به عنوان نگارش «عربی - یهودی» شناخته شد. نسخه خطی مذکور در حال حاضر در کتابخانه دانشگاه آکسفورد در لندن نگهداری می‌شود.

یهودیان اروپا از قرن شانزدهم و هفدهم میلادی، قرآن را به زبان عبری ترجمه کردند اما ترجمه مذکور از نسخه عربی قرآن کریم انجام نگرفته بود و همچنان به عنوان یک نسخه خطی

چاپ نشده باقی مانده است. در اواسط

قرن شانزدهم میلادی، قدیمی‌ترین تلاش

برای ترجمه قرآن کریم به زبان عبری

توسط یعقوب یسرائیل هالوی، خاخام

یهودی اهل سالونیک^۱ صورت گرفت.

ترجمه عبری یاد شده حدوداً در سال

۱۵۴۷ م از یک ترجمه ایتالیایی که در

ونیز چاپ شده بود صورت گرفت. ترجمه

ایتالیایی مذکور نیز از یک ترجمه لاتین

برگردانده شده بود و تا کنون ترجمه

عبری آن که شامل سه بخش است چاپ

نشده و همچنان به صورت نسخه خطی

در سالن شرقی موزه انگلیس در لندن

نگهداری می‌شود.

هدف ریکندورف از ترجمه قرآن کریم، ارائه تصویری ناپسند و غلط از اسلام و ترویج اندیشه‌های نژادپرستانه می‌باشد. از آنجایی که ریکندورف کینه و نفرت خود را نسبت به اسلام در مقدمه ترجمه خود نشان داده، نباید از اینکه ترجمه وی به کلی با روح قرآن تعارض داشته باشد، شگفت‌زده شویم.

مترجم در مقدمه طولانی خود در دوازده فصل به داستان خلقت آدم و حوا و زندگی حضرت محمد(ص) و تاریخ انتشار اسلام در جزیره العرب و خارج از آن توجه کرده است. وی قدم در

۱. سالونیک از شهرهای فعلی یونان است ولی پیش از فروپاشی امپراطوری عثمانی محل تجمع یهودیان و یهودیان

به ظاهر مسلمان (دوئمه) بوده است.

همان راهی گذاشته که مستشرقین می‌پیمایند و به این مطلب اشاره می‌کند که دین اسلام محصول ابداع و ساخته و پرداخته حضرت محمد(ص) بوده است و به همین دلیل در بخش زیادی از مقدمه خود به تأثیر دو دین یهودی و مسیحی بر اسلام^۱ می‌پردازد.

در سال ۱۸۵۷ م در شهر لایپزیک آلمان یک ترجمه عبری از قرآن کریم منتشر شد. ترجمه مذکور توسط آقای زوی حمیم هرمان ریکندورف^۲ از متن عربی قرآن کریم تحت عنوان *المقرء و القرآن* برگردانده شد. مترجم در این ترجمه، عمداً از اصطلاحات و واژه‌های برگرفته از زبان تورات استفاده نمود به طوری که خواندن آن بسیار دشوار بود و با روح قرآن کریم مغایرت داشت، تا جایی که برخی وی را به بی‌دقتی در ترجمه متهم کردند.

ملاحظه می‌شود که مترجم به قداست و حرمت قرآن توجه نکرده بلکه حتی به لحاظ گفتاری و عملی قرآن را قبول نداشته است. این مطلب را از عنوان کتاب نیز می‌توان به دست آورد، زیرا وی بین کلمه عربی «القرآن» و واژه عبری «المقرء» که به متون قدیم اشاره دارد، مقایسه کرده است. همچنین بی‌توجهی وی را به جایگاه قرآن می‌توان از قرار دادن سوگنامه پدر خود در مقدمه کتاب به دست آورد.

ریکندورف در مقدمه خود اذعان داشته که از تلاش‌های شرق‌شناسان غربی پیشین نیز در ترجمه قرآن استفاده نموده است، وی موضع‌گیری‌های افراطی و اندیشه‌های انتقادی را از اسلام - که توسط بسیاری از شرق‌شناسان غربی قرون وسطی ارائه شده - تبیین کرده، که آثار خطرناکی بر نحوه تعامل وی با الفاظ قرآن کریم گذاشته است. این یک شیوه قدیمی شرق‌شناسی است که در آن، شرق‌شناس با داشتن افکار و اندیشه‌های مشخص، سعی در به دست آوردن مواردی برای اثبات آن اندیشه‌ها دارد و از طرفی با مواردی که با آن اندیشه تعارض دارد مخالفت می‌کند. مطلب فوق با آنچه ریکندورف در مقدمه خود آورده است، روشن

۱. ر.ک: جمال الرفاعی، *دراسة فی مشکلات ترجمة معانی القرآن الکریم الی اللغة العربیة*، جامعه عین شمس، ص ۹۹.

۲. زوی حمیم هرمان ریکندورف در سال ۱۸۲۵ در آلمان متولد شد، در سال ۱۸۷۵ م چشم از جهان فرو بست. او

استاد زبان‌های سامی دانشگاه هیدلبرگ آلمان بود.

می‌شود:

اکنون باید به خاطر آلوده کردن زبان مقدسمان به گفته‌های دروغ و بیهوده از طرف خداوند طلب مغفرت نماییم، هنگامی که خواننده به مطالعه احکام مقدس تورات و احکام قرآن می‌پردازد، یا داستان‌های زیبا و ادبی اسفار عهد قدیم را با موارد باطل که در قرآن آمده مقایسه می‌کند، معنای تقدس را درک می‌کند و می‌فهمد کدام پاک و طاهر و کدام نجس است... در این صورت جایگاه بالای عقیده ما را متوجه خواهد شد، زیرا ارزش خیر و حقیقت را با شناخت دروغ می‌توان درک کرد.

جمله‌های انتقادی مذکور که حاکی از کینه شدید مترجم نسبت به اسلام می‌باشد نشان

می‌دهد که هدف ریکندورف از ترجمه قرآن کریم، ارائه تصویری ناپسند و غلط از اسلام و ترویج اندیشه‌های نژادپرستانه می‌باشد. از آنجایی که ریکندورف کینه و نفرت خود را نسبت به اسلام در مقدمه ترجمه نشان داده است، نباید از اینکه ترجمه وی به کلی با روح قرآن تعارض داشته باشد، شگفت‌زده شویم.

ریکندورف، قرآن را نه بر اساس متن آن، بلکه مطابق روش شرق‌شناسی آلمان تقسیم‌بندی نمود. ترجمه وی حاشیه‌های بسیاری دارد که در آنها اشاره‌هایی از

اغلب ترجمه‌های عبری قرآن کریم دارای اهدافی مغایر با واقعیت می‌باشند، زیرا به طور عمد از متن اصلی و روح قرآن فاصله گرفته است. این مطلب دارای ابعادی است که از حدود امانت علمی و ترجمه تحت‌اللفظی و معانی معمولی فراتر رفته و بیشتر رنگ اهداف سیاسی به خود گرفته است.

برخی تفسیرهای اسلامی گنجانده شده است. همچنین نویسنده در حاشیه‌های مذکور قسمت‌هایی از منابع دینی یهود آورده است با این ادعا که بین آنها و برخی آیات قرآن تشابه

وجود دارد، تا بر گفته شرق‌شناسان غربی و یهودی مبنی بر اینکه قرآن از یهودیت و مسیحیت نقل شده است تأکید کند. بسیاری از منتقدین غربی و یهودی علاقه‌مند به مطالعات عربی و اسلامی، معتقدند که ترجمه قرآن ریکندورف فاقد محتوا است و اشتباهات زیادی در ترجمه و درک مطلب دارد.

در سال ۱۹۳۶ یوسف یوئیل ریفلین^۱ ترجمه خود را از قرآن کریم تحت عنوان القرآن به پایان رساند. چاپ دوم این ترجمه در سال ۱۹۶۳ م توسط مؤسسه چاپ و نشر دفیر در تل‌آویو منتشر شد. چاپ‌های سوم و چهارم نیز بین سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۸۷ م منتشر شد و ترجمه آن به صورت دو جزء (جلد) انجام گرفت.

ترجمه مذکور، نسخه عبری قرآن کریم به شمار می‌آید که نزد عده بسیاری از محققین و دانشگاهیان علاقه‌مند به مطالعه در زمینه اسلام اعتبار زیادی دارد و مهم‌ترین مرحله تاریخ

۱. یوسف یوئیل ریفلین (۱۸۹۰ الی ۱۹۷۱ م) شرق‌شناس اسرائیلی در یک خانواده مقدس یهودی در قدس به دنیا آمد، آموزش‌های دینی و سنتی یهود را فرا گرفت تا اینکه از دانشکده تربیت معلم فارغ‌التحصیل شد. در سال ۱۹۱۷ م در دمشق پس از سربازی در ارتش ترکیه، دستگیر و روانه زندان شد. پس از آزادی در دمشق ماند و در مدرسه دخترانه عبری به عنوان مدیر مشغول به کار شد. در سال ۱۹۲۲ به قدس برگشت سپس به منظور آموزش زبان عربی و علوم قرآن در دانشگاه فرانکفورت به آلمان سفر کرد. در دوره مذکور، او شاگرد یوسف هورویتز، شرق‌شناس یهودی، بود دیدگاه انتقادی استاد، باعث ایجاد بار منفی در ترجمه‌های وی شد. در ترجمه زندگی و سیره حضرت پیامبر(ص) به زبان عبری، وی از تنقید به اصل متن و دقت در آن خارج شده و در احادیث شریف مواردی را اضافه و حذف نمود. وی در آنجا مدرک دکترای خود را در رشته زبان عربی و مطالعات اسلامی دریافت نمود. در سال ۱۹۲۷ به عنوان استاد مرکز مطالعات شرقی وابسته به دانشگاه العبریه قدس [عبری اورشلیم] تعیین شد.

وی از سال ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۱ رئیس انجمن اساتید عبری گردید؛ علاوه بر ترجمه قرآن کریم، کتاب هزار و یک شب را نیز ترجمه کرد. کتاب هزار و یک شب او از سال ۱۹۴۷ تا ۱۹۷۱، ۳۲ بار منتشر شد. همچنین وی کتاب سیره ابن هشام را در سال ۱۹۳۲ و سخنرانی یک شرق‌شناس یهودی آلمانی درباره اسلام و ده‌ها قصیده عربی قدیم شامل اشعار عنتره بن شداد را ترجمه نموده است. در خور ذکر است که وی کاندیدای ریاست دولت اسرائیل در سال ۱۹۵۷ بوده است. وی پدر روؤفین ریفلین - رئیس شانزدهمین کنست اسرائیل - می‌باشد.

شرق‌شناسی به حساب می‌آید. ترجمه مذکور ترجمه تحت‌اللفظی واژه‌ای به حساب می‌آید؛ زیرا مترجم تلاش می‌کند مقایسه‌ای بین ترکیب زبان عربی قرآن و زبان عبری آن به عمل آورد. همچنین وی سعی می‌کند تا حد امکان به سبک قرآن مقید باشد. حییم نهمان بیالک،^۱ شاعر سرشناس یهودی که روسی الاصل نیز می‌باشد، تأثیر مهمی در ویرایش ترجمه زبان عبری و واژه‌های آن داشته است.

با مطالعه ترجمه قرآن کریم که توسط ریفلین صورت گرفته و همچنین حاشیه‌های ضمیمه شده به ترجمه وی می‌توان دریافت که وی در مقایسه با شرق‌شناسان پیشین یهودی از تعصب کمتری برخوردار است و تلاش فراوانی در جهت نزدیک شدن به معانی قرآن کریم از خود نشان داده است.^۲ در سال ۱۹۷۱ م آهارون بن شیمش قرآن کریم را از نسخه عربی آن ترجمه و توسط مؤسسه انتشاراتی مسادا در رامات‌آگان چاپ و منتشر کرد، سپس در سال ۱۹۷۸ م انتشارات کرنی در تل‌آویو تحت عنوان قرآن کتاب مقدس اسلام آن را چاپ و منتشر نمود.

ترجمه بن شیمش از سبک و سیاق متفاوتی برخوردار است، ترجمه مذکور را ترجمه آزاد می‌دانند زیرا به الفاظ به اندازه معانی توجه ندارد. بن شیمش به ترجمه آیات، بر حسب ترتیب مشخص آنها مقید نبود، بلکه معنی کلی هر پنج آیه را با هم در یک مجموعه ترجمه می‌نمود! بن شیمش در ترجمه خود از روش مقایسه بین متون یهودی، عربی و آرامی استفاده نمود. او همچنین ترجمه خود را با حاشیه‌های متعدد آراسته نمود به طوری که بخش‌هایی را از تورات و جمله‌هایی از مشنا و تلمود عرضه کرده است، زیرا وی معتقد بود که آنها با آنچه در قرآن کریم آمده شباهت دارد، اما این به معنی آن نیست که متن اصلی تورات (پیش از تحریف) با قرآن کریم از یک منبع سرچشمه گرفته باشد بلکه با این دید که قرآن از متون تورات و

۱. حییم نهمان بیالک: معروف به پدر شعر عبری نو می‌باشد. در سال ۱۸۷۳ در اوکراین متولد و در سال ۱۹۳۴ در تل‌آویو مرد و در همان‌جا به خاک سپرده شد.

۲. جمال الرفاعی، همان، ص ۱۰۵.

گفتار خاخام‌های یهودی برگرفته شده و مطالب تازه‌ای نداشته است. این ترجمه از ترجمه‌های رایج در میان مردم اسرائیل - که در زمینه اسلام و زبان عربی فصیح تخصص ندارند - به شمار می‌آید؛ زیرا زبان آن بر خلاف ترجمه قبلی ریفلین به زبان عبری معاصر می‌باشد.

در سال ۲۰۰۵ م آخرین ترجمه عبری قرآن توسط اوری روبین^۱ انجام گرفت. این ترجمه در چارچوب مجموعه جدیدی از مطالعات ادیان اسلامی به شمار می‌رود که زیر نظر افیاد کیلینبرگ، شرق‌شناس و مورخ یهودی، چاپ و منتشر گردید. این ترجمه بخش‌هایی برگزیده از نوشته‌های فارابی، ابن سینا، ابن رشد و جاحظ را نیز در این مجموعه قرار داده است.

روبین هدف از ترجمه مذکور را داشتن نسخه‌ای خواندنی از قرآن کریم - برای کسانی که آشنایی قبلی به زبان عربی ندارند - ذکر می‌کند. بنابراین دقت نموده که ترجمه‌اش به زبان عبری ساده باشد و

تلاش یهودیان برای ترجمه و بررسی متون عربی اسلامی، از قرون وسطی تا زمان معاصر، علی‌رغم جنگ علنی که بر ضد اسلام و مسلمین آغاز کرده‌اند رنگ خطرناکی به خود گرفته است. در حالی که از سوی محققین عرب و مسلمان کوتاهی و قصور فراوانی در رابطه با کنکاش در مطالعات یهودی و عبری به ویژه در پاسخ به اتهام‌ها و بهتان‌ها به چشم می‌خورد.

به همین دلیل در ذیل ترجمه، حاشیه‌هایی نوشته که در آنها واژه‌های جایگزین برای برخی الفاظ قرآنی - که به نظر وی نامفهوم می‌باشد - قرار داده است.

وی همچنین توضیحاتی از برخی ترجمه‌های غیر معروف مسلمانان ارائه داده است مانند

۱. اوری روبین، استاد زبان عربی و مطالعات اسلامی دانشگاه تل‌آویو و متخصص در تفسیر قرآن کریم است.

تفسیر بحر العلوم از ابواللیث سمرقندی و زاد المسیر فی علم التفسیر عبدالرحمان بن جوزی و تفسیر البیضاوی و تفسیر الجلالین اثر جلال‌الدین محلی و جلال‌الدین السیوطی. علاوه بر آن بین آیات قرآن و برخی متون تورات و انجیل نیز مقایسه‌هایی انجام داده است.

در ترجمه روبین برخی الفاظ به همان شکل خود استفاده شده است. مانند «الحنیفیه و الحج» در صورتی که بعضی الفاظ را با معانی مخالف معنی اصلی ترجمه نموده است. مانند کلمه اسلام که علی‌رغم استفاده مترجمان به همان شکل به صورت «اعتراف و یا تسلیم شدن» ترجمه نموده است. همچنین کلمه «جهاد» را با «جنگ» هم‌معنی ترجمه کرده است. اما درباره اسامی پیامبران ملاحظه می‌شود که وی اسامی را همان‌گونه آورده است که در زبان عبری استفاده می‌شود. مانند کلمه ابراهیم که آن را «اوراهام» نوشته و کلمه موسی که «موشه» استعمال نموده است.

به این ترتیب مشخص می‌شود که اغلب ترجمه‌های عبری قرآن کریم دارای اهدافی مغایر با واقعیت می‌باشند، زیرا به طور عمد از متن اصلی و روح قرآن فاصله گرفته است. این مطلب دارای ابعادی است که از حدود امانت علمی و ترجمه تحت‌اللفظی و معانی معمولی فراتر رفته و بیشتر رنگ اهداف سیاسی به خود گرفته است.

بنابراین انتقاد و تخریب، یکی از ابعاد ترجمه‌های مذکور به شمار می‌آید، همچنین طرح شبهه نیز یکی دیگر از ابعاد این ترجمه‌هاست که میزان نفرت آنها به اسلام و پیامبر(ص) را نشان می‌دهد. تلاش یهودیان برای ترجمه و بررسی

ترجمه بن شیمش از سبک و سیاق متفاوتی برخوردار است، ترجمه مذکور را ترجمه آزاد می‌دانند زیرا به الفاظ به اندازه معانی توجه ندارد، بن شیمش به ترجمه آیات، بر حسب ترتیب مشخص آنها مقید نبود، بلکه معنی کلی هر پنج آیه را با هم در یک مجموعه ترجمه می‌نمود!

متون عربی اسلامی، از قرون وسطی تا زمان معاصر، علی‌رغم جنگ علنی که بر ضد اسلام و مسلمین آغاز کرده‌اند رنگ خطرناکی به خود گرفته است. در حالی که از سوی محققین عرب و مسلمان کوتاهی و قصور فراوانی در رابطه با کنکاش در مطالعات یهودی و عبری به ویژه در پاسخ به اتهام‌ها و بهتان‌ها به چشم می‌خورد. شاید علت اصلی آن این است که محققین یهودی در قالب مؤسسات تخصصی فعالیت می‌کنند که تمام نیازهای علمی و مادی آنها را تأمین می‌کند و تخصص‌های آنها را نیز هدایت می‌نماید در حالی که تلاش‌های محققین عرب شخصی می‌باشد و هزینه مادی و عدم فراغت از مشاغل روزانه آن را محدود می‌نماید. شاید درخواست تأسیس مراکز پژوهشی عربی - اسلامی با کادری توانمند و مطلع پیرامون مطالعات عربی و اسلامی و ادیان مقارن و زبان‌های بیگانه بپهوده نباشد تا بتوان در دفاع از اسلام و مقاومت در برابر حمله‌های کینه‌توزانه دشمنان به بهترین روش فعالیت نمود و در راستای انجام مطالعات پیشگیرانه گام‌های محکمی برداشت.

شرق‌شناسی «اسرائیلی»، خصوصیات و اهداف

احمد صلاح بهنسی^۱

منبع: القدس؛ مجله شئون اسرائیلیه

مترجم: قیس زعفرانی

◆ اشاره

گستره شرق و مفهوم آن در شرق‌شناسی «اسرائیلی» اسلام با تمام ابعاد و زوایای آن است. در این نوع از شرق‌شناسی رایج در «اسرائیل» یهودیان متعددی در مراکز علمی، تحقیقاتی، تاریخی، تمدن، فلسفه و فقه اسلامی و بسیاری از دستاوردهای علمی و فرهنگی، اسلام را مورد مذاقه و توجه قرار می‌دهند و متأسفانه به اندازه همین توجه از سوی «اسرائیل» و صهیونیسم از اسلام و علوم مرتبط با آن و بسیاری از کشورهای اسلامی، به ویژه ایران، این فعالیت‌ها را رصد نمی‌کنند و از عواقب زبان‌بار آن نیز مطلع نیستند.

مؤسسات علمی و تحقیقاتی موجود در «اسرائیل» با ارائه دستاوردهای خود، مهم‌ترین عامل در تدوین

۱. محقق و مترجم عبری.

استراتژی ضداسلامی صهیونیسم می‌باشند. در واقع باور این نکته بسیار سهل است که «اسرائیل» عامل بسیاری از تفرقه‌افکنی‌های مذهبی و فرقه‌ای در کشورهای اسلامی است؛ چرا که اساساً شناخت فرق و مذاهب اسلامی از مهم‌ترین سرفصل‌های تئوری مراکز علمی موجود در «اسرائیل» و مؤسسات مربوطه است. فصلنامه ۱۵ خرداد بر آن است تا در شماره‌های آینده پیرامون اسلام‌شناسی با نگاه صهیونیستی و آسیب‌های وارد بر جهان اسلام از این زاویه مطالبی را ارائه کند و بدون شک از تمامی نظرات و مقالات در این خصوص نیز استقبال می‌کند.



نویسنده در تعریف اصطلاح «شرق‌شناسی اسرائیلی» و تحقیق و پژوهش در این‌باره با مشکلات چندی مواجه می‌شود، چون اختلاف نظرهای علمی بسیاری پیرامون این اصطلاح وجود دارد و تاکنون میان محققان و پژوهشگران اتفاق نظری حاصل نشده است. غیر از آن اصطلاح «شرق‌شناسی» با نیمه دیگر خویش یعنی «اسرائیلی» در چندین اصطلاح و مفهوم تداخل دارد که سبب می‌شود مشکلات علمی دیگری به این مبحث افزوده شود. اشکالات مربوط به تعریف و پژوهش پیرامون اصطلاح «شرق‌شناسی اسرائیلی» را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

۱. اختلاف در تعریف اصطلاح «شرق‌شناسی»

پژوهشگرانی که در زمینه شرق‌شناسی فعالیت می‌کنند، هنوز پیرامون تعریف جامع، معین و نهایی از اصطلاح «شرق‌شناسی» به توافق نرسیده‌اند. از یک‌سو توافق نشده است که شرق‌شناسی با توجه به ماهیت و بافتش، علم، پدیده، یا جنبش نامیده شود و از سوی دیگر هر محقق یا پژوهشگر آن را بر حسب برداشت یا زاویه دید، تحقیقات و پژوهش‌هایش معرفی کرده است. مثلاً کسانی که از بعد تاریخی به این اصطلاح پرداخته‌اند، برای آن نیز تعریفی مطابق علم تاریخ وضع کرده‌اند، یا کسانی که از بعد سیاسی آن را بررسی نموده‌اند، برای آن

تعریفی سیاسی ارائه داده‌اند... و به همین ترتیب الی آخر.

شاید یکی از دلایل این تعدد تعاریف به فراگیری و کلیت اصطلاح «استشراق» باز می‌گردد که شامل علوم مختلف انسانی می‌شود (تاریخ، جغرافیا، سیاست، اقتصاد، جامعه‌شناسی و...). به همین دلیل ملاحظه می‌شود که تعاریفات ارائه شده متعدد، متفاوت و تداخل یافته در یکدیگرند. به عنوان مثال برخی استشراق را چنین تعریف کرده‌اند:

خط‌مشی و شیوه غرب برای حاکمیت بر شرق و شکل‌دهی و سازماندهی فکری و

سیاسی این منطقه جغرافیایی و ادامه حاکمیت بر آن.^۱

یا برخی دیگر در تعریف این اصطلاح گفته‌اند:

خط‌مشی تفکر غربی است که پایه و اساس آن را اندیشه‌ای تشکیل می‌دهد که عنوان

می‌کند: شرق و غرب از حیث موجودیت و شناخت، تفاوت‌های عمیقی با یکدیگر دارند و

در این میان غرب با تفوق نژادی و فرهنگی خویش، از شرق متمایز می‌شود.^۲

رودی پارت^۳، شرق‌شناس آلمانی، استشراق را چنین تعریف می‌کند:

دانشی که به فراگیری زبانی خاص می‌پردازد. این دانش، دانش شرق و علم یا دانش

جهان شرق است.^۴

اما اگر این اصطلاح را به شکل علمی و موضوعی تحلیل کنیم تا به تعریفی مناسب از آن دست یابیم، ملاحظه می‌کنیم ریشه لغوی آن به مصدر فعل (استشرق) یا روی به سوی شرق کرد و لباس ساکنان این منطقه را بر تن کرد یا «آشنایی بیگانگان با نحوه زندگی و فنون و هنرها و زبان‌ها و آداب و رسوم و تمدن و تاریخ شرق» معنا می‌دهد،^۵ یا گفته می‌شود: (شَرَقَ هنرها و زبانها و آداب و رسوم و تمدن و تاریخ شرق)

۱. ادوارد سعید، *الاستشراق، المعرفة، السلطة، الانشاء*، ترجمه به عربی: کمال ابودیپ، مؤسسه الابحاث العربیه، بیروت ۱۹۸۸، ص ۳۷.

۲. احمد عزب، *رؤیه اسلامیة للاستشراق*، المنتدى الاسلامی، لندن، ۱۹۹۱، ص ۷.

3. Rudi part

۴. احمد محمود هویدی، *مدخل الی الاستشراق و مدارسه*، قاهره، ۲۰۰۴، ص ۵.

۵. *المعجم الحديث*، کلمه (ش. ر. ق.).

المكان) که به معنای آفتاب بر آن مکان تابید، است. همچنین است: (شَرْقَ) به معنای روی به مشرق نهاد یا (تَشَرَّقَ) به معنای آفتاب گرفتن برای گرم شدن یا (الشَّارِق) و (الشَّرْق) به معنای خورشید و (المَشْرِق) به معنای جهت طلوع آفتاب و سرزمین‌های اسلامی که در شرق شبه جزیره عربستان قرار دارند.^۱ آشکار است، ریشه فعلی که اصطلاح از آن گرفته شده، «ش. ر. ق» است که به آن سه حرف (ا. س. ت) افزوده شده تا در زبان عربی از آن طلب و درخواست، چه حقیقی یا مجازی، استفاده شود.

ریشه‌های تاریخی این اصطلاح از حیث ظهور و انتشار در غرب به اواخر قرن هجدهم میلادی باز می‌گردد؛ زمانی که برای اولین بار در اروپا کلمه «شرق‌شناس» (Orientalist)، در انگلستان در سال ۱۷۷۹^۲ و در فرانسه کلمه (Orientaliste) در سال ۱۷۹۹ و سرانجام در فرهنگ آکادمیک فرانسه، در سال ۱۸۳۸ ظهور نمود. بر این اساس می‌توان «شرق‌شناسی» را «جنبشی علمی - غربی» (اروپایی) تعریف کرد که هدف آن بررسی تمام امور و شئون شرق (سیاست، اقتصاد، تاریخ، جغرافیا، اینترپولیوژی و...) است تا به اهداف استعماری و استیلا بر کشورهای جهان شرق (اسلامی) خدمت کند و این اصطلاح به نظر من، پایه و اساس توجه و

گرایش غرب به تحقیق و تفحص در شرق است، چون همان‌طور که ملاحظه می‌کنیم، ظهور این اصطلاح با شروع جنبش استعماری غرب در کشورهای شرق (آسیا و آفریقا) در قرن هجدهم هم‌زمان بود و بیشتر در سایه استعمار و با حمایت و پشتیبانی آن و برای خدمت به

نمی‌توان از شرق‌شناسی «اسرائیلی» سخن گفت، مگر آنکه در ابتدا سخن از شرق‌شناسی «یهودی» و «صهیونیستی» و همچنین «غربی» به میان آورد.

۱. المعجم الوسیط، بخش ش، کلمه (ش. ر. ق).

۲. کلیه سال‌های مندرج در این مقال به میلادی می‌باشد.

آن رشد نمود.

۲. ارتباط «شرق‌شناسی اسرائیلی» با نوع یهودی، صهیونیستی و غربی آن

به هیچ عنوان نمی‌توان از شرق‌شناسی «اسرائیلی» سخن گفت، مگر آنکه در ابتدا سخن از شرق‌شناسی «یهودی» و «صهیونیستی» و همچنین «غربی» به میان آورد. شرق‌شناسی «اسرائیلی»، مرحله سوم و آخرین مرحله از تغییر و تحول «شناخت یهودی در شرق‌شناسی» را تشکیل می‌دهد. اولین مرحله از این شناخت با شرق‌شناسی کلی یهود آغاز می‌شود و سپس با شرق‌شناسی صهیونیستی ادامه می‌یابد و سرانجام با شرق‌شناسی «اسرائیلی» به اتمام می‌رسد و این امر باری دیگر بر دوش پژوهشگران در حوزه شرق‌شناسی «اسرائیلی» می‌گذارد که در لزوم تمیز این نوع شرق‌شناسی از حیث موضوعات و خصوصیات از دو مرحله پیشین نمود پیدا می‌کند. به ویژه آنکه با شرق‌شناسی غربی از حیث درگیری با مشکلات و مواجه شدن با بحران‌ها و به ویژه تشابه و چه بسا همخوانی با آن در شبهاتی که بر اسلام وارد ساختند، ارتباط پیدا می‌کند.

در تاریخ نوین، شرق‌شناسی یهودی، به عنوان بخشی از جنبش شرق‌شناسی در غرب که با آغاز قرن هجدهم ظهور نمود، تحقیقات خود را بر اسلام و جوامع اسلامی متمرکز می‌کند و به این ترتیب یهود جایگاه حائز اهمیتی در جنبش شرق‌شناسی غربی اروپایی احراز می‌کند.^۱ اما شرق‌شناسی صهیونیستی بالطبع با جنبش صهیونیسم مرتبط شد که اساسا در سال ۱۸۸۱ در شرق اروپا ظهور نمود و اهداف و موضوعات مخصوص به خود داشت که در خدمت صهیونیسم و ریشه‌ای جلوه دادن موجودیت یهود در فلسطین بود. پس از آن نوبت به «شرق‌شناسی اسرائیلی» می‌رسد که با تشکیل کشور «اسرائیل» در سال ۱۹۴۸ به عنوان ادامه «شرق‌شناسی یهودی» و «شرق‌شناسی صهیونیستی» پای به عرصه گذاشت و سرانجام اینکه

۱. محمد خلیفه حسن، «المدرسه اليهودیه فی الاستشراق»، مجله رساله المشرق، قاهره، ش ۱ - ۴، ج ۱۲، ۲۰۰۳، ص ۴۵.

ملاحظه می‌کنیم، آمیزش و تداخلی آشکار در موضوعات شرق‌شناسی «اسرائیلی» با موضوعات شرق‌شناسی «یهودی» و «صهیونیستی» و همچنین غربی به وجود می‌آید و مهم‌ترین مثال در این زمینه، مسأله «ترجمه‌های عبری از قرآن» است که اولین ترجمه از این نوع در لایپزیک در سال ۱۸۵۷ منتشر شد که حییم هرمن ریکندروف آن را ترجمه کرده بود و به دوره «شرق‌شناسی یهودی» باز می‌گردد.^۱

اما اولین ترجمه قرآن در فلسطین و در سال ۱۹۳۷ منتشر شد که مترجم آن یوسف ریولین بود. این ترجمه منسوب به دوره «شرق‌شناسی صهیونیستی» است.

سومین ترجمه در «اسرائیل» در سال ۱۹۷۱ منتشر شد که اهارون بن شیمش آن را ترجمه کرده بود. چهارمین ترجمه از قرآن نیز در «اسرائیل» در مارس ۲۰۰۵ چاپ و منتشر شد که ترجمه آن را پروفسور اوری رابین، استاد پژوهش‌های اسلامی و قرآن‌شناسی بخش زبان عربی و اسلام دانشکده ادبیات دانشگاه تل‌آویو، بر عهده داشت. این دو ترجمه منتسب به دوره

«شرق‌شناسی اسرائیلی» است. اما

ملاحظه می‌کنیم، این ترجمه‌ها، با وجودی که به مراحل مختلف شرق‌شناسی عام یهودی منتسب می‌شوند، اما در بسیاری از شبیهاتی که بر قرآن وارد کرده‌اند، با یکدیگر تشابه دارند، مانند شبیه ارجاع دادن قرآن به منابع یهودی، مسیحی و بت‌پرستانه، افزون بر اینکه خطاها و اشتباهات لغوی ترجمه، مکرر و در هر چهار ترجمه بسان یکدیگر است.

در تاریخ نوین، شرق‌شناسی یهودی، به عنوان بخشی از جنبش شرق‌شناسی در غرب که با آغاز قرن هجدهم ظهور نمود، تحقیقات خود را بر اسلام و جوامع اسلامی متمرکز می‌کند و به این ترتیب یهود جایگاه حائز اهمیتی در جنبش شرق‌شناسی غربی اروپایی احراز می‌کند.

۱. ایتان کولبرگ، قرآن، موسوعه کامل عبری، یهودیت و سرزمین اسرائیل، قدس، ۱۹۷۴، ج ۴، ص ۵۲.

۳. زبان شرق‌شناسی «اسرائیلی»

برخی شرق‌شناسی «اسرائیلی» را این‌گونه تعریف می‌کنند:

رهاوردی علمی در حوزه تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی و نوشته شده به زبان عبری نوین که حاصل تلاش دانشمندان «اسرائیلی» کارشناس در حوزه پژوهش‌ها و تحقیقات عربی و اسلامی است.^۱

اما این تعریف مسأله خاص و مهمی را با مشکل مواجه می‌کند که «زبان» نام دارد، چون طبق این تعریف، رهاورد شرق‌شناسی «اسرائیلی» باید به زبان عبری نوشته شده باشد، در حالی که شرق‌شناسان «اسرائیلی» بسیاری وجود دارند که دستاوردهای علمی خویش را به زبانی غیر از زبان عبری (مانند انگلیسی، فرانسه و آلمانی) به رشته تحریر در آورده‌اند. از جمله پروفسور اوری رابین، شرق‌شناس «اسرائیلی» معاصر و استاد پژوهش‌های اسلامی بخش زبان عربی دانشکده ادبیات دانشگاه تل‌آویو و صاحب جدیدترین ترجمه عبری از معانی قرآن کریم که تألیفاتی به زبان انگلیسی و

آلمانی نیز دارد و در این میان می‌توان به

آخرین کتاب وی با نام

The chil: Between Bible and Quran dren of Israel and the Islamic Historical Self Image

اشاره کرد که دانشگاه آکسفورد لندن

آن را در سال ۲۰۰۴ چاپ و منتشر کرد.^۲

افزون بر آن یهوشفای هرکابی،

شرق‌شناس «اسرائیلی» که از

شرق‌شناسی بعد علمی استعمار غرب است که استعمار آن را برای تحقق اهدافش به خدمت گرفته است و در رأس این اهداف، ایجاد تفرقه در شرق عربی اسلامی قرار دارد.

۱. محمد خلیفه حسن، همان، ص ۶۴، ۶۵.

شرق‌شناسان مهم و خطرناک وابسته و مرتبط با ارگان‌های سیاسی و آموزشی و اطلاعاتی «اسرائیل» تلقی می‌شود، به جز تألیفاتش به زبان عبری، نوشته‌هایی به زبان انگلیسی نیز دارد. مثلاً در سال ۱۹۷۷ در نیویورک کتابی از وی به نام *استراتژی‌های عربی و رویارویی‌های اسرائیلی* به زبان انگلیسی چاپ و منتشر شد.

نمونه دیگر، پروفسور یوسف سادان، استاد ادبیات کلاسیک عرب بخش زبان‌های عربی دانشکده ادبیات دانشگاه تل‌آویو، تألیفات متعددی به زبان فرانسه دارد که مهم‌ترین آن

Le mobilier au Proche - Orient medieval Leiden , Holland (E. J Brill)

است.^۱

این «دو زبانی» در نوشته‌های شرق‌شناسان «اسرائیلی»، به مثابه «پدیده‌ای» در تاریخ یهود است که یهود را از قرن‌ها پیش متمایز کرده است. آنها در کنار زبان عبری به زبان ملی سخن گفته و مطلب نوشتند که در میان آنها می‌زیستند. به عنوان نمونه در دوره رومی‌ها به زبان لاتین سخن می‌گفتند و مطلب می‌نوشتند و در قرون وسطی در سایه اسلام و فرهنگ عربی، از زبان عربی استفاده کردند، مهم‌ترین و بارزترین دستاوردهای ادبی و فرهنگی‌شان را به زبان عربی به رشته تحریر درآوردند و هنگامی که در سال ۷۰ میلادی چون اقلیت‌ها به اسارت رومیان در آمدند، در سراسر اروپا متفرق گشتند و هر طایفه یهودی به زبان کشوری سخن گفت که در آن به سر می‌برد. افزون بر آن یهود زبان‌های خاصی ابداع کرد که آمیزه‌ای از چند زبان و خاص ایشان بود، مانند زبان «عربی - یهودی» که برخی تألیفات قرون وسطای خود را به آن زبان نوشتند و در واقع زبان عربی نوشته شده به حروف عبری بود تا کسی غیر از یهود، نتواند آن را بخواند و از فحوائ آن مطلع شود.

همچنین زبان معروف «یبیدیش» را تغییر دادند و از آن استفاده کردند که آمیزه‌ای از زبان عبری و لغاتی از زبان اسلاوکی اروپایی بود که بخش گسترده‌ای از آثار ادبیات خاص

دانشگاه‌های یهودی در اروپا طی دو قرن هجدهم و نوزدهم به این زبان نوشته شدند.

بر این اساس به نظر می‌رسد نوشته‌های شرق‌شناسانه «اسرائیلی»، الزاما به زبان «عبری نوین» نوشته نشده‌اند. این در حالی است که اثری از شرق‌شناسی که دارای شناسنامه «اسرائیلی» باشد و در دوره پس از تأسیس کشور «اسرائیل»، یعنی سال ۱۹۴۸، نوشته شده و بیانگر دیدگاه صرف شرق‌شناسانه «اسرائیلی» و دستاورد علمی شرق‌شناسی «اسرائیلی» باشد، عرضه نشده است، صرف نظر از اینکه به چه زبانی نوشته شده است، عبری یا هر زبان دیگر جهان.

♦ موضوعات و خصوصیات شرق‌شناسی «اسرائیلی»

تا زمانی که «شرق‌شناسی اسرائیلی» ادامه شرق‌شناسی «یهودی» و «صهیونیستی» باشد، بیشک تحت تأثیر شرق‌شناسی «غربی» است و در بسیاری از موضوعات و مضامین و خصوصیات و به ویژه در شباهات وارده به اسلام و منابع و تاریخش با آنها مشترک بوده و شبیه آنهاست. در واقع تمرکز شرق‌شناسی «اسرائیلی» آن‌قدر گسترش یافته که تمام امور و شئون جهان اسلام (سیاست، اقتصاد، تاریخ، مذهب و...) را در بر می‌گیرد، اما دارای خصوصیات خاص دیگری نیز می‌باشد که این نوع از شرق‌شناسی را از انواع دیگر آن متمایز می‌کند. مهم‌ترین این خصوصیات و ویژگی‌ها را می‌توان بدین شرح بیان کرد:

۱. پژوهش در منابع اصلی و کتاب‌های مرجع اسلامی و ترجمه آنها

از آنجا که قرآن کریم و سنت نبوی دو منبع اساسی در اسلام به شمار می‌آیند و اهمیت ویژه‌ای در اندیشه مذهبی هر فرد مسلمان دارند، شرق‌شناسان «اسرائیلی» تمرکز خود را بر پژوهش در این دو منبع و ترجمه آنها متمرکز کرده‌اند. به همین دلیل ملاحظه می‌کنیم، دو ترجمه عبری از معانی قرآن کریم ارائه شد که هر دو در همان اوایل مرحله شرق‌شناسی

«اسرائیلی» چاپ و منتشر شدند.

اولین آن در سال ۱۹۷۱ منتشر شد و ترجمه آن را اهارون بن شیمش بر عهده داشت و دیگری را دانشگاه تل‌آویو در مارس ۲۰۰۵ تحت عنوان اولین مجموعه برگزیده از مهم‌ترین آثار ادبیات عرب چاپ و منتشر کرد که پروفیسور اوری رابین استاد پژوهش‌های اسلامی بخش زبان عربی دانشکده ادبیات دانشگاه تل‌آویو آن را ترجمه کرد. مهم‌ترین خصوصیت این

دو ترجمه تحریف و عدم امانتداری علمی در انتقال مطلب و ترجمه است. ضمن آنکه ملاحظه می‌کنیم، تعدادی از دانشگاه‌ها و مراکز انتشاراتی شرق‌شناسی «اسرائیل» بسیاری از منابع مهم اسلامی را که اهمیت بسزایی در میراث فکری و تمدنی و تاریخی اسلام دارند، به همین ترتیب ترجمه کرده‌اند و از این میان می‌توان به ترجمه کتاب مقدمه‌ای در علم تاریخ نوشته ابن خلدون اشاره کرد که انتشارات بیالیک در قدس در سال ۱۹۹۷ آن را چاپ و منتشر کرد.

اما پیرامون پژوهش‌های اسلامی خانم حافا لاتسروس، شرق‌شناس «اسرائیلی» و استاد پیشین مرکز تحقیقات و

شرق‌شناسی اسرائیلی به عنوان یکی از جناح‌های شرق‌شناسی استعمار توجه خود را به شکل وسیع و گسترده بر تحقیق و پژوهش در طوایف اسلامی و به ویژه «شیعه» متمرکز نمود، از آن جهت که شیعه نه تنها به عنوان یک طایفه مطرح است، بلکه مهم‌ترین و بیشترین تأثیرات سیاسی و اجتماعی را در تاریخ اسلام از خود بر جای نهاده است.

پژوهش‌های آفروآسیایی دانشگاه عبری، از پژوهشگران مهم در حوزه پژوهش‌های اسلامی به شمار می‌آید که از دهه ۸۰ قرن گذشته تحقیقات گسترده و عمیقی پیرامون خلیفه «عمر بن خطاب» جهت شناخت تأثیر و اهمیت وی در اسلام و آثار مذهبی و نه سیاسی‌اش آغاز کرده

است. وی تحقیقات بسیاری پیرامون عبادت و پرستش و آیین‌های عبادی اسلام دارد که مهم‌ترین آن «حج در گذر قرون» نام دارد.^۱

۲. پژوهش در زبان و ادبیات عرب

شرق‌شناسی «اسرائیلی» اهمیت بسیار زیادی به پژوهش در زبان و ادبیات عرب و حتی لهجه‌های آن می‌دهد و شرق‌شناسان «اسرائیلی» در پژوهش‌های خویش از شیوه‌های نوین زبان‌شناسی استفاده می‌کنند.^۲ از مهم‌ترین پژوهش‌های به عمل آمده در این زمینه می‌توان به تحقیق بزرگ مرکز تحقیقاتی «الشرقیه» وابسته به دانشگاه عبری اشاره کرد که هدف آن جمع‌آوری اشعار شاعران عرب قدیم در یک مجموعه بود. همچنین در سال ۱۹۴۷ فرهنگ لغت عبری - عربی بزرگی با نظارت ایلون و ب. شنکار، از اساتید دانشگاه زبان عربی دانشگاه عبری، چاپ و منتشر شد. از جمله مهم‌ترین شرق‌شناسان «اسرائیلی» در حوزه پژوهش در ادبیات عرب، از عصر جاهلیت تا عصر نوین، می‌توان به پروفیسور مؤیر یعقوب کیستر اشاره کرد که در سال ۱۹۸۱ جایزه کشور جعلی «اسرائیل» را در حوزه‌های پژوهشی و تحقیقاتی دریافت کرد. او تحقیقات مهمی پیرامون انتقال ادبیات عرب از عصر جاهلیت به دوره اسلامی دارد.^۳

۳. پژوهش در تاریخ جهان عرب و به ویژه فلسطین

تحقیق و پژوهش در تاریخ جهان عرب نه تنها مورد توجه شرق‌شناسان عربی بود، بلکه «اسرائیلی»‌ها نیز به آن توجه بسیار داشته و دارند، چون فلسطین با تاریخ و میراث و

۱. ابراهیم عبدالکریم، الاستشراق و ابحاث الصراع لدى الاسرائیل، دارالجلیل للنشر و التوزیع، عمان، ۱۹۹۲، ص ۱۸۶.

۱۸۷.

۲. محمد خلیفه حسن، همان، ص ۷۶، ۷۷.

۳. ابراهیم عبدالکریم، همان، ص ۱۷۹ - ۱۸۱.

اینتربیولوژی خویش مرکز توجه پژوهش‌های شرق‌شناسانه «اسرائیلی» بوده است که هدف نهفته در پس تمام این پژوهش‌ها، نگارش و تفسیر مجدد تاریخ جهان عرب به طور عام و فلسطین و شهر قدس به طور خاص به نحوی است که بیانگر حضور و سکونت مستمر یهود در آن از قرن‌های دور باشد. به عنوان مثال ملاحظه می‌کنیم، مرکز پژوهش‌های یهودی ید بن زوی^۱ وابسته دانشگاه عبری، اکثر تحقیقات و پژوهش‌های خود را بر تاریخ یهود در فلسطین و قدس به شکل خاص متمرکز کرده است و از مهم‌ترین منشوراتش در این حوزه کتاب *پژوهش‌ها و منابع تاریخی طوایف «اسرائیل» در شرق نوشته مئیر بن یاهو (سال ۱۹۸۴)* و کتاب *اهداف اقامت یهود در شرق اردن ۱۷۸۱ - ۱۹۴۷* نوشته «زوی ایلان» (۱۹۸۵) بوده است. غیر از آن، دانشگاه عبری دو جلد کتاب قطور با عنوان *قدمای عرب منتشر کرد که از تاریخ عرب در پنج قرن هزاره اول قبل از میلاد سخن می‌گوید و روابط خارجی اعراب منطقه را با امپراطوری‌های قدیم شرق تحلیل و بررسی می‌کند.*^۲

۴. پژوهش در جوامع اسلامی و جنبش‌های «اسلام سیاسی» فعال در این جوامع شرق‌شناسان «اسرائیلی» بخش عظیم گرایش‌های تحقیقاتی خویش را بر پژوهش در جوامع عربی به طور کلی و فلسطین به طور خاص متمرکز کردند و از روش‌های متعددی در این زمینه استفاده کردند که در علوم مختلف انسانی کاربرد دارد، از جمله «جامعه‌شناسی»، «اینتربیولوژی» و... تا به شناختی دقیق از سیستم حاکم بر جوامع عربی و اسلامی و واحدهای تشکیل‌دهنده آن و شیوه‌های زندگی در این جوامع دست یابند، همچنین در زمینه تحقیق در وضعیت اقلیت‌های اجتماعی درون جامعه فلسطین و روابط میان این اقلیت‌ها و یهود در فلسطین توجه خاصی داشتند.^۳ از مهم‌ترین فعالیت‌های صورت گرفته در این زمینه انتشار دو

۱. همان، ص ۱۰۸، ۱۰۹. برای اطلاع بیشتر از فعالیت‌های این مرکز به شبکه اینترنتی www.ybzorgil مراجعه کنید.

۲. همان، ص ۱۸۴.

۳. محمد خلیفه حسن، همان، ص ۷۵.

جلد کتاب قطور و در برگیرنده مجموعه تحقیقات شرق شناسانه با عنوان پژوهش‌هایی پیرامون یهودیت و اسلام^۱ که به تاریخ جوامع عربی و اسلامی به طور کل و یمن و مغرب به طور خاص می‌پردازد.^۲

افزون بر آن شرق‌شناسی «اسرائیلی» به جنبش‌های «اسلامی سیاسی» فعال در جوامع اسلامی - عربی توجه خاصی کرده است که در رأس آنها جنبش «اخوان المسلمین» قرار دارد، جنبشی که در مصر ظهور نمود و اکثر کشورهای اسلامی را فرا گرفت و تأثیر فکری و مذهبی در خور توجهی از خود بر جوامع عربی و اسلامی گذاشت. به همین دلیل ملاحظه می‌کنیم،

بخش پژوهش‌های اسلامی و زبان عربی دانشکده ادبیات دانشگاه تل‌آویو، واحد درسی کامل و خاصی را به پژوهش و تحصیل در این جنبش، از زمان تأسیس تاکنون، اختصاص می‌دهد. این واحد درسی با عنوان «پژوهشی در نوشته‌های جنبش اخوان المسلمین مصر» ارائه شده و یسرائیل شنتسرل، شرق‌شناس «اسرائیلی»، آن را تدریس می‌کند. این واحد به تعدادی از تألیفات حسن البنا، بنیانگذار جنبش و سید قطب پرداخته است و افکار و اندیشه‌های مطرح را در این کتاب‌ها تحلیل و بررسی می‌کند.^۳

اکثر شرق‌شناسان اسرائیلی ارتباطی عمیق و مستحکم با دستگاه‌های امنیتی، سیاسی و آموزشی اسرائیل دارند و اکثر جناح‌ها و مؤسسات و نهادهای اسرائیلی متمرکز بر پژوهش‌های شرق‌شناسانه، یا درون مؤسسات و نهادهای آموزشی و امنیتی و سیاسی اسرائیل هستند یا به نوعی با این مؤسسات ارتباط دارند.

۱. این کتاب را دانشگاه عبری با نظارت پرفسور بن‌عمی منتشر کرده است.

۲. ابراهیم عبدالکریم، همان، ص ۱۸۴، ۱۸۵.

3. www.tau.ac.il/humanities/yedion/courses/arabic.html

۵. پژوهشی در طوایف و فرق اسلامی (به ویژه شیعه)

همان‌گونه که شرق‌شناسی بعد علمی استعمار غرب است که استعمار آن را برای تحقق اهدافش به خدمت گرفته است و در رأس این اهداف، ایجاد تفرقه در شرق عربی اسلامی قرار دارد، شرق‌شناسی «اسرائیلی» نیز به عنوان یکی از جناح‌های شرق‌شناسی استعمار توجه خود را به شکل وسیع و گسترده بر تحقیق و پژوهش در طوایف اسلامی و به ویژه «شیعه» متمرکز نمود، از آن جهت که شیعه نه تنها به عنوان یک طایفه مطرح است، بلکه مهم‌ترین و بیشترین تأثیرات سیاسی و اجتماعی را در تاریخ اسلام از خود بر جای نهاده است. از آثار مهم منتشرشده در این حوزه می‌توان به کتاب مارتین کرمز، شرق‌شناس «اسرائیلی»، با عنوان *شیعه، سلاله علی، انقلاب در اسلام شیعی* اشاره کرد که در سال ۱۹۸۵ در تل‌آویو چاپ و منتشر شد و مؤلف در آن به دلیل واقعی نهفته در پس ظهور شیعه اشاره می‌کند. وی معتقد است دلیل ظهور شیعه شخص پیامبر است که وارثی از خود در امر حکومت بر جای نگذاشت و همین عامل باعث بروز آشوب و بلوا میان مسلمانان شد.^۱

همچنین به تحقیق و پژوهش در تصوف اسلامی و فرق مختلف آن نیز توجه خاصی شده است، اما به شکلی که نشان‌دهنده ضعف و سستی در عقیده اسلامی باشد و با تحریف آن، آن را عقیده‌ای معرفی کنند که از یاران و پیروان خویش گوشه‌گیری و عزلت و رهبانیت طلب می‌کند. این موضوع باعث شد، اتحادیه مورخان عرب ضمن نشر اطلاعیه‌ای در فوریه ۱۹۸۶، فعالیت‌ها و تحقیقات و پژوهش‌های شرق‌شناسانه «اسرائیلی» را در حوزه تصوف اسلامی محکوم نماید و آن را تحریف شده و مغرضانه توصیف کردند.

۶. پژوهش در مسائل نزاع اعراب با «اسرائیل»

مسائل و قضایای نزاع اعراب با «اسرائیل»، مرکز توجهات شرق‌شناسان «اسرائیلی» و

۱. محمد جلاء ادريس، الاستشراق الاسرائيلي في الدراسات العبرية المعاصرة، قاهره، مكتبة الآداب، ۲۰۰۳، ص ۱۴۴.

فعالیت‌های آنان را تشکیل می‌دهد، چون مسأله فلسطین، مسأله محوریست که این نزاع از زمان ظهور جنبش صهیونیسم حول آن متمرکز است. به همین منظور شرق‌شناسی «اسرائیلی» به نزاع با فلسطینی‌ها و نحوه اداره آن توجه نمود و پژوهش‌های خاصی در زمینه نیروهای سیاسی درون جامعه فلسطینی و در رأس

آنها «سازمان آزادیبخش فلسطین» و همچنین جنبش‌های اسلامی و ملی فلسطینی مانند جهاد اسلامی و حماس و غیره صورت گرفته و می‌گیرد.^۱

در رأس این شرق‌شناسان «اسرائیلی» که به نگارش مقالات و انجام تحقیقات در حوزه‌های نزاع اعراب با «اسرائیل» توجه خاصی داشتند، یهوشفاط هرکابی، شرق‌شناس «اسرائیلی» است که دارای تألیفات بی‌شماری در این حوزه است، مانند کتاب موضع اعراب در قبال نزاع

اگر وجه تمایز شرق‌شناسی یهودی در این است که بر بعد مذهب بسیار تکیه می‌کند و توجهات شرق‌شناسی صهیونیستی میان مذهب و سیاست و تاریخ در نوسان است، شرق‌شناسی «اسرائیلی» با غلبه بافت و هویت سیاسی از دو نوع دیگر خود متمایز می‌شود.

اعراب - «اسرائیل» که در سال ۱۹۶۸ در تل‌آویو منتشر شده و از ده فصل تشکیل شده است. همچنین کتاب جریان‌ها و جناح‌های سیاسی و اجتماعی عربی پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ که در سال ۱۹۷۱ در تل‌آویو و کتاب استراتژی‌های عربی و واکنش‌های «اسرائیلی»، که در سال ۱۹۷۷ در نیویورک منتشر شده و متشکل از ده فصل است.^۲

با مطالعه موضوعات مورد توجه شرق‌شناسی «اسرائیلی» می‌توان خصوصياتی را

۱. ابراهیم عبدالکریم، همان، ص ۱۹۰ - ۱۹۶.

۲. همان، ص ۵۳۷ - ۵۴۰.

استحصال کرد که این نوع شرق‌شناسی را از دو مرحله سابق خویش متمایز می‌کند. این خصوصیات را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

الف. استمرار و تکرار: بی‌شک شرق‌شناسی «اسرائیلی» از حیث نشو و نما و تاریخ چیزی نیست جز ادامه شرق‌شناسی یهودی و صهیونیستی. افزون بر اینکه به شکلی در خور توجه از شرق‌شناسی غربی تأثیر می‌پذیرد، به گونه‌ای که با همان بحران‌ها و مشکلاتی مواجه گردید که شرق‌شناسی غربی با آن مواجه بود، به ویژه در زمینه وارد آوردن شبهات شرق‌شناسانه به اسلام و منابع آن. به همین دلیل موضوعات، دیدگاه‌ها و تزها و فرائد از آن، بسیاری از اهدافش، همان تکرار موضوعات، دیدگاه‌ها و تزهای مطرح شده در شرق‌شناسی یهودی و صهیونیستی و غربی است و در این زمینه می‌توان به شبیه بازگرداندن ریشه‌های اسلام به منابع یهودی، مسیحی و بت‌پرستانه یا تطبیق روش نقد کتاب مقدس بر قرآن اشاره کرد که در غرب برای نقد متون تورات و انجیل‌ها استفاده می‌شد. به عنوان مثال ملاحظه می‌کنیم، در ترجمه عبری ارائه شده از معانی قرآن کریم که در مرحله شرق‌شناسی «اسرائیلی» تهیه و تدوین شد تا حدود زیادی همان خطاهای وارده را در ترجمه‌های عبری پیش از خود تکرار نمودند، به همین دلیل گزافه نیست، اگر بگوییم، نقش شرق‌شناسی «اسرائیلی» به مثابه «ادامه» نقش شرق‌شناسی یهودی به شکلی خاص و شرق‌شناسی غربی به شکلی عام بود.

ب. دو زبانه بودن: یکی از خصوصیات پژوهش‌های شرق‌شناسانه «اسرائیلی» دو زبانه بودن آنهاست، به این معنا که به بیش از یک زبان تألیف شده و فقط به زبان عبری اکتفا نشده است (عبری اولین زبان رسمی در «اسرائیل» است). بسیاری از تألیفات و پژوهش‌های شرق‌شناسانه «اسرائیلی» به زبان انگلیسی، فرانسه، آلمانی و افزون بر آن عبری نوشته و تألیف شده است.

ج. ارتباط با ارگان‌های سیاسی، امنیتی و آموزش رسمی در «اسرائیل»: معروف است، اکثر شرق‌شناسان «اسرائیلی» ارتباطی عمیق و مستحکم با دستگاه‌های امنیتی، سیاسی و آموزشی «اسرائیل» دارند، به عنوان مثال ملاحظه می‌کنیم، یهوشفای هرکابی، به عنوان یکی از شرق‌شناسان سرشناس «اسرائیلی»، اندیشمند و استراتژیست مطرح بوده و در سطح داخلی (اسرائیلی) و خارجی (بین‌المللی) حضوری فعال دارد و ارگان‌ها و نهادها و شخصیت‌های مهم کشوری در «اسرائیل» در اتخاذ تصمیمات و قرارهای سرنوشت‌ساز از او کمک می‌گیرند و او مشاوره‌های بسیاری به برخی وزارتخانه‌های «اسرائیلی» از جمله وزارت امور خارجه، آموزش و پرورش و دفاع و کمیسیون امور خارجه و امنیت کنست ارائه داده است و گلدایر، نخست‌وزیر وقت «اسرائیل»، قبل و بعد از جنگ اکتبر ۱۹۷۳ از او برای مشورت و ارزیابی اوضاع و احوال کمک خواست.^۱

افزون بر آن ملاحظه می‌کنیم، اکثر جناح‌ها و مؤسسات و نهادهای «اسرائیلی» متمرکز بر پژوهش‌های شرق‌شناسانه، یا درون مؤسسات و نهادهای آموزشی و امنیتی و سیاسی «اسرائیل» هستند یا به نوعی با این مؤسسات ارتباط دارند.^۲

د. غلبه هویت سیاسی: اگر وجه تمایز شرق‌شناسی یهودی در این است که بر بعد مذهب بسیار تکیه می‌کند و توجهات شرق‌شناسی صهیونیستی میان مذهب و سیاست و تاریخ در نوسان است، شرق‌شناسی «اسرائیلی» با غلبه بافت و هویت سیاسی از دو نوع دیگر خود متمایز می‌شود، چون اکثر توجهات و موضوعاتی که در پژوهش‌های خود به آن پرداخته، سیاسی بوده است و اگر هم پژوهش‌های مذهبی، زبانی، ادبی یا تاریخی صورت گرفته، در خدمت اهداف و اغراض سیاسی بوده است. بهترین نمونه در این زمینه مطالبی است که «اوری

۱. همان.

۲. ابراهیم عبدالکریم، پژوهشگر فلسطینی، تحقیق جامع و کاملی در زمینه مؤسساتی انجام داده است که به تحقیقات

خاورشناسی و نزاع نزد اسرائیل می‌پردازند.

رابین» - صاحب جدیدترین ترجمه عبری از قرآن کریم که در سال ۲۰۰۵ در «اسرائیل» چاپ و منتشر کرد - در تفسیرها و پانوشتهای ترجمه‌اش آورده است که تفسیرهایی سیاسی بر آیات قرآن کریم، به ویژه در امور جنگ، جهاد و رابطه مسلمانان با اهل کتاب ارائه شده است.^۱

♦ اهداف شرق شناسی «اسرائیلی» و راههای رویارویی

اهداف شرق شناسی «اسرائیلی»، مابین اهداف مذهبی، سیاسی و تاریخی در نوسان است. اما با توجه به ارتباط شرق شناسی با «اسرائیلی» به عنوان یک موجودیت سیاسی، اکثر اهداف این نوع از شرق شناسی صرفاً سیاسی و تمام آنها در راستای حمایت از حضور «اسرائیل» در منطقه بوده است. این اهداف را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد:

شرق شناسی «اسرائیلی» به تلاش جهت تحریف قرآن کریم و ایجاد شک و شبهه در منابع آن روی آورد و مهم‌ترین شیوه آن تهیه و تدوین ترجمه‌های عبری «تحریف شده» و «غیر امین در ترجمه» از معانی قرآن کریم و افزودن حواشی و پانوشتهای و تفسیرهایی به آن بود تا به ذهن خواننده این گونه تداعی کند که منابع قرآن، منابع یهودی، مسیحی و بت پرستانه بوده است.

۱. تحریف و تشکیک در منابع اساسی اسلام
این هدف از جمله اهداف مشترک میان شرق شناسی یهودی، صهیونیستی، «اسرائیلی» و غربی به شمار می‌آید. تمام این مدارس یا مراحل شرق شناسانه تلاش کردند تا جای ممکن منابع اصلی و اساسی اسلام (قرآن کریم، حدیث نبوی) را برای ایجاد شک و شبهه در مصداقیت و صحت آنها تحریف کنند و موفقیت در

این امر برای آنها به معنای موفقیت در غلبه بر دین اسلام است. در خصوص شرق‌شناسی «اسرائیلی»، این نوع از شرق‌شناسی به تلاش جهت تحریف قرآن کریم و ایجاد شک و شبهه در منابع آن روی آورد و مهم‌ترین شیوه آن تهیه و تدوین ترجمه‌های عبری «تحریف شده» و «غیر امین در ترجمه» از معانی قرآن کریم و افزودن حواشی و پانوشتها و تفسیرهایی به آن بود تا به ذهن خواننده این‌گونه تداعی کند که منابع قرآن، منابع یهودی، مسیحی و بت‌پرستانه بوده است.

۲. نگارش مجدد تاریخ جهان عرب برای توجیه موجودیت یهود در فلسطین

شرق‌شناسی «اسرائیلی» تلاش‌های علمی بسیاری کرد تا تاریخ جهان عرب به طور عام و فلسطین و شهر قدس را به طور خاص تغییر دهد و بازنویسی کند و بدین‌وسیله حضور و موجودیت یهود را در فلسطین اثبات و بر این نکته تأکید کند که این کشور و شهر قدس مرکز دینی و سیاسی یهود در طول تاریخ آنها بوده است و برای تحقق این هدف پژوهش‌های شرق‌شناسانه «اسرائیلی» اقدام به تفسیر مجدد حوادث تاریخ قدیم و میانه و نوین نمودند به شکلی که دروغین بودن حوادث و تحریف حقایق آن کاملاً آشکار و عیان است.^۱

۳. تحریف تصویر جوامع عربی

پژوهش‌های شرق‌شناسانه «اسرائیلی» توجه خویش را بر تحلیل و بررسی شخصیت‌ها و جوامع عربی متمرکز کردند تا برنامه‌ها و طرح‌های علمی لازم را جهت غلبه بر خصوصیات مثبت و بیان خصوصیات منفی آنها و معرفی جوامع عربی به جهانیان به منزله جوامعی عقب‌مانده، افراطی و صحرانشین و بیابانگرد - که هیچ ریشه‌ای در منطقه ندارند - وضع نمایند و بدین‌وسیله به هدف اصلی جنبش صهیونیسم و «اسرائیل» دست یابند که در استفاده از

دبیاچه‌های علمی و آکادمیک برای ترویج این شعار صهیونیستی که عنوان می‌کند، «اعراب هیچ حقی در هیچ چیز ندارند» و فلسطین «سرزمین بدون ملت برای ملت بدون سرزمین است»، نمود پیدا می‌کند.

۴. ارائه خدمات علمی برای طرف «اسرائیلی» در اداره مسائل نزاع اعراب با «اسرائیل»
مسئله نزاع اعراب با «اسرائیل»، محور اساسی پژوهش‌ها و تحقیقات شرق‌شناسانه «اسرائیلی» را تشکیل می‌دهد، چون همان‌گونه که گفتیم شرق‌شناسی بعد علمی جنبش‌های استعماری به شمار می‌آید و «اسرائیل» چیزی نیست، جز شکل جدیدی از اشکال استعمار قدیم

«شرق‌شناسی اسرائیلی» با تشکیل
کشور «اسرائیل» در سال ۱۹۴۸ به
عنوان ادامه «شرق‌شناسی یهودی»
و «شرق‌شناسی صهیونیستی» پای
به عرصه گذاشت.

اروپا. به همین دلیل، شرق‌شناسی برای
«اسرائیل» سوپاپ اطمینان استراتژی و
سیاست این کشور را تشکیل می‌دهد که
نمی‌توان از آن چشم پوشید. با توجه به
اینکه تحقیقات و پژوهش‌های علمی و
آکادمیکی بسیاری در اختیار تصمیم-
گیرندگان بلندپایه «اسرائیلی» پیرامون
مسائل مختلف مربوط به نزاع اعراب با

«اسرائیل» قرار دارد و این جدای از اطلاعات فراوانی است که پیرامون تمام امور مسائل عربی و اسلامی به سران و رهبران کشور ارائه داده است، این امر نشان می‌دهد این حوزه فواید بسیاری برای سران «اسرائیلی» داشته و آنها را به خوبی با کشورهای عربی و اسلامی آشنا کرده است. به همین دلیل عجیب نیست، اگر به دستاوردهای علمی شرق‌شناسی «اسرائیل» به عنوان دستاوردهای قومی، امنیتی و استراتژیک نگریسته شود. به عنوان مثال ملاحظه می‌کنیم، برخی تألیفات حافا لاتسروس، یکی از شرق‌شناسان سرشناس «اسرائیلی»، را وزارت دفاع «اسرائیل» چاپ و منتشر می‌کند، از جمله کتاب *اسلام: خطوط عریض در سال ۱۹۸۰ و احادیث*

دیگری از اسلام در سال ۱۹۸۵.

از آنچه گذشت، آشکار می‌شود که دستاوردهای شرق‌شناسی «اسرائیلی» برای کشورهای عربی و اسلامی و حتی اسلام و منابع اساسی آن خطرات بزرگی دربر دارد، و یقیناً این مهم باید به استراتژی همه‌جانبه‌ای برای مقابله با این اقدامات استوار باشد، این استراتژی اسلامی می‌تواند بر دو پایه ذیل بنا شود:



از آنچه گذشت، خطرات بزرگی که دستاوردهای شرق‌شناسی «اسرائیلی» برای کشورهای عربی و اسلامی و حتی اسلام و منابع اساسی آن دارند، آشکار می‌شود، موضوعی که باعث می‌شود به طور حتم بر استراتژی اسلامی و کاملی برای رویارویی با این اقدامات تکیه کرد.



الف. احداث مراکز و بخش‌های تحقیقاتی و پژوهشی جدید درون دانشکده‌های ادبیات، زبان‌شناسی و علوم انسانی و مذهبی جهت تحقیق و پژوهش تخصصی در امور و مسائل «اسرائیل» و زبان عبری و نقد دستاوردهای شرق‌شناسانه یهودی به طور عام و «اسرائیلی» به طور خاص و هر آنچه به پژوهش در علوم مختلف انسانی از جمله اجتماع، تاریخ و مذهب مربوط است و در همان زمان، اختصاص بخش‌های جدا و مستقل درون وزارتخانه‌هایی که به نوعی

با مسائل و امور امنیتی و استراتژیک مرتبط هستند، مانند وزارت دفاع، کشور، امور خارجه، آموزش و پرورش و فرهنگ که وظیفه آنها پیگیری و نقد و پاسخ به این رهاوردهای شرق‌شناسانه باشد.^۱

۱. احمد صلاح البهنسی، «رؤیه الصحافة الاسرائیلیه للشئون الخلیجیه»، شئون خلیجیه، ش ۴۵، ربیع الاول، ۲۰۰۶.

ب. فراهم ساختن امکانات مورد نیاز برای اجرای طرح‌های بزرگ فرهنگی و آکادمیک، جهت شناسایی شبهات و خطاهای شرق‌شناسان «اسرائیلی» پیرامون اسلام و امور کشورهای عربی و اسلامی و در این زمینه به نظر می‌رسد، اولین گام باید تهیه و تدوین دائره‌المعارفی اسلامی باشد با عنوان:

محدود ساختن و نقد شبهات شرق‌شناسی «اسرائیل» علیه اسلام و کشورهای اسلامی.

ششمین کنفرانس هرتزلیا مصونیت و ارزیابی امنیت ملی

خانم بیسان عدوان^۱
منبع: القدس؛ مجله شئون اسرائیلیه
مترجم: قیس زعفرانی

◆ اشاره

کنفرانس هرتزلیا یکی از چند کنفرانس مهم و ادواری یهودیان و صهیونیست‌ها می‌باشد که اهمیت بسزایی در تدوین سیاست داخلی و خارجی اسرائیل و جامعه یهودیان در سراسر دنیا دارد. این کنفرانس که در هر دوره با حضور شخصیت‌های مشهور یهودی و اسرائیلی و حتی غیر یهودی ولی صهیونیست برگزار می‌شود، بسیاری از مشکلات و مسائل جاری یهودیان و اسرائیل را در سطحی گسترده و استراتژیک مورد توجه قرار می‌دهد و در خصوص حل آنها نیز راهکار ارائه می‌شود. حدود و کیفیت این

۱. محقق در مسائل اسرائیل.

راهکارها از حیث تخصصی در آن حد است که حتی ممکن است خطوط قرمز را نیز درنوردد.

ذکر مقاله‌ای در این خصوص و در این بخش بدان جهت است که کنفرانس ششم هرتزلیا به برخی موارد مهمی توجه کرده است که اطلاع ما از آنها بسیار ضروری است و یکی از این مسائل توجه به ایران به بهانه توان هسته‌ای آن است. با اطلاع از این توجه به ویژه در کنفرانس‌هایی شبیه هرتزلیا و با عنایت به میزان نفوذ یهودیان در عرصه‌های تصمیم‌سازی در محافل غربی، به سادگی می‌توان دریافت که محورهای گفتگوهای ایران با غرب بر سر مسائل هسته‌ای در کجا تعیین می‌شود.

مسئله مهم دیگری که در این کنفرانس بدان توجه شده است لزوم برقراری صلح با اعراب و فلسطینی‌ها به دلیل نیازی است که اسرائیل دارد. نیاز به صلح برای یهودیان صهیونیست در اسرائیل، تا آن حد است که حتی حاضرند از بسیاری از سرزمین‌های ادعایی عقب‌نشینی کنند و البته ذکر این نکته ضروری است که نیاز اسرائیل به صلح به دلیل صلح‌خواهی آن نیست بلکه بدان جهت است که فروپاشی جامعه از هم گسیخته و ناهمگون یهود در سرزمین اشغال شده فلسطین اندکی به تأخیر افتد. یکی از عوامل فروپاشی این جامعه بحران جمعیتی است. کاهش جمعیت یهودیان و مهاجرت آنها به فلسطین اشغالی و افزایش زاد و ولد در میان فلسطینی‌ها و از سوی دیگر افزایش مهاجرت معکوس یهودیان از اسرائیل در این کنفرانس نیز مورد توجه بوده است. چنان‌که نویسنده نیز در پایان مقاله هشدار می‌دهد، باید در احوال دشمن بیش از این تأمل نمود.



عنوان ششمین کنفرانس هرتزلیا «موضوع میزان مصونیت و ارزیابی امنیت ملی اسرائیل» بود که پایه و اساس فهم سیاست خارجی منطقه‌ای و بین‌المللی اسرائیل در سال جاری به شمار می‌آید، به ویژه آنکه این کنفرانس هر ساله با حضور سیاستمداران و نظامیان و درجه‌داران اسرائیلی، از جمله نخست‌وزیر و اعضای هیأت دولت، مانند وزیران دفاع و امور خارجه و دارایی و همچنین رئیس ستاد مشترک ارتش و رؤسای دستگاه‌ها و سازمان‌های امنیتی تشکیل می‌شود و در آن از نیت، طرح‌ها و پیش‌بینی‌ها و برآوردهای مختلف پیرامون

چالش‌های موجود و احتمالی صحبت می‌کنند. غیر از آن در این کنفرانس شخصیت‌ها و جناح‌هایی از مراکز تصمیم‌گیری و خارج از آن نیز حضور می‌یابند تا ضمن ارائه طرح‌ها، تحقیقات و دیدگاه‌هایشان در حوزه‌های سیاسی، امنیتی اجتماعی و روابط خارجی نظر حضار را به این طرح‌ها جلب نموده و موافقت ایشان را درباره آنها کسب نمایند.



در سند آمده است، اسرائیل در آستانه سال ۲۰۰۶ در بهترین موقعیت استراتژیکی، امنیتی و سیاسی به سر می‌برد، موقعیتی که در طول تاریخ خویش هیچ گاه با آن مواجه نبوده است. اما با مجموعه چالش‌ها و تهدیدهای نظامی و سیاسی نیز مواجه است.



از زمان انعقاد اولین کنفرانس هرتزلیا با همین عنوان، یعنی «میزان مصونیت و امنیت ملی» در سال ۲۰۰۰^۱ موضوع امنیت اسرائیل از جایگاه مهمی در گفتگوها، مناقشات، پژوهش‌ها، تحقیقات، چالش‌ها و راه حل‌های ارائه شده پیرامون نحوه رویارویی داخلی و خارجی اسرائیل برخوردار است. در چهارمین کنفرانس هرتزلیا برنامه قطع ارتباط و عقب‌نشینی از برخی شهرک‌ها مطرح و در پنجمین کنفرانس هرتزلیا طرح اولمرت مبنی بر یکسان‌سازی و یکپارچه کردن اسرائیل

ارائه شد. اما برنامه موضوع مصونیت و تقویت امنیت ملی اسرائیل در سال ۲۰۰۶ در کنار موضوع‌های اقتصادی، جمعیتی و استراتژیک مطرح شد، البته در سطح جهانی و بین‌المللی به مسائلی نظیر تبدیل ایران به قدرتی هسته‌ای و جایگاه اسرائیل در اروپا و ایالات متحده و آینده روابطش با این دو قطب و اطلس نقشه راه در عملیات تسویه‌های اسرائیل عربی، از حیث مرزهایی که باید از آنها دفاع می‌شد و مرزهای کشور فلسطین و قدس به عنوان پایتخت

۱. کلیه سال‌ها در این مقاله به میلادی می‌باشد.

اسرائیل و ملت یهود و یهودیت به عنوان یک فرهنگ در عصر جهانی شدن و موضوع‌های دیگری در زمینه قانون، سیاست، تبلیغات، اقتصاد، جامعه و جهان یهود نیز پرداخته شد.

♦ خلاصه سند کنفرانس

سند ششمین کنفرانس هرتزلیا، ۲۰۰۶، پیرامون میزان مصونیت و امنیت ملی اسرائیل تهیه، تدوین و منتشر شد. در سند آمده است، اسرائیل در آستانه سال ۲۰۰۶ در بهترین موقعیت استراتژیکی، امنیتی و سیاسی به سر می‌برد، موقعیتی که در طول تاریخ خویش هیچ‌گاه با آن مواجه نبوده است. اما با مجموعه چالش‌ها و تهدیدهای نظامی و سیاسی نیز مواجه است که می‌توان آنها را در موارد ذیل خلاصه کرد:

- ایران خواهان نابودی اسرائیل است و اقدام به مدرنیزاسیون تجهیزات نظامی هسته‌ای خود نموده و فعالیت‌های تروریستی را با حمایت‌های مالی و تسلیحاتی خود علیه اسرائیل توجیه و هدایت می‌کند.

- به قدرت رسیدن «حماس» در تشکیلات خودگردان فلسطین و از بین رفتن فرصت‌هایی برای دستیابی به تسویه سیاسی اسرائیلی فلسطینی که هر دو طرف در مورد آن به توافق رسیده باشند.

- ادامه و حتی افزایش تهدیدات تروریستی، علاوه بر تروریسم اسلامی جهانی که همچنان در حال نزدیک شدن به مرزهای اسرائیل است که می‌توان آن را تروریسم منطقه‌ای هم نامید.

- افزایش قدرت و نفوذ «اسلام سیاسی» در میان کشورهای خاورمیانه.

- ادامه فروپاشی رژیم سوریه و رویارویی یا مقابله‌ای که دمشق با ایالات متحده در پیش گرفته است.

آنچه در این کنفرانس جلب نظر می‌کرد، نزدیکی آن به انتخابات عمومی کنست اسرائیل بود و این باعث شد، شخصیت‌های کاندیدای نخست‌وزیری اسرائیل در گفتگوها و سخنرانی‌ها

حضور یابند. در این راستا «ایهود اولمرت» و «بنیامین نتانیاهو» و «عمیر پیرتس»، سه رقیب انتخاباتی، به نمایندگی از احزابشان، «کادیم»، «لیکود» و «کار» مطالبی ایراد نمودند. اولمرت از طرف حزب کادیم سخن می‌گفت و به نوعی برنامه سیاسی خود را مطرح می‌ساخت و مراقب بود نه موجب «عصبانیت» حضار شود و نه به تفاسیل بپردازد، اما توضیح داد که ترجیح می‌دهد، اسرائیل تلاش کند، در صورتی که فلسطینی‌ها به «تعهدات خویش» در نقشه راه عمل نکنند، به توافق دیگری با آنان دست یابد. همچنین از عقب‌نشینی‌هایی از سرزمین «اسرائیل» نیز سخن گفت که انگیزه نهفته در پس آنها نه صلح و نه آشتی و نه سازش با همسایگان بلکه عامل جمعیتی بود که به دلیل کاهش میانگین رشد جمعیت یهود به زیان اسرائیل، به عنوان کشوری یهودی عمل می‌کند و با وجود جذب مستمر مهاجران یهودی از سراسر جهان، افزایش جمعیت فلسطینی‌ها آن قدر بالاست که باعث می‌شود، طی سی سال آینده، فلسطینی‌ها به اکثریت تبدیل و در سال ۲۰۲۰ با جمعیت یهودیان برابر شوند.

به این ترتیب ملاحظه می‌شود، موضوع جمعیت بر سخنان اولمرت سایه افکنده است:

اختیار میان میل به فراهم ساختن این امکان برای هر یهودی که در هر مکان یا جایی از سرزمین اسرائیل که میل داشته باشد، زندگی کند و میان حفظ موجودیت کشور اسرائیل به عنوان کشوری یهودی که باید از بخشی از سرزمین اسرائیل چشم‌پوشی کرد، البته این عقب‌نشینی به معنای عقب‌نشینی از اندیشه صهیونیسم نیست، بلکه عملی ساختن این هدف صهیونیسم یعنی حفظ هویت و بافت یهودی و دموکرات کشور در سرزمین اسرائیل است.

همچنین او در سخنرانی‌اش می‌گوید:

ما باید در نزدیک‌ترین زمان ممکن خط مرزی آشکاری را مشخص کنیم تا بیانگر هویت و بافت جمعیتی ما باشد که از زمان تأسیس کشور تاکنون رشد یافته و تأکید بر این نکته که اسرائیل مناطق امنیتی و شهرک‌های یهودی‌نشین و مناطقی را حفظ خواهد کرد که اهمیت بسزایی برای ملت یهود دارند. در رأس این مناطق قدس یکپارچه تحت

حاکمیت اسرائیل قرار دارد، بدون این پایتخت ابدی که در کانون کشور قرار دارد، وجود کشور یهودی بی معناست.

سخنان اولمرت در کنفرانس هرتزلیا دیدگاه او را پیرامون راه حل های سیاسی در مورد فلسطینی ها و مسأله جمعیت و چالش های امنیتی آشکار ساخت. وی خواهان ایجاد مناطق امنیتی میان کشور اسرائیل و فلسطینی ها و لزوم حاکمیت بر منطقه دره اردن بود که ۲۰٪ مساحت کرانه باختری را تشکیل می دهد.

همچنین نباید از حاکمیت بر قدس با مرزهای توسعه یافته اش چشم پوشید که حدود ۲۰٪ مساحت کرانه باختری را در برمی گیرد، این موضوع شامل

شهرک هایی چون «گوش عتسیون»، «آریل» و غیره نیز می شود که آنها حدود ۲۰٪ مساحت کرانه باختری را به خود اختصاص می دهند. به جز مناطقی که به دلایل امنیتی، اسرائیل باید بر آنها حاکم باشد، اولمرت از کشور فلسطینی هم سخن گفت:

وجود دو دولت ملی یکی یهودی و دیگری فلسطینی، بهترین راه حلی است که خواسته های ملی هر دو ملت را برآورده می سازد، از جمله مسأله پناهندگان که فقط جذب دولت فلسطینی خواهند شد، چون ما اجازه نمی دهیم، پناهندگان وارد کشور اسرائیل شوند. این موضع آشکار ماست که با موضع قاطع امریکا، در نامه ای که بوش، رئیس جمهور امریکا، برای نخست وزیر وقت اسرائیل (شارون) در آوریل ۲۰۰۴ ارسال کرد، مورد حمایت قرار گرفت.

در این کنفرانس عنوان شد که اسرائیل نیازمند بهره گیری از مفهوم «پیشگیری» به عنوان توجیه اقدامات خود علیه نیروهایی چون حماس و حزب الله است و از سوی دیگر نیازمند ایجاد زمینه های قانونی و بین المللی است که حق این پیشگیری را به خود بدهد.

اما اولمرت در سخنرانی خود سیاست‌های «اسرائیل» را پس از پیروزی حماس در انتخابات قانونگذاری فلسطین مشخص نکرد، همچنین به تهدید هسته‌ای ایران علیه «اسرائیل» و مرزهای شمالی این کشور اشاره‌ای نکرد.

اما از جمله مطالب جدید مطرح شده در کنفرانس، تغییر مفهوم امنیتی دفع خطرهای منطقه‌ای است که جدا از خطرهایی است که کشورهای همجوار برای اسرائیل به وجود می‌آورند، به ویژه خطر فزاینده اسلام که در حماس و حزب‌الله نمود پیدا می‌کند و این تغییر را می‌توان در قالبی تحت عنوان «از بازدارندگی تا مسابقه» قرار داد. بدین معنا که نیروهای مقاومت از جمله حزب‌الله را نمی‌توان با مفهوم «بازدارندگی» امنیتی سرکوب کرد که درباره کشورها مورد استفاده قرار می‌گیرد. چون از یکسو سازمان‌هایی نظامی - جنگی‌اند و از سوی دیگر کشوری تشکیل نمی‌دهند که ارتش آن به شمار آیند. اسرائیل نیازمند بهره‌گیری از مفهوم «پیشگیری» به عنوان توجیه اقدامات خود علیه نیروهایی چون حماس و حزب‌الله است و از سوی دیگر نیازمند ایجاد زمینه‌های قانونی و بین‌المللی است که حق این پیشگیری را به خود بدهد، شاید این امر بیانگر پافشاری اسرائیل بر عدم عقب‌نشینی از جنوب لبنان اشغالی باشد، اما بعد از صدور قطعنامه‌ای - که قطعنامه ۱۵۵۹ را نسخ و باطل می‌کرد و شروع اجرای آن، خلع سلاح مقاومت و بستن راه مسلح شدن مجدد آنها و استقرار «نیروهای چند ملیتی» که اجازه استفاده از زور را هم دارند - ترجیح داده شود. همچنین تفسیر کننده پافشاری اسرائیل بر جلب توافق نظر افکار عمومی جهان، در محاصره مالی و اقتصادی دولت فلسطینی است.

سند ششمین کنفرانس هرتزلیا جمع‌بندی مهم‌ترین عناوین مطرح شده را در کنفرانس نیز در برمی‌گرفت که بدین شرح مورد بحث و مناقشه قرار گرفت.

♦ نکات مربوط به مصونیت و تقویت امنیت ملی

در سند ششمین کنفرانس هرتزلیا پیرامون میزان مصونیت و امنیت ملی اسرائیل و در زمینه

امنیت چنین آمده است:

با توجه به اوضاع و احوال نسبتاً مناسب استراتژیک کشور (اسرائیل) احساس تهدیدات موجودیتی رو به کاهش گذاشته است، اما در همان زمان پیرامون مسأله ارتش یا نیروی نظامی (اسرائیل) از حیث میزان نیروی مورد نیاز در این ارگان و میزان سرمایه‌گذاری مطلوب در آن باید گفت، در دوره انتقالی که اکنون ما در آن به سر می‌بریم، تأکید بر توجه اساسی به نیازهای اجتماعی به جای نیازهای امنیتی افزایش یافته است و «سند» هنگام بازنگری در هرم اولویت‌های ملی باید به دو نکته ذیل توجه داشته باشد:

۱. بودجه امنیت در سال‌های اخیر کاهش درخور ملاحظه‌ای یافته و از ۲۳٪ بودجه کشور در سال ۱۹۷۰ به ۱۷ یا ۱۸٪ در حال حاضر رسیده است. به این ترتیب بودجه امنیت طی پنج سال به صورت تراکمی به میزان ۱۷ میلیارد شیکل کاهش نشان می‌دهد.
۲. نقش اجتماعی که ارتش یا نیروی نظامی اسرائیل در حوزه‌های تربیتی و آموزشی و ارائه کمک‌های اقتصادی به سربازان و حتی در حوزه «تهوید یا یهودی کردن» بسیاری از سربازان ایفا می‌کند.

به متن سند، مقدمه‌ای در زمینه امنیت ملی نیز افزوده شد که در واقع نظرسنجی صورت گرفته توسط «مؤسسه نظرسنجی ملی اسرائیل» پیرامون روح ملی‌گرایی میان جوانان اسرائیلی بود. در این نظرسنجی آمده بود که دو عامل از خودگذشتگی و اصالت در میان جوانان به شدت سست و تضعیف شده است. نظرسنجی ذکر می‌کند:

تضعیف دو عامل از خودگذشتگی و اصالت در میان جوانان اسرائیلی آشکارا مشاهده می‌شود، به عنوان مثال نداشتن آمادگی برای جنگیدن و دفاع از کشور فقط در میان نسل‌های پیش که در حال حاضر سنی از آنها گذشته مشاهده می‌شود و میان نسل کنونی فقط ۱۴٪ جوانان یهودی آمادگی خود را برای جنگیدن و دفاع از کشور اعلام کرده‌اند. همچنین ۴۴٪ این جوانان تأکید کردند، در صورتی که وضع معیشتی ایشان به صورت ملموس در خارج از کشور بهتر از داخل کشور باشد، کشور را ترک و به خارج

مهاجرت خواهند کرد. این در حالی است که بیگانگی عیانی میان افراد کم درآمد نسبت به این دو معیار ملاحظه می‌شود و آنها تردید بیشتری نسبت به آمادگی برای جنگیدن و دفاع از کشور دارند، به گونه‌ای که فقط ۹٪ چنین افرادی آمادگی خود را برای دفاع از

کشور اعلام و آشکارا عنوان

کرده‌اند میل ندارند «شهروندان

متعصب و پرشور» توصیف شوند.

در راستای اوضاع و احوال اقتصادی و

اجتماعی دولت کنونی و همچنین دولت

پیش از آن، که خواهان افزایش درآمدها و

رسیدگی به اوضاع و احوال آشفته

اقتصادی و اجتماعی است، امنیت بسان

طناب نجاتی عمل می‌کند که دولت با چنگ

زدن به آن می‌تواند «روح اسرائیل‌گرایی»

را میان شهروندان به ویژه جوانان خود

بدمد، به همین دلیل کارشناسان امنیتی در

بیان دیدگاه‌های خویش به این موضوع

پرداخته و بر آن تأکید بسیار کردند،

سخنرانی‌هایی در این کنفرانس ایراد و دیدگاه‌هایی بیان شد که موضوع تبدیل ایران به قدرتی هسته‌ای و مقابله اسرائیل با این خطر هسته‌ای را مورد بحث و مناقشه قرار می‌داد. بر این اساس اسرائیل باید دست به اقدامات بین‌المللی و جهانی نوینی برای غلبه بر این خطر بزند که آن را احاطه کند و در این راه امریکا نیز شریک و حامی اسرائیل خواهد بود.

دولت باید سربازگیری اجباری را مد نظر داشته باشد، چون ارتشی که داوطلبانه تشکیل شده باشد، کارکردی متوسط یا پایین‌تر از متوسط خواهد داشت و این با واقعیت‌های حاکم بر اسرائیل همخوانی ندارد.

کارشناسان نظامی اسرائیلی نیز در این زمینه با کارشناسان امنیتی متفق‌القول‌اند و در زمینه «تقسیم بار امنیتی بر تمام جمعیت» گفته‌اند:

احساس همبستگی ملی با اوضاع و احوال حاکم بر جامعه اسرائیل که فقط بخش‌ها و

طبقات خاصی از جامعه خدمت نظام وظیفه را ادا می‌کنند و مابقی از آن معاف هستند.

نه تنها باعث تقسیم نابرابر بار امنیتی می‌شود، بلکه کشور را به قهقرا خواهد کشاند.

از جهت دیگر در حالی که ارتش بیش از هر نهاد و ارگان دیگری نیازمند تقسیم مساوی بار امنیتی است، اما قرارها و تصمیمات سیاسی اتخاذ شده در این زمینه بلااجرا باقی مانده‌اند. این در حالی است که اسرائیل توانسته با استفاده از تکنولوژی‌های مدرن، قدرت نظامی پیشرفته‌ای در مقیاس‌های جهانی بنا نماید. تکنولوژی نظامی تفوق قاطعی در حوزه‌های دقت در هدفگیری، سرعت در حرکت و نقل و انتقال، جمع‌آوری اطلاعات و... در اختیار ارتش اسرائیل قرار می‌دهد. پیشرفت و رشد توان اطلاعاتی تجسسی ارتش اسرائیل و پیگیری و تعیین اهداف و انتقال اطلاعات در زمان کوتاه و هدفگیری دقیق و مستقیم تا سرحد امکان از جمله امتیازاتی است که باعث افزایش توان و قدرت نظامی ملموس ارتش اسرائیل شده است و اجازه می‌دهد در زمینه مبارزه با تروریسم موفق عمل کند، بلکه تمام اینها باعث تقویت پایه‌های ارتش اسرائیل و ماندگاری این ارتش به عنوان ارتش مردمی می‌شود که مصونیت امنیت ملی کشور را نیز افزایش می‌دهد. خدمت در ارتش فرصت گرانبهایی برای نزدیکی و الفت افراد از طبقات مختلف جامعه به یکدیگر است و این نقش مهمی در تبدیل این ارتش به «ارتش مردمی» ایفا می‌کند.

♦ مسائل استراتژیک تبدیل ایران به قدرت هسته‌ای

سخنرانی‌هایی در این کنفرانس ایراد و دیدگاه‌هایی بیان شد که موضوع تبدیل ایران به قدرتی هسته‌ای و مقابله اسرائیل با این خطر هسته‌ای را مورد بحث و مناقشه قرار می‌داد. بر این اساس اسرائیل باید دست به اقدامات بین‌المللی و جهانی نوینی برای غلبه بر این خطر بزند که آن را احاطه کند و در این راه امریکا نیز شریک و حامی اسرائیل خواهد بود. در زمینه سیاست منطقه‌ای به نظر می‌رسد، اسرائیل از سوی هیچ‌یک از کشورهای همجوار خود خطری جدی احساس نمی‌کند که موجودیتش را به خطر اندازد بلکه به عکس اسرائیل پیش‌بینی می‌کند،

در بهترین وضعیت امنیتی از سال ۱۹۴۸ تاکنون قرار دارد. اما مهم‌ترین خطراتی که در سال‌های آتی پیش روی اسرائیل قرار خواهد گرفت، قدرت نظامی هسته‌ای ایران است. تاکنون برای اسرائیل پیش نیامده است که از سوی قدرتی منطقه‌ای تهدید شود که تکنولوژی هسته‌ای در اختیار داشته باشد، در حالی که از سازمان‌ها و نیروهای مقاومت دور از مرزهای خود که در موقعیت صفر مرزی با «اسرائیل» هستند، مانند حماس و حزب‌الله هم حمایت کند و این تکیه‌گاه هسته‌ای برای این نیروها به وجود خواهد آورد. در سند آمده بود، اسرائیل در سال‌های آینده باید از قدرت برای توقف یا ایجاد مانع بر سر راه پیشرفت اجرای طرح‌های هسته‌ای ایران استفاده کند و در این راه بهای پرداختی را هم باید در نظر داشته باشد که شامل «تروریسمی» خواهد بود که ایران در سراسر جهان آن را تحریک کرده و از آن حمایت خواهد کرد.

سند قاطعانه بر این دیدگاه تأکید می‌کند که اسرائیل نمی‌تواند، تسلیم اوضاع و احوال کنونی ایران و رژیمش شود و در اختیار گرفتن سلاح هسته‌ای و تجهیزات استفاده از این نوع سلاح‌ها را نمی‌پذیرد و بسیار سخت است که بر منطق نظامی ایران اعتماد کرد، چون تفکرات و اندیشه‌های آن از عوامل و عناصر مذهبی تأثیر می‌پذیرد، به ویژه آنکه این رژیم تمام توان خویش را بر نابودی اسرائیل متمرکز کرده است. افزون بر این، سند بار دیگر تأکید می‌کند، اوضاع و احوال ایران بسان عراق نیست که بتوان به راحتی بر آن غلبه کرد. امکان غلبه نهایی بر توان و قدرت ایران که فناوری دستیابی به سلاح هسته‌ای را در اختیار دارد، بسیار مشکل است، مگر اینکه اوضاع و احوالی پیش آید که ایران کاملاً اشغال شود و این احتمالی بسیار دور از دسترس است.

♦ روند تسویه‌های اسرائیلی عربی

در زمینه رابطه اسرائیل با فلسطینی‌ها سند «ششمین کنفرانس هرتزلیا» عنوان می‌کند، سه

جریان فکری سیاسی و اصلی در اسرائیل وجود دارد که از هر یک از آنها می‌توان یک «موضع سیاسی» برداشت نمود و به مسأله وجود شریک فلسطینی احتمالی یا نبود آن در کوتاه‌مدت به نحو ذیل پرداخت:

- کسی که به وجود شریک فلسطینی احتمالی اعتقاد دارد در محمود عباس، رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین، نمود پیدا می‌کند. او (محمود عباس) معتقد است، درست نیست پیش از پرداختن به موضوعات امنیتی در مرحله اول نقشه راه وارد مذاکراتی پیرامون راه حل نهایی شد.

- کسی که اعتقاد دارد فرصت‌های ایجاد شریک تقریباً از بین رفته و بر محال بودن دستیابی

به تسویه تأکید دارد، نمی‌تواند فرض کند که فلسطینی‌ها بتوانند، خواسته‌های نقشه راه را در بعد امنیتی برآورده سازند، به همین دلیل باید گرایشی یک بعدی پیش گرفت.

سند در این زمینه تأکید می‌کند، حمایت و تأیید رسمی اسرائیل با تشکیل دولتی فلسطینی مستقل (یا به عبارت بهتر تأیید و حمایت از دیدگاه تشکیل «دو دولت ملی» که جرج بوش زمزمه کننده آن بود) تأیید و حمایتی است که برخی عوامل و عناصر اسرائیلی آن را پیش می‌برند.

- عواملی که اسرائیل را به موافقت با تشکیل دولت فلسطینی وادار می‌سازد،

تاکنون برای اسرائیل پیش نیامده است که از سوی قدرتی منطقه‌ای تهدید شود که تکنولوژی هسته‌ای در اختیار داشته باشد، در حالی که از سازمان‌ها و نیروهای مقاومت دور از مرزهای خود که در موقعیت صفر مرزی با «اسرائیل» هستند، مانند حماس و حزب‌الله هم حمایت کند و این تکیه‌گاه هسته‌ای برای این نیروها به وجود خواهد آورد.

ناشی از میل به تشکیل دولتی یهودی و دموکرات است که آن هم ناشی از لزوم حفظ هویت و

بافت یهودی کشور در مقابل چشم‌پوشی از اجزایی از «سرزمین اسرائیل» و تشکیل دولتی ملی برای فلسطینی‌هاست و همان‌طور که گفته شد، آن هم به دلایل جمعیتی و توجه به این امر مهم که ماهیت اسرائیل به عنوان کشوری یهودی، به تدریج در حال از دست دادن حمایت و تأیید جهانی خود است، به همین دلیل تشکیل دولتی ملی از فلسطینی‌ها در اسرع وقت به نفع اسرائیل است و کسانی که به بقای کشور اسرائیل به عنوان کشوری یهودی و دموکراتیک توجه دارند که از مشروعیت گسترده بین‌المللی برخوردار است، از این دیدگاه حمایت می‌کنند.

- با تشکیل کشوری ملی برای فلسطینی‌ها مسأله پناهندگان فلسطینی برای دولت اسرائیل حل خواهد شد. در این زمینه اتفاق نظر گسترده‌ای میان تصمیم‌گیرندگان سیاسی اسرائیل وجود دارد. بر این اساس آنها معتقدند، تشکیل دولتی فلسطینی به دنبال خود حل مشکل پناهندگان را

در پی خواهد داشت و هیچ راه حل

دیگری، حتی جزئی، در این زمینه برای

اسرائیل وجود ندارد.

- ملاحظات پیرامون تعیین مرزها و

حل و فصل مسأله قدس و آینده منطقه

الجلیل به چشم می‌خورد. سند در این

زمینه اشاره می‌کند، با وجودی که گفتگو

پیرامون حل و فصل دائم در حال حاضر

در سند آمده بود، اسرائیل در
سال‌های آینده باید از قدرت برای
توقف یا ایجاد مانع بر سر راه
پیشرفت اجرای طرح‌های هسته‌ای
ایران استفاده کند.

در جدول کاری مطرح نیست، اما مناقشه‌هایی پیرامون ملاحظات و اصول و مبانی در حال

انجام است که باید در تعیین مرزهای دائمی در آینده از آنها تبعیت کرد. از جمله ایده تبادل

مناطق مسکونی میان اسرائیل و کشور فلسطینی، به ویژه انتقال دو منطقه ام‌الفحم و المثلث

تحت حاکمیت فلسطینی‌ها. ایده دیگری که مطرح است، مبادله مناطق (اراضی) در چارچوب

توافقات چندجانبه و توافق کامل اسرائیلی - عربی است که می‌تواند مصر، اردن و سوریه را هم

در بر گیرد. این ایده از این پیش‌بینی نشأت می‌گیرد که حتی در صورت دستیابی به توافقی بر

اساس تشکیل دو کشور میان رود و دریا، کمبود زمین با توجه به تراکم جمعیت احتمال دستیابی به توافق را دور از دسترس خواهد کرد، چون هر دو طرف به مناطق یا اراضی مازاد و اضافی نیاز پیدا خواهند کرد.

نکته در خور توجه اینکه همه در اسرائیل بر این نکته اتفاق نظر دارند که مناطق مسکونی فلسطینی در کرانه باختری تحت حاکمیت و استیلای اسرائیل باقی نخواهند ماند، چون باری سنگین بر دوش اسرائیل هستند و این جدای از خطر جمعیتی و امنیتی آنهاست. این باعث می‌شود، تمام طرف‌ها بر ضرورت چشم‌پوشی از این مناطق مسکونی اتفاق نظر داشته باشند و حتی با نامیدن این مناطق تحت عنوان کیانی سیاسی که مسئولیت اداره آن بر عهده دولتی فلسطینی است، موافقت کنند، حال چه این کیان، اصول و عوامل لازم جهت تشکیل دولت را در اختیار داشته باشد، یا نه. به هر حال همه در اسرائیل بر باقی ماندن شهرک‌های یهودی‌نشین تحت استیلا و حاکمیت «اسرائیل» اتفاق نظر دارند.

♦ قدس، پایتخت اسرائیل و ملت یهود

تهیه‌کنندگان سند، دیدگاه‌های خود را در قبال آینده قدس تحت عنوان «قدس عاملی اثرگذار در امنیت ملی اسرائیل» بیان کردند، به ویژه از آن زمان که برخی تحولات در سال‌های اخیر باعث تضعیف مصونیت پایتخت اسرائیل شده است. آنها خواهان چشم‌پوشی و صرف نظر کردن «اسرائیل» از اکثر شهرک‌های پرجمعیت عرب‌نشین قدس شرقی و توسعه قدس در حد و حدودی بودند که برای این شهر در نظر گرفته شده و با «منافع حیاتی» اسرائیل در ارتباط است. بر این اساس قدس در چارچوب توافق دائمی به پایتخت فلسطین تبدیل می‌شود و این نظر کارشناسان یکی از مراکز تحقیقاتی اسرائیل بود، اما کارشناسان با توجه به داده‌ها، حقایق، گرایش‌ها و اوضاع و احوال حاکم بر نزاع اسرائیلی - فلسطینی راه دستیابی به چنین توافقی را دور از دسترس می‌دانستند.

گزارش ارائه شده پیرامون قدس بیانگر امیال و گرایش‌های منفی در قبال موضع‌گیری اسرائیل پیرامون پایتخت یکپارچه‌شان در تمام حوزه‌های جمعیتی، اقتصادی، اجتماعی و امنیتی بود. همچنین از نظرسنجی جامعی که دکتر اهارون باین و مرکز تحقیقاتی تسبیت انجام داد، دیدگاه جامعی نسبت به قدس، آشکار و راهکارهایی در زمینه بهبود اوضاع و احوال شهر ارائه شد. در نظرسنجی آمده بود: اکثر یهودیان ساکن قدس اشغالی در حال تحلیل رفتن و کاهش هستند. هنگام یکپارچه شدن شهر در سال ۱۹۶۷، یهودیان ۷۵٪ ساکنان شهر را تشکیل می‌دادند، اما امروزه این نسبت به ۶۶٪ می‌رسد و پیش‌بینی می‌شود، در سال ۲۰۲۰ به ۵۸٪ برسد.

سند تأکید می‌کند، اوضاع و احوال ایران بسان عراق نیست که بتوان به راحتی بر آن غلبه کرد. امکان غلبه نهایی بر توان و قدرت ایران که فناوری دستیابی به سلاح هسته‌ای را در اختیار دارد، بسیار مشکل است، مگر اینکه اوضاع و احوالی پیش‌آید که ایران کاملاً اشغال شود و این احتمالی بسیار دور از دسترس است.

و سرانجام سال ۲۰۳۰ شاهد تعادل جمعیت یهود با جمعیت فلسطینی‌ها خواهیم بود. (یعنی ۵۰ ۵۰). همچنین نظرسنجی به این نکته اشاره می‌کند که میل فزاینده‌ای میان یهود برای مهاجرت به خارج شهر مشاهده می‌شود. در بیست سال گذشته بیش از ۱۰۰ هزار نفر از یهودیان ساکن شهر در نتیجه دو عامل این شهر را ترک کردند، اوضاع اقتصادی و امنیتی شهر؛ چون ساکنان شهر قدس پایین‌ترین درآمدها را میان ساکنان شهرهای بزرگ به خود اختصاص می‌دهند و این بالطبع بر توان خرید و اوضاع تجاری و بازرگانی و وضعیت

خود شهر تأثیر منفی می‌گذارد. در واقع قدس فقیرترین شهر در میان شهرهای بزرگ اسرائیل

است و یک سوم خانوارهای شهری زیر خط فقر زندگی می‌کنند و بیش از ۵۳٪ کودکان شهر بچه‌های فقر شناخته شده‌اند، این در حالی است که اعراب ساکن شهر بسیار فقیرتر از یهودیان هستند.

همچنین بخش گردشگری علی‌رغم رشد نسبی همچنان نیازمند اهتمام و توجه است و در مقایسه با دهه نود ضعیف عمل می‌کند. درباره اوضاع و احوال امنیتی باید گفت، از زمان آغاز انتفاضه دوم تا کنون ۶۳۵ عملیات انتحاری در شهر صورت گرفته که در پی آن ۱۶۴۳ نفر زخمی و ۲۱۱ نفر کشته شده‌اند (به عبارت بهتر ۲۰٪ کشته‌شدگان در عملیات‌های انتحاری در پنج سال اول انتفاضه در این شهر بوده‌اند).

گروه تهیه‌کننده گزارش قدس توصیه می‌کند، بهتر است مرزهای این شهر در راستای عقب‌نشینی از شهرک‌های فلسطینی دوباره رسم شود و کارشناسان «مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسرائیلی قدس» در کنگره راه حلی برای قدس اشغالی ارائه دهند که خواهان ورود جامعه بین‌المللی برای نظارت و مراقبت از اماکن مقدس و تاریخی شهر باشد. در گزارش آمده بود:

اسرائیل و فلسطینی‌ها باید با این امر موافقت کنند که جامعه جهانی در اداره اماکن مقدس و تاریخی قدس سهیم باشد.

و محققان پیشنهاد می‌کنند، بخش‌هایی از کنترل و نظارت بر این اماکن به خود جامعه سپرده شود و نتیجه گرفتند:

نبود اعتماد متقابل میان اسرائیل و تشکیلات خودگردان فلسطین در حوزه امنیت، نگهداری و مراقبت از اماکن مقدسه، دخالت بین‌المللی و جهانی برای اداره آن مناطق و اماکن از حیث امنیتی را توجیه می‌کند.

گزارش مورد نظر راهکارهایی را ارائه داده است و محاسن و معایب هر یک از این راهکارها را تبیین می‌کند:

- حاکمیت کامل اسرائیل بر تمام «مراکز تاریخی» شهر قدس با امکان دادن استقلال کاری در

میدان‌های خاص و معین به اعراب و دادن جایگاه خاص به اماکن مقدس اسلامی و مسیحی. این گزارش در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که هر دو طرف اسرائیلی و فلسطینی با این پیشنهاد موافقت نکردند.

- حاکمیت کامل فلسطینی‌ها در تمام «مناطق تاریخی» با امکان دادن استقلال کاری در میدان‌های خاص و معین به یهود و جایگاه خاص به اماکن مقدس یهودی و مسیحی.

این گزارش در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که اسرائیل با این پیشنهاد مخالفت کرد. - تقسیم جغرافیایی شهر به دو قسمت و نظارت بین‌المللی بر قسمت سوم جهت حل اختلاف نظرها و چهارم اداره مشترک و تقسیم اختیارات میان دو طرف به همراه وجود حمایت بین‌المللی.

- در صورت شکست دو طرف، قدرت به طرف بین‌المللی منتقل می‌شود تا بحران را حل کند. کارشناسان پیش‌بینی می‌کنند، راه حل اخیر واقع‌گرایانه‌تر است، در این حالت دو طرف می‌توانند، ادعا کنند از حاکمیت و سیادت خود بر اقصی و «هیکل» صرف نظر نمی‌کنند و اداره این اماکن را بر حسب مفاهیمی ادامه می‌دهند که در سال ۱۹۶۷ تهیه و تدوین شدند.

غیر از آن مسائل متعدد دیگری در ششمین کنفرانس هرتزلیا مطرح شد که مهم‌ترین آن جایگاه اسرائیل در اروپا و ایالات متحده و آینده رابطه آنها با یکدیگر بود. در زمینه رابطه با اتحادیه اروپا و پیمان آتلانتیک شمالی، «ناتو»، اسرائیل شاهد تقویت جایگاه خویش در سطح اروپاست، از آن جهت که اسرائیل معتقد بود، ترویج ایده عقب‌نشینی از نوار غزه در سال ۲۰۰۵ و بیان اینکه این طرح گاهی برای پایان اشغالگری است، افکار عمومی کشورهای عضو اتحادیه و ناتو را به حمایت از خود جلب می‌کرد، از جهت دیگر داده‌هایی وجود دارند که نشان می‌دهد، اسرائیل جایگاه خود در این منطقه و پیمان را تقویت کرده است. تبعیت اروپا از موضع امریکا در سیاست‌های جهانی، به ویژه پس از اینکه آشکار شد منافع اروپا اقتضا می‌کند با اسرائیل

جبهه خصمانه مشترکی در خاورمیانه علیه ایران تشکیل دهند. همچنین موضع مثبت و پشتیبانی اروپا از اسرائیل در جنگ این کشور علیه لبنان. در مقابل اسرائیل نیز موضع مثبتی در قبال اروپا با دادن اجازه به این اتحادیه در دخالت در منطقه اتخاذ کرد. در واقع اسرائیل نشان داد به خوبی می‌داند این دخالت‌ها به نفع چه طرفی است. در مورد ناتو اسرائیل تلاش

می‌کند، بار دیگر خود را به عنوان حامی جدی غرب و آمریکا در منطقه معرفی کند و هر چیز که بخواهد طرح آمریکا را در خاورمیانه و در جهان عرب و اسلام به خطر اندازد، با مداخله اسرائیل مواجه خواهد شد. پس از اسرائیل نوبت به حضور فعال ناتو در منطقه می‌رسد که اسرائیل تلاش می‌کند زمینه‌های آن را فراهم سازد و این امر در همان اولین روزهای جنگ اسرائیل علیه لبنان عیان بود، هنگامی که اسرائیل درخواست استقرار نیروهای نظامی ناتو را میان مرزهای خود با لبنان مطرح کرد.

با وجودی که اسرائیل در اوضاع اقتصادی نامناسبی به سر می‌برد و

تحقیقات بسیاری در زمینه گرایش‌های اقتصادی و اجتماعی در کشور عبری صورت گرفته است.

اما آنچه در کنفرانس ارائه شد، تأیید سیاست‌های نئولیبرالیستی بود که به نفع سرمایه‌داری اسرائیلی و بیگانه عمل می‌کرد و هیچ توجهی به آمار و ارقامی نداشت که در کنفرانس ارائه



آمار و ارقامی که در ششمین کنفرانس هرتریا ارائه شد، نشان‌دهنده تغییر نگرش یهود به کشورشان و امکان ادامه زندگی در آن است. چون جوانان و فقرای اسرائیلی کمتر به کشور خود افتخار می‌کردند و آماده بودند برای بهبود وضع اقتصادی خود این کشور را ترک کنند و در جنگیدن برای دفاع از کشور در صورت بروز جنگ تردید داشتند.



گردید و به آشفتگی اوضاع اقتصادی اسرائیل اشاره می‌کرد که بی‌شک به دنبال خود آثار زیانبار اجتماعی و اقتصادی را نیز به همراه داشته و باعث شده اسرائیل در رده فقیرترین کشور، میان کشورهای پیشرفته قرار گیرد (۱۸٪ جامعه اسرائیل را فقرا تشکیل می‌دهند که اکثر آنها اعراب، بنیادگرایان یهودی و سالمندان هستند). بر حسب داده‌های بیمه تأمین اجتماعی اسرائیل از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۵ تعداد فقرای اسرائیل از یک میلیون و ۱۰۰ هزار نفر به یک میلیون ۶۰۰ هزار نفر افزایش یافته‌اند، به عبارت دیگر نیم میلیون فقیر جدید به فقرای قبلی اضافه شده‌اند و کودکان فقیر از ۴۸۰ هزار کودک به ۷۳۰ هزار کودک افزایش و میانگین درآمد ماهیانه خانواری که در پایین هرم درآمدها قرار دارد، ماهیانه ۶۴۳ شیکل کاهش را نشان می‌دهد، در حالی که میانگین درآمد خانوارهای قرار گرفته در رأس هرم افزایش ۱۲۴۶ شیکل را نمایان می‌سازد. همچنین سهم کودکان در پنج سال اخیر ۴۵٪ کاهش و حق بیکاری ۴۷٪ و سهمیه‌های اختصاص یافته به فقرا ۲۵٪ کاهش یافته است.

آمار و ارقامی که در ششمین کنفرانس هرتزلیا ارائه شد، نشان‌دهنده تغییر نگرش یهود به کشورشان و امکان ادامه زندگی در آن است. چون جوانان و فقرای اسرائیلی کمتر به کشور خود افتخار می‌کردند و آماده بودند برای بهبود وضع اقتصادی خود این کشور را ترک کنند و در جنگیدن برای دفاع از کشور در صورت بروز جنگ تردید داشتند. گزارشی که «عوزی اراد»، رئیس بخش سیاست‌ها و استراتژی‌های مرکز چند منظوره هرتزلیا، «گال الون»، محقق و پژوهشگر مرکز، انجام داده بودند، آشکار ساخت جمع کثیری در جامعه اسرائیل رابطه ضعیف و سستی با دولت دارند. نظرسنجی به عمل آمده نشان می‌دهد، ۴ تا ۵٪ صاحبان درآمدهای بالا و متوسط با جنگیدن برای دفاع از کشور موافق نیستند، این نسبت در میان افرادی با درآمدهای پایین ۷٪ و در میان افراد کم درآمدتر به ۹٪ می‌رسد. همچنین داده‌ها نشان از تضعیف و سست شدن رابطه یهود با کشورشان داشت و این معیارهای اقتصادی بودند که میزان آمادگی ایشان را برای باقی ماندن در کشور تعیین و مشخص می‌کرد. بر اساس اطلاعات به دست آمده ۲۵٪ یهودیان ساکن اسرائیل آمادگی خویش را برای خروج از کشور به

خاطر بهبود وضع اقتصادی خود اعلام کرده بودند، این نسبت میان جوانان به ۴۴٪ بالغ می‌شد. با وجود این، داده‌های تکان‌دهنده از وضعیت فقر و افزایش سالیانه تعداد فقرا، همه رهبران احزاب لیکود، کادیما و کار عمدا ارتباط ارگانیک میان سیاست و اجتماع را نادیده گرفتند و در سخنرانی‌های خویش، از تریبون کنفرانس هرتزلیا برای بیان سیاست‌های استراتژیک خویش در قبال نزاع اسرائیلی -

فلسطینی و هزینه‌های مورد نیاز برای پایان

بخشیدن به آن استفاده کردند.

همچنین در ششمین کنفرانس هرتزلیا برنامه‌ای پیشنهاد شد که شورای امنیت ملی اسرائیل برای حل مسأله‌ای که آن را «مسأله روستاهای بدوی به رسمیت شناخته نشده» نامیده بود، ارائه داد که در آنها حدود ۴۰ هزار صحرانشین زندگی می‌کرد. در گزارشی که نایب رئیس شورای امنیت ملی، یعنی «ایهود پرافر ولیریت سربوس» از بخش امور داخلی شورا ارائه داده و به تصویب سرهنگ احتیاط «گیورا آیالاند»، رئیس شورا، رسیده بود، توجه به اجرای برنامه‌ای دولتی برای رشد بدویان و صحرانشینان نقب و

طی شش سالی که از انعقاد کنفرانس می‌گذرد، میزان اهمیت آن و دیدگاه‌های سیاسی، اقتصادی و جمعیتی مطرح شده در آن هنوز درک نشده است و با وجودی که اسناد این کنفرانس‌ها آینه گرایش‌ها، دیدگاه‌ها و توجهات اسرائیلی را در مراحل بعد تشکیل می‌دهد، اما به اهمیت این سخن پی برده نشده است که می‌گوید: «دشمنت را بشناس.»

سرمایه‌گذاری حدود ۱۰ میلیارد شیکل در دهه آینده به چشم می‌خورد. وی اشاره کرده بود، طی دو سال اخیر دولت ساخت هفت شهر جدید را برای صحرانشینان در نقب و در راستای شورای جدید منطقه‌ای آغاز و شورای جدید کار و برنامه‌ریزی برای ساختارهای زیربنایی مورد نیاز این شهرها را شروع کرده است و انتظار می‌رود، ۲۳ هزار شهروند بدوی ساکن این

شهرها شوند، اما بخش کثیری از این بدویان میلی به انتقال به این شهرها از خود نشان نمی-دهند. نویسندگان همچنین به شهرهایی اشاره می‌کنند که برنامه‌ریزی برای ساخت آنها صورت گرفته است، اما دولت به هیچ توافقی با بدویان پیرامون اراضی آنها دست نیافته است و این باعث می‌شود مانع اصلی بر سر راه انتقال آنها به شهرها همچنان برقرار باشد.

همچنین پیشنهاد شورای امنیت ملی خواهان تعیین دوره زمانی خاصی برای پایه‌ریزی و رشد پایه‌های اسکان بدویان در نقب است که فراتر از پنج سال نباشد تا گامی برای تحقق توسعه منطقه برداشته شود، شبیه آنچه در برنامه قطع ارتباط شاهد آن بودیم.

باید در نقب نیز راه حل‌های متنوع اسکان بدویان با مشاوره و کسب نظر ساکنان خود منطقه ارائه شود تا بدویان و صحرانشینان امکان حفظ چارچوب‌های خانوادگی و قبیله‌ای خود را با انتقال به این مراکز داشته باشند. حتی شورا پیشنهاد می‌دهد شهرهای بدوی جدیدی ساخته شود، به شرط آنکه بزرگ باشد و کفایت و تدبیر لازم را برای اداره و صیانت از خود داشته باشند و به بدویان و صحرانشینان هشدارهای لازم داده شود که پیش از موعد مقرر آنها را تخلیه کنند.

طی شش سالی که از انعقاد کنفرانس می‌گذرد، میزان اهمیت آن و دیدگاه‌های سیاسی، اقتصادی و جمعیتی مطرح شده در آن هنوز درک نشده است و با وجودی که اسناد این کنفرانس‌ها آینه گرایش‌ها، دیدگاه‌ها و توجهات اسرائیلی را در مراحل بعد تشکیل می‌دهد، اما به اهمیت این سخن پی برده نشده است که می‌گوید:

دشمنت را بشناس.

بسیاری کنفرانس هرتزلیا را، گردهمایی سالیانه اسرائیلی‌ها بسان اجلاس سران کشورهای عربی تلقی می‌کنند و هیچ تغییری در دیدگاه خود در قبال نزاع اعراب - اسرائیل و توافق و تأثیر اسرائیل در اوضاع و احوال منطقه‌ای و بین‌المللی به وجود نمی‌آورند و بدین‌وسیله به این



سخن اسرائیلی‌ها عینیت بخشیده می‌شود که در بیش از پنج دهه گذشته همیشه آن را تکرار کرده‌اند:

اعراب نمی‌خوانند و اگر هم بخوانند، نمی‌فهمند.

تحلیل و نقد ادبی داستان «خون برای فطیر»

فاطمه اکبری زاده

ذیل مدخل bLood Libl در دائره المعارف معروف یهود یا جودائیکا^۱ مقاله مفصلی راجع به موضوع «خون برای فطیر مقدس» آمده است که در دانشنامه‌های معتبر جهانی از آن به «تهمت خون» یاد می‌شود. این اتهام در طول تاریخ حضور یهودیان در اروپا و سپس دیگر مناطق دنیا، همواره به عنوان یکی از عوامل اصلی ضدیت با یهودیان مطرح بوده است و جریان ظاهرا از این قرار است که یهودیان در یکی از اعیاد خود به نام عید فطیر که از روز نوزدهم ماه نیشان شروع می‌شود به مدت یک هفته از خوردن نان مایه‌دار نهی می‌شوند^۲ این نان، ماتزو (Matzoh) یا فطیر نامیده می‌شود که در تهیه آن از خون کودکان غیر یهودی استفاده می‌گردد.^۳ این اتهام از دوران قرون وسطی تا قرن بیستم گسترانیده

1. Encyclopedia Judaica

۲. مؤسسه تحقیقات علمی، مبانی فراماسونری، ترجمه جعفر سعیدی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۶۰.

۳. نظام شرابی، آمریکا و اعراب، ترجمه عباس عرب، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۲۴.

شده و در دوران معاصر نیز گهگاهی شاهد مطرح شدن آن هستیم. عده‌ای معتقدند که این اتهام برای اولین بار به قضیه ویلیام نروژ برمی‌گردد که در سال ۱۱۴۴^۱ رخ داد و تعدادی از یهودیان در پی پذیرش این گناه شکنجه شدند و بسیاری از آنان نیز در نهایت قتل عام شدند. این موضوع در ادبیات انگلیسی هم وارد شد و داستان‌های کانتر بری از نمونه‌های بارز آن است.^۲

انتظار می‌رود یهودیان در قبال حجم وسیعی از مطالب و موارد مطرح شده در این خصوص یک موضع مستند و مستدل ارائه کنند و در صورت انکار چنین واقعه‌ای آن را به اطلاع عموم برسانند ولی تحقیقات خود یهودیان نیز بر تقویت چنین نظری کمک می‌نماید که نمونه‌ای را از آن می‌توان در خلاصه کرونولوژی یهودستیزی از انتشارات معتبر کتر پابلیشینگ هاوس در بیت‌المقدس در سال ۱۹۷۴ مشاهده کرد.^۳ این منبع بسیار معتبر - از نظر یهودیان - که دستی در تهیه دائرةالمعارف معروف یهود دارد در ۱۵۸ بند به گاه‌شمار یهودستیزی از سه قرن قبل از میلاد تا ۱۹۷۰ می‌پردازد که دوازده بند آن مربوط به اتهام خون است و حتی آبارابان تا سال ۱۸۴۰ پانزده مورد را از چنین اتهامی علیه یهودیان در شهرهای رومانی، لهستان، روسیه، ایتالیا و آلمان ذکر می‌کند.^۴

هم اکنون متن حاضر نقد و مروری از یک داستان واقعی مربوط به اتهام خون است که نجیب گیلانی آن را به نگارش در آورده است. این داستان از متن عربی به فارسی هم ترجمه و انتشارات برگ آن را با عنوان خون برای فطیر مقدس در سال ۱۳۷۱ ش در تهران منتشر کرده است. ضمن آنکه برای اطلاع بیشتر از اصل قضایا و اشراف بر جوانب آن می‌توان به مقاله «واقعیت یهودستیزی» در مجموعه پژوهش‌های صهیونیت، کتاب دوم، نشر مرکز مطالعات فلسطین مراجعه نمود.



۱. کلیه تاریخ‌های ذکر شده در این مقاله، میلادی است، مگر آنکه با «ش» مشخص شده باشد.

2. Alan Unterman, *Dictionary of Jewish Love & Legend*, Thames and Hudson, 1997, P 84.

3. *A Brief Chronology of Anti-Semitism*, (File: Ilc / My Documentd \ Chrono. Hth. 1994

۴. آبارابان، قوم من، تاریخ بنی اسرائیل، ترجمه نعمت‌الله شکیب اصفهانی، تهران، یهودا بروخیم و پسران، ۱۳۵۸،

انواع رمان در ادبیات داستانی با گستره موضوع‌های متنوع خود همواره ذوق و هنر را در کنار مضامین نیکو قرار داده است و در باب ادبیات داستانی اسلامی، مضامین مورد اهتمام اغلب رنگ دیگری به خود گرفته است؛ چرا که گستره موضوعات آن در حیطه مسائل جهان اسلام و آنچه با دنیای اسلام مرتبط است می‌باشد.

در این باب، نجیب الکیلانی، ادیب توانمندی است که جزء اولین داستان‌نویسان زبان عربی محسوب می‌شود. نجیب الکیلانی در سال ۱۹۳۱ در روستای شرشاو در یکی از روستاهای استان غربی مصر متولد شد. او دوران تحصیل خود را با موفقیت پشت سر گذاشت و در سال ۱۹۵۱ به دانشکده پزشکی قاهره راه یافت و در دوران تحصیل خود در دانشکده پزشکی از داعیه‌داران اسلامی بود. او نمونه یک پزشک مسلمان، مخلص و صادق در حرفه خود محسوب می‌شد و در سال ۱۹۹۵ بر اثر بیماری چشم از جهان فروبست.

این ادیب بزرگ که همواره مسائل جهان اسلام و از جمله مسأله صهیونیست‌ها را موضوع آثار خود قرار داده، حجم زیادی رمان و داستان‌های کوتاه را به دنیای ادبیات عرضه کرده است تا جایی که به عنوان طلایه‌دار داستان‌های اسلامی مطرح شده است، از جمله آثار ارزشمند وی می‌توان به داستان *دم/لفطیر صهیون* (خونی برای نان مقدس صهیونیست‌ها) اشاره کرد که در اینجا نقد و بررسی شده است.

داستان *دم/لفطیر صهیون* در بین انواع رمان، یک روایت تاریخی بر اساس اسناد و مدارک تاریخی و مستدل می‌باشد.

طرح این رمان برگرفته از یک واقعیت تاریخی است که تاریخ دمشق در سال ۱۸۴۰ شاهد آن بوده است. یعنی جنایتی که در آن خون یک انسان بی‌گناه به دست یهودیان بر اساس یک دستور مذهبی ریخته می‌شود.

محیطی که جنایت در آن شکل می‌گیرد یک محله یهودی در شهر دمشق می‌باشد. محیطی که در تاریخ مزبور رفتاری ناجوانمردانه و غیر انسانی به خود دیده و شاهد قتل و توطئه‌ای خون‌بار بوده است.

جوهر اصلی داستان واقعیت دارد ولی دنیای داستان یک دنیای تخیلی است که البته نویسنده سعی می‌کند آن را واقعی‌تر جلوه دهد. از آنجا که ابتکار و تخیل، رکن و اساس داستان به شمار می‌رود و بیان صرف حقایق تاریخی، روح تازه و زنده داستان را محصور می‌کند، داستان نمی‌تواند فقط شامل تعدادی واقعه مستند و اسناد خشک و بی‌روح باشد. لذا حوادث و رویدادهای جالب و مهیج نیز در داستان گنجانده شده است اما حوادث یا شخصیت‌های ابتکاری و ساخته و پرداخته ذهن نویسنده در کنار حوادث و شخصیت‌های واقعی و تاریخی در روند داستان کاملاً منسجم و یکپارچه است، به طوری که قابل تفکیک نمی‌باشد. البته در انتهای کتاب نویسنده علاوه بر آوردن اسناد و مدارک در داستان خود به تفکیک واقعیت و خیال پرداخته تا حقیقت این ماجرای تاریخی به خوبی برای خوانندگان روشن شود.

در این داستان تحلیلی، در عین اینکه پرده از یک رویداد تاریخی برداشته می‌شود، نویسنده با تحلیل‌های خود به جوانب اجتماعی و روان‌شناختی یهودیان نیز می‌پردازد و از زمینه‌ای که انجام هرگونه جرم و جنایت، خیانت و عمل غیر اخلاقی و غیر انسانی را در آنان فراهم می‌کند سخن گفته و آن را روشن می‌سازد تا هدف اصلی داستان - که ایجاد تصویرهای زنده و ماندگار از خیانت‌ها و کینه‌توزی‌های یهود است - محقق گردد.

مضمون داستان به خصایص یهودیان در ابعاد مختلف اشاره می‌کند و یهودیان را انسان‌هایی کینه‌توز، قدرت‌طلب، منفعت‌طلب، اهل نفاق و دورویی و خیانت و جنایت معرفی می‌کند که برای دستیابی به منافع خود به راحتی اصول اخلاقی را پامال می‌کنند و مرتکب هر عمل ناشایستی می‌شوند.

جامعه کوچک یهودیان در داستان فاقد ارزش‌های مطلوب اخلاقی و اجتماعی است و جلوه‌های فساد در آن موج می‌زند. حتی خانواده به تصویر کشیده شده در داستان، از درون فاسد و تباه است و زن مخفیانه به همسر خود خیانت می‌کند. همان طور که فساد در کوچه و بازار و محله یهود به چشم می‌خورد، رقص و آواز و شرابخواری از خصایص ویژه یهودیان محسوب می‌شود.

نویسنده در داستان می‌کوشد تا با استشهاد به متون دینی یهودیان و اعتقادات دینی آنان بر این نکته تأکید کند که آنچه از خصوصیات یهودیان در داستان ارائه می‌شود، اصل و ریشه در اعتقادات انحرافی آنان دارد. اعتقاداتی که ساخته و پرداخته خاخام‌های دنیاطلب است و در حقیقت ریشه منطقی و فطری درست و محکمی ندارد حتی جنایت انجام شده در داستان مبنی بر یک دستور دینی مؤکد در متون مقدس یهودیان می‌باشد، تا جایی که ریختن خون یک مسیحی را موجب تقرب به خداوند می‌دانند.

سرانجام در داستان بر این امر تأکید می‌شود که آنان با توان اقتصادی عظیمی که همواره در جهت آن تلاش می‌کنند و نیز با استفاده از پشتوانه سیاسی خود اراده حاکمان بزرگ را به تسلیم وا می‌دارند و بر جهان حکم رانده و خواسته‌های خود را به مرحله اجرا در می‌آورند. نویسنده در طول اثر به خوبی از انواع روش‌های داستانی یعنی روایت و نمایش (مکالمات) بهره برده است. اسلوب واضح و روان و نثر ساده و آهنگین با پیوستگی محکم اجزای آن، واقعیت تأثیرگذاری را از داستان نمودار ساخته است.

ایدئولوژی نویسنده و نفرت و انزجار او از جامعه یهودیان و صهیونیست‌ها به خوبی در داستان آشکار است و تمام تصاویر و اوصاف به کار گرفته شده در داستان از این دیدگاه نویسنده و تعصب او در این ماجرا خبر می‌دهد. نویسنده سعی می‌کند ایدئولوژی یهودیان را در داستان زشت و نامطلوب جلوه دهد و با درایت و تأنی از بدی‌های آنان سخن می‌گوید و همه چیز حتی فضای داستان و شخصیت‌های داستان بر این امر دلالت دارد و سرانجام در داستان، شخصیت‌هایی چون کامیلیا و خاخام ابوالعافیه مطابق با ایدئولوژی نویسنده، متحول می‌شوند و به سوی کمال مطلوب نویسنده راه می‌یابند، طوری که کامیلیا آن دسته از ارزش‌های اخلاقی و اجتماعی را می‌پسند که راوی برمی‌گزیند و خاخام ابوالعافیه نیز به طور کل دین یهود و ایدئولوژی یهودیان را کنار گذاشته و بر اساس عقل و خردورزی، دین اسلام و ایدئولوژی اسلامی را اختیار می‌کند.

سیر جریان‌های داستان به گونه‌ای منطقی و پشت سر هم می‌باشد و پیوستگی رویدادها به

خوبی درک می‌شود و اگر چه در ترتیب و توالی حوادث روال ثابتی ندارند و جریان‌های داستان در یک خط مستقیم پیش نمی‌رود و دائما با بازگردانی و حتی پیشگویی، تقدم و تأخرهایی در طول متن حاصل می‌شود، ولی این امور نه تنها در داستان خللی ایجاد نمی‌کند بلکه به وضوح تصاویر ارائه شده کمک می‌نماید و سیر داستان را به شکل منطقی و مؤثر به خواننده عرضه می‌دارد.

شخصیت‌های داستان که از هر دو دسته شخصیت‌های ایستا و پویا انتخاب شده‌اند با ویژگی‌های خاص خود به سیر جریان‌های داستان کمک کرده و طرح داستان را با خصایص ویژه خود به گونه‌ای جالب و منطقی پیش برده‌اند.

روش شخصیت‌پردازی در داستان روشی است مستقیم و نویسنده خود شخصیت‌ها را به تحلیل می‌کشد و سپس تصاویری از اعمال و رفتار و گفتار و حتی افکار آنان ارائه می‌دهد تا تصویر ساخته شده از شخصیت‌ها در ذهن خواننده محکم و ماندگار گردد.

راوی داستان که یک شخصیت

موضوعی و آفریده دست نویسنده است، به عنوان یک «دانای کل» که از بقیه بیشتر می‌داند و از پشت سر قضایا نگاه کرده و از درون و بیرون شخصیت‌ها آگاه است به روایت ماده داستانی و ذکر حوادث پرداخته و حتی شخصیت‌ها، افکار و ذهنیت آنان را روشن می‌سازد و از زوایای درونی و بیرونی و خصوصیات و ویژگی‌های آنان سخن می‌گوید و بدین شکل

نویسنده به کمک راوی و از زاویه دید او که البته مشرف به همه چیز و مطلع از همه امور است شخصیت‌ها و همچنین جریان‌ها را به تحلیل می‌کشد و از انگیزه اعمال و رفتار و فلسفه کارهای آنان صحبت می‌کند.

نویسنده در عین حال از تحلیل معنایی شخصیت‌ها هم بهره برده است و صفات و ظاهر و حتی اسامی‌ای که برای هر یک از شخصیت‌ها خلق می‌کند با ویژگی‌های مورد نظر در هر یک از آنان مطابقت دارد.

ساختار داستان و شخصیت‌پردازی‌ها و طرح منطقی و سیر جریان‌ها به شیوه مطلوب در داستان مشهود است. توضیحات دقیق حالات شخصیت‌ها یا ویژگی‌های اشیاء و صحنه‌ها در داستان و به کارگیری مطلوب عنصر زمان در سیر ترتیب و توالی حوادث و در کنار واژگان ساده و رایج و متناسب با معنا، جملات کوتاه و مفید و تأثیرگذار، کلام متناسب با شخصیت‌ها و موقعیت‌های کلامی، آهنگ و موسیقی دلپذیر متن و نیز استفاده مناسب از آرایه‌های ادبی و روش‌های بیانی به زیبایی این اثر ادبی افزوده است.

نویسنده در طول این اثر توانسته است، فضا، بستر، محیط و حتی شخصیت‌ها را به شیوه‌ای نیکو خلق کند که همه و همه درون‌مایه اصلی داستان و هدف و مضمون مطلوب نویسنده را به خواننده القا نماید، تا جایی که بعد از اتمام داستان علاوه بر اینکه خواننده در جریان یک موضوع داستانی جذاب و مهیج قرار می‌گیرد، می‌تواند به برداشت واضح و روشنی از اعتقادات انحرافی یهودیان از بافت اجتماعی آنان و خصایص روان‌شناختی و جامعه‌شناسی آنان دست یابد و حتی از ابعاد اقتصادی و سیاسی پشتیبان آنان اطلاع یابد.

نویسنده با ارائه شیوه مطلوب در به کارگیری عناصر داستان و نیز با بهره از سبکی زیبا در اثر خود ماده داستانی را در نثری روان، ساده و تأثیرگذار عرضه می‌کند و خواننده را همواره در نقطه‌ای قرار می‌دهد که نه غرق صحنه‌ها شود و نه از آنها دور باشد تا بتواند در نهایت به تصویر روشنی از یهودیان و بدی‌های آنان حکم دهد.

در آخر می‌توان این اثر ادبی را نمونه خوبی از یک سبک ادبی زیبا دانست که به شکل

دلبذیری بین مضمون مورد نظر و اسلوب و قالب زیبا جمع حاصل کرده و در زمره آثار خوب ادبی در ادبیات داستانی - اسلامی قرار گرفته است. در اینجا به خلاصه‌ای از داستان اشاره می‌گردد.

♦ خلاصه داستان

اوائل سال ۱۸۴۰، دمشق بعد از اشغال شام به دست نیروهای محمدعلی پاشا، زیر نظر والی دمشق شریف پاشا، منسوب از سوی حاکم بزرگ مصر محمدعلی پاشا، اداره می‌شود.

محله کوچک یهودی‌نشین دمشق برای همه اهالی این شهر آشناست. محله‌ای کوچک با کوچه‌های تنگ و پیچ در پیچ و مرموز با خانه‌های دوتایی به هم چسبیده که برای وارد شدن از درب آنها لازم است انسان خم شود و مغازه‌های زیادی که صاحبان آن برای جذب مشتریان یهودی و غیر یهودی و گرفتن پول از دست آنان تلاش فراوان می‌کنند و حتی از صحنه‌هایی که مردان ناپاک با چشمان و زبان خود، با زنان یهودی هوسرانی می‌کنند چشم می‌پوشند.

از جمله کسانی که در این محله برای همه شناخته شده‌اند، خاخام سلانیک و خاخام ابوالعافیه هستند که بیشتر اوقات به کلیسای واقع در این محله در نزدیکی مغازه سلیمان آرایشگر رفت و آمد می‌کنند.

داود هراری که از تاجران ثروتمند یهود می‌باشد نیز از افراد معروف و سرشناس این محله محسوب می‌شود که به خاطر قدرت و ثروت و نفوذ خود جزء شاخص‌ترین افراد است و به سبب دینداری نیز به او لقب یهودی نیکوکار داده‌اند. اما داود علی‌رغم همه اینها از یک کمبود رنج می‌برد و آن ناتوانی او در مقابل همسر جوان و زیبایش می‌باشد که به خاطر کهولت سن از ارضای خواسته‌های همسرش عاجز است. با وجود این در خانه مجلل و باشکوه داود هیچ‌کس جرأت تخلف از اوامر او را ندارد، حتی همسر زیبایش کامیلیا نیز در برابر صلابت او

کاملا تسلیم است و از همین رو به شدت از وی متنفر و منزجر می‌باشد.

در میان خدمتکاران فراوان خانه داود، مراد فتال خدمتکار مخصوص و مورد اطمینان داود است. او در جریان تمام امور ارباب خود قرار دارد حتی اموری که همسرش کامیلیا نیز از آن بی‌اطلاع است. اما اوقاتی که داود به سفر می‌رود کامیلیا برای ارضای نامشروع شهوات خود پنهانی با مراد رابطه برقرار می‌کند و مراد هر چند که در دل، عاشق دختر خدمتکاری به نام استیر است و همواره در رویای ازدواج با اوست، در مقابل اوامر کامیلیا چاره‌ای جز اطاعت ندارد و مجبور است دور از چشم همه در اتاق کوچک و کثیفی که در انتهای خانه قرار دارد خود را به کامیلیا برساند.

در این اتاق کثیف و نمناک و تاریک، کتابخانه‌ای قدیمی پر از کتب خطی و قدیمی دین یهود و نسخه‌هایی نایاب وجود دارد که حاوی مطالب متقن دین یهود است.

کامیلیا یکبار برای رفع اضطراب و نگرانی و انتظار به سراغ این کتب رفت و مطالبی یافت که به شدت او را مکرر و آزرده‌خاطر نمود. اینکه دیگر امت‌ها مخصوصا مسیحیان، چهارپایانی هستند که خون و دارایی آنان متعلق به یهودیان است و هرگز نباید از جانب یهودیان منفعتی نصیب آنان گردد و اینکه ریختن خون آنان مباح و عین عدالت است و موجب تقرب به خداوند می‌باشد اما در جای دیگر مطالبی یافت که هرگز چیزی از آن نشنیده بود، اینکه یک یهودی حق دارد اگر نتوانست شهوات خود را کنترل کند مخفیانه و به گونه‌ای که ضرری متوجه دین نشود شهوات خود را ارضا نماید.

در دمشق پدر توما (بادری توما) شخصیت معروفی است. کشیش مسیحی از اهالی سردینیا، ایتالیایی الاصل با ملیت فرانسوی، که نزدیک به سی سال است در دمشق زندگی می‌کند. این کشیش دیندار که حدود ۵۵ سال از عمرش می‌گذرد در دیر کوچکی به همراه خدمتکارش ابراهیم عمار زندگی آرام و ساده‌ای دارد و همواره با گشاده‌رویی و مهربانی زندگی خویش را وقف خدمت به همه مردم می‌کند.

پدر توما عالمی بزرگ در زمینه‌های مختلف علمی است و اوقات خود را به مطالعه، عبادت یا

درمان بیماران صرف می‌کند و به خاطر طبابت عالی و ماهرانه‌اش از سراسر شام برای معالجه نزد او می‌آیند. در میان دوستان زیاد او که همگی از صاحبان علم و قدرت‌اند، سانتی، داروساز بیمارستان عمومی دمشق، از جمله دوستانی است که اغلب برای شب‌نشینی و بحث در زمینه‌های مختلف علمی و دینی و سیاسی نزد او می‌آید. پدر توما که مخلصانه و بدون توقع کوچک‌ترین دستمزد یا سپاسگزاری به همه مردم چه یهودی چه مسیحی و چه مسلمان خدمت می‌کند دوستی نزدیک و رابطه صمیمانه‌ای با داود هراری نیز دارد و همه مردم از رابطه دوستانه و نزدیک آن دو باخبرند اما گویی داود در این دوستی چندان صادق نیست؛ چرا که به پیشنهاد خاخام ابوالعافیه در فکر تهیه نان مقدس از خون مسیحیان است تا با معجزه این نان بتواند ضمن عمل به وظیفه دینی خود ضعف جسمانی‌اش را نیز درمان کند. سلیمان آرایشگر، رقیب دیرینه پدر توما در عرصه طبابت است. او غیر از آرایشگری به

حجامت هم می‌پردازد. او از دیدن خون لذت می‌برد و حجامت دو هدف را یکجا برایش محقق می‌سازد، یکی خون و دیگری پول.

سلیمان از اینکه پدر توما در طبابت تجربه بیشتری دارد و احياناً نسخه‌های او را با نسخه دیگری عوض می‌کند به شدت ناراحت می‌شود و او را مانع پیشرفت خود و به دست آوردن پول و درآمد بیشتر می‌داند، لذا از او متنفر است، از این رو تصمیم دارد در توطئه قتل پدر توما به پیشنهاد بزرگانی چون خاخام ابوالعافیه، خاخام سلانیک، داود هراری و

مضمون داستان به خصایص یهودیان در ابعاد مختلف اشاره می‌کند و یهودیان را انسان‌هایی کینه‌توز، قدرت‌طلب، منفعت‌طلب، اهل نفاق و دورویی و خیانت و جنایت معرفی می‌کند که برای دستیابی به منافع خود به راحتی اصول اخلاقی را پایمال می‌کنند و مرتکب هر عمل ناشایستی می‌شوند.

برادرانش و یوسف لینیادو به بهانه تهیه نان مقدس از خون یک مسیحی شرکت کند؛ چرا که به قول داود با این کار می‌تواند یکجا به سه هدف دست یابد اول اینکه به یک دستور دینی عمل می‌نماید، دوم اینکه به رقیب دیرینه خود غلبه می‌کند و سوم اینکه به پول زیادی دست می‌یابد. سلیمان با اطمینان به اینکه چنین نقشه دقیقی هرگز شکست نمی‌خورد برای شرکت در این جنایت مصمم می‌شود.

روز حادثه فرا می‌رسد پدر توما برای پخش اطلاعیه‌های حراج ارثیه تورما و دیدار دوست خود داود روانه محله یهود می‌شود.

با ورود پدر توما به محله یهود، داود با همدستانش به گرمی از او استقبال می‌کنند و سپس به بهانه مداوای کودکی مبتلا به بیماری آبله برای صرف چای و گپ دوستانه او را به خانه داود می‌کشانند. بعد از رسیدن به انتهای خانه، پدر با صحنه عجیبی روبه‌رو می‌شود، با چهره عجیب و تازه‌ای از داود که بی‌سابقه بود. باورش نمی‌شد که این داود است که او را به بند می‌کشد. با تعجب علت را از خاخام‌ها جویا شد پاسخ شنید که این دستور دین است که در روز عید فصح (قربانی) از خون مسیحیان نان مقدس تهیه شود و آن وقت بود که به آنچه درباره کینه عمیق یهودیان که ریشه در اعتقادات باطل آنان دارد، ایمان آورد. باور کرد که آنان از روی جهالت به خیال تقرب به خداوند حاضرند فردی بی‌گناه را قربانی کنند تا یادآور فرمان خداوند به بنی‌اسرائیل باشد که در زمان فرعون درب خانه‌هایشان را به خون مسیحیان آغشته سازند.

پدر توما در چنین لحظات سختی باز هم می‌کوشید آنان را به راه راست هدایت کند و دلیل می‌آورد که در زمان فرعون، مسیحیتی وجود نداشت که در دین از آنان نامی برده شده باشد. با بلند شدن فریاد ناله کشیش صدای رقص و هلله از خانه بلند شد تا صدای ناله او به گوش کسی نرسد. البته صدای رقص و پایکوبی چیز عجیبی نبود؛ چرا که این امر در این محله امری آشنا و متداول است. بعد از لحظاتی داود، مراد را به دنبال سلیمان آرایشگر فرستاد تا با به صلیب کشیدن کشیش او هم فوراً برسد. سلیمان به مراد خبر داد که دیده است یهودیان،

ابراهیم عمار، خدمتکار پدر توما را که به دنبال پدر می‌گشت به بهانه حضور پدر، به داخل خانه خود کشیده‌اند تا به سرنوشتی شبیه سرنوشت پدر دچار شود، اما مراد در فکر بود. از سویی به وعده داود یعنی اجازه ازدواج او با استیر می‌اندیشید و از طرفی در فکر کامیلیا بود که هم از او می‌ترسید و هم به او علاقه داشت ولی در هر حال مطمئن بود که او خدمتکاری بیش نیست و هر وقت کامیلیا بخواهد می‌تواند او را از خانه بیرون کند یا از مقابل خود بردارد. عصر آن روز سانتی که متوجه غیبت پدر توما و خدمتکارش شده بود موضوع را به دیر بزرگ تیرسانت خبر داد ولی آنان احتمال دادند که پدر برای عیادت بیماری رفته باشد. ولی غیبت پدر در روز بعد در مهمانی مجلل خانه دکتر مساری همه را نگران ساخت و وقتی متوجه شدند که او برای آخرین بار در محله یهودیان دیده شده است نگرانی‌ها بیشتر شد، به خصوص در چنین ایامی یعنی نزدیک عید فصح. از آنجا که پدر توما ملیت فرانسوی داشت به سرعت مراتب را به کنسولگری فرانسه اطلاع دادند و یک نفر از طرف کنسول فرانسه برای بررسی جوانب ماجرا فرستاده شد. بعد از بازرسی دیر پدر توما و نیافتن هیچ اثری از اضطراب و پریشانی یا دزدی، شایعات بالا گرفت. مردم با توجه به سوابق یهودیان معتقد بودند که آنان پدر توما و خدمتکارش را کشته‌اند.

کنسول فرانسه به سرعت شریف پاشا، والی دمشق، را در جریان قرار داد و او نیز بازپرس پاشا را برای پیگیری به محله یهودیان فرستاد.

یهودیان اظهار بی‌اطلاعی می‌کردند و از مسئولان، حفظ امنیت خود را در مقابل خشم مردم می‌طلبیدند. داود با چشمانی اشک‌بار به شدت خود را نگران نشان می‌داد و در ظاهر از این غیبت ناگهانی آن دو ناراحت و آشفته بود.

بعد از بررسی وضعیت اطلاعیه‌هایی که پدر چسبانده بود و با مشاهده اینکه اطلاعیه نزدیک مغازه سلیمان بالاتر از همه و با وضعی متفاوت چسبانده شده است، سلیمان آرایشگر برای بازپرسی برده شد. او که به شدت ترسیده بود سعی می‌کرد خود را آرام و مطمئن نشان دهد و از سویی چون اطمینان داشت چنین نقشه دقیقی که بزرگان زیادی از سران یهود پشت آن

هستند هرگز فاش نمی‌شود، در برابر سؤالات گوناگون و مکرر به چیزی اعتراف نکرد و حقیقت را کتمان نمود.

شریف پاشا که شخصا بر جریان بازپرسی نظارت داشت دستور داد او را به زندان انفرادی بیاورند تا قضیه روشن شود.

در این میان، داود خود را به سلیمان رساند و با دادن قوت قلب به او یادآوری کرد که باید به خاطر دین و اعتقاداتش پایداری کند و به امید ثروت زیادی که در انتظارش است مقاوم باشد.

سلیمان در تنهایی و تاریکی زندان و با دیدن چشمان غضبناک زندانبان به وحشت افتاد و به سرعت در اعتقادات خود دچار شک و تردید شد و به سخنان خام‌خام‌ها بی‌اعتماد گشت و سؤالات زیادی ذهنش را به هم ریخت. سعی کرد محکم بماند ولی برای او زنده ماندن و زندگی کردن از هر چیز حتی از اعتقادات بالاتر و مهم‌تر بود و خیلی زود فاش کرد که برای آخرین بار پدر توما را همراه خاخام سلانیک، خاخام ابوالعافیه، یوسف لینیادو، داود هراری و برادرانش دیده است.

این اعتراف کوچک، سرنخ خوبی بود که می‌توانست به روشن شدن قضیه کمک کند. به دستور شریف پاشا، همه نامبردگان برای بازپرسی آورده شدند. داود هنگام بازداشت به کامیلیا گفت که مراد را در جایی مخفی کند تا مبادا به چیزی اعتراف کند. کامیلیا که از طرفی دلش به حال همسر در بندش می‌سوخت، مراد را در اتاق کوچک همیشگی خود در انتهای خانه مخفی کرد ولی همچنان از شهوترانی و ارتباط نامشروع خود با مراد دست نکشید.

بازپرسی از متهمان نتیجه‌ای در بر نداشت. همه در زندان انفرادی بازداشت شدند. شواهد امر نشان می‌داد سلیمان با متهمان در ارتباط بوده است و چیزهایی می‌داند که از گفتن آن سر باز می‌زند و این یعنی خودش هم در این جنایت دست داشته است. دستور داده شد که او را شلاق بزنند. سلیمان که فرد ترسویی بود بعد از نه روز بالاخره از ترس جانش لب‌گشود و اعتراف کرد که این هفت نفر پدر توما را در خانه داود به بند کشیده بودند و از او می‌خواهند که سر

پدر را از بدنش جدا کند اما او از این کار امتناع می‌کند و به مغازه خود برمی‌گردد و اطلاعاتیه‌هایی را که به او داده بودند روی مغازه‌اش می‌چسباند. اعتراف سلیمان مبنی بر اینکه مراد فتنال برای بردن او به خانه داود آمده بود و نیز به اینکه بتشوتو - کارمند ارشد کنسولگری اتریش و از اتباع آن کشور - در هنگام بازداشت سلیمان، به او قول نجات داده بود پای این دو نفر را نیز به پرونده باز کرد.

بتشوتو که فرد زیرک و دانایی بود به شدت هرگونه اتهامی را رد کرد. او با جمعی از یهودیان تصمیم گرفتند سلیمان را به قتل برسانند تا رشته تحقیق برای همیشه قطع شود. اما از آنجا که به شدت تحت حفاظت مأمورین بود هیچ نقشه‌ای به نتیجه نمی‌رسید. آنها در عین حال به قتل مراد هم اندیشیدند تا در فرصتی مناسب او را بکشند، اما کامیلیا مانع شد و از آنان خواست تا از طریق نفوذ و قدرت خود این قضیه را حل کنند.

بعد از رفتن بتشوتو، کامیلیا به سراغ مراد رفت. او بسیار مضطرب بود و وحشت‌زده از آینده‌ای که احتمالا اعدام همه را به دنبال داشت. کامیلیا او را در آغوش گرفت و با نوازش او را آرام کرد و هر دو در بستر گناه خوابیدند که ناگهان صدای باز شدن در شنیده شد. بالاخره اتفاقی افتاد که کامیلیا همیشه از آن می‌ترسید. این استیر بود که آنان را در این وضعیت ناشایست می‌دید. کامیلیا خیلی ناراحت شد و با عصبانیت او را توبیخ کرد ولی وقتی از حرف‌های استیر احساس کرد که ممکن است علیه داود شهادت دهد یا موجب رسوایی کامیلیا شود مجبور شد با او از در مصالحه وارد شود و بهانه آورد که مستی موجب این رسوایی شده است و تلاش کرد او را راضی کند و قول داد که آن دو با ثروت او با هم ازدواج کنند.

استیر مهربان چون خدمتکاری مطیع و فرمانبردار به راحتی پذیرفت از این گناه بزرگ در گذرد ولی مراد تصمیم گرفت خود را از بردگی شهوات کامیلیا نجات دهد و با اعتراف به جنایت، خود را از این همه خفت و خواری و اضطراب و پریشانی رها سازد.

مراد در بازپرسی اعتراف کرد داود او را برای آوردن سلیمان فرستاده بود اما همچنان داود انکار می‌کرد. بازپرسی از سلیمان ادامه داشت. شریف پاشا می‌دانست که او از چیزهای زیادی

باخبر است و با شایعات زیاد درباره تلاش یهودیان برای قتل سلیمان و نیز برای ارتباط مخفیانه با بعضی شخصیت‌های سرشناس برای سرپوش گذاشتن بر تحقیقات، کتباً فرمان عفو سلیمان را صادر کرد تا بدون کوچک‌ترین ترس از جانش همه حقایق را بیان کند. سلیمان بعد از مصونیت از جانش زبان گشود و از جزئیات ماجرا پرده برداشت و حقیقت آن را فاش کرد. سلیمان اعتراف کرد که بعد از سر باز زدن از بریدن سر پدر، او را روی طشت قرار می‌دهد تا داود خود با چاقویی که در دست داشت سر را جدا کند و بعد برادرش هارون کار را تمام می‌کند و حدود سه ساعت و نیم جنازه روی طشت باقی می‌ماند تا خون او کاملاً ریخته شود و سپس لباس‌های کشیش را سوزانده و گوشت و استخوان‌های او را قطعه قطعه کرده در کیسه‌هایی قرار می‌دهند و در آگیری می‌اندازند که در ابتدای محله یهود و در کنار خانه خاخام ابوالعافیه قرار دارد و آنگاه برای تکمیل مراسم مذهبی طبق سفارش و دستور تلمود پای می‌کوبند و شادمانی می‌کنند. مراد که فقط به امید قول ازدواج با استیر در این قتل شرکت کرده بود نیز با گرفتن وعده عفو شریف

پاشا به همه چیز اعتراف کرد و هر دو جداگانه با بازسازی صحنه جنایت، حقیقت را روشن می‌سازند.

بعد از جستجوی محل جنایت و بررسی بقایای جسد، پرونده تکمیل و جنایت از سوی متهمان مسجل می‌شود. متهمان جز اعتراف چاره‌ای نداشتند ولی در عین حال چشم امیدشان به یهودیان اروپا و شام بود تا با نفوذ و قدرت خود و با وساطت شخصیت‌های بزرگ جهانی، راهی برای نجات بیابند. همه در فکر نجات خود بودند

سرانجام در داستان بر این امر تأکید می‌شود که یهودیان با توان اقتصادی عظیمی که همواره در جهت آن تلاش می‌کنند و نیز با استفاده از پشتوانه سیاسی خود اراده حاکمان بزرگ را به تسلیم وامی‌دارند و بر جهان حکم رانده و خواسته‌های خود را به مرحله اجرا در می‌آورند.

به جز خاخام العنتابی. او در تنهایی زندان جریان جنایت را مرور می‌کرد و اینکه چطور با خاخام ابوالعافی - خاخام بزرگ دین یهود در شام - نقشه این جنایت را کشید و او شیشه محتوی خون پدر توما را که قرار بود برای همه یهودیان در اقصی نقاط جهان بفرستد به این خاخام بزرگ تحویل داد.

خاخام ابوالعافی به حق و باطل می‌اندیشید و نمی‌دانست چطور تورات برای تقرب به خداوند دستور چنین قتل فجیعانه‌ای را می‌دهد؟ آیا این عقاید ساخته و پرداخته ذهن یک عده خاخام و احبار کینه‌توز یهودی است؟ اگر این دستور باطل باشد پس باید به همه اصول عقاید شک کرد؟ او همواره بر پایه اعتقادات خود می‌زیسته و بر پایه همان اعتقادات مرتکب چنین جنایتی شده بود. اکنون نمی‌توانست دلیل روشن و واضحی برای کرده خود بیابد. او که عاقل در دین یهود نام گرفته بود و همواره مردم را به این دین رهنمون می‌کرد اکنون نمی‌توانست پاسخ قطعی برای تردیدهایش بیابد.

سخن بادی که با دلیلی ساده، کذب ادعای تلمود را روشن ساخت، افکار او را به هم ریخته بود و برای اولین بار تصمیم گرفت محتوای اعتقادات خود را با مطالب دیگر ادیان مقایسه کند و با موافقت زندانبان تعدادی کتاب در اختیار او قرار گرفت تا با مطالعه و کنکاش دقیق بتواند جواب سؤالات خود را بیابد و در نهایت نیز با راهنمایی‌های عالمی مسلمان - که به درخواست او برای روشن کردن قضایا آمده بود - نور تازه‌ای در جان خاخام روشن شد و درونش متحول گردید و به آرزوی خود رسید، یعنی همان آزادی از زندان بزرگ خرافات تلمود و یاهوهایی که عمر او را به هدر داده بود و با یقین و اطمینان شهادتین را گفت و به دین مبین اسلام درآمد. اسلام آوردن چنین خاخام بزرگی ضربه سنگینی به شمار می‌رفت. اسلام آوردن او به معنی اعتراف به جنایت و اعلان انزجار از چنین دینی (یهود) با این‌گونه دستورهای خون‌بار بود و باعث شک و تردید نسبت به تعالیم و دستورات دینی یهود می‌شد. علی‌رغم تلاش‌های زیاد یهودیان او از راهی که با اطمینان انتخاب کرده بود باز نمی‌گشت و در نامه‌ای خطاب به شریف پاشا به جنایت انجام شده اعتراف کرد و از آستان دولت او طلب عفو نمود.

مجلس بزرگی ترتیب داده شد و خاخام العنتابی مشوق و طراح اولیه این جنایت با ابوالعافیه روبه‌رو شد و درباره عقاید تحریف شده یهودیت توضیحاتی داده شد که همه به طور مکتوب صورت‌جلسه گردید. این اعترافات و پرده‌برداری از عقاید انحرافی یهودیت، اتحادیه اسرائیلی اروپا را بیش از پیش برانگیخت و یهودیان مقیم شام و بغداد و دیگر شهرهای عربی و ممالک حکومت ترکیه همگی برای توقف جستجو و کنکاش در مبانی دین یهود به تکاپو افتادند.

کامیلیا در ملاقات با داود از او خواست برای نجات جان خود اسلام بیاورد ولی او که هنوز به نفوذ و قدرت یهودیان امیدوار بود حاضر نشد با ریسک خروج از دین یهود جایگاه و موقعیت خود را میان یهودیان به خطر اندازد.

داود هراری در زندان در حال جان دادن بود و یوسف لینیادو از شدت بیماری از دنیا رفت. ابوالعافیه از زندان آزاد شد و بعد از اتمام حجت با خانواده‌اش و ارشاد آنان برای همیشه محله یهود را ترک کرد تا در کنار مسجد بزرگ اموی سکنی گزیند.

شخص دیگری که به محله یهود باز می‌گشت سلیمان بود. او که فقط به آزادی خود می‌اندیشید برایش مهم نبود که مردم با او چه رفتاری خواهند داشت، به خانه و مغازه خود بازگشت و صبوری پیشه ساخت تا گذشت زمان همه چیز را به وضعیت اول خود برگرداند؛ چرا که او به خود حق می‌داد برای رهایی از شکنجه، زندان و عذاب دردناک آنجا و برای نجات جان خود، اعتراف کند یا حتی اسلام آورد تا از چنگال مرگ رها شود. او دیگر در فکر رسیدن به ثروت و مقام نبود و دور از خیال‌پردازی و تلاش برای رسیدن به مقام و شوکت به زندگی ساده خود بسنده کرد.

مراد فتال نیز آزاد شد و همراه استیر برای یک زندگی تازه، خانه داود و محله یهود و حتی شهر دمشق را ترک کرد، هیچ‌کس حتی دوستش سلیمان حاضر نشد کوچک‌ترین کمک مالی به او کند و آن دو، دست خالی، زندگی جدیدی آغاز کردند.

متهمان قتل خدمتکار، ابراهیم عمار، نیز دستگیر شدند و حکم اعدام همه متهمان صادر شد. اما یهودیان سراسر جهان بیکار نشستند و تلاش‌های زیادی برای توقف یا تأخیر حکم

اعدام متهمان انجام شد حتی دادن رشوه به کارمند کنسولگری فرانسه به منظور جلوگیری از ادامه تحقیقات، اما این امر پرونده جدیدی در کنار پرونده‌های قبل گشود.

کامیلیا که دیگر مثل گذشته از داود متنفر نبود و بعد از رسوایی و افشای رابطه نامشروع با مراد در برابر دیدگان استیر متحول شده بود، با روزه خود را ریاضت می‌داد تا فکر و لذت گناه را از خود دور سازد، دوست نداشت همسرش از گذشته گنه‌بارش باخبر شود و برای آزادی او صمیمانه می‌کوشید تا شاید جبران گذشته شود و به وظیفه خود در قبال همسرش در این روزهای بحرانی به خوبی عمل کند. او در طول این مدت برای نجات داود از تلاش و پیگیری دست برنداشت و دائما با بزرگان یهود در ارتباط بود، به ویژه با بتشوتو که علی‌رغم اثبات اتهامش در جنایت قتل ابراهیم عمار به خاطر تحت‌الحمایگی

جامعه کوچک یهودیان در داستان فاقد ارزش‌های مطلوب اخلاقی و اجتماعی است و جلوه‌های فساد در آن موج می‌زند. حتی خانواده به تصویر کشیده شده در داستان، از درون فاسد و تباه است و زن مخفیانه به همسر خود خیانت می‌کند. همان طور که فساد در کوچه و بازار و محله یهود به چشم می‌خورد، رقص و آواز و شرابخواری از خصایص ویژه یهودیان محسوب می‌شود.

دولت اتریش هنوز از آزادی بهره‌مند بود و وقتی متوجه شد که یهودیان کاری از پیش نبرده‌اند تهدید کرد که اگر برای آزادی یهودیان در بند اقدام مؤثری انجام ندهند تمام خانواده هراری به اسلام می‌گروند که البته این کار ضربه سختی پیکره یهودیت وارد می‌ساخت.

این کار آبروی تمامی یهودیان و مبانی اعتقادی‌شان را در معرض خطر قرار می‌داد. فشارهای سیاسی بالا گرفت و دو تن از شخصیت‌های سرشناس یهودیان اروپا از سوی مجمع

اتحادیه اسرائیلی نزد محمدعلی پاشا، حاکم وقت مصر، رفتند تا با پرداخت مبلغی هنگفت به شخص حاکم و دادن وعده‌هایی در حمایت سیاسی و اقتصادی از دولت او، فرمان آزادی زندانیان را بگیرند.

دولت تازه‌پای محمدعلی پاشا که از سوی ترک‌ها و بعضی دول اروپایی در معرض خطر بود از این وعده‌ها استقبال کرد و آنان نیز به وعده عفو که به معنای بخشش بعد از اثبات جرم بود قانع نشدند و خواستار شک در وقوع این جنایت شدند.

شریف پاشا با دیدن حکم آزادی ابلاغ شده از سوی محمدعلی پاشا مبهوت و متحیر مانده بود. این همه تحقیق و بررسی و جمع‌آوری شواهد کافی و محکم، خون بی‌گناهی که ناجوانمردانه به زمین ریخته شده بود، همه و همه بی‌نتیجه ماند، اما او چاره‌ای جز اطاعت نداشت و در حالی که برای عدالت ناله می‌زد دستور آزادی زندانیان را صادر کرد و این چنین خون پدر توما و خدمتکارش بی‌قصاص ماند و جنایتکاران آسوده‌بال به زندگی روزمره خود بازگشتند.

جمعیت یهودیان و در رأس آنان کامیلیا برای استقبال از آزادشدگان مهیا شدند. صدای شادمانی از محله یهود به گوش می‌رسید. یهودیان با غرور این قدرتمندی و پیروزی را جشن گرفتند. در کنار این شادمانی، مردم غیر یهود شهر دمشق به شدت ناراحت بودند ولی هیچ‌کس جرأت اعتراض به این بی‌عدالتی یا تعرض به یهودیان را نداشت. جمعی از دینداران و قانون‌شناسان مسلمان و مسیحی در صدد برآمدند تا با درخواستی برای محمدعلی پاشا و شیخ مسجد جامع‌الازهر مراتب اعتراض خود را به این دستور ابراز کنند ولی یکی از خردمندان آشنا به حقایق، آنان را از عواقب بد این کار بر حذر داشت و مانع این تصمیم شد.

بعد از آرام شدن جریان‌ها و نزدیک به اینکه مردم کم‌کم این حادثه را فراموش کنند کامیلیا تصمیم گرفت برای همیشه خانه داود را ترک کند تا با روشی عاقلانه و منطقی به خواسته‌های دلش پاسخ دهد و مجبور نباشد برای فرار از شرایط سخت و ناراحت کننده خانه داود به روش‌های ناشایست و غیر اخلاقی تمسک جوید. کامیلیا آماده رفتن شد و اصرارهای داود و

التماس‌های بی‌سابقه او خللی در اراده کامیلیا ایجاد نکرد و سرانجام داود را ترک کرد و طعم تلخ حرمان و رانده شدن را به او چشاند. این بار دیگر داود نتوانست با اتکا به قدرت و نفوذ خود یا یهودیان قدرتمند کاری انجام دهد و چونان یک انسان وامانده و درمانده جز گریه کاری از او ساخته نبود.

پرسش و پاسخ

با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

❖ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)

با سلام و آرزوی توفیق برای همه خدمتگزاران به فرهنگ و انقلاب اسلامی گاهی در برخی مصاحبه‌ها و خاطره‌گویی‌ها، مطالبی عنوان می‌شود که در صورت صحت، برای هر کسی نسبت به تاریخ انقلاب به ویژه در مورد شخص حضرت امام ایجاد تردید می‌کند. به طور مثال در ایام سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی، آقای هاشمی رفسنجانی در گفتگویی که با برنامه «فوق‌العاده» داشت و از شبکه سوم سیما پخش شد، مطالبی مطرح کرد که تردیدهای زیادی ایجاد کرد. در قسمتی از این گفتگو که مربوط به مسأله ریاست جمهوری بنی‌صدر می‌شود، ایشان گفت:

من یه قدری صریح با امام حرف زدم. گفتم به هر حال ما ۱۷ سال ۱۸ سال مبارزه

کردیم مبارزه را و شرایط را شاید بهتر از شما بدونیم که شما تو منطقه نبودید و الانم آن چیزی که ما می بینیم بیرون، با آنچه که به شما گزارش می دهند فرق می کند... خوب به هر حال ایشون دیگه تصمیم گرفتند ما هم پذیرفتیم و انتخابات اون جواری برگزار شد و به آنجا رسید که می دانید و تو این چند ماه و مدتی که بنی صدر حاکم بود این قدر سند به وجود آمد ولی باز امام سعی می کردند که یک ائتلافی درست کنند.

نتیجه ای که از این جملات به دست می آید این است که امام شخصی بود بی خبر از اوضاع و احوال جامعه و فضای ذهنی او با گزارش های جهت دار و غیر واقعی افراد شکل گرفته بود و با واقعیات جامعه فاصله داشت؟! و دیگر اینکه اصرار بی مورد امام در حمایت از کاندیداتوری بنی صدر و بی توجهی ایشان به توصیه های آقای هاشمی موجب بحران ریاست جمهوری بنی صدر شد.

نمونه دیگر این تحریفات، مصاحبه آقای محتشمی پور با خبرگزاری «ایسنا» است که در مطبوعات منتشر شد. او در این مصاحبه به آیت الله مصباح یزدی می تازد و مطالبی می گوید که به اعتبار آنچه از زبان امام روایت می شود آسیب می رساند و مردم امروز و نسل آینده را نسبت به خاطراتی که بسیاری از کسان از امام روایت می کنند مردد و مشکوک می سازد. وی می گوید:

در دوران جنگ، پس از شهادت شهید شیخ فضل الله محلاتی که نماینده حضرت امام(ره) در سپاه بود اسامی چند نفر از افراد روحانی برای نمایندگی امام(ره) در سپاه پیشنهاد شد تا امام(ره) حکم نمایندگی برای یکی صادر کند. یکی از این افراد از نزدیکان یا شاگردان آقای مصباح یزدی بود. همین که اسم این فرد مطرح می شود امام(ره) با تغییر می فرمایند می خواهید این تفکر و اندیشه را وارد سپاه پاسداران کنید؟! به هیچ وجه!

آیا این خاطره واقعیت دارد و طرز فکر امام این بوده که آقایان می گویند؟! او با کنایه و تحلیل چنین القا می کند که آقای مصباح در مبارزات نبوده و به تعبیر او:

تا امام زنده بود یکبار هم از سربالایی جماران بالا نرفته

آیا این واقعیت دارد که آقای مصباح سابقه مبارزاتی نداشته؟ بر فرض که چنین باشد، آیا هر کس که سابقه مبارزاتی نداشته دیگر حق هیچ اظهار نظری ندارد؟ این آقای که لابد در روز چندین بار از سربالایی جماران بالا می‌رفته، چرا روزنامه بیان را که با مدیریت وی منتشر می‌شد پایگاهی برای مخالفان اندیشه امام و آرمان‌های انقلاب قرار داده بود؟ چرا در سال‌های اوج حملات معاندان به آرمان‌های امام (در فضای تند پس از دوم خرداد) در مصاحبه‌ای با خبرگزاری «ایرنا» اظهار داشت:

جمهوری مورد نظر امام همان جمهوری فرانسه است!!

چون ایشان خیلی از سربالایی جماران بالا رفته، پس حق دارد که در جریان حمله صدام معدوم به کویت که امریکا وارد جنگ با عراق شد، صدام را صلاح‌الدین ایوبی بخواند و از ایران بخواهد که از او دفاع کند؟ و چون از سربالایی جماران خیلی بالا رفته پس حق دارد در جریان رقابت‌های انتخاباتی به منظور به دست آوردن ۶۰ هزار رأی، نامه امام درباره نهضت آزادی را زیر سؤال ببرد؟

و آخر اینکه در این آشفته بازار که هر کسی طبق دلخواهش انقلاب امام و اندیشه‌های آن مرد خدا را تحریف می‌کند، کدام نهاد باید پاسدار اندیشه‌ها و تاریخ نهضت امام باشد؟ آیا مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی هیچ مسئولیتی در قبال این تحریفات ندارد؟

غلام‌حسین علی‌پور — قم

رونوشت:

روزنامه کیهان، روزنامه جمهوری اسلامی، روزنامه اطلاعات، هفته‌نامه پرتو، فصلنامه ۱۵ خرداد

☑ ای کاش نویسنده محترم این نامه را برای آقایان بزرگواری می‌فرستاد که به آنان اعتراض دارد و مستقیماً از آنان پاسخ می‌خواست.

اما پرسش‌هایی که برای ما بنابر آنچه در بالا از زبان آقای هاشمی رفسنجانی آمده است،

مطرح است اینکه:

۱. اگر کار کردن با شخص یا اشخاصی موجب شناخت قطعی و واقعی آنان می‌شود و برعکس کار نکردن با افراد سبب عدم شناخت از آنان و اشتباه برداشت می‌گردد، باید دید که چرا آقای هاشمی که سالیان درازی با سرکرده‌های منافقین کار کرده و در درون و برون زندان با آنان نشست و برخاست داشت، با وجود این آنان را نشناخت و با همه نیرو به یاری آنان همت گماشت و وجوهات شرعی را به حلقوم آنان ریخت و جوانان مسلمان و مخلص را به پیوستن به آنان برانگیخت و با پیک و پیام مؤکد و مستمر به امام، یاری و پشتیبانی آنان را طلب کرد، لیکن امام با آنکه از میهن دور بودند و با سرکرده‌های سازمان نیز کار نکرده بودند و با آنان حشر و نشری نداشتند، به ماهیت نفاق‌آمیز آنان پی بردند و از هر گونه حمایت و پشتیبانی و تأیید آنان خودداری ورزیدند؟! و در پاسخ به پرسش حجت‌الاسلام والمسلمین آقای هاشمیان پیرامون پرداخت وجوهات شرعی به سازمان منافقین که از سوی جناب آقای هاشمی رفسنجانی دنبال می‌شد، امام صریحا مرقوم داشتند:

آقای هاشمی اغفال شده‌اند.^۱

۲. آیا جناب آقای هاشمی رفسنجانی به یاد دارد که وقتی در تابستان سال ۱۳۵۴ با امام در نجف اشرف ملاقات کرد، این نکته را خاطرنشان ساخت که سال گذشته (۱۳۵۳) نیز به قصد سفر به نجف از ایران خارج شدم اما موفق به گرفتن ویزای عراقی نشدم و توفیق زیارت شما را نیافتم پارسال به این قصد از ایران بیرون آمدم تا از شما در حمایت از سازمان اعلامیه بگیرم و امسال به این قصد آمدم که به شما عرض کنم، شما در مورد سران سازمان درست تشخیص داده بودید و ما اشتباه کردیم.

آیا کسی که تا سال ۱۳۵۳ که ماهیت نفاق‌آلود و کثیف سران و اعضای سازمان و

۱. این نامه حضرت امام را آقای هاشمیان روی ملاحظه آقای هاشمی رفسنجانی تاکنون در اختیار کسی قرار نداده و منتشر نکرده‌اند، لیکن آن را قاب گرفته و در دفتر کار خود گذاشته‌اند و یکی از همکاران فصلنامه در سفری به رفسنجان این نامه را از نزدیک دید و از مضمون آن اطلاع یافت.

عملکردهای زشت درون سازمانی آنان برای بسیاری از مردم کوچه و بازار بر ملا شده بود، هنوز نسبت به آنان سمپاتی داشته و به قصد گرفتن تأییدی از امام برای آنان از ایران خارج شده است، می‌تواند خود را در کنار امام صاحب نظر و اندیشه پندارد و ادعا کند که به امام مشورت می‌داده است؟!

۳. اگر بنا به اظهارات آقای هاشمی عدم حضور در میان مردم موجب ناآگاهی و بی‌اطلاعی از اوضاع و شرایط جامعه می‌شود، باید دید امام با اینکه حدود ۱۵ سال از ایران دور بودند و حتی امکان ارتباط تلفنی با مردم ایران را در عراق نداشتند، چگونه توانستند نهضت را از تبعیدگاه رهبری کنند، به ملت ایران رهنمود دهند و در پیام‌هایشان خواسته‌ها، آرمان‌ها و آرزوهای ملت ایران را مطرح کنند، به گونه‌ای که هر قشری از آحاد ملت در سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های حضرت امام، حرف‌های دل خود را می‌یافتند و امام را زبان گویای خود می‌دیدند؟ در صورتی که در همان مقطع برخی از کسانی که مدعی رهبری بودند و عمری را با مردم گذرانده بودند، از اوضاع و شرایط جامعه آگاهی نداشتند، راه مردم را بر نمی‌تافتند و مردم را درک نمی‌کردند و آنگاه که سخنی می‌گفتند و موضعی می‌گرفتند، با بازتاب منفی مردم روبه‌رو می‌شد؟!

آقای هاشمی رفسنجانی که عمری در میان ملت ایران زیسته است، چگونه نتوانسته به گونه‌ای حرکت کند و به شیوه‌ای رفتار نماید که پایگاه مردمی او آسیب نبیند؟ و شخصیت او به زیر سؤال نرود؟!

۴. اگر امام نسبت به بنی‌صدر دید مثبت داشتند و او را برای مقام ریاست جمهوری شایسته و صالح می‌دانستند، چرا به او رأی ندادند؟ امام در نامه تاریخی و سرنوشت‌ساز خود به آقای منتظری اعلام کردند:

والله قسم من رأی به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان

را پذیرفتم.^۱

اگر امام نسبت به نامبرده شناخت نداشت و او را فردی شایسته می‌پنداشت چرا به او رأی نداد؟ اینکه امام در این نامه تصریح می‌کند «در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم»، چگونه با ادعاهای آقای هاشمی قابل جمع است؟

۵. امام در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۲۶ در حکمی خطاب به بنی‌صدر می‌نویسند:

طبق پیشنهاد شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران، جناب‌عالی به سمت وزیر امور

اقتصادی و دارایی و سرپرست وزارت امور خارجه منصوب می‌شوید.^۲

اگر آقای هاشمی و دیگر دوستان که از اعضای شورای انقلاب بودند، نسبت به بنی‌صدر شناخت داشتند، چگونه به امام پیشنهاد دادند که او را به سمت وزارت امور اقتصادی و دارایی و سرپرستی وزارت خارجه منصوب کند؟! انتخابات اولین دوره ریاست جمهوری در تاریخ ۱۳۵۸/۱۱/۵ برگزار شد و لابد این صحبت‌های آقای هاشمی مربوط به همان ایام است. در حالی که در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۲۶ شورای انقلاب که آقای هاشمی هم در آن عضو بوده، بنی‌صدر را به عنوان وزیر اقتصاد به امام پیشنهاد می‌کند. یعنی ظرف کمتر از دو ماه، نظر آقای هاشمی ۱۸۰ درجه تغییر کرد؟ آیا آقای هاشمی رفسنجانی می‌تواند روشن کند که از چه تاریخ و زمانی نسبت به بنی‌صدر شناخت پیدا کرد؟

اما باید توجه داشت که امام آن‌گونه که مطابق میل آقای هاشمی بود، مانع حضور افرادی چون بنی‌صدر نشد (و عدم ممانعت با حمایت فرق دارد) و این رویه امام موجب شد که همه کسانی که مدعی کشورداری، مدیریت و حل مشکلات جامعه بودند، به صحنه بیایند و توانایی‌های خود را نشان دهند و مردم نسبت به آنها شناخت پیدا کنند و درباره آنها تصمیم بگیرند.

اگر آن روز امام - بنا بر خواست آقای هاشمی رفسنجانی - آقای بنی‌صدر را از رسیدن به

۱. صحیفه/امام، ج ۲۱، ص ۳۳۱.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۵۹.

مقام ریاست جمهوری باز می‌داشتند، بی‌تردید نامبرده در روز دیگر و فرصت دیگری با محبوبیت بیشتری به صحنه می‌آمد و قدرت را در دست می‌گرفت و ممکن بود که در آن روز دیگر امامی در میان ما نباشد تا بتواند خطر او را از سر این کشور و انقلاب دور کند و در آن روز معلوم نبود که او بر سر امثال آقای هاشمی رفسنجانی چه بلایی می‌آورد و آنان را با چه بی‌آبرویی و بدنامی از صحنه سیاسی حذف می‌کرد و اگر آن روز امام مانع بنی‌صدر می‌شد، امروز عده‌ای مدعی می‌شدند که اگر امثال بنی‌صدر مجال داشتند امروز بسیاری از مشکلات کشور حل می‌شد. اما با تدبیر امام، چهره‌ها، گروه‌ها و جریان‌های مختلف به صحنه آمدند و توانایی‌های، خود را در معرض داوری مردم قرار دادند و روشن شد که گروه‌های غرب‌گرا نمی‌توانند ارمغان تازه‌ای برای این کشور داشته باشند.

افسوس که خودخواهی‌ها اجازه نمی‌دهد تا برخی افراد دریابند که امام چه نعمت‌هایی بر آنان ارزانی داشتند و چه خطرهایی را از آنان دور ساختند و چگونه آنان را از گوشه زندان و کنج خانه بیرون آوردند و به آزادی و استقلال و مقام و موقعیت رساندند. لیکن آنان حق امام را پاس نداشتند، نمکدان شکستند و برای تبریئه خود یا به منظور اسطوره‌سازی از خویش، از امام خرج کردند و خرج می‌کنند. بدون اینکه یک لحظه اندیشه کنند که چرا امام ناگزیر شدند «جام زهر را سر بکشند»!

ای کاش آقای هاشمی رفسنجانی به جای چند ساعت قصه‌گویی و خودنمایی، یکی از زوایای تاریک و مبهم تاریخ را برای مردم روشن می‌کرد و توضیح می‌داد که کدامین دست بی‌آزمی توانست آن جرعه کشنده‌تر از زهر را بر کام روح خدا بریزد و آن کوه استوار پایداری و مقاومت را دژکام سازد؟ باید به آنان گفت:

و اذكروا انتم قليل مستضعفون في الأرض تخافون ان يتخطفكم الناس فأويكم و ايدكم بنصره و رزقكم

من الطیبات لعلکم تشکرون^۱

اما درباره اظهارات تکراری آقای محتشمی‌پور؛

قبلا در شماره ۷ فصلنامه در پاسخ به سؤال مشابهی، راجع به سوابق مبارزاتی آیت‌الله مصباح یزدی، مطالبی مطرح شد که می‌توانید به آن مراجعه کنید. در مورد خاطره‌ای که آقای محتشمی‌پور از امام روایت می‌کند، یادآور می‌شویم که امام این روزها را پیش‌بینی کرده و لذا در پایان وصیت‌نامه خود نوشته‌اند:

اکنون که من حاضرم، بعض نسبت‌های بی‌واقعیت به من داده می‌شود و ممکن است پس از من در حجم آن افزوده شود. لهذا عرض می‌کنم آنچه به من نسبت داده شده یا می‌شود مورد تصدیق نیست مگر آنکه صدای من یا خط و امضای من باشد با تصدیق کارشناسان یا در سیمای جمهوری اسلامی چیزی گفته باشم.^۲

با استناد به همین وصیت حکیمانه امام، خاطره آقای محتشمی‌پور مردود است. آقایان که در برابر استدلال‌های منطقی و علمی آیت‌الله مصباح، حرفی برای گفتن ندارند، تلاش می‌کنند شخصیت ایشان را به زیر سؤال ببرند و ایشان را به اصطلاح «ترور سفید» کنند. و دیگر اینکه اگر سابقه مبارزاتی این‌قدر برای آقایان مهم است، پس چرا در مورد برخی از اعضای جناح خویش چنین اعترافی نمی‌کنند که حتی یک سیلی در نهضت و انقلاب خوردند و پایشان حتی به کلانتری نرسید و آن روز که مدرسه فیضیه به خاک و خون کشیده شد، حوزه قم را ترک کردند، لباس روحانی را که بر اثر فشار پدر به تن کرده بودند، کنار گذاشتند و به دانشگاه رفتند و تا روز پیروزی انقلاب اسلامی در هیچ صحنه‌ای حضور نداشتند و از الفبای مبارزه و انقلاب بی‌خبر بودند. لیکن آن‌گاه که به قدرت رسیدند در راه بی‌ارزش کردن آرمان‌های امام و ارزش‌های انقلاب سنگ تمام گذاشتند.

در پایان بایسته است با برادر بزرگوارمان جناب آقای محتشمی‌پور سخنی از سر درد

۱. قرآن، انفال / ۲۶.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۴۵۱.

داشته باشیم:

برادر!

مبادا جو شیطانی و کاذب به اصطلاح «تشنج‌زدایی» و اینکه «شعار مرگ ندهید، نیازمند زندگی هستیم!!» و ... و شرایطی که برای برخی فراهم آمده که فکر می‌کنند دیگر مبارزه با شیطان بزرگ در میان یاران و همراهان زمینه‌ای ندارد، موجب وسوسه شود تا به خودی بتازند و بدین‌گونه به اصطلاح چهره «رادیکال» خود را حفظ کنند، مخصوصا اگر حمله و پرخاش به خودی‌ها با به‌به، چه‌چه و «هورا» و آفرین عناصر مرموزی که در زیر عباى برخی ساده‌لوحان سنگر گرفته‌اند همراه باشد که موجب فریب و تشویق و تحریک بیشتر آنان می‌شود و بدین‌گونه آب به آسیاب دشمن می‌ریزند. فاین تذهبون

حماسه ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز و گزارش هیأت ویژه نظام شاهنشاهی

جواد کامور بخشایش^۱

اگر چه عموماً سرنوشت انقلاب‌ها، جنبش‌ها و حرکت‌های اجتماعی در مرکز رقم می‌خورد اما این بدان معنا نیست که حرکت‌های مردمی در دیگر شهرها، در تعیین سرنوشت جنبش‌های اجتماعی کم‌اثر و این حرکت‌ها فاقد مبانی تئوریک است. به ویژه در تاریخ تحولات ایران، به دلیل عدم تمرکز کانون‌های فرهنگی، مذهبی و سیاسی، به سختی می‌توان حرکت‌های اجتماعی را با تکیه بر وقایع و رخداد‌های یک شهر و منطقه خاص تحلیل نمود.

به عنوان مثال، برای فهم خاستگاه جنبش‌های اجتماعی در ایران، قم و مشهد به عنوان مرکزیت مذهبی، اصفهان و شیراز به عنوان مرکزیت فرهنگی و تهران و تبریز به عنوان مرکزیت سیاسی در تاریخ تحولات صدساله اخیر، آثار تردیدناپذیری داشته‌اند. تحلیل‌گر تاریخ

۱. محقق و پژوهشگر.

تحولات صدساله اخیر در فهم خاستگاه جنبش‌های اجتماعی، نمی‌تواند از رخداد‌های این مراکز غافل باشد. در کنار این مراکز مهم و تعیین‌کننده، جغرافیای سیاسی و فرهنگی ایران به گونه‌ای است که سایر مناطق و شهرها نیز کم و بیش در جنبش‌های اجتماعی تأثیر خواهند گذاشت. مبادی ورودی و مناطق مرزی ایران در شمال، جنوب، شرق و غرب و مراکز این مناطق همیشه در معادلات سیاسی، فرهنگی و اجتماعی تعیین‌کننده بوده‌اند. شمال ایران به دلیل وجود مرزهای طولانی و حساس با روسیه و شوروی در گذشته، به طور یقین در معادلات جنبش‌های اجتماعی صدساله اخیر اهمیت بسزایی داشته است.

داستان رقابت روس و انگلیس، اهمیت شمال ایران در ورود افکار متنوع اروپایی در عصر قاجاریه و پهلوی، به ویژه در دوره حکومت سوسیالیستی شوروی و از همه مهم‌تر فعالیت جریان‌ها و احزاب چپ در این منطقه بخشی از تاریخ تحولات دوران معاصر است.

در غرب کشور این حساسیت به نوع دیگری ظهور می‌کند. وجود حکومت عثمانی در مرزهای غربی در دوران قاجاریه و داعیه این حکومت نسبت به مرزهای ایران و از همه مهم‌تر بستر مناسب مذهبی منطقه برای فعالیت‌های عثمانی‌ها و نقطه تلاقی کشور با جریان‌های لیبرالیستی (در کنار جریان‌های سوسیالیستی در شمال)، همیشه این منطقه را در معادلات تاریخ تحولات ایران از اهمیت خاصی برخوردار کرده است. غرب ایران در کنار شمال، به طور طبیعی محل تلاقی و مبادی ورود انواع و اقسام مشرب‌های فلسفی و سیاسی اروپایی در دو‌یست سال اخیر بوده است. جنوب ایران به دلیل دسترسی به آب‌های خلیج فارس و دریای عمان و همسایگی با اعراب و استعمارگران قرن هجدهم و نوزدهم اروپا، بخش دیگری از منطقه حساس در معادلات جنبش‌های اجتماعی ایران می‌باشد و به همین نسبت از شرق و شمال شرقی ایران تا خراسان نیز نمی‌توان چشم پوشید.

با این تفصیل، خاستگاه‌های فکری، سیاسی، مذهبی، فرهنگی و امنیتی ایران به گونه‌ای در جغرافیای این کشور پراکنده است که به سختی می‌توان مرزهای جنبش‌های اجتماعی را با بررسی رخداد‌های منطقه‌ای خاص به درستی تجزیه و تحلیل نمود. انقلاب اسلامی ایران از این

قاعده مستثنی نیست. اگر چه تهران و قم در این بررسی‌ها جایگاه ویژه‌ای دارند، اما این بدان معنا نیست که تنها رخدادها و حرکت‌های این دو شهر بود که به نضج‌گیری و پیروزی انقلاب منجر شد.

در انقلاب اسلامی ایران همه مراکز فرهنگی، مذهبی، سیاسی، فکری و حتی جغرافیای قومی به گونه‌ای مؤثر بوده و نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند. در این میان شهر تبریز و منطقه آذربایجان از دیرباز در تاریخ سیاسی - اجتماعی ایران اعتبار ویژه‌ای داشته است. تبریز در طول تاریخ معاصر علاوه بر مرجعیت فکری به خصوص در حوزه اندیشه‌های غربی، به عنوان منطقه ولیعهدنشین، پایتخت دوم ایران در بسیاری از معادلات سیاسی، جنبش‌های اجتماعی و حرکت‌های فکری به ویژه در دوره قاجاریه و پهلوی بوده است. رخدادهای تبریز همواره از جنبه اهمیت اجتماعی هم‌تراز با رخدادهای پایتخت سیاسی، مذهبی و فرهنگی ایران محاسبه می‌گردید و از چشم مورخان تیزبین و تحلیل‌گران جامع‌نگر پنهان نمی‌ماند.

تلور عینی اهمیت و ویژگی تبریز و منطقه آذربایجان را در دوره معاصر، در همراهی مردم این شهر با نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی در سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۷ و انقلاب اسلامی می‌توان مشاهده کرد.

در جریان نهضت اسلامی، شهر تبریز به عنوان یکی از مراکز ثقل فعالیت‌های انقلابی به شمار می‌آمد و در طول نهضت فراز و فرودهای زیادی را پشت سر گذاشت. بارزترین جلوه همراهی تبریز و مردمان آن با انقلاب اسلامی در قیام ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تجلی یافت. قیامی که در واقع اساس و بنیان قیام‌های بعدی قرار گرفت و به عنوان سر سلسله «اربعین»‌ها، قیام خونین ۱۹ دی قم را به قیام‌های پی در پی مردمی پیوند داد که در قالب «اربعین»‌ها شکل گرفتند و روند و سیر وقایع را برای رسیدن به پیروزی نهایی سرعت بخشید. مهم‌ترین تأثیر قیام ۲۹ بهمن پاسخی عملی به ادعاهای محمدرضا پهلوی بود که خود را مظهر وحدت ملی و سرنگونی‌اش را ناممکن می‌دانست اما توالی قیام‌های ۱۹ دی قم و ۲۹ بهمن تبریز نشان داد که

عزم و اراده آهنینی برای براندازی رژیم محمدرضا شاهی استوار گشته است.^۱

در ۱۷ دی ۱۳۵۶ روزنامه اطلاعات، مقاله توهین آمیزی با عنوان «ایران و استعمار سرخ و سیاه» و با نام مستعار احمد رشیدی مطلق منتشر ساخت. در این مقاله با بی‌شرمی تمام به امام خمینی، مرجع بزرگ شیعیان جهان، اهانت شده بود. در بررسی علل انتشار آن مقاله در شرایط سیاسی - اجتماعی آن روز، آن هم در روزنامه‌ای سراسری می‌توان چنین استنباط کرد که مقاله فوق عکس‌العملی از سوی شاه و عوامل وابسته وی علیه امام خمینی به عنوان رهبر نهضت اسلامی بوده است. به ویژه اینکه این مقاله مدتی پس از سفر کارتر به ایران منتشر شد و به یقین می‌توان گفت که کارتر قوت قلب خاصی به محمدرضا پهلوی داده و او را برای سرکوبی انقلابیون و در رأس آن، رهبری نهضت تشویق کرده است.

به دنبال انتشار مقاله فوق، آتش خشم و نفرت سراسری ملت ایران دوباره شعله‌ور گردید و بار دیگر عزم و اراده ملت برای رویارویی با عوامل فتنه و فساد استوار گشت. در این میان، پیشتان مبارزات، مردم قم بودند که در عکس‌العمل به این بی‌حرمتی به خیابان‌ها ریختند و با اهدای خون ده‌ها شهید و مجروح شدن عده زیادی زن و مرد حماسه تاریخی ۱۹ دی را آفریدند.

حماسه ۱۹ دی سلسله حوادثی را به دنبال داشت که به پیروزی انقلاب اسلامی منجر شد. بزرگداشت اربعین شهدای حماسه ۱۹ دی در قیام تاریخی ۲۹ بهمن تبریز متجلی شد و به دنبال آن برگزاری چهل شهدای این قیام تاریخی در یزد، جهرم، مشهد، اصفهان و دیگر شهرهای ایران، شیرازه رژیم را در هم ریخت.

با فرا رسیدن چهل شهدای حماسه قم، مردم تبریز خود را برای برگزاری مراسم ختم و انجام حرکتی جدی علیه رژیم پهلوی آماده می‌کردند. در این میان، گروه‌های مختلف دانشجویی و بازاریان و در رأس آنها، روحانیان اهمیت ویژه‌ای داشتند. اعلامیه‌های مراجع

۱. حماسه ۲۹ بهمن تبریز، به کوشش علی شیرخانی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۱، ۱۳.

تقلید قم که روز چهارم حماسه ۱۹ دی را عزای عمومی اعلام کرده بودند در سطح شهر توزیع شد. اعلامیه‌هایی نیز از سوی علما و روحانیان استان صادر و بر در و دیوار شهر نصب گردید. آیت‌الله قاضی طباطبایی نیز با صدور اعلامیه‌ای - که چند نفر از علما نیز آن را امضا کرده بودند - اعلام کرد که در روز بیست و نهم بهمن مجلس ختمی در مسجد حاج میرزا یوسف (مسجد قزلی) برگزار خواهد شد و از عموم مردم برای شرکت در آن مراسم دعوت به عمل آورد. متعاقب آن دانشجویان دانشگاه تبریز هم با صدور اعلامیه‌ای یاد شهدای ۱۹ دی قم را گرامی داشتند:

... ما یاد شهدای نوزدهم دی‌ماه قم را پیوسته گرامی می‌داریم و از همه دانشجویان و دیگر انسان‌های آزادی‌خواه می‌خواهیم روز شنبه ۲۹ بهمن ۵۶ روز چهارم آن شهدا را تجلیل نموده، با آرامش و صبر سرخ انقلابی در مراسمی که به این مناسبت در هر کجا تشکیل شود شرکت کنند. دانشجویان مبارز مسلمان^۱

در روز ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ شهر تبریز به حالت تعطیل درآمد. سکوت حاکم، حاکی از آن بود که شهر در یک اعتصاب عمومی به سر می‌برد. بازار، مغازه‌ها و اکثر نانوایی‌ها تعطیل بودند و دانشجویان هم با ترک دانشگاه، خود را برای شرکت در مراسم آن روز آماده می‌کردند. همگام با مردم، مأموران حکومتی و مسئولان امنیتی نیز در گوشه و کنار شهر استقرار می‌یافتند. گویا آنان نیز از نوع رفتار و تب و تاب‌ی که در چهل روز اخیر در بین مردم حاکم بود باخبر بودند و برگزاری مراسم چهارم شهدای قم را مجلس عادی و معمولی تصور نمی‌کردند.^۲

صبح روز شنبه، ۲۹ بهمن ۱۳۵۶، با آنکه ساعت برگزاری مراسم ده تا دوازده صبح اعلام شده بود، مردم زودتر از وقت مقرر به سمت مسجد قزلی به حرکت در آمدند اما در کمال ناباوری درهای مسجد را بسته یافتند. این عمل برای مردم درک‌پذیر نبود. عده‌ای پلیس مقابل

۱. رحیم نیکبخت، جنبش دانشجویی تبریز به روایت اسناد و خاطرات، تهران، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، سوره

مهر، ۱۳۸۱، ص ۷۳۶.

۲. اعظم مراد حاصلی خامنه، تبریز در خون، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۲۷.

مسجد تجمع کرده بودند و افراد را از ورود به مسجد باز می‌داشتند. هر لحظه بر تعداد جمعیت افزوده می‌شد و در عین حال مأموران کلانتری می‌کوشیدند آنان را پراکنده سازند.

سرگرد حق‌شناس، رئیس کلانتری شش تبریز، به مردم حاضر در جلوی مسجد اعلام می‌کرد که امروز در این مسجد هیچ خبری نیست، هرچه زودتر متفرق شوید. اما مردم مقاومت می‌کردند. در گزارشی که بعدها هیأت ویژه رسیدگی به حادثه ۲۹ تبریز تهیه کرده بود مسئول باز نکردن درب مسجد سرایدار آن عنوان شده بود که نتوانسته بود خود را به موقع به مسجد برساند. این در حالی است که مشهدی محمد عرفان، خادم مسجد، روز قبل از آن از سوی آیت‌الله قاضی طباطبایی از برنامه مطلع بود و همان روز هم - قبل از ساعت ۱۰ - خود را به مسجد رسانده بود اما با خیل عظیم جمعیت و ممانعت پلیس از باز کردن درب مسجد روبه‌رو شده بود.^۱ واقعیت امر آن بود که مسجد به دستور استاندار وقت، اسکندر آزموده، بسته شده بود.

از روز قبل از ۲۹ بهمن دانشجویان دانشگاه تبریز تصمیم گرفته بودند کلاس‌های درس را به منظور شرکت در مراسم مسجد قزلی در این روز تعطیل کنند. عده‌ای از دانشجویان هم که در دانشگاه حاضر شده بودند از ساعت ۹ صبح با دادن شعار و شکستن شیشه‌های ساختمان‌های داخل دانشگاه و آتش زدن کیوسک گارد دانشگاه با چوب‌هایی به طرف شهر در حال حرکت بودند.^۲

در مقابل مسجد قزلی جمعیت افزایش یافته بود و آنها هر چه اصرار می‌کردند در مسجد باز نشود، مأموران به دستور حق‌شناس اجازه این کار را نمی‌دادند. تعدادی از دانشجویانی که آن روز به جای حاضر شدن در دانشگاه به جلوی مسجد آمده بودند تا در مراسم چهل‌م شهدای قم شرکت کنند آرام آرام به خشم آمدند. یکی از آنها که محمد تجلّا نام داشت به حق‌شناس

۱. تبریز در انقلاب، تدوین هدایت‌الله بهبودی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، عروج، ۱۳۸۳، ص ۲۲۳.

۲۲۴.

۲. همان، ۲۲۵.

اصرار زیادی کرد که درب مسجد را باز کند. سرانجام میان آنان مشاجره‌ای در گرفت و حق‌شناس آشکارا در بین آن همه جمعیت به خانه خدا و مردم حاضر در جلوی مسجد توهین کرد و تجلاً این توهین را تحمل ننمود و در مقابل عمل حق‌شناس سیلی محکمی به گوش او نواخت. حق‌شناس از اقدام آن دانشجو به شدت عصبانی شد به گونه‌ای که بلافاصله کلت کمربندش را درآورد و سینه محمد تجلاً^۱ را نشانه رفت و با شلیک یک تیر او را به شهادت رساند.^۲

با افتادن محمد تجلاً مردم حاضر در صحنه به خشم آمدند و جنازه خونین وی را بر دستانشان گرفتند و لاله‌الله گویان به راه افتادند. خشم مردم مهارشدنی نبود عده‌ای از آنها با دیدن موتورسیکلت پلیس که در میدان کوروش پارک شده بود به سمت آن رفته و موتور پلیس را آتش زدند. در تقاطع بازار هم به یک کیوسک پلیس حمله‌ور شدند و آن را درهم کوبیدند. مردم مانند دریای خروشان همچنان در حرکت بودند و در طول مسیر عده زیادی به

۱. محمد تجلاً در ۱۳۳۵ در اردبیل به دنیا آمد. نام خانوادگی‌اش زنوزی عراقیان بود که به دلیل مراقبت‌های فراوان ساواک مجبور به تغییر نام خانوادگی خود شد. در سال‌های ۱۳۵۵ و ۱۳۵۶ بین قم و تبریز در رفت و آمد بود و در توزیع و تکثیر اعلامیه فعالیت می‌کرد. وی به هنگام شهادت ۲۲ سال داشت و دانشجوی رشته مهندسی بود. جنازه وی به صورت ناشناخته در گورستان امامیه تبریز به خاک سپرده شد اما پس از یک ماه با اجازه آیت‌الله قاضی طباطبایی نبش قبر شد و شناسایی گردید. تجلاً شب پیش از شهادتش کتاب‌هایش را وقف مسجد کرده بود (تبریز در انقلاب، همان، ص ۲۲۷).

۲. حق‌شناس پس از به شهادت رساندن محمد تجلاً و شلیک چند تیر هوایی به وحشت افتاد و به طرف دکه پلیس که در آن نزدیکی قرار داشت رفت. عده‌ای از مردم به دنبال او دویدند و او سرانجام برای حفظ جان خود به یک حمام زنانه پناه برد (رحیم نیکبخت، همان). سرگرد حق‌شناس پس از ۲۹ بهمن تبریز به تهران انتقال یافت و معاون کلانتری یوسف آباد تهران شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی در جریان دستگیری عوامل رژیم توسط مردم، او نیز دستگیر گردید اما چون به هویت واقعی او پی برده نشد آزاد گردید. پس از چندی توسط کمیته انقلاب اسلامی کرج دستگیر و به زندان افتاد و پس از مشخص شدن هویت واقعی‌اش به دلیل مشارکت در سرکوبی قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ محاکمه و اعدام گردید (تبریز در انقلاب، همان، ۲۲۸).

جمعیت خشمگین می پیوستند تا قیام تاریخی تبریز را شکل دهند.^۱

حماسه ۱۹ دی سلسله حوادثی را به دنبال داشت که به پیروزی انقلاب اسلامی منجر شد. بزرگداشت اربعین شهدای حماسه ۱۹ دی در قیام تاریخی ۲۹ بهمن تبریز متجلی شد و به دنبال آن برگزاری چهارم شهدای این قیام تاریخی در یزد، چهارم، مشهد، اصفهان و دیگر شهرهای ایران، شیرازه رژیم را در هم ریخت.

محوطه مسجد قزلی و خیابان‌های اطراف آن تنها کانون مبارزه نبود. جنایتی که مأموران شهربانی مقابل مسجد قزلی مرتکب شدند به شکلی دیگر مقابل باغ گلستان رخ داد و یکی از اهالی شهر مورد ضرب و شتم افراد پلیس قرار گرفت. جمعیتی گرد هم آمدند و به پلیس اعتراض کردند و بلافاصله درگیری بین پلیس و مردم آغاز شد. متعاقب آن در جلوی مسجد جامع نیز بین مردم و عوامل انتظامی درگیری پیش آمد. جریان این‌گونه بود که عده‌ای از بازاریان و طلاب مدرسه جامع مقابل مسجد جامع تجمع کرده بودند و قصد داشتند به صورت دسته‌جمعی

به طرف مسجد میرزا یوسف - واقع در اول بازار - حرکت کنند که مأموران از حرکت آنها جلوگیری کردند و در نتیجه درگیری آغاز شد.^۲ بدین ترتیب دسته‌های مردمی از گوشه گوشه ها به راه افتاد تا به گروهی بپیوندند که جرقه قیام توسط آنها زده شده بود. توده‌های مردم در نقاط مختلف شهر در مسیر خود شیشه بانک‌ها و ادارات را می شکستند. در این سوی، مردم همراه جنازه تجلاً که هر لحظه بر تعدادشان افزوده می شد و خشم و نفرتشان بیشتر می گشت به سمت خیابان فردوسی به راه افتادند و در بین راه شیشه بانک‌ها را

۱. رحیم نیکبخت، همان، ص ۷۴۱، ۷۴۲.

۲. تبریز در انقلاب، همان، ۲۲۸، ۲۲۹.

شکستند و هر جا عکسی از شاه دیدند آن را پایین آوردند و پاره کردند و سوزاندند.

عوامل رژیم جلودار مردم خشمگین نبودند و از همان ساعت‌های اولیه پس از اندک مقاومت‌هایی به مقرهای خود پناه بردند. تشییع‌کنندگان در خیابان پهلوی و چهار راه شهنان، به سینماها و مشروب‌فروشی‌های زیادی حمله کردند. در بررسی مراکزی که مورد حمله مردم قرار گرفت، آمار بانک‌ها بیش از مراکز دیگر است. جمعیت در طول مسیر خود بانک‌های واقع در خیابان‌های منجم، حکم‌آباد، خیام، فلکه باغ گلستان، ملل متحد، شهنان شمالی، امین، پهلوی، کورش، ششگلان، ثقه‌الاسلام، شمس تبریزی، شهرداری، دارایی، چهارراه منصور، آبرسانی، میدان قطب، ثریا، شاهپور شمالی، میدان قیام، نادر و... را به آتش کشیدند. این موضوع نشان می‌دهد که هدف مردم بیشتر انهدام مظاهر و مراکز دولتی بوده است. آنان آسیبی به مراکز و اماکن مردمی و بازار نرساندند و حتی به ریالی از پول‌های بانک‌ها دست نزدند. این موضوع که بعدها تعجب عوامل رژیم را برانگیخته بود از وجود همفکری و ارتباط پنهان میان تظاهرکنندگان نشان داشت.^۱

تظاهرات و راهپیمایی همراه با به آتش کشیدن بانک‌ها و مراکز فساد چند ساعت به طول انجامید و مردم خشمگین در طول مسیر در جریان خشم انقلابی خود علاوه بر بانک‌ها، به ساختمان حزب رستاخیز ایران و کاخ جوانان نیز یورش بردند. آنان در جریان تظاهرات شعارهایی این چنین می‌دادند:

یاشاسین خمینی (دروغ بر خمینی)، بیز یوشاهی ایستمیروخ والسلام (ما این شاه را

نمی‌خواهیم).

برخی معتقدند که برای اولین بار در این قیام بود که شعار دروغ بر خمینی و مرگ بر شاه سر داده شد، اما این واقعیت ندارد. مردم در مراسم ختم شهید حاج سید مصطفی خمینی، فراوان از امام یاد می‌کردند و به نام او شعار می‌دادند. نیروهای رژیم هم قادر به مهار موج



امام و شهید قاضی طباطبایی (پس از آزادی امام از زندان، فروردین ۱۳۴۳)

آیت‌الله قاضی که رهبری قیام را برعهده داشت از دانشجویان خواسته بود بر قیام تسلط داشته باشند و نگذارند به مدارس، بیمارستان‌ها، اماکن مردمی و اموال عمومی آسیبی برسد. لذا دانشجویان در هدایت و سازماندهی این خیزش مردمی تأثیر بسزایی داشتند.^۱

شهر تبریز تا ظهر روز شنبه عملاً در دست مردم بود. حتی رئیس شهربانی در جلسه شورای هماهنگی - که در ساعت ۱۱ آن روز تشکیل شد - اعتراف کرد که نمی‌توان جلوی تظاهرات مردم را گرفت. آنان به تیرهای هوایی توجهی ندارند و عده‌ای از افسران و مأموران

را زخمی کرده‌اند. در چنین شرایطی، وضعیت بحرانی شهر از طریق نخست‌وزیر به آگاهی محمدرضا پهلوی رسید و او بلافاصله دستورهای داد. بر همین اساس ساعت ۱۲:۳۰ ارتش وارد شهر شد و به نیروهای تابع یگان‌های تیپ مرنده و گردان مراغه دستور داده شد در خیابان‌های اصلی شهر مستقر شوند. برای نمایش قدرت و به وحشت انداختن مردم نیز قرار شد دو دستگاه تانک چیفتن، یک دستگاه تانک اسکورپین و دو دستگاه نفربر مقابل استانداری و بانک ملی مرکزی بایستند. با ورود ارتش، شهربانی تحت امر نظامیان قرار گرفت. آن روز حکومت نظامی اعلام نشد اما آرایش نظامی چنین تصویری را در اذهان مردم به وجود آورد.^۱ مردم همچنان تا ساعت ۱۷:۳۰ تظاهرات را ادامه دادند اما حرکت‌های بعد از ظهر مثل صبح نبود. سرانجام با تلاش علما و روحانیون به ویژه آیت‌الله قاضی طباطبایی آرامش برقرار شد و نیروهای رژیم به وسیله جرتفیل‌های ارتشی، خودروهای سوخته را از خیابان‌ها جمع‌آوری کردند.^۲ فضای خیابان‌ها نیز توسط دیگر عوامل پاکسازی شد.

◆ شهدا و مجروحان قیام

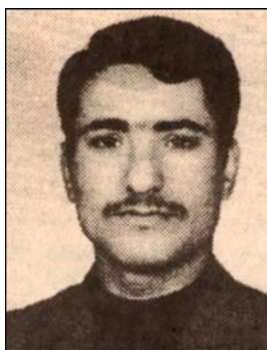
در دوران انقلاب، در جریان درگیری مردم با عوامل مسلح رژیم، بر جای ماندن ده‌ها شهید و مجروح امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر بود اما عوامل رژیم در هر حادثه‌ای می‌کوشیدند اهمیت واقعه را تنزل دهند و تعداد کشته‌ها و زخمی‌ها را کمتر از تعداد واقعی اعلام کنند؛ در قیام ۲۹ بهمن نیز چنین شد. در برخی منابع رسمی رژیم از جمله کیهان تعداد کشته‌شدگان شش تا نه نفر ذکر شد. روزنامه رستاخیز نیز با درج این خبر که «مارکسیست‌های اسلامی با دادن شعارهای کمونیستی تمام تأسیسات شهری را مورد حمله قرار دادند» ضمن نام بردن از انقلابیون به عنوان مارکسیست‌های اسلامی آمار روزنامه‌های کیهان و اطلاعات را تأیید کرد

۱. تبریز در انقلاب، همان، ۲۳۸، ۲۳۹.

۲. رحیم نیکبخت، همان، ۲۵۴.

که صحیح نبود.

بعضی منابع نیز با توجه به ابعاد و وسعت قیام و کشتاری که نیروهای امنیتی و مأموران ساواک به راه انداخته بودند تعداد کشته‌ها را بیش از پانصد نفر ذکر کرده‌اند که واقعی نبود. برخی منابع نیز آمار زخمی‌ها را ۱۲۵ نفر ذکر کرده‌اند.^۱ واقعیت امر آن است که کشته‌شدگان آن روز با تیر ساواکی‌ها به شهادت رسیدند. عوامل شهربانی کمتر به سوی مردم تیر مستقیم می‌زدند و اغلب تیر هوایی شلیک می‌کردند. بعد از ظهر آن روز هم فردی توسط ارتش به شهادت نرسید. با این توضیحات شهادت شش تن در آن روز و هشت تن دیگر در روزهای بعد بر اثر جراحات روز ۲۹ بهمن به واقعیت نزدیک‌تر است. این نکته نیز درخور ذکر است که آمار دقیق شهدا به دست نیامد. درباره مجروحان حادثه نیز آمار هیأت ویژه رسیدگی به حادثه تبریز ۱۱۸ نفر و آمار منابع دیگر ۵۰۰ نفر بوده است. در روزهای بعد نیز رژیم به دستگیری عوامل تظاهرات اقدام کرد که این آمار بین ۵۰۰ تا ۶۷۷ نفر ذکر شده است. در اینجا نام و مشخصات شهدای قیام ۲۹ بهمن تبریز را می‌آوریم:



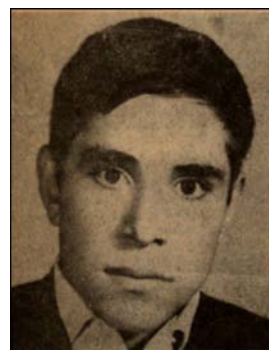
محمد تجالّا

۲۲ ساله، متولد اردبیل،
دانشجوی سال سوم
رشته مهندسی



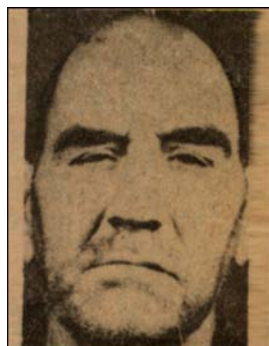
بهمن ارده‌چی

۱۸ ساله، متولد تبریز،
کارگر ابزار فروشی



پرویز احسن‌زاده کلجاهی

۲۷ ساله، متولد تهران،
متأهل، دکورساز، مدفون
در قبرستان وزیر آباد



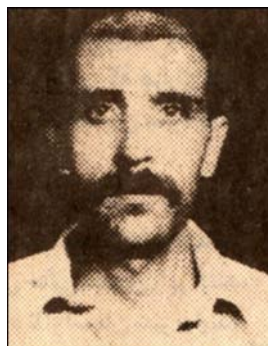
جعفر درگاهی

۶۵ ساله، متولد کندرود،
متأهل، کشاورز، مدفون
در روستای کندرود



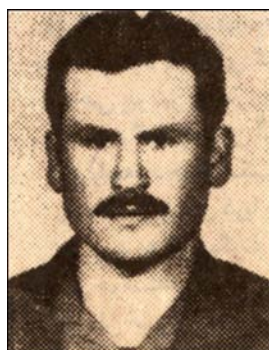
سید حسن جدیدی گلابی

۲۲ ساله، متولد تبریز،
کارگر مسافرخانه



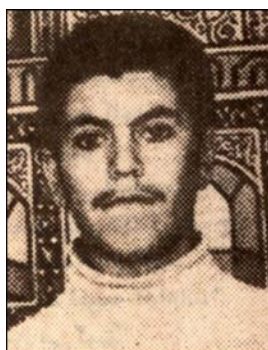
محمد جبرائیلی

۳۰ ساله، متولد اهر،
متأهل، کارگر
کبریت‌سازی، مدفون در
قبرستان شتربان



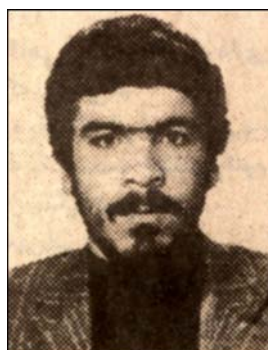
سعید صالح الوندی

۳۸ ساله، متولد تبریز،
متأهل، معمار



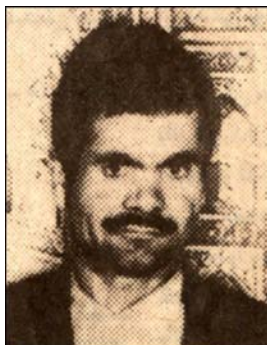
قربانعلی شاکری

۱۹ ساله، متولد تبریز،
کارگر قالی‌بافی، مدفون
در قبرستان قم تپه



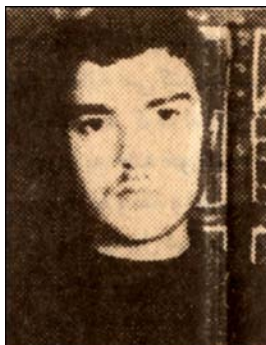
محمدباقر رنجبر آذرغام

۲۲ ساله، متولد تبریز،
دانشجوی سال چهارم
فلسفه، مدفون در
قبرستان حجتی



بالا آقا کشاورزی قازانجانی

۴۸ ساله، متولد روستای
قازانچی (هشتروند)،
کارگر



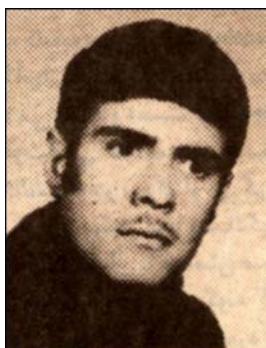
ضربعلی فتحی

۱۸ ساله، متولد ورزقان،
قالی‌باف، مدفون در
قبرستان حسینی



اصغر علی زاده شیخ احمدلو

۱۷ ساله، متولد تبریز،
قالی‌باف، مدفون در
قبرستان طوبی



غلامعلی نجفیان پور

۲۳ ساله، متولد اهر،
قالیباف.



حبیب نقی‌نژاد

۱۵ ساله، متولد تبریز،
دانش‌آموز اول راهنمایی،
مدفون در قبرستان
قم‌تپه

وارد آورد و از بازتاب خارجی وسیعی برخوردار گشت، تا مدت‌ها رژیم را به خود مشغول داشت و از سوی دیگر جایگاه شهر تبریز را با توجه به اهمیت تاریخی آن در دیگر فرازهای مبارزاتی ایران شاخص‌تر نمود.^۱ ضربه‌ای که رژیم شاه از این قیام خورد بسیار مؤثر و غیر منتظره بود و روند حوادث انقلاب را برای رسیدن به پیروزی چندین گام جلوتر برد. به دنبال آن، حوادث دیگری با الهام از قیام ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز صورت گرفت که پیروزی انقلاب را

سرعت بخشید. به دنبال این حادثه علما و روحانیون داخل و خارج کشور با بیانیه‌ها و اعلامیه‌های متعدد اقدام رژیم را در سرکوبی مردم بی‌گناه محکوم کردند. امام خمینی نیز در ۸ اسفند ۱۳۵۶ پیامی برای مردم غیور آذربایجان ارسال داشتند که در آن ضمن تقدیر از قیام «مردان برومند و جوانان غیرتمند تبریز» اقدام رژیم را به شدت محکوم کردند.^۲

چند روز پس از قیام ۲۹ بهمن، از سوی محمدرضا پهلوی هیأت ویژه‌ای برای رسیدگی به حوادث تبریز به سرپرستی

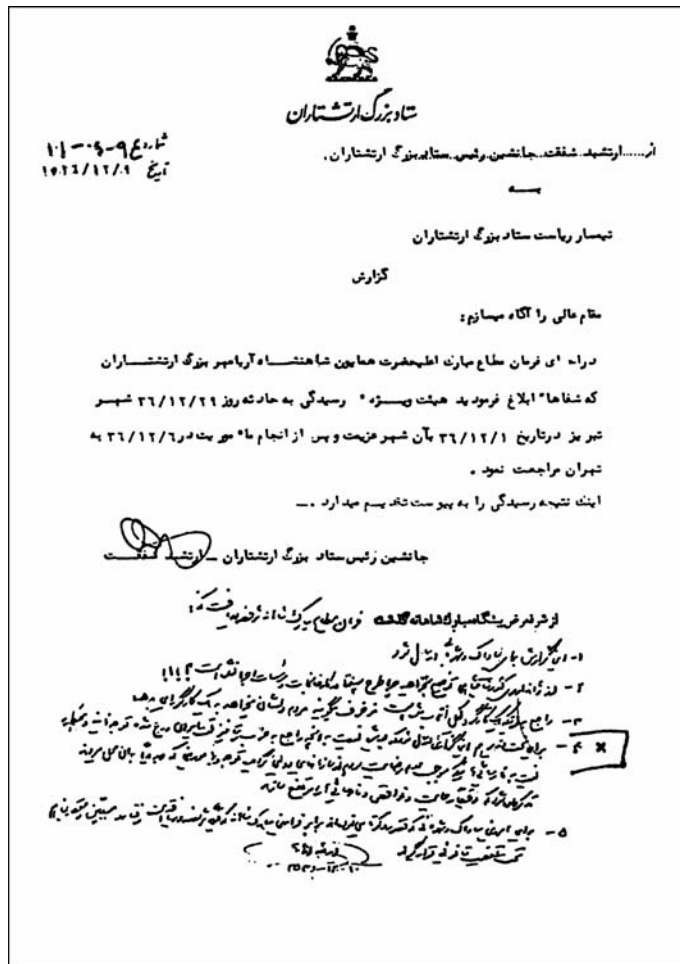
قیام مردم تبریز در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶
از آنجا که به نهادهای اصلی رژیم
ضربات سنگینی وارد آورد و از
بازتاب خارجی وسیعی برخوردار
گشت، تا مدت‌ها رژیم را به خود
مشغول داشت و از سوی دیگر
جایگاه شهر تبریز را با توجه به
اهمیت تاریخی آن در دیگر فرازهای
مبارزاتی ایران شاخص‌تر نمود.

ارتشبد شفقت وارد تبریز شد. این هیأت پس از برگزاری جلسات متعدد با ریش‌سفیدان تبریز و نیز پس از آگاهی از نظریات علما و روحانیان تبریز درباره حادثه بهمن، گزارش ویژه‌ای تهیه کردند که کامل‌ترین مطلب تهیه شده توسط رژیم شاه درباره حادثه تبریز است. گزارش مزبور

۱. موحّد، دو سال آخر رفرم تا انقلاب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۰۱.

۲. صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۵۳.

گرچه تمامی حقایق را در خود انعکاس نداده و برخی حقایق را نیز قلب کرده است اما از جهات بسیاری تأمل انگیز است که متن آن در پی می آید:



♦ گزارش نتیجه رسیدگی به حادثه روز ۳۶/۱۱/۲۹ شهر تبریز

الف. مسائل و حوادث قبل از روز ۳۶/۱۱/۲۹

بعد از حادثه روزهای ۱۸ و ۱۹ سال جاری شهر قم و انتشار اعلامیه شریعتمداری در

این زمینه و تعطیل حوزه‌های علوم دینی فرصت مناسبی به دست طلاب و وعاظ اخلاکر به ویژه طرفداران خمینی داد تا در میان مردم به تحریکات بپردازند. از جمله در شهرهای مختلف آذربایجان شرقی نیز تحت نام نمایندگان آیت‌الله شریعتمداری (که در این منطقه از نفوذ قابل توجهی برخوردار است) به تبلیغ و تحریک پرداختند. ضمناً تعدادی نوار سخنرانی شریعتمداری مربوط به حادثه قم که در پایان به گریه وی منتهی می‌شود در بین مردم توزیع شده بود.

گزارش‌های متعددی از سازمان‌های اطلاعاتی و انتظامی منطقه مشاهده گردید که مبین توزیع وسیع اعلامیه‌های تحریک‌آمیز از جمله اعلامیه شریعتمداری طی یک ماه اخیر بود و نشان می‌داد که در کنار توزیع گسترده اعلامیه‌ها، وعاظ و طلاب نیز در منابر به تحریک مردم پرداخته و به این ترتیب به مقیاس قابل ملاحظه‌ای آمادگی ذهنی در مردم به وجود آمده بود.

از سوی دیگر برخی نارسایی‌های اداری و اجتماعی در آذربایجان شرقی به خصوص در شهر تبریز (در موقع، مورد اشاره قرار خواهد گرفت) زمینه مناسبی را در گروه‌هایی از مردم منطقه برای آسیب‌پذیری ایجاد نمود. لذا سرانجام در ۳۶/۱۱/۲۵ شریعتمداری و دیگر روحانیون در اعلامیه‌های نسبتاً شدیدالحنی که صادر کردند، اعلام نمودند که روز ۳۶/۱۱/۲۹ به مناسبت حادثه قم روز عزای عمومی است و حوزه‌های درس به این مناسبت تعطیل است. انتشار این اعلامیه، همچنین فرصت مغتنم دیگری بود که طی آن عناصر فرصت‌طلب به بهره‌برداری در جهت مقاصد خود بپردازند.

بدیهی است در این میان عناصر کمونیست و مارکسیست‌های اسلامی و دیگر عوامل منحرف و مخرب نیز به فکر افتادند تا از فرصت پیش آمده حداکثر استفاده ممکن را به عمل آورند لذا به تلاش پرداختند.

تعطیل عمومی بازار یکی از بهترین ابزارهای بود که می‌توانست جالب توجه عموم باشد. لذا تعطیل عمومی بازار به شیوه‌های سنتی مورد توجه واقع و روحانیون تبریز در اعلامیه‌ای که در تاریخ ۳۶/۱۱/۲۶ منتشر کردند، ضمن [اعلام] روز ۳۶/۱۱/۲۹ به

عنوان روز چهارم کشته‌شدگان حادثه قم تأکید نمودند که اهالی با تعطیل مغازه‌ها و دکان‌ها در بازار و خیابان‌ها، در مسجد حاج میرزا یوسف مجتهد، واقع در بازار تبریز در مجلسی که به این مناسبت برگزار خواهد شد شرکت کنند.

از جانب دیگر عوامل منحرف و وابستگان به گروه‌های مخرب در دانشگاه آذربادگان در بین دانشجویان و میان توده‌های مردم به تحریک پرداختند. با مراجعه به کسبه آنها را تهدید و ترغیب به تعطیل مغازه‌های خود در روز ۳۶/۱۱/۲۹ نمودند. ضمناً در روزهای ۲۷ و ۳۶/۱۱/۲۸ به خصوص، در دانشگاه آذربادگان شعارهای متعددی در مورد تعطیل شنبه ۳۶/۱۱/۲۹ به درب و دیوار نوشته و در آخرین ساعات روز ۳۶/۱۱/۲۸ اعلامیه‌ای که با جوهر قرمز و دست‌نویس بوده در تبریز توزیع شد که متن آن با اعلامیه‌های قبلی که در رابطه با تعطیل روز شنبه ۳۶/۱۱/۲۹ تفاوت کلی داشت. در این اعلامیه ضمن اهانت به مقدسات ملی مطالبی درباره تشویق مردم به مبارزه با رژیم کشور درج شده بود.

ضمناً به استحضار می‌رساند در کنار عوامل معروض در فوق، عامل نارضایی نسبی مردم از برخی سازمان‌های دولتی نیز باید در رابطه با آمادگی تعدادی از اهالی برای تحریک‌پذیری و بی‌تفاوتی آنها به مصالح مملکت مورد توجه قرار گیرد.

بدین‌ترتیب با کوشش‌هایی که از جهات مختلف که ابتدا از جانب عوامل و محافل افراطی مذهبی برای آماده ساختن مردم صورت گرفته بود بعداً توسط عوامل کمونیست و دیگر عناصر اخلاک‌گر تکامل یافته بود، در روز ۲۵۳۶/۱۱/۲۹ بروز حوادث کوچکی، سبب ایجاد یک آشوب همه‌گیر و سریع در سطح شهر تبریز گردید.

در مقابل، عوامل انتظامی و اطلاعاتی استان آذربایجان شرقی، این سیر تحول و تکامل همه‌جانبه اقدامات و نیات عناصر آشوب‌طلب را چنان که باید مورد تعقیب و ارزیابی دقیق قرار نداده و موضوع تنها از دید انجام یک مراسم مذهبی ساده (تجمع در مساجد) و احیاناً شکستن چند شیشه از مغازه‌ها به وسیله تظاهرکنندگان در خیابان‌ها برآورد کرده و اقدامات احتیاطی خود را تنها در این سطح پیش‌بینی نموده بودند.

۲. وضعیت کلی در آغاز روز ۳۶/۱۱/۲۹ دانشگاه آذرآبادگان اگر چه رسماً تعطیل نبوده ولی حدود ۵۰٪ دانشجویان از حضور در دانشگاه خودداری نموده بودند. آن عده نیز که در دانشگاه حضور داشته‌اند دو دسته بوده‌اند؛ یک دسته در سر کلاس‌های درس حاضر شده و دسته دیگر که تعداد آنها نسبتاً محدود بود از ساعت ۹:۰۰ به آشوب‌گری، دادن شعارها و شکستن شیشه‌های ساختمان در داخل دانشگاه پرداخته و کلاس‌های تشکیل شده را تعطیل نمودند.

متعاقباً بین ساعت ۱۰:۰۰ تا ۱۱:۰۰ پس از شکستن شیشه‌ها و آتش زدن کیوسک گارد دانشگاه، در حالی که از طریق کندن چوب‌های کنار باغچه‌ها و شکستن درخت‌های دانشگاه چوب‌هایی به دست آورده بودند، از دانشگاه خارج و به طرف شهر حرکت کرده‌اند.

به این ترتیب دانشجویان دانشگاه عملاً از ساعت ۹:۳۰ در کلاس‌های درس نبوده و تعدادی از دانشجویان اخلاکر در سطح شهر پراکنده بوده‌اند.

بازار تبریز و مغازه‌های خیابان‌ها (به استثنای معدودی مغازه‌های نانوايي و اغذیه‌فروشی خیابان‌ها) تعطیل بوده، با وجودی که تعدادی از کسبه در کنار دکانین خود حضور داشته‌اند، مع‌هذا در گشودن مغازه‌های کسب خویش مردد بوده و وحشت داشته‌اند.

۳. طبق اعلامیه روحانیون تبریز قرار بوده از ساعت ۱۰:۰۰ تا ۱۲:۰۰ روز ۲۹ بهمن ماه در مسجد حاج میرزا یوسف واقع در سر بازار مجلس یادبود برگزار گردد. مردم در حدود ساعت ۸:۰۰ شروع به حرکت به طرف مسجد نموده و به علت بسته بودن درب آن ناچار در مقابل مسجد متوقف و تجمع می‌نمایند. طبق تحقیقاتی که به عمل آمد مسئول باز نکردن درب مسجد، سرایدار آن بوده که نتوانسته است به موقع خود را به مسجد برساند.

شایعات اینکه درب مسجد توسط مأموران شهربانی بسته بوده است و در نامه علمای شهر تبریز که به رئیس هیأت بازرسی تسلیم شده به آن اشاره شده بود طبق

تحقیقاتی که به عمل آمد به ثبوت نرسید.

۴. مؤسسات آموزشی (دبیرستانی و دبستان تبریز) در روز مزبور باز بوده و فعالیت تحصیلی ادامه داشته است.

۵. اعلامیه‌های شریعتمداری در شهرهای استان آذربایجان شرقی به طور وسیع پخش شده و در شهرهای مختلف این استان مغازه‌ها به طور نسبی تعطیل بوده، اما اعلامیه روحانیون تبریز به این شهرستان‌ها نرسیده بود. فقط در حومه و دهات اطراف تبریز منتشر شده است. ضمناً افراد ناشناسی مردم حومه و دهات را از تعطیل عمومی تبریز آگاه و آنها را از اوایل صبح روز ۳۶/۱۱/۲۹ تشویق عزیمت به شهر و شرکت در مجالس ترحیم می‌کردند.

۶. در محدوده اطراف شهر تبریز به خصوص در منطقه واقع در دامنه کوه عون بن علی تعداد کثیری زندگی می‌نمایند که عموماً از روستاها به شهر کوچ کرده و از لحاظ معیشت و امکانات رفاهی وضع مناسبی ندارند. در میان آنها افراد تحریک‌پذیر فراوان است. این گروه نیز در روز ۳۶/۱۱/۲۹ ترغیب شده بودند که به داخل شهر وارد شوند.

۷. بر مبنای تأثیری که انتشار اعلامیه‌های روحانیون در مردم قشری داشته فعالیت‌های ساختمانی در اطراف و شهر تبریز تعطیل و کارگران ساختمانی بیکار و پراکنده بوده‌اند. به این عده می‌بایستی کارگران مؤسسات خصوصی از قبیل مغازه‌ها، تعمیرگاه‌های اتومبیل و کارگاه‌های فرش‌بافی و سایر صنوف را اضافه نمود.

به این ترتیب صرف نظر از آمادگی ذهنی که از مدتی قبل به وسیله توزیع اعلامیه‌های روحانیون و همچنین گفتار وعاظ و طلاب افراطی و اخلاکر و چه توسط عناصر وابسته به سازمان‌ها و گروه‌های آشوب‌طلب و منحرف به وجود آمده بود، از نظر سرگردانی گروه‌های زیادی از مردم و تعطیل عمومی و پراکنده بودن طبقات کارگر و کسبه و شاگردان مغازه‌ها در سطح شهر، جمعیت لازم برای تحریک شدن و جهت یافتن برای اقدامات آشوب‌گرانه در دسترس بوده است.

با وضعیتی که در بالا به استحضار رسید، می‌توان مجسم نمود که با آمادگی قابل

توجهی که به شرح فوق وجود داشته، چگونه فرصت مناسبی به وجود آمده که عناصر گروه‌های خرابکار و کمونیست نیز برای بهره‌برداری از شرایط فوق آماده و اقدام نمایند و به همین جهت است که در جریان رویدادهای اخلاک‌گرا نه از بطری‌های آتش‌زا و پاکت‌های محتوی مواد تشدید کننده آتش استفاده شده است و از طرف دیگر تخریب و به آتش کشیده شدن مؤسسات خاصی تقریباً از پیش تعیین گردیده و انجام یافته است.

(این مؤسسات عبارت‌اند از: بانک‌ها، ساختمان حزب رستاخیز ملت ایران، خانه جوانان، تعدادی مغازه غذایی و مشروب‌فروشی، تعدادی از سینماها و یک یا دو هتل) و این خود قرینه است بر حضور گروه‌های خرابکار و کمونیست در متن حوادث مورد نظر.

ب. حوادث روز ۳۶/۱۱/۲۹

۱. از ساعت ۳۰: ۸ افراد طبقات مختلف بازاری و متعصبین مذهبی و دیگر مردم از نقاط مختلف شهر به سوی بازار و مساجد از جمله مسجد حاجی میرزا یوسف حرکت کرده‌اند و در مسیر این حرکت جمعیتی در حدود یک‌هزار نفر از غرب شهر تبریز در مقابل باغ گلستان با مأموران شهربانی برخورد که منجر به تیراندازی دو تیر هوایی از طرف پلیس می‌گردد ولی در اثر فشار مردم، مأموران شهربانی موفق به جلوگیری از حرکت آنان نمی‌گردند.

۲. در حدود ساعت ۹: ۰۰ گروه دیگری در جلوی مسجد میرزا یوسف با مشاهده بسته بودن درب مسجد به اعتراض پرداخته و با مأموران شهربانی که در محل قرار گرفته بودند برخورد می‌نمایند و رئیس کلانتری ۶ تبریز (سرگرد حق‌شناس که فاقد وجهه خوب در بین مردم می‌باشد) مبادرت به ادای کلمات موهن توأم با بی‌تدبیری می‌نماید که در تهییج و عصبانیت مردم مؤثر بوده است، در نتیجه سرگرد حق‌شناس و یک نفر از افسران دیگر شهربانی مضروب می‌شوند و یک تیر هوایی نیز شلیک می‌گردد.

۳. وقایع مزبور موجب می‌شود که اولاً خبر این برخورد به سرعت به سایر گروه‌های مردم که در نقاط دیگر شهر به حرکت درآمده بودند رسیده و به ادامه اعمال خشونت‌آمیز خود تشویق شوند. ثانیاً مأموران شهربانی و کلانتری ۶ بازار که خود را از لحاظ تعداد قادر به مقابله با تظاهرکنندگان نمی‌بیند، آنها را رها کرده و در فکر حفظ خود و سلاح مربوطه بوده‌اند.

۴. مقارن ساعت ۳۰: ۹ آشوب و خرابکاری در منطقه حوالی بازار، خیابان کوروش و برخی دیگر از خیابان‌های نزدیک بازار شروع شده و جمعیت تظاهرکننده در خیابان‌ها به شکستن شیشه‌های بانک‌ها و مغازه‌های معدودی که به طور پراکنده باز بوده‌اند مبادرت می‌نمایند.

۵. با گسترش اقدامات خرابکارانه در منطقه مرکزی شهر در حدود ساعت ۳۰: ۹ از طرف رئیس شهربانی به مأموران مستقر در شهر دستور داده می‌شود که به کلانتری‌های مربوطه مراجعه و به محافظت از کلانتری‌ها بپردازند. در نتیجه تعدادی از مأموران از جمله مأموران منطقه بازار، صحنه را ترک نموده؛ عده‌ای به کلانتری‌های مربوطه و معدودی نیز به نقاط نامعلومی می‌روند.

اما گروه دیگری از مأموران از جمله عوامل کلانتری‌های ۱، ۲، ۴ و ۵ (که منطقه استحقاقی آنها کمتر مورد فعالیت تظاهرکنندگان بوده) اکثراً در مناطق مربوطه خود باقی و از نقاط حساس منطقه مزبور حفاظت می‌نمایند.

۶. بدین ترتیب در حدود ساعت ۱۰: ۰۰ دامنه آشوب و خرابکاری در سطح شهر بالا می‌گیرد و به سازمان‌های مختلف دولتی و مؤسسات خصوصی وحشت مستولی با تقاضای کمک اضطراب عمومی را تشدید می‌نمایند.

تظاهرکنندگانی که در این لحظات در خیابان‌های پهلوی، دارایی، کوروش، تربیت، شهباز، میدان قیام و خیابان شمس تبریزی به آشوب و شکستن شیشه‌های شعب بانک‌ها مشغول بوده‌اند، با مشاهده نبودن مأموران انتظامی در مقابل خود تدریجاً جری‌تر شده و به غارت بعضی از اماکن می‌پردازند و در نتیجه از حدود ساعت ۳۰: ۱۰

آتش زدن ساختمان حزب، سینماها، بعضی از بانکها توسط آشوبگران آغاز می‌شود.

۷. مقارن ساعت ۳۰: ۱۱ دسته ژاندارمری که جهت کمک مورد تقاضای رئیس شهربانی بود خود را به شهربانی معرفی می‌نماید و حضور این دسته گرچه در برقراری نظم در میدان قیام تا حدودی جلوگیری می‌نماید ولی در پایین آوردن سطح تشنج در شهر اثری نمی‌کند.

۸. بنا به تقاضای شهربانی از ساعت ۳۰: ۱۲ به بعد یگان‌های ارتشی به تدریج به شهر وارد و نقاط حساس شهر را در اختیار گرفته و به حفاظت نقاط مزبور و اعاده نظم می‌پردازند.

۹. رئیس شهربانی استان پس از صدور دستور تجمع افراد پلیس در کلانتری‌های مربوطه (در ساعت ۳۰: ۹) پس از اینکه از ژاندارمری تقاضای کمک می‌نماید و سپس به اتفاق رئیس دایره اطلاعات شهربانی (سروان احمدی) به طرف ستاد فرمانده نظامی منطقه حرکت و در دفتر مشارالیه حضور به هم می‌رساند.

در این موقع استاندار از فرمانده نظامی منطقه تقاضای کمک و حتی اعزام تانک به شهر می‌نماید که سریعا اعزام می‌گردد و حضور تانک‌ها در محله‌های مورد تأیید، مؤثر بوده و سبب تفرقه تظاهرکنندگان در آن نقاط می‌گردد.

رئیس شهربانی در ساعت ۰۰: ۱۰ به اتفاق فرمانده نظامی منطقه از ستاد مراکز آموزش پشتیبانی به استانداری عزیمت و در آنجا با تشریح وخامت وضع شهر و اعلام عدم توانایی در کنترل اوضاع تقاضای تشکیل شورای هماهنگی می‌نماید.

در ساعت ۳۰: ۱۱ متعاقب حضور اعضای شورای هماهنگی این شورا تشکیل و عملا حفاظت از شهر و برقراری نظم به عهده فرمانده نظامی منطقه محول می‌گردد.

بدین ترتیب از ساعت ۳۰: ۹ الی ۳۰: ۱۲ که فرمانده نظامی منطقه عملا کنترل شهر را به عهده گرفته و شهربانی را نیز زیر امر خود قرار می‌دهد حفظ نظم شهر تبریز از فرماندهی و مرکزیت اداره محروم بوده و در عرض همین مدت آشوبگران آزادانه مبادرت به اعمال خرابکارانه خود می‌نمایند.

۱۰. بالاخره نیروهای نظامی که از ساعت ۱۲:۳۰ وارد عمل شده بودند موفق می‌شوند در ساعت ۱۷:۳۰ آشوب‌گران را منکوب و مقارن ساعت ۱۸:۰۰ وضع شهر آرام می‌شود.

پ. اقدامات سازمان‌های مسئول:

۱. استانداری:

استاندار آذربایجان شرقی در تاریخ ۳۶/۱۱/۱۹ برای اولین بار در جلسه شورای هماهنگی اطلاعاتی شرکت می‌کند (طبق اظهار استاندار قبل از آن تاریخ در جریان رویدادهای امنیتی و اطلاعاتی منطقه به طور کامل نبوده است) و در مورد تأمین وسایل و تسهیلات رفاهی استان به ویژه شهرستان تبریز مطالبی ایراد و اظهار می‌داد که در مورد اجرای قوانین و جلوگیری از اعمال خلاف رویه و اقدامات برخلاف مصالح امنیت مملکت دستگاه‌های انتظامی اقدام قاطع نمایند. و همچنین به عناصر انتظامی و امنیتی در مورد تکمیل پرسنل و وسایل و تقویت روحیه آنان دستورات لازم را می‌دهد. در روزهای ۲۶، ۲۷ و ۲۸ که استاندار برای بازدید به دشت مغان رفته بودند اطلاعیه‌های واصله از شهربانی و ساواک به استانداری را مبنی بر احتمال بروز حوادث اخلاکرانه و تعطیل عمومی تلفنی توسط فرماندار مطلع می‌شود که جواباً تلفنی دستورات لازم برای اتخاذ تدابیر کافی به مسئولین امور انتظامی و امنیتی توسط فرماندار داده است.

استاندار در غروب روز ۳۶/۱۱/۲۸ به شهر تبریز مراجعت می‌نماید و ضمن تماس تلفنی با رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور، در مورد برنامه برقراری مراسم مذهبی در مساجد در روز ۳۶/۱۱/۲۹ کسب نظر نماید که ایشان در جواب اظهار می‌دارند که تجمع در مساجد آزاد بوده ولی تظاهرات خیابانی ممنوع است و این موضوع به مسئول ذیربط ابلاغ می‌گردد.

استاندار برای تسریع در اختیار قرار گرفتن نیروی کمکی نظامی (در بدو امر یک

گردان و بعد تا یک تیپ) با فرمانده نیروی زمینی شاهنشاهی تماس حاصل می‌نماید که در این مورد نیز نیروی زمینی شاهنشاهی از طریق ستاد بزرگ ارتشتاران با کسب اجازه از پیشگاه مبارک ملوکانه اقدام لازم را معمول می‌دارد.

استاندار ضمناً از آقای نخست‌وزیر تقاضای اعلام حکومت نظامی می‌کند جواباً آقای نخست‌وزیر فرمان شاهنشاه را در این مورد بدین شرح ابلاغ می‌نماید:

«حکومت نظامی نه ولی با قدرت عمل کنید، واحدهای نظامی در اختیار استاندار است با قدرت عمل نماید.»

۲. حزب رستاخیز ملت ایران:

حزب در شهر تبریز از استحکام و قوام لازم برخوردار نمی‌باشد و در حال حاضر نیز فاقد دبیر کل است. در این ماجرا نیز مورد استفاده قرار نگرفته و فعالیتی انجام نداده است و ساختمان آن نیز مورد تهاجم و آتش‌سوزی اخلالگران قرار گرفته و اموال آن به یغما می‌رود.

۳. ساواک استان:

استنباط از اقدامات سازمان اطلاعات و امنیت استان آذربایجان شرقی آن است که اگر چه این سازمان وضع را در روز ۳۶/۱۱/۲۹ غیر عادی پیش‌بینی کرده است مع‌هذا وسعت و عمق حادثه را به کیفیتی که واقع شده برآورد نکرده و حداکثر آن را در حد تعطیل بازار و دادن شعارهای مضربه، شکستن تعدادی شیشه و تظاهرات خیابانی پراکنده احتمال داده است.

در روز حادثه (۳۶/۱۱/۲۹) مسئولین ساواک آذربایجان شرقی بر اساس مشاهده شخصی و گزارشات منابع از همان ساعات‌های اول متوجه غیر عادی بودن جریان و وسعت نسبی حادثه شده‌اند. اما به قراری که اظهار می‌دارند از ساعت ۷:۳۰ تا ۸:۴۵ موفق به برقراری تماس با مسئولین اطلاعات شهربانی نشده‌اند. بعداً که تماس می‌گیرد افسر اطلاعات شهربانی اظهار می‌دارد خبری نیست.

ولی با اطلاعات عدیده‌ای که تماماً به شهربانی و ژاندارمری اعلام گردیده و نشانگر

حدوث وضعیت غیر عادی در روز ۲۵۳۶/۱۱/۲۹ بوده شایسته بود به شهرداری استان هشدار دهند که از نظر پیش‌بینی و مقابله با حوادث احتمالی اقدامات احتیاطی مخصوصی که با روزهای عادی فرق داشته باشد انجام دهند.

۴. شهرداری استان آذربایجان شرقی:

شهرداری استان از چند جهت در جریان حوادث غیر عادی در رابطه با فعالیت‌های متعصبین مذهبی بوده و از ساواک و از شهرداری مرکز نیز اطلاعات و دستورالعمل‌هایی دریافت نموده است و به طور قطع در جریان شایعات بین مردم شهر نیز بوده است. این اطلاعات عوامل و قرائن لزوماً می‌توانست مسئولین شهرداری را متوجه کند که با تدارکات و تبلیغاتی که برای روز ۳۶/۱۱/۲۹ صورت می‌گیرد طبعاً شهر وضع عادی نخواهد داشت و اتخاذ تدابیر فوق‌العاده برای مقابله با حوادث احتمالی آن روز ضروری است. اما مجموعه قرائن و تحقیقات نشان می‌دهد که شهرداری استان نتوانسته اخبار و اطلاعات واصله را تجزیه و تحلیل و نتیجه‌گیری نموده و اهمیت موضوع را درک و بر آن مبنا پیش‌بینی و آمادگی لازم را در این زمینه به عمل آورد تا آن‌چنان که اتفاق افتاده ابتکار عمل را از دست نداده و غافلگیر نگردد تا آزادی عمل به دست عوامل منحرف و مخرب بیفتد.

شهرداری در هنگام بروز حوادث از دو عامل و وسیله مؤثر مشروحه زیر استفاده صحیح به عمل نیاورده:

- یگان ضد اغتشاش، که افراد آن را تقسیم و به صورت افراد عادی در بعضی از کلانتری‌ها از آنها استفاده به عمل آورده است با این ترتیب از این یگان استفاده‌ای که هدف از تشکیل آن بوده به عمل نیامده است.

- گاز اشک‌آور، عدم استفاده از گاز اشک‌آور.

۵. ژاندارمری استان آذربایجان شرقی:

اقدامات ژاندارمری در این حادثه محدود به واگذاری یک دسته کمک به شهرداری تبریز و گماردن یک دسته برای حفاظت کارخانجات ماشین‌سازی بوده است. ضمناً اطلاعات

واصله را به یگان‌های تابعه ابلاغ و در صورت لزوم به مرکز منعکس می‌نموده است. در مورد اینکه از حومه شهر تبریز و شهرهای دیگر و بنا به بعضی شایعات از رشت و تهران و حتی قم اشخاصی قبل از روز واقعه به تبریز وارد و در تظاهرات شرکت نموده‌اند، مسئولین امر و مردم شهر نیز با این موضوع تا حدودی واقف و اشاره می‌کردند. ولی در مورد صحت آن و نحوه و تاریخ ورود و تعداد آنان به شهر، ژاندارمری ناحیه به علت اینکه کنترل ورود و خروج مردم به داخل شهر معمول نبوده و جزو وظایف آن سازمان نمی‌باشد، نتوانست اطلاعات کافی در اختیار هیأت بگذارد ولی مقامات مسئول محلی برای روشن شدن موضوع، تحقیقات را ادامه می‌دهند و ضمناً احتمال وقوع چنین آمد و رفتی در شوراهای هماهنگی اطلاعاتی نیز مطرح نگردیده و مورد توجه قرار نگرفته است.

از نیروی پایداری تا حدودی استفاده اطلاعاتی به عمل آمده.

در مورد اجرای طرح سپینتا به عناصر مربوط هیچ‌گونه دستوری داده نشده است و حتی موقعی که اخلاگران به اداره دخانیات یورش برده‌اند پرسنل این سازمان در اجرای وظایف مربوط به علت نداشتن هر گونه وسیله، اقدامی به عمل نیاورده است و مهاجمین بدون کوچک‌ترین مقاومتی به سازمان‌های دخانیات، اوقاف، مسکن و شهرسازی، دارایی و امور اقتصادی، اداره کل کشاورزی استان خساراتی وارد آورده‌اند.

۶. نیروهای نظامی منطقه:

نیروهای نظامی منطقه از نظر قرار دادن نیروی مورد تقاضای استاندار و شهربانی استان سریعاً و به طور مؤثر اقدام و پس از عهده‌دار شدن مسئولیت اعاده و حفظ نظم و امنیت در شهر وظیفه خود را به نحو مطلوب انجام و با در اختیار گرفتن تیپ مرند در زیر امر به مأموریت خود ادامه می‌دهد و این موضوع تأثیر زیادی در اهالی شهر نموده و ثناگوی عنایت پیراج ملوکانه از این اقدام می‌باشند.

۷. آتش‌نشانی شهرداری:

این سازمان قبل از روز ۲۹ بهمن‌ماه هیچ‌گونه دستور آمادگی دریافت ننمود ولی در

روز مزبور به محض استمداد سریعا (ظرف ۵ دقیقه) آماده و به محلهایی که حریق در آنها ایجاد شده بود اعزام گردیدند. علی‌رغم مشکلات رفت و آمد و ازدحام جمعیت مع‌هذا مأمورین آتش‌نشانی با از خودگذشتگی در اطفای حریق در نقاط مختلف، خدمات مؤثری را انجام داده‌اند به طوری که خدمات آنان مورد تقدیر استاندار و شهردار قرار گرفته است.

۸. نتیجه: پیشرفت‌های کشور در کلیه شئون که در اثر انقلاب شاه و مردم حاصل شده و نتایج حاصله از آن بالطبع از جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی به ضرر تعدادی از مردم منحرف و گمراه نوکران استعمار سرخ و سیاه و بدخواهان ایران که از پیروزی انقلاب شاه و مردم زیان و رنج می‌برند می‌باشد و این عده و ایادی آنان همیشه در انتظار فرصت هستند که از آن به نفع خود و مقاصدشان که متوقف کردن چرخ‌های پیشرفت کشور می‌باشد سوء استفاده نمایند و چنانچه در شهر قم و شهر تبریز از فرصت‌های موجود سوء استفاده و چنین کردند. بنابراین دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی و انتظامی بایستی با هشیاری و آمادگی کامل فعالیت خود را همیشه در این جهت توجیه نمایند به خصوص به گسترش منابع اطلاعاتی و نفوذ در مردم توجه مخصوص نموده و اخبار دریافتی را به خوبی تجزیه و تحلیل و پرورش داده و به مقاصد سوء و توطئه‌های در شرف تکوین آگاهی یابند تا بتوان مانع به وجود آمدن مقدمات و آمادگی اغتشاش و آشوب از طرف عناصر فرصت‌طلب گردیده و در صورت به وجود آمدن چنین صحنه‌هایی با آمادگی و پیش‌بینی‌های قبلی با قدرت کامل سریعا هر گونه آشوب و اخلالگری را در نطفه سرکوب نمایند.

بدیهی است پرسنل و عوامل اجرایی در هر رده بایستی از یک آموزش در سطح بالا برخوردار بوده و وسایل و تجهیزات لازم را هم داشته باشند و با ارزیابی تحولات بحران گام به گام آن را تعقیب و طرح‌های اجرایی خود را با آن تطبیق و به موقع اقدام نمایند تا وضعیت عادی مثل حادثه شهر تبریز در مدت دو ساعت به وضعیت قرمز تبدیل نگردد.

ت. مسئولین:

مسئولین با توجه به اهمیت وظیفه و درجه غفلت آنها به شرح زیر معرفی می‌شوند.

درجه ۱:

سرلشگر قهرمانی	رئیس شهربانی آذربایجان شرقی
غیر نظامی یعقوب یقینی	رئیس امنیت داخلی ساواک استان

درجه ۲:

سروان احمدی	رئیس دایره اطلاعات شهربانی
-------------	----------------------------

درجه ۳:

سرهنک یحیی لیقوانی	رئیس ساواک آذربایجان شرقی
سرگرد حق شناس	از شهربانی (رئیس کلانتری بازار)

ث. پیشنهادات:

۱. سازمان اطلاعات و امنیت کشور در مورد شبکه‌بندی منابع کسب اخبار و میزان گسترش و نفوذ برای کسب خبر ساواک آذربایجان شرقی بررسی‌های لازم به عمل آورده و نقائص موجود در این زمینه را برطرف سازد.
۲. بررسی سازمان شهربانی شهر تبریز با توجه به گسترش شهر و تکمیل استعداد پرسنلی شهربانی، تجهیز کامل واحد ضد اغتشاش و برطرف کردن نواقص آموزشی آن.
۳. تغییر مکان باقیمانده گردان ضربت ناحیه ژاندارمری استان آذربایجان شرقی از مشکین‌شهر به تبریز مورد بررسی قرار گیرد.
۴. نسبت به فعال شدن نیروی پایداری و به موقع اجرا گذاردن طرح سپنتا در مواقع بحرانی اقدام گردد.
۵. با توجه به اینکه مرکز آموزش و پشتیبانی یک یگان رزمی نبوده و آموزشی می‌باشد و شهر تبریز در گذشته مرکز لشکر بوده است، لذا پیشنهاد می‌شود که استقرار

یک تیپ زرهی (پیاده قوی) در این شهر مورد بررسی قرار گیرد.

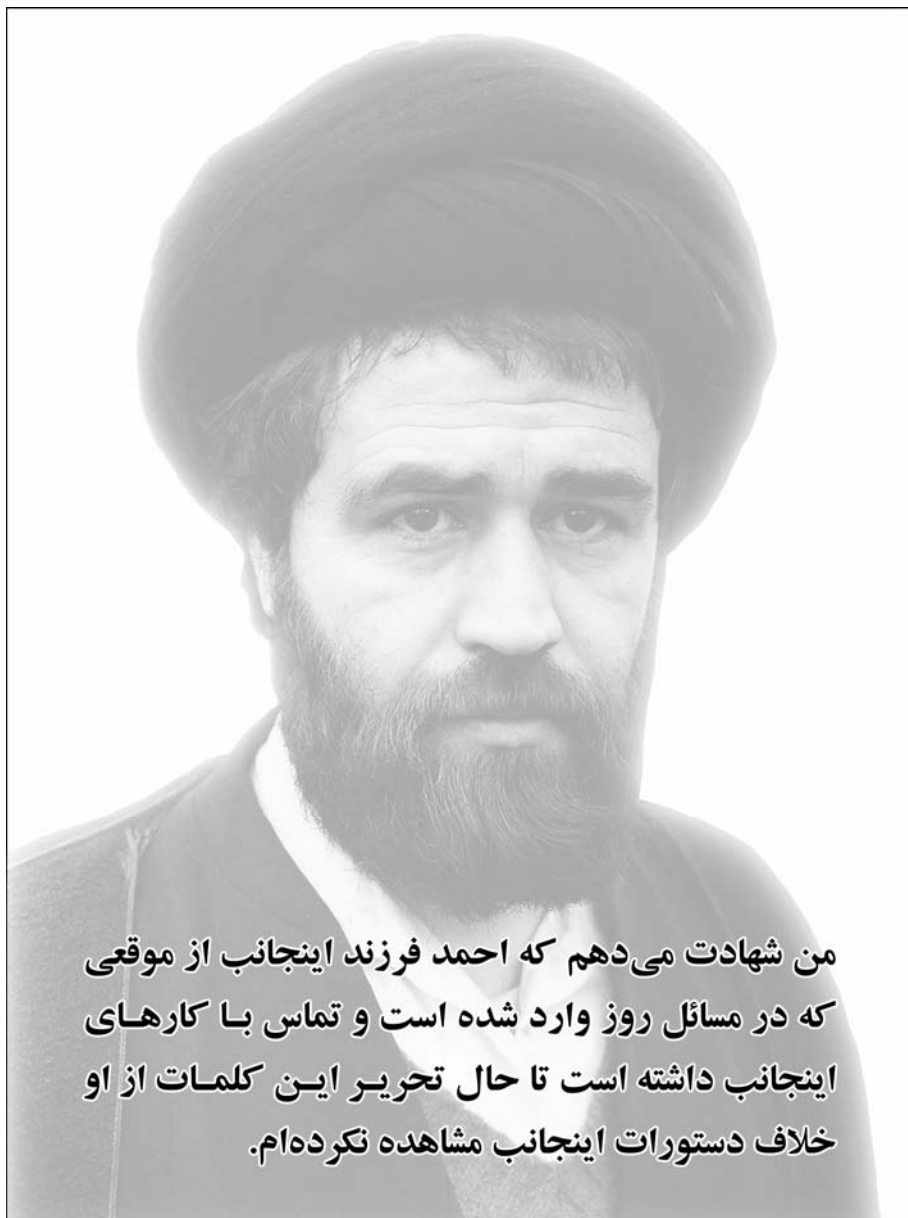
۶. همان‌طور که برای شهر تهران فرماندهی تأمین تعیین و این فرماندهی دارای طرح لازم و یگان‌های عملیاتی تعیین‌شده از قبل می‌باشد که طبق برنامه تمرینات لازم را نیز انجام می‌دهند پیشنهاد می‌شود اجرای همین وضع در مرکز استان‌ها و شهرهای بزرگ نیز مورد بررسی قرار گیرد.

۷. هیأتی به منظور رسیدگی به وضعیت و نارسایی‌های ادارات مرکز استان و شهرستان‌های تابعه و موارد شکایت اهالی استان اعزام گردد.

چنانکه از گزارش «هیأت ویژه نظام شاهنشاهی» به دست می‌آید، رژیم شاه و مأموران آن از آرمان‌های مردمی و ماهیت حرکت و خروش ملت ایران به کلی بی‌خبر بوده‌اند و آنچه را که به عنوان «گزارش» سرهم‌بندی کردند با آنچه که در جامعه آن روز ایران جریان داشته نه تنها هم‌خوانی نداشته، بلکه مابینت کلی دارد. عدم شناخت از خواست و خروش و خشم توده‌ها و بها ندادن به اهداف و آرمان‌های بنیادی ملت، از عوامل اصلی فروپاشی رژیم شاه و پیروزی انقلاب اسلامی می‌باشد.

قیام تبریز و فداکاری مردم قهرمان‌پرور آن خطه و حماسه‌آفرینی‌های شهدای ۲۹ بهمن نقش بسزایی در پیروزی انقلاب اسلامی داشت.

روحشان شاد و راهشان پررهرو باد



من شهادت می‌دهم که احمد فرزند اینجانب از موقعی
که در مسائل روز وارد شده است و تماس با کارهای
اینجانب داشته است تا حال تحریر این کلمات از او
خلاف دستورات اینجانب مشاهده نکرده‌ام.

۲۵ اسفند، یازدهمین سالروز رحلت ناگهانی، مرموز و شبهه‌انگیز

حجت‌الاسلام سید احمد خمینی تسلیت باد.

جمهوری اسلامی ایران



ساعت ۱۴ روز ۱۸ / ۷ / ۸۵

۱۵۸۳۲

وزارت امور خارجه

X

۸۷ / ۷ / ۱۹

اداره رمز

از کویست تاریخ ۱۳۵۷/۷/۱۶ شماره ۱۷۵۳۴

جناب آقای منوچهر ظلی معاون سیاسی

ولیدا دهمی رایزن ونفردوم سفارت عراق " وابسته
به مراجع امنیتی آن کشور " در دیدار یادبیراول این سفارت
گفته است :

۱- پس از اخراج خمینی از عراق و خودداری کویتی‌ها
از پذیرفتن او، اکنون باید منتظر واکنش شیعیان متعصب مقیم
کویت علیه ایران و عراق بود . بعضی از این افراد مسلح
و آموزش دیده هستند . باین مناسبت جادارد که بیــن
مقامات دو سفارت در این زمینه همکاری شود بویژه در مورد
رفت و آمد مشکوک کویتی یا غیرکوییتی بعراق و ایران برای گرفتن
تماس با گروههای مخالف اطلاعات لازم مبادله گردد .

۲- دولت عراق تردید ندارد که عوامل و سازمانهای
مجهز خارجی در ایجاد آشوب و بحرانهای اخیر ایران دست
دارند . این عوامل مترصد نکهه شیعیان عراقی رانیز بتحریر

- ☐ معاون سیاسی
- ☐ معاون اداری
- ☐ معاون پارلمانی
- ☐ معاون مطبوعاتی
- ☐ معاون اقتصادی
- ☐ معاون فرهنگی
- ☐ مدیر کل سیاسی
- ☐ مدیر کل سیاسی

(۶)

و آشوب و آوارند ولی دولت عراق با تمام قوا اخلاگران را سرکوب خواهند کرد *

۳- بعضی از شیعیان متعصب در منطقه بویژه در ایران و عراق و کویت به جمع آوری اعانه برای ادامه فعالیت‌های مضره خود و مشوب کردن ذهن جوانان مسلمان نسبت بایران و عراق مبادرت نموده اند و اخیراً اعلامیه تنیدی از سوی گروهی زیر عنوان " جنبش اسلامی " علیه دو کشور انتشار یافته است *

۴- استرداد عامل آتش سوزی سینمارکس آبادان و اخراج خمینی از عراقی شیعیان متعصب کویت و ایرانی مقیم کویت را بشدت برانگیخته است و میکوشند بعضی از سیاست پیشه های کویتی را نیز با خود همراه سازند * از جمله این افراد یوسف هاشم رفاعی است " وزیر سابق اوقاف و نماینده سابق مجلس کویت که چندی پیش مقاله ای در پشتیبانی از نظریات خمینی در روزنامه السیاسه نوشتیم بود " تلگراف ۴۵۸ این سفارت " و شیعیان مخالف به او وعده داده اند که در صورت ادامه فعالیت ضد ایران و عراق در انتخابات آینده مجلس کویت از پشتیبانی نمایند *

۵- اخیراً هیئتی از عراق بریاست جعفر قاسم حمودی عضو فرماندهی منطقه ای حزب بعث در کنفرانس جهانی و اسلامی



سری

وزارت امور خارجه

اداره رمز

از: بتاريخ: شماره:

(۳)

درد هلی نوپرگزار شده بود شرکت نمود • شخصی که بنماینده
ازسوی حزب منحل توده ایران در این گردهمایی شرکت داشت
پیشنها د کرد که کنفرانسی قطعه نامه ای روش ایران را محکوم
کند ولی نماینده عراق شدیداً در برابر این پیشنهاد ایستادگی
کرد •

خبرهای رسیده " ولی تأیید نشده " حاکی است که برخی
از فلسطینی های آموزش دیده به کویت آمده اند تا علیه ایران
و سفارت شاهنشاهی به اقدامات خرابکارانه مبادرت نمایند •
رایزن سفارت عراق با توجه باین نکات و ملاحظات روی ضرورت
همکاری و مبادله اطلاعات بین سفارت عراق و سفارت شاهنشاهی
در کویت تأکید کرده است •
خواهشمند است چنانچه نظردستور خاصی باشد بسفارت ابلاغ
فرمایند •

۱۳۵۲/۲/۱۶ - ۵۲۸

با احترام - قاسمی

ساعت ۲۴۰۰

سری



۷۱/

۲۴۰

۲۴۰, ۵ ۴۱۴

۵۷(۱), ۲۵

۲۱)

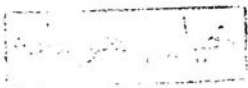
۲۴۰, ۵۵۴

'مردانه دانه در عراق'

۵۷(۱), ۲۵

۱, ۲, ۱۵

, , ۱۵



تظاهرات اهالی عماره

تظاهراتی که بانسرت عده کثیری از گروههای مختلف مردم عماره برگزار شد. تظاهرکنندگان خواستار مراجعت مجدد روح‌الله خمینی به عراق گردیده و دولت رامتیم نموده اند بخاطر دوستی با دولت ایران اقدام به اخراج خمینی از عراق کرده است.

- نظریه منبع: خبرصحت دارد.
- نظریه رهبرعملیات: احتمالاً "خبرصحت دارد".
- نظریه ۲۴/د: نظریه رهبرعملیات مورد تأیید است.
- نظریه رهبرعملیات: خبرممکن است صحت داشته باشد.
- نظریه رئیس‌بخش: احتمال صحت خبر وجود دارد.
- نظریه ۲۴/ح: خبرممکن است صحیح باشد.

کتبه اداری هم‌اکنون یک مجروح در دار
 ۳, ۱۵, ۲۵

۲۵

۲۵

طبقه بندی حفاظتی

گزارش خبر

درجه فوریت

منبع یک از منبع

نسخه شماره از نسخه

۱ - به ۳۱۲

۲ - از ۲۱۱

۳ - شماره گزارش ۴۱۱/۱۳۴۷

۴ - تاریخ گزارش ۵۷/۷/۱۳

۵ - پیوست

۶ - گیرندگان خبر ۲۱۱-۲۱۱

۷ - منبع ۲۲۱/۴۲

۸ - منشأ گزارش خبر

۹ - تاریخ وقوع ازحدود روز پنجم شاکنون

۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع ۵۷/۷/۱۳

۱۱ - تاریخ رسیدن خبر برهر عملیات محل ۵۷/۷/۱۳

۱۲ - ملاحظات حفاظتی

موضوع خمینی

صفت برود

۱- دولت بحرین با دقت و هشامیاری و شدت هر چه تمامتر با فعالیت‌هایی که به طرفداری از آیت اله خمینی در این کشور صورت می‌گیرد، به طور جدی و بازرده برخورد می‌کند.

۲- عکس و مشخصات سید روح اله خمینی به گنجینه‌های هوایی و دریایی بحرین فرستاده شده که تا مبرده جزو افراد ممنوع‌الورود به این کشور می‌باشد و حق ورود بخاک بحرین را ندارد.

نظریه عملیاتی می‌باشد:

صحت خبر مورد تأیید است. ضمناً به موازات افشاشات اخیر در کشور مخالفتهایی از طرف تعداد قابل توجهی از ایرانیان اصل‌های بحرین و حتی عدای از بحرینی‌های این کشور ظاهر شده که با حمایت از مذ‌ه‌ب ولی در حقیقت با حکومت آل خلیفه بروز نمود که با اقدامات شدیدی مقامات امنیتی این کشور خنثی گردید.

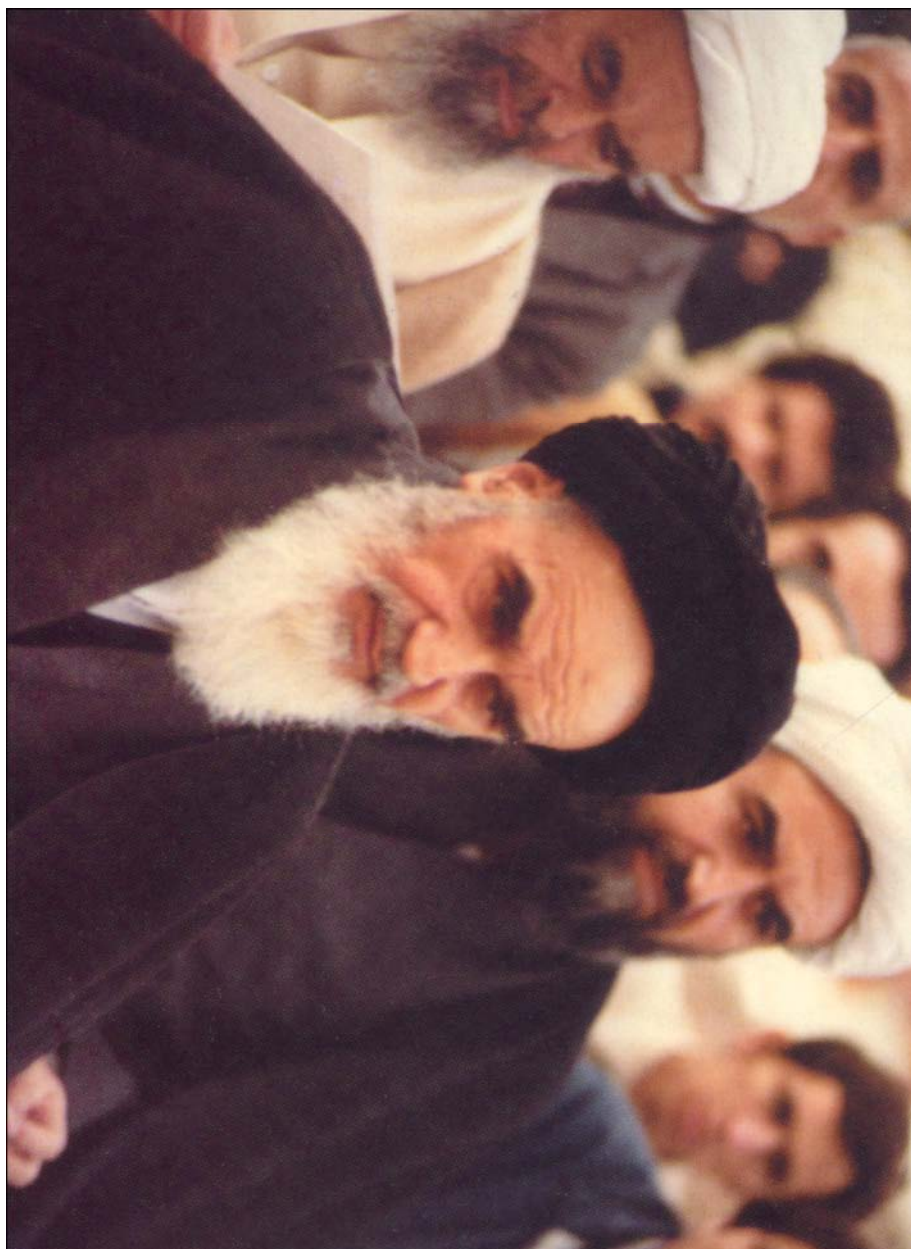
نظریه نمایندگی:

صحت خبر مورد تأیید است همان‌طوریکه در گزارشات قبلی اعلام شده در جریان‌ات اخیر در کشور شاهنشاهی تعداد کثیری از بحرینی‌های ایرانی اصل و عرب‌شععه مذ‌ه‌ب فعالیت‌های تبلیغاتی گسترده و بی‌سابقه‌ای بنفع خمینی انجام داده‌اند ولی اکثر این مخالفان در باطن جنبه طرفداری از خمینی و مخالفت با رژیم ایران را در بر ندارند و تنها به بنسب مخالفین آل خلیفه می‌توانند با نوعی اعتراض و خشم خود را مله بر طبقه حکومت بحرین نشان دهند که اینگونه فعالیت‌ها برای اولین بار تعدادی از اعرایسنی مذ‌ه‌ب با اجتماعات یاد شده بالا همکاری داشته‌اند.

تألیف /

۱۳۰-۴۶

طبقه بندی حفاظتی



« قبل از نماز جماعت در زیر چادر نوفل لوشاتو »